



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

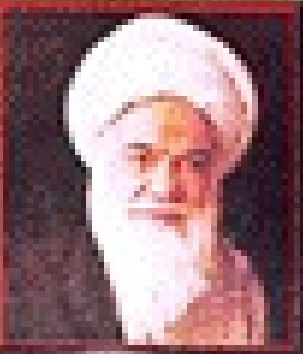
.org

.net

.ir



بوستانِ ولایت
 چنانچه گذارد
 آیاتِ عظام و علمائے اہل تشیع
 پیغام
 اہل بیت عصمت و طهارت علیہم السلام
 جلد دوم
 نئی طرح کی نئی ڈیزائن اور تصاویر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بوستان ولایت : چهارده گفتار از آیات عظام و سخنوران نامی شیعه پیروان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

نویسنده:

محمود طلوعی گوگانی

ناشر چاپی:

علامه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
بوستان ولایت : چهارده گفتار از آیات عظام و سخنوران نامی شیعه پیروان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۲	۱۷
مشخصات کتاب	۱۷
اشاره	۱۷
فهرست	۲۱
مقدمه:	۴۰
مکاشفه یا درک یک حقیقت	۴۲
تذکرات لازم :	۴۴
گفتار اول	۴۶
۱- حجه الاسلام والمسلمین مرحوم حاج سید مرتضی برقی قدس سره	۴۶
اشاره	۴۶
کیفیت ولادت و ازدواج حضرت زهرا علیها السلام	۴۷
اشاره	۴۷
۱- جهان، جهان اسباب و مسببات:	۴۸
۲- اعداد در روایات روی حسابی تعیین و ارائه می شوند :	۴۸
۳- سفارش نسبت به پدر و مادر :	۵۱
۴- رسول خدا صلی الله علیه واله هنگام تولد پیامبر بوده است:	۵۳
۵- دلایل قدم نبوت رسول خدا صلی الله علیه واله :	۵۴
۶- رسول خدا صلی الله علیه واله پیش از بعثت بر شریعت اسلام عمل می کرده است :	۵۵
۷- کیفیت وحی:	۵۶
۸- انعقاد نطفه پاک صدیقه طاهره علیها السلام :	۵۶
۹- صدیقه طاهره علیها السلام در رحم مادر حرف می زند:	۶۰
۱۰- ولادت صدیقه طاهره علیها السلام :	۶۱
۱۱- شهادت صدیقه طاهره علیها السلام :	۶۹

۷۲

۱- حضرت ایه الله العظمی مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری یزدی قدس سره - ۷۲

اشاره - ۷۲

شفاعت اهل بیت علیهم السلام - ۷۳

اشاره - ۷۳

۱- مقدمه : ۷۳

۲- معنای شفاعت: ۷۵

۳- شفاعت در عالم محسوس: ۷۵

۴- شفاعت در عالم معقول: ۷۶

۵- شفاعت روش خردمندان است: ۷۶

۶- عنايات عمومی و خصوصی: ۷۶

۷- دعا و شفاعت: ۷۸

۸- بیم و امید دو رکن اساسی تربیت : ۷۸

۹- شفاعت در قرآن کریم: ۷۹

۱۰- نظر علماء اهل سنت: ۸۴

۱۱- روایات اهل بیت علیهم السلام : ۸۵

۱۲- اشکال : ۸۵

۱۳- جواب: ۸۶

۱۴- خاتمه : ۸۷

گفتار سوم - ۸۸

۱- حضرت آیه الله مرحوم حاج سیدهاشم حسینی تهرانی قدس سره - ۸۸

اشاره - ۸۸

سیمای اهل بیت علیهم السلام در آیه مباحله - ۸۹

اشاره - ۸۹

۱- تعبیر به علم: ۹۰

۲- بنی اسرائیل عموماً فرزندان خدا هستند : ۹۱

- ۳- قصص حق و مفسدین : ۹۲
- ۴- پیامبری عظیم از نسل اسماعیل : ۹۷
- ۵- پیشگویی کتب آسمانی پیشین و یهود و نصاری : ۹۸
- ۶- سه خصلت نصاری : ۹۹
- ۷- علی علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه واله : ۱۰۰
- ۸- تفسیر مأمون عباسی از «أَنْفُسَنَا» : ۱۰۱
- ۹- آیا مأمون عباسی امیرالمؤمنین است؟! ۱۰۲
- ۱۰- علی علیه السلام امیرالمؤمنین از اولین و آخرین : ۱۰۵
- ۱۱- خلاصه: ۱۰۷
- ۱۲- اشکالات وارد بر تفسیر مأمون: ۱۰۸
- ۱۳- اهل بیت پیامبر علیهم السلام : ۱۱۲
- ۱۴- مزیت سنخیت با نبوت و اختصاص به پیامبر صلی الله علیه واله ۱۱۴
- ۱۵- ویژگی منحصر به فرد اهل بیت علیهم السلام : ۱۱۴
- ۱۶- مباحله با یهود: ۱۱۵
- ۱۷- نکته جالب موجود در «نجعل»: ۱۱۵
- ۱۸- فساد و مفسده جو: ۱۱۶
- ۱۹- مناط حق و باطل: ۱۲۰
- گفتار چهارم ۱۲۴
- ۱- حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد جواد خراسانی قدس سره ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- مأموریت الهی امام حسین علیه السلام در قیام عاشورا ۱۲۵
- اشاره ۱۲۵
- ۱- امام حسین علیه السلام در شب عاشورا: ۱۲۷
- ۲- استدراج: ۱۲۸
- ۳- روح تسلیم در شیعه : ۱۳۱
- ۴- یکی از مفاهیم شرک: ۱۳۲

- ۵- ویژگی خداترسی : ۱۳۳
- ۶- مسأله عشق : ۱۳۴
- ۷- انسان و اعمال او: ۱۳۵
- ۸- رهروان خط مشیهای مورد بحث : ۱۳۶
- ۹- اما عشق: ۱۳۷
- ۱۰- صوفیه و نفوذ آن در میان مسلمانان به ویژه شیعیان: ۱۳۸
- ۱۱- نفوذ مکاتب فلسفی در اسلام : ۱۴۲
- ۱۲- غافل از آنکه : ۱۴۲
- ۱۳- عشق و عرفان: ۱۴۴
- ۱۴- واژه عشق: ۱۴۵
- ۱۵- یادآوری : ۱۴۶
- ۱۶- شیوع مجدد صوفیگری در میان شیعیان : ۱۴۸
- ۱۷- در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: ۱۵۴
- ۱۸- مفهوم عشق با شدت دوستی یکی نیست : ۱۵۴
- ۱۹- سخن آخر: ۱۵۷
- ۲۰- از نظر آنان : ۱۵۷
- ۲۱- با این حساب : ۱۵۸
- ۲۲- نیرنگ صوفیه: ۱۵۸
- ۲۳- شمر به کربلا می آید: ۱۵۹
- گفتار پنجم ۱۶۳
- ۱- حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قدس سره - ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- علم حضرت سیدالشهداء علیه السلام به سرنوشت خود در روز عاشوراء ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- ۱- سبک تحریر نوشتار: ۱۶۵
- ۲- امام حسین علیه السلام و علم او به سرنوشت غم انگیز خود در روز عاشوراء: ۱۶۵

- ۳- انگیزه قیام عاشورا: ۱۶۷
- ۴- مولف کتاب این حدیث را رد کرده : ۱۶۹
- ۵- دلایل مؤلف کتاب بر ادعای خود: ۱۷۰
- ۶- تحلیلی در پیرامون مسأله : ۱۷۳
- ۷- اشتباه مؤلف: ۱۷۵
- ۸- تناقض گوئی مؤلف کتاب : ۱۷۵
- گفتار ششم ۱۷۹
- ۱- استاد محقق حجه الاسلام والمسلمین حاج سید جعفر سیدان دامت توفیقاته ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- هدایت در پرتو قرآن کریم و عترت علیهم السلام - ۱۸۰
- اشاره ۱۸۰
- ۱- مقدمه ۱۸۰
- ۲- دو مطلب مهم ۱۸۱
- ۳- حجیت ظواهر قرآن ۱۸۶
- ۴- تلازم قرآن و عترت ۱۸۷
- گفتار هفتم ۱۹۳
- ۱- حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری قدس سره ۱۹۳
- اشاره ۱۹۳
- عظمت امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت ۱۹۴
- اشاره ۱۹۴
- ۱- بهشت چگونه است؟ ۱۹۶
- ۲- مساحت کمترین قطعه بهشت : ۱۹۷
- ۳- آیا اهل بهشت همه شان مالک بهشت خود هستند؟ ۱۹۸
- ۴- موضع انسان در مقام معامله با پروردگار متعال: ۱۹۹
- ۵- درجات شهداء: ۲۰۰
- ۶- دلیل برتری شهدای کربلا: ۲۰۲

- ۷- جلوگیری از آب: ۲۰۴
- ۸- مقایسه شهدای کربلا با شهدای بدر: ۲۰۵
- ۹- تأکید بر وفاء و پایداری : ۲۰۷
- ۱۰- شهدای کربلا از نظر فضیلت و برتری با هم برابر نیستند ۲۱۰
- ۱۱- شب عاشورا: ۲۱۲
- ۱۲- صبح عاشورا! ۲۱۴
- ۱۳- تعبیه در سپاه: ۲۱۴
- ۱۴- آماری از سپاه کوفه : ۲۱۴
- ۱۵- رویارویی دو لشکر : ۲۱۵
- ۱۶- آغاز حمله : ۲۱۵
- ۱۷- احتجاج: ۲۱۶
- ۱۸- محافظین امام علیه السلام - ۲۲۱
- ۱۹- تیرهائی که بر بدن شریف امام علیه السلام اصابت کرد: ۲۲۴
- گفتار هشتم ۲۲۷
- ۱- حضرت آیه الله مرحوم حاج سیدرضا صدر قدس سره - ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- نور امید در قیام حضرت مهدی علیه السلام - ۲۲۸
- اشاره ۲۲۸
- ۱- امید و آرزو : ۲۲۹
- ۲- امید فرد و اجتماع: ۲۳۰
- ۳- امید اجتماع: ۲۳۰
- ۴- هدف و آرمان اجتماعی : ۲۳۱
- ۵- مانع بزرگ: ۲۳۲
- ۶- خطای بشر: ۲۳۲
- ۷- نزدیکترین راه: ۲۳۳
- ۸- از نظر فلسفی : ۲۳۵

- ۹- عدل پایدار : ۲۳۶
- ۱۰- اسارت عقل بشری : ۲۳۸
- ۱۱- نظریه ادیان در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام : ۲۳۹
- ۱۲- شناخت حضرت مهدی علیه السلام ۲۴۱
- ۱۳- مهدی شخصی است یا نوعی؟ ۲۴۱
- ۱۴- حضرت مهدی علیه السلام هم اکنون زنده و موجود است: ۲۴۲
- ۱۵- حضرت مهدی علیه السلام کیست؟ ۲۴۳
- ۱۶- حضرت مهدی علیه السلام از دودمان رسول خدا صلی الله علیه واله است : ۲۴۴
- ۱۷- مهدی علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام است : ۲۴۵
- ۱۸- حضرت مهدی علیه السلام پدرش امام حسن عسکری علیه السلام است: ۲۴۸
- ۱۹- حضرت مهدی علیه السلام دوازدهمین خلیفه و جانشین پیامبر بزرگ اسلام است : ۲۴۸
- گفتار نهم ۲۵۱
- ۱- حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد تقی صدرا اراکی قدس سره ۲۵۱
- اشاره ۲۵۱
- شخصیت عظیم القدر امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- ۱- چرا ایرانیان دلباخته امیرالمؤمنین علیه السلام شدند؟ ۲۵۲
- ۲- عقیده اعراب صدر اسلام در رابطه با ایرانیان : ۲۵۳
- ۳- اما به عقیده من: ۲۵۴
- ۴- نظریات دانشمندان و متفکران غیر اسلامی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۵۵
- ۵- عشق دو جانبه : ۲۵۵
- گفتار دهم ۲۶۱
- ۱- حجه الاسلام والمسلمین حاج سید محمد ضیاء آبادی دامت توفیقاته ۲۶۱
- اشاره ۲۶۱
- تلازم بین قرآن و عترت علیهم السلام ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲

- ۱- اهل بیت عصمت علیهم السلام رکن تحقق و بقاء دین مبین اسلام : ۲۶۲
- ۲- ارزیابی از قرآن و حدیث: ۲۶۳
- ۳- سخنی درباره حدیث شریف ثقلین : ۲۶۴
- ۴- سخنی درباره تواتر: ۲۶۴
- ۵- حدیث شریف ثقلین : ۲۶۵
- ۶- یک مثال برای کمک به فهم معانی حدیث شریف : ۲۶۷
- ۷- شفاف‌بخشی مشروط قرآن : ۲۶۸
- ۸- ظالمین چه کسانی هستند؟ ۲۶۹
- ۹- حق تفسیر و تبیین منحصر بفرد اهل بیت علیهم السلام از قرآن از کجای آیه استفاده می شود؟ ۲۷۰
- ۱۰- آیات قرآن از نظر روشن بودن معانی و عدم آن در یک سطح نیستند : ۲۷۱
- ۱۱- یک اشکال و جواب آن : ۲۷۳
- ۱۲- دلایل حق تفسیر و تبیین منحصر بفرد اهل بیت علیهم السلام از قرآن، از نظر سنت: ۲۷۴
- ۱۳- به رسول خدا صلی الله علیه واله ذکر اطلاق می شود : ۲۷۶
- ۱۴- منظور از مطهرون در آیه شریفه چه کسانی هستند؟ ۲۷۷
- ۱۵- ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟ ۲۷۸
- ۱۶- آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟ ۲۸۰
- ۱۷- مقایسه روایت امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه واله با روایت ابوهریره : ۲۸۱
- ۱۸- هدف خدا و رسول او از تاکید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام : ۲۸۶
- ۱۹- عمر از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا صلی الله علیه واله چه هدفی داشت؟ ۲۸۸
- ۲۰- چنانکه در روایتی آمده: ۲۹۱
- بخش دوم ۲۹۳
- ۱- خلاصه ای از بخش اول گفتار : ۲۹۳
- ۲- دو منبع اساسی معارف دینی : ۲۹۴
- ۳- تز مفسده ساز دشمنان اسلام : ۲۹۵
- ۴- دشمنان اسلام چرا سنت شریف رسول خدا صلی الله علیه واله را هدف حملات خود قرار داده اند؟ ۲۹۶
- ۵- باید هوشیار باشیم : ۲۹۷

- ۶- زیانکاران چه کسانی هستند؟----- ۲۹۷
- ۷- حقایق باورداشتهای شیعه در منابع خود اهل سنت:----- ۲۹۸
- ۸- دشمنان دوست نمای اسلام حربه خطرناک خود را از کجا به دست آورده اند؟----- ۲۹۹
- ۹- عدم قبول سنت با قبول قرآن تضاد شدیدی با هم دارند :----- ۳۰۰
- گفتار یازدهم----- ۳۱۳
- ۱- شیخ الخطباء والمحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره----- ۳۱۳
- اشاره----- ۳۱۳
- فرازهایی از فضائل حضرت فاطمه زهراء علیها السلام----- ۳۱۴
- اشاره----- ۳۱۴
- ۱- دوستی برای خدا:----- ۳۱۶
- ۲- مصحف فاطمه علیها السلام :----- ۳۱۷
- ۳- مقام فاطمه علیها السلام در بهشت :----- ۳۱۹
- ۴- سخن فاطمه علیها السلام مایه انبساط خاطر پدر :----- ۳۲۱
- ۵- رسول خدا صلی الله علیه واله برای رفع گرسنگی فاطمه علیها السلام دعا می فرمایند:----- ۳۲۲
- ۶- صدیقه طاهره علیها السلام شرمنده همسرش:----- ۳۲۳
- ۷- تقسیم کار :----- ۳۲۴
- ۸- فرشتگان در خدمت زهرا علیها السلام :----- ۳۲۴
- ۹- کمک پیامبر اکرم صلی الله علیه واله به صدیقه طاهره علیها السلام----- ۳۲۵
- ۱۰- برکت غذای صدیقه طاهره علیها السلام:----- ۳۲۶
- ۱۱- عبادت صدیقه طاهره علیها السلام :----- ۳۲۷
- ۱۲- تقاضای کنیز از پدر:----- ۳۲۸
- ۱۳- علم و کمال فضا کنیز صدیقه طاهره علیه السلام :----- ۳۳۱
- ۱۴- حضرت صدیقه طاهره علیها السلام و شیعیانش در بهشت :----- ۳۳۵
- ۱۵- سلمان از رسول خدا صلی الله علیه واله فضائل فاطمه علیها السلام را می پرسد:----- ۳۳۷
- ۱۶- نوشته ای از رسول خدا صلی الله علیه واله نزد فاطمه علیها السلام :----- ۳۳۹
- ۱۷- در شأن صدیقه طاهره علیه السلام :----- ۳۴۰

- ۱۸- شهادت صدیقه طاهره علیها السلام : ۳۴۲
- ۱۹- لحظات شهادت فاطمه علیها السلام به گزارش اسماء بنت عمیس : ۳۴۳
- ۲۰- حسن و حسین علیهما السلام بر بالین مادر : ۳۴۴
- ۲۱- امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت فاطمه : ۳۴۴
- ۲۲- علی علیه السلام بر بالین صدیقه طاهره علیها السلام : ۳۴۵
- ۲۳- وصیت صدیقه طاهره علیها السلام: ۳۴۶
- ۲۴- سوگ فاطمه علیها السلام : ۳۴۷
- ۲۵- غسل و تکفین فاطمه علیها السلام : ۳۴۷
- ۲۶- حسنین علیهما السلام در آغوش مادر : ۳۴۸
- گفتار دوازدهم ۳۵۰
- ۱- حضرت آیه الله حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی دامت توفیقانه ۳۵۰
- اشاره ۳۵۰
- فضائل اهل بیت علیهم السلام ۳۵۱
- اشاره ۳۵۱
- ۱- خاندان رسول خدا با احدی قابل قیاس نیستند ۳۵۱
- اشاره ۳۵۱
- ۱- دوام عالم بستگی به اهل بیت عصمت و طهارت علیها السلام دارد : ۳۵۲
- ۲- شناخت خدا به وسیله اهل بیت علیهم السلام : ۳۵۳
- ۳- آسمانها و زمین به وجود امام زمان علیه السلام قائم است: ۳۵۳
- ۴- آفرینش جهان به خاطر اهل بیت علیهم السلام : ۳۵۳
- ۲- لطافت روحی و جسمی ائمه طاهریں علیهم السلام : ۳۵۴
- ۳- علم ائمه طاهریں علیهم السلام : ۳۵۵
- ۴- اهل بیت عصمت علیهم السلام واسطه نبض در میان خلق و خدا : ۳۵۹
- ۵- اهل بیت عصمت علیهم السلام وجه الله باقی اند : ۳۶۰
- ۶- خواب اهل بیت علیهم السلام : ۳۶۱
- ۷- طهارت اهل بیت علیهم السلام : ۳۶۱

۸- سوره دهر، و اهل بیت عصمت علیهم السلام : ۳۶۳

اشاره ۳۶۳

۱- آیه ولایه : ۳۶۵

۲- حدیث سد الأبواب : ۳۶۸

۳- توقف و استراحت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله : ۳۶۹

گفتار سیزدهم ۳۷۱

۱- مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده قدس سره ۳۷۱

اشاره ۳۷۱

فاطمه زهرا علیها السلام، کوثر قرآن ۳۷۲

اشاره ۳۷۲

مفهوم کوثر : ۳۷۲

وضعیت دختر در دوران جاهلیت : ۳۷۶

عبدالمطلب پسر خود عبدالله را قربانی می دهد : ۳۷۶

رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس سره روایت می کند: ۳۷۹

رسول خدا صلی الله علیه واله هر وقت فاطمه را می دید دست او را می بوسید : ۳۸۳

صدیقه طاهره علیها السلام و عبور وی از محشر: ۳۸۴

علاقه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نسبت به فرزندان و دوستانش : ۳۸۷

چرا نام مبارک حضرت صدیقه طاهره علیها السلام فاطمه است؟ ۳۸۸

دوستان حضرت صدیقه طاهره علیها السلام کیانند؟ ۳۸۹

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پس از پدر بزرگوارش : ۳۹۱

شهادت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام: ۳۹۲

گفتار چهاردهم ۳۹۵

۱- مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهایندی قدس سره ۳۹۵

اشاره ۳۹۵

قرآن، یا عترت علیهم السلام ۳۹۶

اشاره ۳۹۶

۳۹۷ ----- ابعاد مسأله : -----

۳۹۸ ----- اما بحث اول: -----

۳۹۸ ----- واما بحث دوم: -----

۴۰۲ ----- برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر قرآن : -----

۴۰۵ ----- خلاصه : -----

۴۰۵ ----- انتقاد از نظر مدعیان فضل و برتری قرآن از اهل بیت علیهم السلام : -----

۴۰۸ ----- نتیجه تفحص : -----

۴۰۸ ----- حجیت قرآن از کجا مایه می گیرد؟ -----

۴۱۰ ----- خلاصه: -----

۴۱۱ ----- آیا کلیه فضائل امیرالمؤمنین..... : -----

۴۱۵ ----- درباره تشبیه موجود در حدیث: -----

۴۱۷ ----- انتقاد از نظریه ایجی : -----

۴۱۸ ----- جواب از تحقیق دوم: -----

۴۲۱ ----- درباره مرکز -----

مشخصات کتاب

سرشناسه : طلوعی گوگانی، محمود، - 1315

عنوان و نام پدیدآور : بوستان ولایت: چهارده گفتار از آیات عظام و سخنوران نامی شیعه پیروان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام/ تهیه و تنظیم و تحقیق از محمود طلوعی گوگانی

مشخصات نشر : قم: علامه، 1379 - 1378.

مشخصات ظاهری : 2 ج مصور (رنگی)

شابک : 964-90610-7-90610-964 (ج.1) ؛ 964-90610-7-90610-964 (ج.1) ؛ 964-90610-7-90610-964 (ج.1) ؛

964-90610-9-615000-90610-964 (ج.2) ریال:

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : ج. 3 (چاپ اول: 1380) 16000 ریال (دوره) ISBN 964-90610-02-X؛ (ج. 9) ISBN 964-90610-10-9

یادداشت : کتابنامه

موضوع : چهارده معصوم

چهارده معصوم -- احادیث

رده بندی کنگره : 36BP/ط8ب 9

رده بندی دیویی : 297/95

شماره کتابشناسی ملی : م 78-24991

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فهرست قبلی

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

ص: 3

مقدمه... 15

مکاشفه با درک یک حقیقت... 17

تذکرات لازم... 19

گفتار اول

حجه الاسلام والمسلمین مرحوم حاج سید مرتضی برقی قدس سره

کیفیت ولادت و ازدواج حضرت زهرا علیها السلام... 22

جهان، جهان اسباب و مسببات... 23

اعداد در روایات روی حسابی تعیین و ارائه می شوند... 23

سفارش نسبت به پدر و مادر... 26

رسول خدا صلی الله علیه واله هنگام تولد پیامبر بوده است... 28

دلایل قدم نبوت رسول خدا صلی الله علیه واله... 29

رسول خدا صلی الله علیه واله پیش از بعثت بر شریعت اسلام عمل می کرده است... 30

کیفیت وحی... 31

انعقاد نطفه پاک صدیقه طاهره علیها السلام... 31

صدیقه طاهره علیها السلام در رحم مادر حرف می زند... 35

ولادت صدیقه طاهره علیها السلام... 36

شهادت صدیقه طاهره علیها السلام... 44

ص: 5

گفتار دوم

حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری یزدی قدس سره

شفاعت اهل بیت علیهم السلام... 48

مقدمه... 48

معنای شفاعت... 50 شفاعت در عالم محسوس... 50

شفاعت در عالم معقول... 51

شفاعت روش خردمندان است... 51

عنایات عمومی و خصوصی... 51

دعا و شفاعت... 53

بیم و امید دو رکن اساسی تربیت... 53

شفاعت در قرآن کریم... 54

نظر علماء اهل سنت... 59

روایات اهل بیت علیهم السلام... 60

اشکال... 60

جواب... 61

خاتمه... 62

گفتار سوم

حضرت آیه الله مرحوم حاج سیدهاشم حسینی تهرانی قدس سره

سیمای اهل بیت علیهم السلام در آیه مباحله... 64

تعبیر به علم... 65

بنی اسرائیل عموماً فرزندان خدا هستند... 66

قصص حق و مفسدین... 67

پیامبری عظیم از نسل اسماعیل... 72

پیش گویی کتب آسمانی پیشین و یهود و نصاری... 73

سه خصلت نصاری... 74

علی علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه واله... 75

تفسیر مأمون عباسی از «أنفسنا»... 76

آیا مأمون عباسی امیرالمؤمنین است؟!... 77

ص: 6

علی علیه السلام امیرالمؤمنین از اولین و آخرین ... 80

خلاصه ... 82

اشکالات وارد بر تفسیر مأمون ... 83

اهل بیت پیامبر علیهم السلام ... 87

مزیت سنخیت با نبوت و اختصاص به پیامبر صلی الله علیه واله ، ویژگی منحصر به فرد اهل بیت علیهم السلام ... 89

مباهله با یهود ... 90

نکته جالب موجود در «نجعل» ... 90

فساد و مفسده جو ... 91

مناط حق و باطل ... 95

گفتار چهارم

حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمدجواد خراسانی قدس سره

مأموریت الهی امام حسین علیه السلام در قیام عاشورا ... 100

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا ... 102

استدراج ... 103

روح تسلیم در شیعه ... 106

یکی از مفاهیم شرک ... 107

ویژگی خداترسی ... 108

مسأله عشق ... 109

انسان و اعمال او ... 110

رهروان خط مشیهای مورد بحث ... 111

اما عشق ... 112

صوفیه و نفوذ آن در میان مسلمانان به ویژه شیعیان... 113

نفوذ مکاتب فلسفی در اسلام... 116

غافل از آنکه... 116

عشق و عرفان... 118

واژه عشق... 119

یادآوری... 120

شیوع مجدد صوفیگری در میان شیعیان... 122

ص: 7

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم... 128

مفهوم عشق با شدت دوستی یکی نیست... 128

سخن آخر... 131

از نظر آنان... 131

با این حساب... 132

نیرنگ صوفیه... 132

شمر به کربلا می آید... 133

گفتار پنجم

حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قدس سره

علم حضرت سیدالشهداء علیه السلام به سرنوشت خود در روز عاشوراء... 138

کتابی تألیف شده که... 138

سبک تحریر نوشتار... 139

امام حسین علیه السلام و علم او به سرنوشت غم انگیز خود در روز عاشوراء علیهم السلام... 139

انگیزه قیام عاشورا... 141

مؤلف کتاب این حدیث را رد کرده... 143

دلایل مؤلف کتاب بر ادعای خود... 144

تحلیلی در پیرامون مسأله... 147

اشتباه مؤلف... 149

تناقض گوئی مؤلف کتاب... 169

گفتار ششم

استاد محقق حجه الاسلام والمسلمین حاج سید جعفر سیدان دامت توفیقاته

هدایت در پرتو قرآن کریم و عترت علیهم السلام ... 154

مقدمه ... 154

دو مطلب مهم ... 155

حجیت ظواهر قرآن ... 160

تلازم قرآن و عترت ... 161

ص: 8

حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری قدس سره

عظمت امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت... 168

بهشت چگونه است؟... 170

مساحت کمترین قطعه بهشت... 171

آیا اهل بهشت همه شان مالک بهشت خود هستند؟... 172

موضع انسان در مقام معامله با پروردگار متعال... 173

درجات شهداء... 174

دلیل برتری شهدای کربلا... 176

جلوگیری از آب... 178

مقایسه شهدای کربلا با شهدای بدر... 179

تأکید بر وفاء و پایداری... 181

شهدای کربلا از نظر فضیلت و برتری با هم برابر نیستند... 184

شب عاشورا... 186

صبح عاشورا!... 188

تعبیه دو سپاه... 188

آماری از سپاه کوفه... 188

رویاری دو لشکر... 189

آغاز حمله... 189

احتجاج... 190

محافظین امام علیه السلام... 195

تیرهائی که بر بدن شریف امام علیه السلام اصابت کرد... 198

گفتار هشتم

حضرت آیه الله مرحوم حاج سیدرضا صدر قدس سره

نور امید در قیام حضرت مهدی علیه السلام... 202

امید و آرزو... 203

امید فرد و اجتماع... 204

ص: 9

امید اجتماع... 204

هدف و آرمان اجتماعی... 205

مانع بزرگ... 206

خطای بشر... 206

نزدیکترین راه... 207

از نظر فلسفی... 209

عدل پایدار... 210

اسارت عقل بشری... 212

نظریه ادیان در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام... 213

شناخت حضرت مهدی علیه السلام... 215

مهدی شخصی است یا نوعی؟... 215

حضرت مهدی علیه السلام هم اکنون زنده و موجود است... 216

حضرت مهدی علیه السلام کیست؟... 217

حضرت مهدی علیه السلام از دودمان رسول خدا صلی الله علیه واله است... 218

مهدی علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام است... 219

مهدی علیه السلام فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است... 220

مهدی علیه السلام از نژاد حسین علیه السلام است... 220

حضرت مهدی علیه السلام از نواده امام صادق علیه السلام است... 222

حضرت مهدی علیه السلام از پدرش امام حسن عسکری است... 222

حضرت مهدی علیه السلام دوازدهمین خلیفه و جانشین پیامبر بزرگ اسلام است... 222

گفتار نهم

حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد تقی صدرا اراکی قدس سره

شخصیت عظیم القدر امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

226...

چرا ایرانیان دلباخته امیرالمؤمنین علی علیه السلام شدند؟ ... 226

عقیده اعراب صدر اسلام در رابطه با ایرانیان ... 227

اما به عقیده من ... 228

نظریات دانشمندان و متفکران غیر اسلامی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ... 229

عشق دو جانبه ... 229

ص: 10

حجه الاسلام والمسلمين حاج سيد محمد ضياء آبادی دامت توفيقاته

تلازم بين قرآن و عترت عليهم السلام... 236

اهل بيت عصمت عليهم السلام ركن تحقق و بقاء دين مبین اسلام... 236

ارزيابی از قرآن و حديث... 237

سخنی درباره حديث شريف ثقلین... 238

سخنی درباره تواتر... 238

حديث شريف ثقلین... 239

یک مثال برای کمک به فهم معانی حديث شريف... 241

شفابخشی مشروط قرآن... 242

ظالمین چه کسانی هستند؟... 243

حق تفسیر و تبیین منحصر بفردي اهل بيت عليهم السلام از قرآن از کجای آیه استفاده می شود؟... 244

آیات قرآن از نظر روشن بودن معانی و عدم آن در یک سطح نیستند... 245

یک اشکال و جواب آن... 247

دلایل حق تفسیر و تبیین منحصر بفردي اهل بيت عليهم السلام از قرآن، از نظر سنت... 248

به رسول خدا صلی الله عليه واله ذکر اطلاق می شود... 250

منظور از مطهرون در آیه شریفه چه کسانی هستند؟... 251

ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟... 252

نیاز سنت رسول خدا صلی الله عليه واله به مبین معصوم... 253

آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟... 254

مقایسه روایت امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله عليه واله با روایت ابوهریره... 255

هدف خدا و رسول او از تاکید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام... 260

عمر از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا صلی الله علیه و اله چه هدفی داشت؟... 262

چنانکه در روایتی آمده... 265

بخش دوم... 267

خلاصه ای از بخش اول گفتار... 267

دو منبع اساسی معارف دینی... 268

تز مفسده ساز دشمنان اسلام... 269

دشمنان اسلام چرا سنت شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله را هدف حملات خود قرار داده اند؟... 270

باید هوشیار باشیم... 271

ص: 11

زیانکاران چه کسانی هستند؟ ... 271

حقانیت باورداشتهای شیعه در منابع خود اهل سنت ... 272

دشمنان دوست نمای اسلام حربه خطرناک خود را از کجا به دست آورده اند؟ ... 273

عدم قبول سنت با قبول قرآن تضاد شدیدی با هم دارند ... 274

گفتار یازدهم

شیخ الخطباء والمحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره

فرازهایی از فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ... 288

دوستی برای خدا ... 290

مصحف فاطمه علیها السلام ... 291

مقام فاطمه علیها السلام در بهشت ... 293

سخن فاطمه علیها السلام مایه انبساط خاطر پدر ... 295

رسول خدا صلی الله علیه واله برای رفع گرسنگی فاطمه دعا می فرمایند ... 296

صدیقه طاهره علیها السلام شرمنده همسرش ... 297

تقسیم کار ... 298

فرشتگان در خدمت زهرا علیها السلام ... 298

کمک پیامبر اکرم صلی الله علیه واله به صدیقه طاهره علیها السلام ... 299

برکت غذای صدیقه طاهره علیها السلام ... 300

عبادت صدیقه طاهره علیها السلام ... 301

تقاضای کنیز از پدر ... 302

علم و کمال فضه کنیز صدیقه طاهره علیها السلام ... 305

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام و شیعیانش در بهشت ... 308

سلمان از رسول خدا صلی الله علیه واله فضائل فاطمه علیها السلام را می پرسد... 310

نوشته ای از رسول خدا صلی الله علیه واله نزد فاطمه علیها السلام... 312

در شأن صدیقه طاهره علیه السلام... 313

شهادت صدیقه طاهره علیها السلام... 315

لحظات شهادت فاطمه علیها السلام به گزارش اسماء بنت عمیس... 316

حسن و حسین علیهما السلام بر بالین مادر... 317

امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت فاطمه... 317

علی علیه السلام بر بالین صدیقه طاهره علیها السلام... 318

ص: 12

وصیت صدیقه طاهره علیها السلام... 319

سوغ فاطمه علیها السلام... 320

غسل و تکفین فاطمه علیها السلام... 320

حسنین علیهما السلام در آغوش مادر... 321

گفتار دوازدهم

حضرت آیه الله حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی دامت توفیقاته

فضائل اهل بیت علیهم السلام... 324

خاندان رسول خدا با احدی قابل قیاس نیستند... 324

1- دوام عالم بستگی به اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام دارد... 325

2- شناخت خدا به وسیله اهل بیت علیهم السلام... 326

3- آسمانها و زمین به وجود امام زمان علیه السلام قائم است... 326

4- آفرینش جهان به خاطر اهل بیت علیهم السلام... 326

لطافت روحی و جسمی ائمه طاهرین علیهم السلام... 327

علم ائمه طاهرین علیهم السلام... 328

اهل بیت عصمت علیهم اسلام واسطه فیض در میان خلق و خدا... 332

اهل بیت عصمت علیهم السلام وجه الله باقی اند... 333

خواب اهل بیت علیهم السلام... 334

طهارت اهل بیت علیهم السلام... 334

سوره دهر، و اهل بیت عصمت علیهم السلام... 336

1- آیه ولایه... 338

2- حدیث سد الابواب... 340

3- توقف و استراحت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله ... 341

گفتار سیزدهم

حجه الاسلام والمسلمین مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده قدس سره

فاطمه زهرا علیها السلام ، کوثر قرآن ... 344

مفهوم کوثر ... 344

وضعیت دختر در دوران جاهلیت ... 348

عبدالمطلب پسر خود عبدالله را قربانی می دهد ... 348

ص: 13

رئيس المحدثين شيخ صدوق 1 روايت مي كند ... 351

رسول خدا صلى الله عليه واله هر وقت فاطمه عليها السلام را مي ديد دست او را مي بوسيد ... 355

صديقه طاهره عليها السلام و عبور وي از محشر ... 356

علاقه حضرت صديقه طاهره عليها السلام نسبت به فرزندان و دوستانش ... 359

چرا نام مبارك حضرت صديقه طاهره عليها السلام فاطمه است؟ ... 360

دوستان حضرت صديقه طاهره عليها السلام كيانند؟ ... 361

حضرت صديقه طاهره عليها السلام پس از پدر بزرگوارش ... 363

شهادت حضرت صديقه طاهره عليها السلام ... 364

گفتار چهاردهم

حضرت آيه الله مرحوم حاج شيخ على اكبر نهاوندى قدس سره

قرآن، يا عترت عليهم السلام کدام يك برتر و افضل از ديگري مي باشد؟ ... 368

ابعاد مسأله ... 369

اما بحث اول ... 370

واما بحث دوم ... 370

برتری اميرالمؤمنين عليه السلام بر قرآن ... 374

خلاصه ... 377

انتقاد از نظر مدعيان فضل و برتری قرآن از اهل بيت عليهم السلام ... 377

نتيجه تفحص ... 380

حجيت قرآن از كجا مایه ميگيرد؟ ... 380

خلاصه ... 382

آيا كلييه فضائل اميرالمؤمنين ... 383

درباره تشبیه موجود در حدیث... 387

انتقاد از نظریه ایجی... 389

جواب از تحقیق دوم... 390

ص: 14

مقدمه:

سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که کسوت هستی را بر اندام موزون آفرینش بیوشانید و تجلیات قدرت لایزالی را در مظاهر و آثار طبیعت نمایان گردانید.

درود نامعدود، خاندان رسالت و دودمان ولایت را رواست که مریبان عالم بشریتند و راهنمایان طریقه توحید و حقیقت.

اما بعد: پیوسته پیروان علم و فضیلت و شیفتگان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام در اثر صفای باطن و تمسک به نعمت ولایت اهل بیت علیهم السلام که پس از ایمان به توحید و رسالت از اعظم واجبات شرعیه بشمار می رود و پایه احکام فرعیه الهیه بلکه از اصول مذهب می باشد و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد خواهان ادامه این خدمت بودند، اما کثرت مشاغل علمی و پاره ای از گرفتاریهای شخصی مانع از این توفیق عظیم بود.

ولی عمده ترین انگیزه ای که موجب شد تا در صدد تدوین جلد دوم برآیم این بود که بحمد الله برگ سبز ما مورد نظر و عنایت خاندان رسالت علیهم السلام و بویژه سالار شهیدان حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام قرار گرفت، مؤید این مطلب مکاشفه ای است که برای حضرت آیت الله حاج سید محمد مهدی لنگرودی مدظله در رابطه با جلد اول این کتاب روی داد.

معظم له از افاضل علماء و مدرسین حوزه علمیه قم می باشند، و سالهاست که به خدمات دینی و روحی، اعم از تدریس و تفسیر و تبلیغ دین مبین اسلام، و ترویج احکام شرع مقدس، و نشر معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اشتغال دارند، و سفرهای متعددی به منظور تبلیغ دین، و ارشاد مردم هندوستان به آن کشور نموده، و از شهرهای بزرگ آن از جمله:

دهلی، بنارس، لکنهو، حیدرآباد، بمبئی، اکبرآباد، آکره، و دیگر شهرهای آن دیار دیدن کرده، و با برخی از رجال آن سامان بویژه مرتاضان آن، دیدار به عمل آورده که خاطرات خود در این زمینه را در کتابی به نام «ارمغان هند و پاک» مرقوم داشته اند.

حضرت آیه الله لنگرودی مدظله خود شخصا مکاشفه مربوط به این کتاب را طی ملاقاتی که در بیت ایشان با وی داشتم برای اینجانب بیان فرمودند، پس از استماع مکاشفه از ایشان تقاضا نمودم که آن را با دست خط خود مرقوم فرموده و به ضمیمه مقاله ای در پیرامون فضائل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در اختیار ما قرار بدهند تا به طبع آن در بخش بعدی کتاب اقدام شود، و ایشان به تقاضای ما جواب مساعد داده، و مکاشفه خود را به ضمیمه مقاله ای در رابطه با مناقب ائمه طاهرین علیهم السلام ارسال داشتند که اینک آنرا در معرض مطالعه خوانندگان محترم قرار می دهیم.

ص: 16

در اواخر محرم الحرام سال 1421 هجری قمری برای اینجانب، مکاشفه ای بین خواب و بیداری رخ داد و آن اینکه مشغول نوشتن کتابی تحقیقی در فقر دیدم که سیدی جلیل القدر با شکوهی خاص هم منور بود و هم منوک بأعمامه ای سبز، جلوی روی من قرار گرفت مرا با اسم مورد خطاب قرارداد فرمود: چرا این کتاب را مطالعه نمی کنی؟

من در جواب عرض کردم آقا من اشتغالاتم زیاد است وقت ندارم که این کتاب را مورد مطالعه قرار دهم.

آقا فرمود: نه این فصل، فصل مطالعه اینگونه از کتابها میباشد این کتاب (یعنی بوستان ولایت) در فضائل و مناقب ما اهل بیت علیهم السلام نوشته شده است.

عرض کردم حضرتعالی که باشید؟ فرمود: من جد شما حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) هستم.

همینکه این جمله را شنیدم بی اختاردست مبارکش را بوسیدم و عرض کردم بچشم این کتاب را مورد مطالعه قرار خواهم داد، بعد از مکاشفه فوراً کتاب را مطالعه کردم الحق والانصاف مطالب بسیار عالی داشت.

بعد از چند روز دوباره مکاشفه شد همان آقا به اینجانب فرمود! چطور بود؟ عرض مکردم بسیار مطالب عالی داشت فرمود کدام جالبتر بود؟ عرض کردم من در صدد این نبودم که مطالب کدام جالبتر است.

این بار در صدد میثوم عرض خواهم کرد.

بعد از مکاشفه دوم در صدد شدم که کدام یکی از مقالات چهارده گانه کتاب جالبتر است.

بار سوم همان آقا را در خواب دیدم، عرض کردم حضرت آقا جد بزرگوار بنظرم مقاله آقای تهرانی جالبتر باشد.

فرمود: آری چنین است مهدی ما در عصر خودش مظلوم است تا میتوانید درباره مهدی (حضرت مهدی علیه السلام) سخن بگوئید و قلم فرسایی کنید آنچه که درباره شخصیت این معصوم بگوئید درباره همه ی معصومین (علیهم السلام) گفته اید چون حضرات معصومین (علیهم السلام) همه در عصمت و ولایت و امامت یکی هستند و چون عصر عصر مهدی ما (حضرت مهدی علیه السلام) است سزاوار است درباره او مطالب گفته شود، بعد فرمودند به شیخ حسین (1)، بگوئید در نزد ما اجر و مزد بسزائی دارد البته آنان هم در نزد ما مزد زیاد دارند ولی او بیشتر دارد، عرض کردم آیا تهیه و تنظیم کننده این مقالات هم در نزد شما حضرات معصومین علیهم السلام مزد بسزائی دارد؟ فرمود: آری کسانیکه این کتاب و امثال این کتاب را مطالعه میکنند و کسانیکه مطالب این نوع از کتابها را برای مردم نقل و حکایت میکنند و کسانیکه این نوع کتابها را طبع و نشر میدهند و کسانیکه مزد میگیرند و این کتابها را چاپ میکنند و کسانیکه آنها را بفروش میرسانند و کسانیکه از این نوع کتابها تعریف و تمجید میکنند و مردم را بخرید آنها و خواندن آنها ترغیب و تحریص میکنند همه و همه در نزد ما اجر و مزد فراوان دارند، در خاتمه فرمودند باز تاکید میکنم درباره مهدی ما زیاد سخن بگوئید و بنویسید، مهدی ما مظلوم است بیش از آنچه نوشته و گفته شده باید درباره اش نوشت و گفت.

تاریخ 29 ربیع الاول 1421 هجری قمری

العبدالقانی

السید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی

ص: 18

1- یعنی آقا شیخ حسین تهرانی

1- اسامی آیات عظام و خطبای محترم مانند جلد اول بر اساس حروف تهجی تنظیم شده است.

2- این مجموعه به غیر از چند گفتار، غالباً از روی نوار پیاده شده است، از اینرو در بسیاری از موارد هماهنگی و انسجام در میان جملات آن بطور کلی از بین رفته بود، و مشکل سخنرانی‌ها تنها مشکل ناشی از پیاده شدن آن از نوار نبود، بلکه:

الف: خطبای گرانقدر معمولاً احادیث و روایاتی را که طی سخنان خود بدان استناد کرده بودند در اکثریت قریب به اتفاق نقل به معنی بوده و در آنها اضافاتی به عنوان توضیح به چشم می‌خورد که در مواردی رابطه‌ای با مفهوم حدیث نداشت.

ب: از آنجا که عادت بعضی از اهل منبر این است که سخنان خود را در خور ذوق اهل مجلس عنوان کرده و بعضاً از نقل اخبار ضعیف امتناعی نداشته و یا به جهت فراموشی یا ضعف قوه حافظه در بیان پاره‌ای از آیات و روایات دچار اشتباه شده و یا روایت را به کتابی نسبت داده اند که اثری از آن در کتاب مزبور موجود نبوده است.

لذا حقیر با بضاعت ناچیز خود دست بکار شدم و دقت و تلاش لازم در این زمینه

را بکار بسته و عبارات ناهماهنگ و غیر منسجم اوراق مذکور را بازنویسی کرده، و: متن روایات ارائه شده در خطابه‌ها را از منابع عامه و خاصه بدست آورده و آنرا بدون کم و زیاد در جای مناسب خود از خطابه قرار داده و به ترجمه و اعراب گذاری آن مبادرت نمودم، و حاصل تلاش‌های بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر خود را به صورت نوشتار حاضر در آورده و در دسترس علاقمندان و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قرار دادم.

در خاتمه از تمام عزیزان و سرورانی که بنده را در تنظیم این اثر یاری نموده‌اند، مخصوصاً از آیات عظام و وعاظ محترمی که خود و یا بازماندگان‌شان با اعطاء

سخنرانی ما را مورد تشویق قرار داده و همچنین از ناشر محترم آقای حاج عبدالله علامه زید عزه که در این جلد هم مانند جلد اول نهایت سعی و کوشش را در طبع و نشر آن مبذول داشتند کمال امتنان و تشکر را دارم.

امید است که این اثر، همانند اثر قبلی منظور نظر صاحبان ولایت، حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بویژه صاحب العصر والزمان حضرت ولی عصر روحی و ارواح العالمین التراب مقدمه الفداه قرار بگیرد.

والسلام علی من اتبع الهدی

بتاریخ پنجم جمادی الاولی 1421

سالروز میلاد عقیده بنی هاشم عصمت صغری

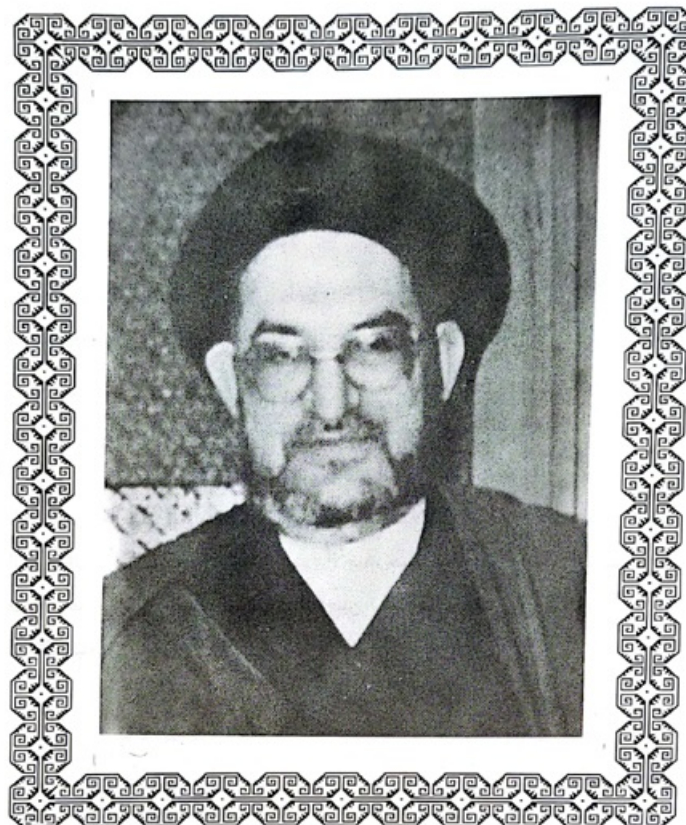
حضرت زینب کبری علیها السلام

قم / محمود طلوعی گوگانی

ص: 20

1- حجه الاسلام والمسلمين مرحوم حاج سيد مرتضى برقى قدس سره

اشاره



(از قم)

ص: 21

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبه للمتقين، ثم الصلوه والسلام على البشير النذير، السراج المنير، الرسول المسدد، المصطفى الأجد، المحمود الأحمدم، حبيب إله العالمين، أبى القاسم محمد صلى الله عليه وعلى اله الطيبين الطاهرين المنتجبين المعصومين، واللعن على أعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی که نجاتتان میدهد راهنمائی کنم؟ به خدا و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خدا با مالها و جانهایتان جهاد کنید این بهتر است برای شما اگر بدانید.

نه همین کاخ شهبان رنگ و جلایی دارد *** کلبه های فقرا نیز صفائی دارد

ره به جایی نبری تا نشوی مرد خدای *** دل مردان خدا راه به جایی دارد

ص: 22

عاقبت راه به سر منزل مقصود برد *** هر کس از راه طلب راهنمایی دارد

گریه درمان دلم بود نمیدانستم *** مرض سوختگان نیز دوائی دارد

زور و زر تکیه که مردم غافل ز خداست *** زور و زر را چه کند آنکه خدائی دارد

1- جهان، جهان اسباب و مسببات:

جهان، جهان اسباب و مسببات است، آفرینش پر از علل و معلولهای آنهاست، در جهان هستی هر پدیده ای برای خود سبب و یا اسبابی دارد که با اتکا به آنها خلعت هستی به تن کرده است، هر سبب برای خود سببی دارد، آن سبب نیز باز برای خود سبی دارد، بالاخره هر سبب در سلسله علل و اسباب جایگاه خاصی برای خود دارد، هر پدیده تحت تأثیر سبب خود شکل می گیرد، و تحت تأثیر اسبابی به حرکت تکاملی خود ادامه می دهد. بنابراین با اسباب و وسائل باید پیش رفت، و جز این دیگر راهی نیست، زیرا اسباب هم در خط حرکت تکاملی قرار دارند، آنها نیز هر کدام بنوبه خود به سر منزل کمال ره می پویند.

2- اعداد در روایات روی حسابی تعیین و ارائه می شوند :

مثلا می گویند: از اینجا تا فلان مکان هفت قدم فاصله است، درست در سر هفت قدمی تو گنجی زیر پایت پنهان است، اگر رفتی سر هفت قدم را کندی به گنج می رسی، حالا تو بگو: من دلم می خواهد سر ده قدمی بروم، خوب در این صورت آن گنج را پیدا نمیکنی، یا بگوئی: من می خواهم از پنج قدمی پیدایش کنم، نمی شود. زیرا گنج در هفت قدمی است.

در اذکار هم مسأله از همین قرار است، مثلا در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام حتما باید 34 مرتبه الله اکبر، و 33 مرتبه الحمد لله، و 33 مرتبه سبحان الله بگوئی، زیرا این اعداد روی حسابی این چنین انتخاب شده اند.

حضرت موسی بن عمران علیه السلام برای رسیدن به مقصد خود عددی را انتخاب کرد و

به مقصد نرسید، به منظور دریافت قانونی از پروردگارش برای بنی اسرائیل که راه سعادت را برایشان تضمین کند به کوه طور رفت.

«وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (1)

ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم، سپس آنرا با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این

ترتیب میعاد پروردگارش (با او) چهل شب تمام شد.

موسی سی شب تمام به دعوت پروردگارش در طور سینا اقامت گزید ولی به مقصد خود نرسید از طرف خدا ده شب دیگر به مدت اقامت وی در آنجا افزوده شد، و موسی تا شب چهارم به اقامت خود در طور ادامه داد در شب چهارم به هدف خود دست یافت.

یعنی عددی که موسی را می توانست به مقصد برساند عدد سی نبود، و هنوز 10 تای دیگر باقی داشت تا به هدف اصابت کند زیرا عدد چهل عدد مقدسی است از اینرو می بینیم که در مراتب پیشرفت و تکامل 40 به 40 پیش می رویم.

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (2)

ما انسان را از عصاره‌های از گل آفریدیم * سپس او را بصورت نطفه ای در قرارگاه مطمئن [= رحم] قرار دادیم * سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوانهایی درآوردیم، و بر استخوانها گوشت پوشاندیم، سپس آنرا آفرینش تازه ای دادیم، پس بزرگ است خدائی که بهترین آفرینندگان است.

ص: 24

1-142 / الأعراف: 7

2-12-14 / المؤمنون: 23.

در روایت دارد اگر کسی چهل حدیث حفظ کند فردای قیامت در ردیف فقهاء محشور می شود :

شَيْخُنَا الْعَلَامَةُ مُحَمَّدُ بَاقِرِ الْمَجْلِسِيِّ قَدَسَ سِرُهُ بِطَرُقٍ كَثِيرَةٍ، عَنِ السَّبْطِ الشَّهِيدِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَنْ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى وَالدَّارَ الْآخِرَةَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا. (1)

علامه مجلسی قدس سره از طرق زیادی از امام حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه واله به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت فرمود (که در قسمتی از آن وصایا آمده): یا علی هرکس از امت من چهل حدیث حفظ کند که هدفش از حفظ آنها رضای خدای عز وجل، و خانه آخرت باشد خدا او را در روز قیامت در صف پیامبران و راستگویان و شهداء و صلحا محشور می فرماید، چه خوب رفیقانی هستند اینها.

شَيْخُنَا السَّنَدِ الْحَبْرِ الْمُعْتَمَدُ بَهَاءُ الْأَمَلِهِ وَالِدِينَ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ الْمُشْتَهَرِ بِالشَّيْخِ الْبَهَائِيِّ قَدَسَ اللَّهُ نَفْسَهُ الزَّكِيَّةَ بِاسْنَادِهِ عَنِ الْإِمَامِ بِالْحَقِّ الْإِمَامِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشُرَائِفِ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا عَالِمًا (2)

هر کس چهل حدیث برای امت من از احادیثی که در رابطه با دینشان نیاز به آنها دارند حفظ کند پروردگار عالم او را فقیه دانشمندی محشور می فرماید.

وَفِي النَّبَوِيِّ الْمُرَوِيِّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ لِلْقُطْبِ الرَّوَانْدِيِّ :

ص: 25

1- اربعین مجلسی قدس سره، ص 9.

2- اربعین شیخ بهائی، ص 32.

مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أُزْبِعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ . (1)

در حدیث نبوی که در کتاب لب اللباب قطب راوندی روایت شده آمده است:

هر کس چهل روز خدا را با خلوص نیت عبادت کند چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می شود.

به همین ترتیب انسان در کلیه مراتب و مدارجی که می پیماید چهل به چهل پیش می رود. از این طرف هم وقتی که از دنیا می رود، از اعداد مقدسه یکی را باید در نظر گرفت در روز سوم وفاتش آشنایان و اقوامش بیاد او به عزا می نشینند.

رسول خدا صلی الله علیه واله هنگامی که جعفر بن ابی طالب علیه السلام در غزوه موتبه به شهادت رسید فرمود:

تا سه روز برای خانواده جعفر غذا ببرید که آنها عزادارند.

محدث متبحر مرحوم شیخ عباس قمی قدس سره روایت می کند:

بروایت دیگر رسول خدا صلی الله علیه واله فاطمه علیها السلام را امر فرمود که طعامی برای اسماء بنت عمیس درست کند و بخانه او برود، و او را تسلی بدهد تا سه روز. (2)

و در شب هفتم پس از فوتش برایش شب هفت می گیرند، و شب چهلم وفاتش شب چله برایش می گیرند، و پس از یک سال هم شب سال برایش می گیرند. این شبها به عنوان یادبود از میت، برایش گرفته می شود، چنانکه شخص متوفی نیز که از میان دوستان و اقوامش رخت بر بسته و شمع عمرش خاموش شده در شبهای مذکور سری به خانه اش، قبرش، به کسانش، و به بازماندگش می زند.

3- سفارش نسبت به پدر و مادر :

در روایتی آمده شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد یا بن رسول الله! زندگی برایم

ص: 26

1- بحار الأنوار، ج 53، ص 326.

2- منتهی الامال، ج 1، ص 42.

تنگ شده، و فشار تنگدستی پریشانم کرده است، به هر دری میزنم فایده ای ندارد.

امام علیه السلام از او پرسید: آیا در نماز کوتاهی نمی کنی؟ عرض کرد: نه من نمازم را دقیقاً رعایت کرده و آن را اول وقت اداء میکنم.

فرمود: نسبت به حقوق پدر و مادرت بی اعتنا نیستی؟ گفت: من پدر و مادر ندارم و

هر دو بدرود زندگی گفته اند.

فرمود: آیا به زیارت قبر پدر و مادرت می روی؟ گفت: نه، مگر بعد از مرگ هم باید

به یاد آنها بود؟

حضرت فرمود: بلی آنها اکنون از تو توقع دارند، و از کسانی که برایشان زحمت کشیده اند انتظار دارند، آنها اکنون دستشان به جایی نمی رسد، لذا صدقه ای بیاد آنها بده، و قرآن برایشان بخوان.

أَذْكُرُوا مَوْتَكُمْ بِالذِّكْرِ، بِالصَّدَقَةِ، بِالْحَسَنَاتِ وَبِالْخَيْرَاتِ.

با خواندن قرآن، با دادن صدقه و احسان و خیرات بیاد در گذشتگان تان باشید.

آن مرد می گوید: پس از آن مرتباً سر قبر پدر و مادرم حاضر شده و برای آنها قرآن می خواندم و صدقه می دادم، بدین ترتیب بود که فقر و پریشانی من برطرف شده و از فشار آن راحت شدم.

مقام پدر و مادر بقدری بلند است که پروردگار متعال پس از دعوت مردم به شناخت خود، به یگانگی و پرستش رعایت او حق پدر و مادر را سفارش فرموده است:

« وَفَضَّلَ رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرِهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا. » (1)

ص: 27

پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها به سن پیری رسیدند کمترین اهانتی به آنها روا مدار، و بر روی آنها فریاد مزن، و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آنها بگو. و بالهای تواضع خود را از محبت و لطف در برابر آنان فرودآور و بگو: پروردگارا! همانگونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند آنها را مشمول رحمت خود قرار بده.

پدر و مادر رفته رفته رو به پیری، ضعف و ناتوانی و در ماندگی می روند، و فرزند کم کم نیرو گرفته و برومند می شود، آنوقت است که وقت تأدیه و باز پرداخت دیون فرزند نسبت به پدر و مادر فرا رسیده است «قُلْ رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيْرًا».

4- رسول خدا صلی الله علیه و اله هنگام تولد پیامبر بوده است:

همه انبیا در چهل سالگی به رسالت برانگیخته شدند، ولی پیامبر ما پیامبر بود، یعنی پیامبر متولد شد، لذا می بینیم در نزول قرآن دو سبک به کار گرفته شده است در یکی از آیات شریفه قرآن می فرماید:

اَنَا اَنْزَلْتَاہُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ (1)

ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم.

در این آیه شریفه منظور از انزال قرآن انزال کل قرآن یکجا و یکدفعه به رسول خدا صلی الله علیه و اله است. و در آیه دیگر می فرماید:

« تَنْزِیْلُ الْکِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ ». (2)

این کتاب از سوی خداوند عزیز حکیم نازل شده است.

از این دو آیه شریفه استفاده می شود که قرآن یکبار کلیه آیاتش یکجا برسول

ص: 28

1- القدر: 97

2- الجاثیه: 45

خدا صلی الله علیه واله نازل، و بار دیگر پس از بعثت بتدریج، یک آیه، دو آیه، چند آیه، یک سوره به آن حضرت نازل می شده است.

5- دلایل قدم نبوت رسول خدا صلی الله علیه واله :

1- الْحَافِظُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ الشَّيْبَانِيُّ بِإِسْنَادِهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَرِيضِ بْنِ سَارِيَةَ قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنِّي عِنْدَ اللَّهِ لَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ إِنَّ آدَمَ لَمَنْجَدِلَ فِي طِينِيهِ . . . (1)

حافظ احمد بن حنبل شیبانی بسند مذکور از عرباض بن ساریه روایت میکند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: من هنگامی که آدم هنوز در طینت خود دست و پا می زد نزد خدا خاتم پیامبران بودم.

2- پیامبر عظیم الشان ما در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد. اولین آیاتی که از

آسمان برایش فرود آمد آیات شریفه:

« اقرء بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ... » (2)

بخوان به نام پروردگارت که آفرید... بود.

پیامبر محترم از هیبت و عظمت وحی سر تا پای وجودش از ترس و وحشت لبریز شد، با سرعت تمام بسوی منزلش بازگشت، وارد خانه شد، با خدیجه نماز گذاشت، در نماز آن شب چه سوره ای قرائت فرمود؟

اگر بگوئیم قرآن برای آن حضرت پس از بعثت و به طور تدریج نازل شده و بس،

ص: 29

1- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 127. و نیز: 1- حافظ نور الدین هیشمی در مجمع الزوائد، ج 8، ص 223. 2- حسام الدین متقی

هندی در کنز العمال، ج 11، ص 450، ح 32114. 3- قندوزی حنفی در ینایع الموده، ج 1، ص 46، ح 6. و ...

2- العلق: 96.

آن وقت نمی توانیم بگوئیم رسول خدا صلی الله علیه واله در آن نماز سوره مبارکه حمد را قرائت فرموده است، زیرا بنابر این فرض سوره حمد در آن هنگام هنوز نازل نشده بود، ولی اگر بگوئیم: قرآن یک بار از اول تا آخرش یکجا به رسول خدا صلی الله علیه واله نازل شده و بار دیگر بنا به علل و مصالحی پس از بعثت بطور تدریجی به آن حضرت نازل شده اشکال بخودی خود برطرف می شود، زیرا می توان گفت: درست است که در شب بعثت سوره حمد از نظر نزول تدریجی آن به رسول خدا هنوز نازل نشده بود ولی از نظر نزول دفعی و یکجائی آن، سوره حمد و تمام آیات و سوره قرآن مدتها پیش از آن به آن حضرت نازل شده بود.

6- رسول خدا صلی الله علیه واله پیش از بعثت بر شریعت اسلام عمل می کرده است :

نظرم هست که میرزای قمی قدس سره ظاهراً در جلد دوم قوانین می فرماید:

به اجماع شیعه رسول خدا صلی الله علیه واله پیش از بعثت در احکام و عبادات از هیچ پیغمبری پیروی نمی فرمود بلکه به آئین مقدس اسلام عمل می کرد. و مفهوم این آنست که پیامبر ما صلی الله علیه واله از آغاز شروع زندگی اش پیامبر خدا بوده است.

لذا پیش از بعثت کنار خانه خدا آمده و صبر می کرد تا مردم به خانه های خود بروند و دور و بر کعبه کاملاً خلوت شود، هنگامی که حریم بیت شریف کاملاً خلوت می شد، آنگاه مطابق مراسم دین مقدس اسلام عمل حج به جا می آورد. همچنین دور از چشم مشرکین مطابق دستورات دین مقدس اسلام نماز به جا می آورد، منتهی برای اینکه مشرکان متوجه نماز آن حضرت نشوند هر روز در جائی اقامه نماز می فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه واله تا وقتی که در مکه بودند نماز را به سوی بیت المقدس می خواندند. بنابراین عروج آسمانی خود را که در مکه اتفاق افتاد از بیت المقدس آغاز فرمودند .

« سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي

بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ « (1)

پاک و منزله است خدائی که بنده اش را یک شب، از مسجد الحرام به مسجد اقصی (که گرداگردش را پر برکت ساخته ایم) برد، تا برخی از آیات خود را به وی نشان دهد چراکه او شنوا و بیناست.

7- کیفیت وحی:

کیفیت وحی از نظر سنگینی و عظمت آن دو جور بود: یکی چنان سنگین و پر ابهت بود که در هنگام نزول آن اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله سوار بر اسب یا شتری بودند مرکب آن حضرت فوراً به زانو در می آمد، ولی دومی معمولاً در حالت نشسته به آنحضرت نازل می شد، در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و اله گویا به اطراف خود کوچکترین توجهی نداشتند، این قسم دوم از نوع وحی های معمولی بود.

8- انعقاد نطفه پاک صدیقه طاهره علیها السلام :

الشَّيْخُ عَبْدُ اللَّهِ الْبَحْرَنِيُّ الْإِسْفَهَانِيُّ قَالَ : وَقِيلَ : بَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ بِالْبَطْحِ وَمَعَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ ، وَالْمَنْدَرِبِيُّ الصَّخَّصَانِيُّ ، وَأَبُو بَكْرٍ ، وَعُمَرُ ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَتِهِ الْعُظْمَى ، وَقَدْ نَشَرَ أَجْنِحَتَهُ حَتَّى أَخَذَتْ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ ، فَنَادَاهُ : يَا مُحَمَّدُ! الْاَعْلَى الْاَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامُ ، وَهُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَرَلَ عَنِ خَدِيجَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ لَهَا مُجِبًّا وَبِهَا وَامَقَا ، قَالَ : فَأَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَصُومُ النَّهَارَ ، وَيَقُومُ اللَّيْلَ ، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ تَلَكَ بَعَثَ إِلَى خَدِيجَةَ بِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَالَ : قُلْ لَهَا : يَا خَدِيجَةُ لَا تَظْنِي أَنْ انْقِطَاعِي عَنْكَ هِجْرَةٌ وَلَا قُلِي ، وَ لَكُنَّ

ص: 31

رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي بِذَلِكَ لِيَنْفِذَ أَمْرَهُ، فَلَا تَنْظِي يَا خَدِيجَةُ الْخَيْرَاءُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيُبَاهِي بِكَ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلَّ يَوْمٍ مَرَارًا، فَإِذَا جَنَّكَ اللَّيْلُ فَأُجِيفِي الْبَابَ وَخُذِي مَضْجِعَكَ مِنْ فِرَاشِكَ، فإني في مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ، فَجَعَلْتُ خَدِيجَةَ تَحْزَنُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَارًا لِفَقْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي كَمَالِ الْأَرْبَعِينَ هَبَطَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! الْعُلَى الْأَعْلَى يُقْرِنُكَ السَّلَامُ، وَهُوَ يَأْمُرُ أَنْ تَتَأَهَّبُ لِتَحِيَّهِ وَتُحَفَّتَهُ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَبْرَيْلُ: وَمَا تُحْفَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ وَمَا تَحِيَّتُهُ؟

قَالَ: لَا عِلْمَ لِي، قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذَلِكَ إِذْ هَبَطَ مِيكَائِيلُ وَمَعَهُ طَبَقٌ مَغْطَى بِمِنْدِيلٍ سُدُسٍ، أَوْ قَالَ: إِسْتَبْرَقٍ، فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقْبَلَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ: يَأْمُرُ رَبُّكَ أَنْ تَجْعَلَ اللَّيْلَةَ إِفْطَارَكَ عَلَى هَذَا الطَّعَامِ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُفْطِرَ أَمَرَنِي أَنْ أَفْتَحَ الْبَابَ لِمَنْ يُرِدُّ إِلَى الْإِفْطَارِ، فَلَمَّا كَانَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَقْعَدَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى بَابِ الْمَنْزِلِ وَقَالَ: يَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ: إِنَّهُ طَعَامٌ مُحْرَمٌ إِلَّا عَلَى، قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَجَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ وَخَلَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَلَمًا بِالطَّعَامِ، وَكَشَفَ الطَّبَقَ فَإِذَا عَذْقٌ مِنْ رَطْبٍ، وَعُنُقُودٌ مِنْ عِنَبٍ فَأَكَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهُ شَيْعًا، وَشَرِبَ مِنَ الْمَاءِ رِيًّا، وَمَدَّ يَدَهُ لِلْغُسْلِ، فَأَقَاضَ الْمَاءَ عَلَيْهِ جَبْرَيْلُ وَغَسَلَ يَدَهُ مِيكَائِيلُ، وَتَمَنَّدَلَهُ إِسْرَافِيلُ، وَارْتَفَعَ فَاضِلُ الطَّعَامِ مَعَ الْإِنَاءِ إِلَى السَّمَاءِ.

ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُصَلِّيَ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ جَبْرَيْلُ، وَقَالَ: الصَّلَاةُ مُحْرَمَةٌ عَلَيْكَ فِي وَفْتِكَ حَتَّى تَأْتِيَ إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ فَتَوَاقِعُهَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ آلَى عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَخْلُقَ مِنْ صُلْبِكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً، فَوَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ.

قَالَتْ خَدِيجَةُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهَا: وَكُنْتُ قَدْ أَلْفَتَ الْوَحْدَةَ، فَكَانَ إِذَا جَنَنِي اللَّيْلُ غَطَّيْتُ رَأْسِي، وَأَسْجَفْتُ سِتْرِي، وَغُلَّقْتُ بَابِي، وَصَلَيْتُ وَرَدِي، وَأَطْفَأْتُ مِصْبَاحِي، وَآوَيْتُ إِلَى فِرَاشِي فَلَمَّا كَانَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ أَكُنْ بِالنَّائِمَةِ وَلَا بِالْمُنْتَبِهِ إِذْ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَفَرَّغَ الْبَابَ فَنَادَيْتُ: مَنْ هَذَا الَّذِي يُقْرِعُ حَلْقَهُ لَا يُقْرِعُهَا إِلَّا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

قَالَتْ خَدِيجَةُ فَنَادَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِعَدُوْبِهِ كَلَامَهُ ، وَحَلَاوَهُ مَنْطِقُهُ : اِفْتَحِي يَا خَدِيجَةُ فَاِنِّي مُحَمَّدٌ ، قَالَتْ خَدِيجَةُ ، فَقَمْتُ فَرَحَهُ مُسْتَبْشِرَةً بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفُتِحَتْ الْبَابُ ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ الْمَنْزِلَ ، وَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا دَخَلَ الْمَنْزِلَ دَعَا بِالْإِنَاءِ فَتَطَهَّرَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ فَيُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ يُوْجِزُ فِيهِمَا ثُمَّ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ ، فَلَمَّا كَانَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ يَدْعُ بِالْإِنَاءِ ، وَ لَمْ يَتَأَهَّبْ لِلصَّلَاةِ غَيْرَ أَنَّهُ أَخَذَ بِعَضُدِي ، وَ أَقْعَدَنِي عَلَى فِرَاشِهِ ، وَدَاعَبَنِي وَ مَا زَحَنِي ، وَ كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مَا يَكُونُ بَيْنَ الْمَرَاتِ وَ بَعْلِهَا ، فَلَا وَ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ وَ أَتْبَعَ الْمَاءَ مَا تَبَاعَدَ عَنِّي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَحْسَسْتِ بِثِقَلِ فَاطِمَةَ فِي بَطْنِي . (1)

شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی قدس سره روایت میکند: گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در ابطح نشسته بودند، با ایشان عمار بن یاسر، و منذر بن ضحضاح و ابوبکر، و عمر، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و حمزه بن عبدالمطلب نیز نشسته بودند، آنگاه جبرئیل علیه السلام در صورت واقعی که بالهائش را از شرق تا مغرب گسرتده بود فرود آمده و گفت: ای محمد! (خدای) علی اعلی برایت سلام رسانده و دستور می دهد که تا چهل روز از خدیجه عزلت (دوری) اختیار کنی.

این دستور به دلیل آنکه آن حضرت محبت خدیجه را در دل داشته و به وی عشق می ورزید برایش دشوار آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به منظور اجرای فرمان الهی چهل روز روزها را با روزه و شبها را به عبادت میگذرانید، تا به پایان چهل روز نزدیک شد، آنگاه عمار بن یاسر رضوان الله علیه را پیش خدیجه فرستاد و پیغام داد که خدیجه! گمان نبری که دوری من از تو به معنای جدائی و ترک تو است، بلکه پروردگارم به آن دستور داده تا امر خود را تنفیذ فرماید، پس خدیجه در این مورد خیال بد به مخیله خود راه نده، پروردگار عالم هر روز چندین بار به وجود تو به محترمین ملائکه خود افتخار میکند پس وقتی شب تاریک فرا رسید در خانه را ببند و در بستر خود با آرامش خاطر بخواب، من در خانه فاطمه بنت اسد هستم، خدیجه هر روز بیاد رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت می شد، هنگامی که چهل روز به پایان رسید جبرئیل فرود آمده و گفت:

ای محمد! (خدای) علی اعلی برایت سلام رسانده و ترا دستور می دهد که خود را برای دریافت تحیت و تحفه پروردگارت آماده سازی .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل: تحفه پروردگار جهان و تحیت او برای من چیست؟

ص: 33

عرض کرد: من نمیدانم.

در همین حال بود که میکائل فرود آمد، و با خود طبقی را که روی آن با پارچه از سندس و یا با استبرق پوشیده شده بود حمل می کرد، در این هنگام جبرئیل رو به رسول خدا صلی الله علیه و اله کرده و گفت: محمدا پروردگارت دستور می دهد که امشب با این غذا افطار فرمائی

علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله در شبهای قبل، هر شب بمن دستور می داد که در را بروی هر کسی که میخواهد با آن حضرت افطار کند باز کنم، اما در آن شب مرا دم در خانه نشانده و فرمود:

ای پسر ابوطالب این غذا برای همه جز من حرام است.

علی علیه السلام می فرماید من دم در نشستم و رسول خدا صلی الله علیه و اله برای تناول غذا تنها شدند، آنگاه پیامبر روپوش طبق را کنار زده و در آن خوشه ای خرما و خوشه ای انگور دیدند، تا مقداری که سیر شوند از آن غذا میل فرمودند، و به مقداری که سیراب شوند آب نوشیدند، آنگاه دست مبارکشان را برای شستن پیش بردند جبرئیل آب بدست آن حضرت ریخت، و میکائل دستشان را شست و اسرافیل آن را خشک کرد، و باقیمانده غذا با ظرفهایش به آسمان برده شد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله برای نماز بلند شدند در این هنگام جبرئیل رو به روی کرده و گفت: امشب نماز برای شما حرام است (1) به منزل خدیجه تشریف برده و با وی همبستر شوید، پروردگار متعال قسم یاد کرده که امشب از صلب تو نسل پاکی را بیافریند، رسول خدا صلی الله علیه و اله از جایش بلند شده و با عجله به سوی منزل خدیجه راه افتادند.

خدیجه می گوید: من دیگر به تنهایی انس گرفته بودم، وقتیکه شب میشد سرم را پوشانده، و روپوشم را به صورتم آویخته، و در خانه را قفل میکردم، آنگاه نماز خوانده و چراغ را خاموش می نمودم و توی رختخواب خود می رفتم، آن شب نه کاملاً خواب بچشم من چیره شده بود، و نه کاملاً بیدار بودم که ناگهان پیامبر صلی الله علیه و اله آمده و در را زد گفتم: این کیست که دری را می زند که جز محمد صلی الله علیه و اله کسی دیگر آنرا نمی زند، رسول خدا از پشت در با صدای شیرین خود فرمود: خدیجه در را باز کن، منم، محمد.

خدیجه می گوید: در حالیکه از خوشحالی سر از پا نمی شناختم بلند شده و در را باز

ص: 34

1- مقصود نمازهای مستحبی بوده، نه نماز واجب زیرا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله همیشه بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء افطار مینمودند.

کردم، رسول خدا صلی الله علیه واله وارد شد، پیش از آن هر وقت که آن حضرت وارد منزل می شدند آب خواسته و وضو می گرفتند، و سپس بلند شده دو رکعت نماز می خواندند، و نماز را طول نمی دادند، و سپس به بستر خود می رفتند، ولی آن شب آب نخواست و بنماز آماده نشدند، بلکه بازوی مرا گرفته و در بستر خود نشانند، و با من شروع به بازی و شوخی کردند، و سپس.. قسم به خدائی که آسمان را بر پا داشته و آب را جاری ساخته رسول خدا صلی الله علیه واله هنوز از من جدا نشده بودند که من سنگینی فاطمه علیها السلام را در شکم خود احساس کردم.

9- صدیقه طاهره علیها السلام در رحم مادر حرف می زند:

مدتی از این جریان گذشت، روزی خدیجه با کسی مشغول صحبت بود که رسول

خدا صلی الله علیه واله وارد شد و فرمود:

ای خدیجه با چه کسی داشتی صحبت میکردی؟ عرض کرد: یا رسول الله نمیدانم ولی مدتی است که هر وقت احساس تنهائی می کنم این جنین با من صحبت میکند.

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: ای خدیجه! مژده باد تو را که آن دختر است و در کنار قلب تو قرار گرفته است. او کسی است که پروردگار متعال نسل با برکت من و تو را از او به وجود می آورد، این دختر را خدا در مقابل زحمات طاقت فرسای تو در راه احیای دینش به تو ارزانی داشته است.

السَّيِّحُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِيِّ الْقُمِّيِّ الْمَعْرُوفِ بِالصَّدُوقِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِاسْنَادِهِ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ :

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ كَانَ وَوَلَادِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنَّ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَزَوَّجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَجْرَتَهَا نِسْوَهُ مَكَّةَ، فَكَانَ لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْهَا، وَلَا يَتَرَكَنَّ مَرَأَهُ تَدْخُلُ عَلَيْهَا، فَاسْتَوْحِشْتَ خَدِيجَةَ لَذَلِكَ، وَكَانَ جَزَعُهَا وَغَمُّهَا حِرْزًا عَلَيْهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا حُمِلَتْ بِفَاطِمَةَ، كَانَتْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَحْدِثُهَا مِنْ بَطْنِهَا، وَتَصْبِرُهَا، وَكَانَتْ تَكْتُمُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا

فَسَمِعَ خَدِيجَةَ تُحَدِّثُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهَا :

يا خَدِيجَةَ مِنْ تَحَدَّثِينَ ؟ !

قَالَتْ الْجَنِينِ الَّذِي فِي بَطْنِي يُحَدِّثُنِي ، وَيونسنى .

قَالَ : يا خديجه : هَذَا جَبْرَيْلُ يُسْئِرُنِي أَنَّهَا أَنْثَى ، وَأَنَّهَا النَّسْلَةُ الطَّاهِرَةَ الميمونه وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيَجْعَلُ نَسْلِي مِنْهَا ، وَسَيَجْعَلُ مِنْ نَسْلِهَا أُمَّةً ، وَيَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ بَعْدَ الْقَضَاءِ وَحِيهِ (1)

شیخ صدوق قدس سره بسند مذکور از مفضل بن عمر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در پیرامون تولد صدیقه طاهره علیها السلام سؤال کردم، و آن حضرت در جواب من فرمود: زنان مکه به دلیل آنکه ام المومنین خدیجه علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و اله ازدواج کرده بود از وی دوری گزیدند، نه خود با آن بانوی محترم رفت و آمد می کردند، و نه به زن دیگری اجازه آمد و شد با آن بانوی بزرگوار را می دادند، خدیجه از این جهت به وحشت افتاد، زیرا ناراحتی و اندوه آن بانو بخاطر رسول خدا صلی الله علیه و اله بود، هنگامی که به صدیقه طاهره فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و اله باردار شد فاطمه علیها السلام از شکم مادر با وی سخن گفته و او را به صبر و شکیبائی در مقابل سختیها توصیه می فرمود، خدیجه علیها السلام این مسأله را از رسول خدا پنهان می کرد، روزی هنگامی که با فاطمه علیها السلام حرف میزد، رسول خدا صلی الله علیه و اله سرزده وارد منزل شده و سخن گفتن جنین با خدیجه علیها السلام را شنید، به او گفت: ای خدیجه! با که سخن میگوئی؟ خدیجه علیها السلام گفت: جنینی که هم اکنون در بطن من است با من سخن گفته و با من انس گرفته است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هم اینک جبرئیل مرا مژده میدهد که جنین تو دختر است، و او همان نسل طیب و طاهر و مبارک است، پروردگار متعال نسل مرا از او به وجود خواهد آورد، و از نسل او امامانی به دنیا خواهند آمد که پس از پایان دوران وحی خلفای خدا در روی زمین خواهند بود.

10- ولادت صدیقه طاهره علیها السلام :

روزها و ماهها یکی پس از دیگری سپری شده تا اینکه روز بیستم جمادی الثانیه

ص: 36

1- عوالم العلوم، بخش احوالات فاطمه علیها السلام، ص 17، ح 1.

فرار رسید، ام المؤمنین خدیجه علیها السلام در خود درد زایمان احساس کرد، به زنان قریش پیغام داد که به کمک او بیایند، و آنها در جواب او گفتند: از خویشاوندان شوهرت طلب یاری کن، ما از کمک بتو معذوریم، خدیجه علیها السلام از شنیدن این جواب آزرده خاطر و دل شکسته شد.

شیشه چو شکسته شد شود ابتر *** جز شیشه دل که میشود بهتر

مستی تو از این علائق جسمانی *** رسوا شده ای و خود نمی دانی

از اهل غرور قطع کن پیوند *** خود را تو به دل شکستگان بر بند

خدیجه علیها السلام می گوید: با خاطری پریشان و دلی آزرده و مایوس از کمک زنان قریش، برای تولد نوزاد لحظه شماری می کردم، ناگهان چهار بانوی مجلله و معطر و خوش لباس وارد شدند، وحشت کردم و از آنان پرسیدم: شما از دختران حجازید؟ گفتند: نه ما از دختران ملکوتیم، ای ام المومنین آمده ایم تا تو را در امر زایمان کمک کنیم.

خدیجه علیها السلام می گوید: من دیگری چیزی ملتفت نشدم، بلی این بود نتیجه آن شکسته دلی.

اگر او بر تو ببندد همه ره ها و گذرها *** ره دیگر بگشاید که کس آن راه نداند

نه که قصاب بخنجر چو سر میش ببرد *** نهلد کشته خود را کشد آنگاه کشاند

چه نکته لطیفی شاعر در این بیت از شعرش گنجانده است، گوسفند را دیده اید،

هنگامیکه ذبح شده و نفسش تمام می شود، و روح از بدنش مفارقت می کند، بادش می کنند، بدنش باد می شود، ولی با نفس خود باد نشده، بلکه با نفس آدم باد شده است.

چو دم میش نماند زدم خود کندش پر *** تو ببین کین دم یزدان بکجا هات رساند

همان یک دم که به مریم عذراء دمیده شد دیدی چه بار آورد، پیامبر بزرگ و نجاتبخشی چون حضرت عیسی مسیح بار آورد.

...فَلَمَّا سَقَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ حَتَّى دَخَلَ بُيُوتَاتِ مَكَّةَ، وَلَمْ يَبْقَ فِي

شَوْقِ الْأَرْضِ وَلَا غَرْبِهَا مَوْضِعِ إِلَّا أَشْرَقَ فِيهِ ذَلِكَ النُّورِ، وَدَخَلَ عَشْرَ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُ مَعَهَا طَشْتٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْرِيْقٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَفِي الْابْرِيقِ مَاءٌ مِنَ الْكُوْتَرِ، فَتَنَاوَلْتَهَا الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا فَغَسَدَتْ لُتْهَا بِمَاءِ الْكُوْتَرِ، وَأَخْرَجَتْ خِرْقَتَيْنِ بَيْضَاوَيْنِ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمَسْكِ وَالْعَنْبَرِ، فَلَفَتْهَا بِوَاحِدِهِ وَقَعَتْهَا بِالثَّانِيَةِ، ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا فَتَطَقَّتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَقَالَتْ:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَوَلَدِي سَادَةُ الْأَسْدِ الْإِسْبَاطِ، ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَيْهِنَّ وَسَمَّهَ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا، وَأَقْبَلْنَ يَضْحَكْنَ إِلَيْهَا.

وتباشرت الحور العين، وبشّر أهله السّماء بعضهم بولادة فاطمة عليها السلام، وحدثت في السّماء نور زاهر لم تره الملائكة قبل ذلك، وقالت النسوة خديجها يا خديجه طاهره مطهره زكيت ميمونه بورك فيها وفي نسليها، فتناولتها فرحاً مستبشرة وألقتها ثديها فدر عليها، فكانت فاطمة عليها السلام تسمى في اليوم كما يسمى الصبي في الشهر، وتسمى في الشهر ما يسمى الصبي في السنه. (1)

هنگامی که صدیقه طاهره علیها السلام از بطن مادر بزمین آمد. از وی نوری درخشیدن گرفت که کلیه خانه های مکه را زیر درخشش خود گرفت، و در شرق و غرب عالم جائی نماند جز آنکه این نور آنرا روشن ساخت، در این هنگام ده نفر از حورالعین که هرکدام یک طشت و یک آفتابه بهشتی که از آب کوثر بود با خود حمل میکردند وارد شدند، زنی که در جلوی فاطمه علیها السلام نشسته بود فاطمه علیها السلام را گرفته و او را با آب کوثر شستشوداد، سپس دو پارچه سفید که سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر بودند درآورده و یکی را به نوزاد پیچید و دیگری را بر سر و روی او بست، و سپس با نوزاد حرف زد، و بچه اولین بار به ادای شهادتین زبان گشود و گفت:

شهادت می دهم که جز پروردگار عالم خدائی نیست، و پدرم رسول خدا و سرور پیامبران، و شوهرم سید و سرور اوصیاء و فرزندانم سرور اسباط هستند. سپس به چهار بانوی محترم سلام کرده و هر کدام را به نام خود خواند، و آنان رو به فاطمه کرده و به روی او می خندیدند.

ص: 38

حورالعین از این اتفاق خوشحال شدند، و اهل آسمانها بعضی بعض دیگر را به ولادت فاطمه علیها السلام مژده دادند، و در آسمان نور بسیار درخشنده ای پیدا شد، که ملائکه پیش از آن چنین نوری را ندیده بودند.

آن چهار زن به خدیجه علیها السلام گفتند: دختر پاک و پاکیزه و برگزیده، و مبارکت را بگیر که او خود و نسلش مبارک و دارای برکت از طرف خدا هستند، خدیجه علیها السلام با خوشحالی زاید الوصفی بچه را گرفت، و پستانهای خود را در دهان او کرد، و شیر از آنها سرازیر شد. فاطمه علیها السلام شروع به نشو و نما کرد، چنانکه در هر روز به اندازه یک ماه بچه های دیگر، و در هر ماه به اندازه یکسال آنها بزرگ میشد.

در دامن مادری مهربان و پدری بزرگوار بزرگ می شد تا به پنج سالگی رسید، و مادر خود را از دست داد، فاطمه عزیز در فقدان مادر دامن پدر را گرفته و با بی تابی از وی سراغ مادر را می گرفت. و رسول خدا صلی الله علیه و اله در جواب وی می فرمود:

دخترم هم اکنون مادرت در بهشت برین، در قصری از مروارید یک پارچه، زندگی می کند. (1)

زهره علیها السلام بزرگ شده و به سن ازدواج نزدیک شد، خواستگاران زیادی به خواستگاری از وی به رسول خدا صلی الله علیه و اله مراجعه کردند، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در جواب همه شان می فرمود: امر ازدواج دخترم با خداست، و این امر به اجازه او انجام خواهد گرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که خود می فرمود: دختران تان را که به سن ازدواج رسیدند معطل نکنید، درباره فاطمه علیها السلام طور دیگری برخورد کرده و می فرمود: پروردگار متعال باید اجازه ازدواج زهره علیها السلام را بدهد.

ولی بالاخره معلوم شد که دست تقدیر و اراده حق، آن دخت محبوب و گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله را برای علی علیه السلام تدارک دیده است.

شیخنا الکراچکی فی کَنْزِ الْفَوَائِدِ ، عَنْ شَيْخِ الطَّائِفَةِ أَبُو جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ بِاسْنَادِهِ عَنْ

ص: 39

دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ ، وَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلْعَبَانِ بَيْنَ يَدَيْهَا ، فَفَرِحْتُ بِهِمَا فَرِحًا شَدِيدًا ، فَلَمْ أَلْبَثُ حَتَّى دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، قَلَّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَخْبِرْنِي بِفَضِيلِهِ هُوَ لَاءِ لِإِزْدَادِ لَهُمْ حُبًّا .

فَقَالَ : يَا سَلْمَانَ : لَيْلَةَ أَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذْ رَأَيْتُ جِبْرِيْلَ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ جَنَانِهِ فَبَيْنَمَا أَنَا أَدْوِرُّ فُصُورِهَا وَبَسَاتِينِهَا وَمَقَاصِرِهَا إِذْ سَمِعْتُ رَائِحَةَ طَيْبَةٍ ، فَأَعْجَبَنِي تِلْكَ الرَّائِحَةُ .

فَقُلْتُ : يَا حَبِيبِي ! مَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ الَّتِي غَلَبَتْ عَلَيَّ رَوَائِحَ الْجَنَّةِ كُلِّهَا ؟

فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! تَفَاحُهُ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِيَدِهِ مُنْذُ ثَلَاثِ مِائَةِ أَلْفِ عَامٍ ، وَ مَا تَدْرِي مَا يُرِيدُ بِهَا ، فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ مَلَائِكَةً وَ مَعَهُمْ تِلْكَ التَّفَاحَةَ ، فَقَالُوا : يَا مُحَمَّدُ ؛ رَبَّنَا السَّلَامُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَقَدْ اتَّخَفَكَ بِهَذِهِ التَّفَاحَةِ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَأَخَذْتُ تِلْكَ التَّفَاحَةَ فَوَضَعْتُهَا تَحْتَ جَنَاحِ جِبْرِيْلَ ، فَلَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ أَكَلْتُ تِلْكَ التَّفَاحَةَ فَجَمَعَ اللَّهُ مَاءَهَا فِي ظَهْرِي ، فَغَشِيَتْ حَدِيدَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ ، فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ مِنْ مَاءِ التَّفَاحَةِ ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ أَنْ قَدْ وُلِدَ لَكَ حَوْزَاءُ إِنْسِيَّةٌ ، فَزَوَّجَ الثُّورَ مِنَ الثُّورِ ، الثُّورُ فَاطِمَةَ ، مِنَ الثُّورِ عَلَيَّ ، فَنِي قَدْ زَوَّجْتُهَا فِي السَّمَاءِ وَ جَعَلْتُ خَمْسَ الْأَرْضِ مَهْرُهَا ، وَ يَسْتَخْرِجُ فِيمَا بَيْنَهُمَا ذُرِّيَّةً طَيْبَةً ، وَهُمَا سِرَاجَا الْجَنَّةِ : الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ، وَ يُخْرَجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ يَقْتُلُونَ وَيُخَذَلُونَ ، فَأَلْوَيْلُ لِقَاتِلِهِمْ وَ خَاذِلُهُمْ . (1)

شیخ کراچکی قدس سره، از شیخ الطائفة طوسی قدس سره بسند خود از سلمان فارسی قدس سره روایت میکند که گفت:

روزی به خانه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم، و حسن و حسین که هنوز دو کودک خردسالی بودند در برابرش مشغول بازی بودند، من از دیدن آنها بسیار خوشحال شدم طولی نکشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد.

گفتم: یا رسول الله از فضیلت اینها بمن بگو تا محبتم نسبت به آنها فزونی گیرد، فرمود:

سلمان! شبی که مرا به آسمان بردند جبرئیل را در آسمانها و بهشت میدیدم، در حال گشت و گذار در ساختمانها، و بستانها و زیر درختان بهشت بودم، ناگهان بوی عطر آگینی به مشامم خورد که موجب تعجب من شد.

به جبرئیل گفتم: دوست من این بوی معطری که کلیه بوهای معطر بهشت را تحت الشعاع خود قرار داده چیست؟ گفت: این بوی سیبی است که پروردگار متعال آن را سیصد هزار سال پیش، به دست خود آفریده است، و نمی دانم از آفرینش آن چه هدفی دارد، در همین حال بودم، که ناگهان گروهی از ملائکه را دیدم که همین سیب را به دست گرفته و به طرف من می آیند، وقتی رسیدند گفتند: یا محمد! پروردگار سلام بتو رسانده و این سیب را بتو هدیه کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرماید: سیب را گرفته و زیر بال جبرئیل قرار دادم، پس از آنکه جبرئیل بزمین آمد، آن سیب را خوردم... و با خدیجه همبستر شدم، خدیجه از آب آن سیب به فاطمه علیها السلام باردار شد، پروردگار متعال به من وحی کرد که از این سیب برای تو یک حوریه انسانی زاده می شود، وقتی که به دنیا آمد نور را بانور جفت کن، یعنی فاطمه علیها السلام را به ازدواج حضرت علی علیه السلام درآور، که من در آسمانها آندورا به همسری هم در آورده و یک پنجم زمین را مهریه فاطمه علیها السلام قرار دادم، از آندو فرزند پاک متولد می شوند به نامهای حسن و حسین علیهما السلام که دو چراغ بهشتند، و از صلب حسین علیه السلام امامانی به دنیا می آیند که امت تو آنها را خوار کرده و می کشند، وای بر قاتل، و خوار کنندگان آنها.

آری خواستگاران زیادی از فاطمه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و اله مراجعه کردند، و آن حضرت هر کدام را با عذری جواب رد داد، تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عنوان خواستگار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله مشرف شد.

مُسَدِّدِ أَحْمَدَ ، وَ فَضْلَ ابْنِ دَاوُدَ ، وَ ابْنَةَ ابْنِ بَطَّهَ ، وَ تَارِيخَ الْخَطِيبِ ، وَ كِتَابَ ابْنِ شَاهِينَ (وَ اللَّفْظُ لَهُ) بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ لَمَّا زَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلِيًّا ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَعْطَيْتَهَا شَيْئًا ، قَالَ : وَ مَا عِنْدِي شَيْءٌ ، قَالَ : فَأَيْنَ دِرْعَكَ الْحَطْمِيَّةَ ؟ (1)

ص: 41

در دو کتاب مسند، و فضائل احمد بن حنبل، و سنن ابی داود، و ابانه ابن بطله و تاریخ بغداد، و کتاب ابن شاهین (و لفظ حدیثی که ذیلاً روایت می شود از ابن شاهین است) همه از ابن عباس روایت میکنند که گفت:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله صدیقه طاهره علیها السلام را به همسری امیرالمؤمنین علیه السلام در آورد به وی فرمود: یا علی چیزی به وی بده، عرض کرد: من چیزی ندارم، فرمود: پس زره حطمی شما چه شد؟

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

يَا أَبِي الْحَسَنِ فَهَلْ مَعَكَ شَيْءٌ أُزَوِّجُكَ بِهِ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِي شَيْءٌ، أَمْلِكُ سَيْفِي، وَدِرْعِي، وَنَاضِحِي، وَمَا أَمْلِكُ شَيْئًا غَيْرَ هَذَا. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ أَمَا سَيْفُكَ فَلَا غَنَى بَكَ عَنْهُ، تُجَاهِدُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَتُقَاتِلُ بِهِ أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَنَاضِحُكَ تَتَضَخَّعُ بِهِ عَلَيَّ نَخْلُكَ وَأَهْلُكَ وَتَحْمِلُ عَلَيْهِ رَحْلَكَ فِي سَفَرِكَ، وَ لَكِنِّي قَدْ زَوَّجْتُكَ بِالذَّرْعِ، وَرَضِيْتُ بِهَا مِنْكَ. (1)

و در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

یا ابو الحسن آیا چیزی داری که فاطمه علیها السلام را با آن به ازدواج تو در آورم؟ علی علیه السلام عرض کرد پدرم و مادرم فدایت باد، چیزی از وضع مالی من برای شما پوشیده نیست. من یک شمشیر و یک زره جنگی، و یک شتر آبکش دارم، و بیش از این چیزی ندارم.

فرمود: از شمشیرت که مستغنی نیستی، با آن در راه خدا جهاد کرده، و با دشمنان دین خود می جنگی، و با شتر آبکش ات برای درختان خرماي خود و خانواده ات آب میکشی و در سفر بار خود را با آن حمل میکنی، و لکن من به همان زره جنگیت فاطمه علیها السلام را به ازدواج تو در آوردم، و به همان راضی شدم.

وقتی صدیقه طاهره علیها السلام را وارد حجله کردند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم

تشریف آورده از بانوانی که در ترتیب و تزئین حجله زحمت کشیده بودند تشکر کرده و به آنان آفرین گفت. سپس فاطمه علیها السلام را که در گوشه ای از اطاق ایستاده بود را پیش خود خوانده و به وی فرمود:

ص: 42

یا فاطمه! نَعَمِ الْبَعْلِ بَعْلُكَ ، ثُمَّ قَامَ يَمْشِي بَيْنَهُمَا حَتَّى أَدْخَلَهُمَا بَيْتَهُمَا الَّذِي هِيَ لَهُمَا ، ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدَهُمَا فَأَخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ :
طَهَّرَ كَمَا اللَّهُ وَطَهَّرَ نَسْلَكُمْ أَنَا سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكُمْ ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ ، أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ ، وَأَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا . (1)

یا فاطمه چه نیکو شوهری است شوهر تو، سپس از جایش بلند شد و در میان آندو میرفت تا آنها را در اطای که برایشان ترتیب داده بودند وارد کرد، سپس از نزد آنها بیرون آمد، و با دستهای مبارکش دو لنگه در را گرفت و فرمود: خدا شما را و نسل شما را پاک گرداند، من با کسانی که با شما در حال صلح و صفا باشند در حال صلح و صفا هستم و با هر کسی که با شما در حال جنگ باشد در حال جنگم، شما را به خدا می سپارم.

سپس رو به علی علیه السلام کرده و فرمود:

يَا عَلِيُّ إِنَّ فَاطِمَةَ بَصَدَّ عَنْهُ مِنِّي ، وَهِيَ نُورٌ عَيْنِي ، وَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي ، يَسُونِي مَا سَاءَ هَا ، وَيَسُدُّنِي مَا سَدَّ رَهَا ، وَ أَنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يُلْحَقَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ،
فَأَحْسِنَ إِلَيْهَا بَعْدِي . (2)

یا علی فاطمه پاره تن من، و نور چشم من، و میوه دل من است، از هر چیزی که او رنجیده خاطر می شود منم از آن رنجیده خاطر میشوم، و با هر چیزی که او شادمان و رضایت خاطر بدست آورد منم به آن شادمان و راضی هستم، او اولین کس از اهل بیت من است که به من ملحق می شود، پس از من رعایت حال او را بنما.

آنگاه آن دو را جلو کشیده و دست فاطمه علیها السلام را گرفته و به دست علی علیه السلام داد، و چادر از سر فاطمه علیها السلام کشیده و فرمود: پسر عمومی عزیزم: این امانت خدا و رسول اوست که به دست تو می سپارم.

ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ وَ أَخَذَ يَدَهَا ، فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ وَقَالَ : بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ . يَا عَلِيُّ نَعَمِ الزَّوْجِ فَاطِمَةَ ، وَ يَا فَاطِمَةَ نَعَمِ الْبَعْلِ عَلِيٌّ (3)

... سپس فاطمه علیها السلام را صدا زد، و دست او را گرفته و در دست علی علیه السلام گذاشت، و فرمود

ص: 43

1- عوالم العلوم، بخش احوالات فاطمه علیها السلام، ص 176.

2- همان، ص 48، ح 7.

3- همان، ص 152، ح 4.

یا علی خدا دختر پیامبرش را برایت مبارک کند، یا علی چه خوب همسری است فاطمه

و یا فاطمه چه خوب شوهری است علی .

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه واله می خواست خانه علی و فاطمه علیهما السلام را ترک کند دید اسماء پشت در حجله ایستاده است.

...فَلَمَّا كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ النَّبِيَّ فَتَخْرُجْنَ ، وَبَقِيَتْ ، فَلَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ رَأَى سَوَادِي فَقَالَ : مَنْ أَنْتَ ؟ فَقُلْتُ : أَسْمَاءُ بِنْتُ عَمِيْسٍ فَقَالَ : أَلَمْ أَمْرِكِ أَنْ تَخْرُجِي ؟ فَقُلْتُ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فِذَاكَ أَبِي وَ أُمِّي ، وَ مَا قَصَدْتُ خِلَافَكَ ، وَ لَكِنِّي أُعْطِيتُ خَدِيْجَةَ عَهْدًا (وَ حَدَّثْتُهُ) فَبَكَى ، فَقَالَ : بِاللَّهِ لِهَذَا وَقَفْتُ ؟ قَالَهُ : نَعَمْ وَ اللَّهُ ، فدعالي . (1)

اسماء میگوید شب زفاف فاطمه علیها السلام رسید و فاطمه علیها السلام به خانه علی علیه السلام رفت، پیامبر صلی الله علیه واله تشریف آورد و دستور داد زنان به خانه های خود بازگردند، همه زنان رفتند ولی من نرفتم، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه واله میخواست خانه علی و فاطمه علیهما السلام را ترک کند بیرون در سیاهی مرا دید و فرمود: تو کیستی؟ گفتم: من اسماء بنت عمیس هستم، فرمود: تو را دستور ندادم که از خانه بیرون روی؟ گفتم: بلی یا رسول الله، پدر و مادرم فدای شما باد، من قصد مخالفت با شما را ندارم، بلکه به خاطر قولی که بخدیجه علیها السلام داده ام نرفتم (سپس داستان قول خود بخدیجه علیها السلام را برای حضرت نقل کردم) رسول خدا صلی الله علیه واله با شنیدن نام خدیجه علیها السلام گریه کرده و فرمود: راستی برای همین نرفته ای؟ گفتم آری واللله، و آن حضرت در حق من دعای خیر فرمودند .

11- شهادت صدیقه طاهره علیها السلام :

آن شب سپری شد، زمان گذشت، پیامبر صلی الله علیه واله دنیا را ترک گفت، زهرا علیها السلام تنها ماند، در فقدان پدر بی تایی ها کرد، بالاخره شب وحشت و تنهایی علی علیه السلام آن مرد شیر افکن که اصلا ترس و وحشت در دل نیرومندش جایی نداشت فرا رسید، در آن شب

ص: 44

علی علیه السلام تنها ماند، زیرا فاطمه علیها السلام دنیا را وداع گفته بود، علی علیه السلام از همان اطاق جسد طیب و طاهر حضرت زهرا علیها السلام را برای تغسیل و تکفین بیرون آورد.

ماه آن شب خموش و سرگردان *** روی صحرا و دشت میگردید

نور غم رنگ ماهتاب آن شب *** همه جا را نموده بود سفید

میکشید انتظار خاک آن شب *** مقدم تازه میهمانی را

می ربود از کف جوانمردی *** آسمان همسر جوانی را

همه خاموش لیک آهسته *** نوحه گر چند کودک خسته

امیرالمؤمنین علیه السلام با شش تن بر صدیقه طاهره علیها السلام نماز خواند، و بدن دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه واله را به حرم رسول خدا صلی الله علیه واله آوردند.

ای خاک سیاه امشب زهرا بتو مهمان است *** فردا ببر بابش این نیر تابان است

بر عرش بیبال ای خاک بانوی حرم آمد *** آرام دل احمد دریای کرم آمد

ای خاک مدارا کن با این بدن خسته *** ام الحسین آمد با پهلوی بشکسته

آوردن جنازه پاک فاطمه علیها السلام به حرم رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسلم است، ولی کسی نگفته که آن بدن ستم دیده را از حرم رسول خدا صلی الله علیه واله بیرون آوردند، امیرالمؤمنین علیه السلام حالا می خواهد زهرای مرضیه علیها السلام را به خاک بسپارد، در میان قبر دو دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه واله ظاهر شده و جنازه پاک دختر محبوبش را گرفت، امیرالمؤمنین علیه السلام با دیدن دو دست رسول خدا صلی الله علیه واله بیاد شب زفاف خود با فاطمه علیها السلام افتاد که رسول خدا صلی الله علیه واله به وی فرمود:

یا علی این فاطمه امانت خدا و رسول اوست که به دستت می سپارم، و لذا با دیده

اشکبار و با صدائی اندوهبار و سینه‌های چاک عرض کرد:

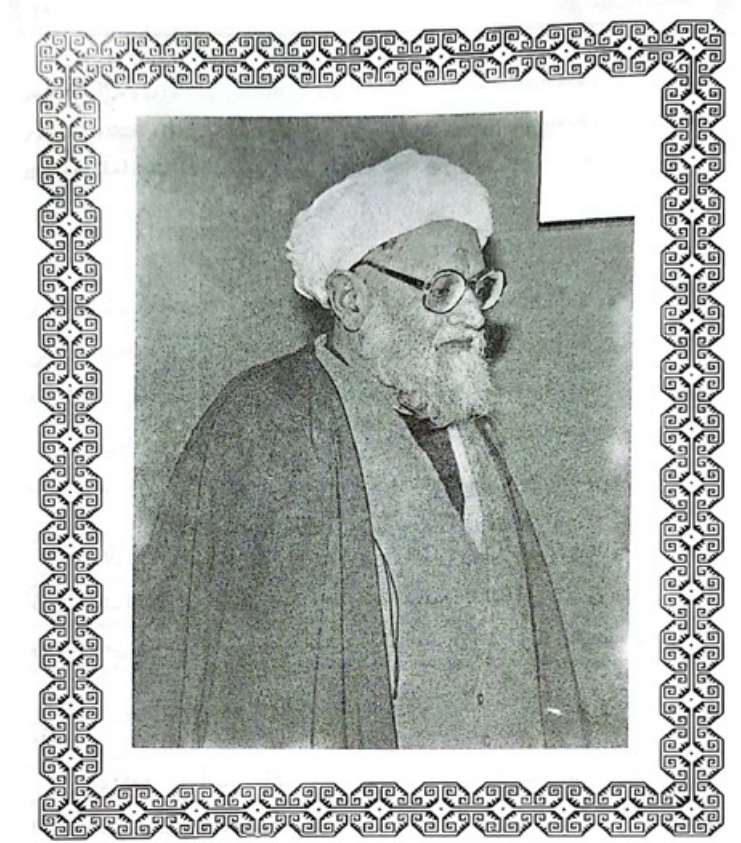
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ . . . إِنَّ الْوَدِيعَةَ قَدْ اسْتَرَدتْ ، وَ الرَّهِيْنَةَ قَدْ أَخَذَتْ . (1)

سلام بر علیه السلام تو ای رسول خدا ... اینک امانت تو پس داده و گرو پس گرفته شد.

ص: 45

1- حضرت ایه الله العظمیٰ مرحوم حاج شیخ مرتضیٰ حائری یزدی قدس سره

اشاره



(از قم)

ص: 47

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، بارئ الخلائق أجمعين، والصلوة والسلام على سيدنا، ونبينا، وشفيع ذنوبنا، خاتم النبيين أبي القاسم محمد، وعلى ائمة الميامين، لاسيما ابن عمه، ووصيه، وخليفته، و مولانا الحى، صاحب العصر، وحسنه الدهر و خليفه الله فى الأرض من الآن الى يوم الدين.

1- مقدمه :

افرادی که در این آب و خاک پرورش یافته و به یک زبان سخن می گویند، و دارای احساسات مشابهی هستند، از نظر افکار مذهبی به سه گروه به ترتیب زیر تقسیم می شوند:

1- گروهی که به دین مقدس اسلام و مذهب مبارک تشیع به طور کامل معتقد و تسلیم، و زبان حال آنان تقریبا مطابق آیه شریفه:

«... وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (1)

ص: 48

و همه مؤمنان به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده و می گویند: ما در میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمیگذاریم و به همه ایمان داریم و گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا (انتظار) آمرزش تو را داریم و بازگشت (ما) به سوی توست.

می باشد.

2- گروهی در تاریکیهای ماده و ماده پرستی فرو رفته، و در منجلاب شهوات و تمایلات غرق شده، و جز جمع آوری پول و احراز مقام، و پیروی از هواهای نفسانی هدفی نداشته، و در لوح مغزشان اثری از مذهب، و معنویات، و عالم آخرت، و توجه به خالق متعال، و احترام از اوامر و نواهی پروردگار متعال هرگز وجود ندارد. این

3. گروهی که کم و بیش افکار مذهبی در مغزشان وجود داشته، و ظلمت ماده پرستی هنوز قلب و مغزشان را به طور کامل تحت سیطره خود در نیاورده است، از اینرو نمی توانند قید مذهب را زده و دنبال گروه دوم بروند، و از آنطرف نیز چون در علوم مذهبی مهارت به سزائی ندارند و به طور کامل پیرو و مطیع مذهب هم نیستند، و همانند کسانی هستند که بلا تکلیف بر سر یک دوراهی گیر کرده و گاهی به یک طرف، و گاهی به طرف خلاف آن تمایل از خود نشان می دهند، این چنین اشخاصی ممکن است یا تا پایان عمر در موقعیت حیرت و بلا تکلیفی باقی مانده، و این دوراهی را مقرر خود قرار داده، و از آنجا به هیچ طرفی تغییر مکان ندهند، و یا یکی از دوراه سابق الذکر را پذیرفته و به یکی از دو گروه اول یا دوم ملحق شوند.

مر بیان مذهبی در عصر ما بیشتر باید روحیات این دسته را موضوع مطالعه خود قرار داده، و راه معنویات را به آنان بنمایانند تا به خواست پروردگار متعال عده ای از آنان از ضلالت نجات یابند.

بنابراین سخن ما در بحث «شفاعت» نیز بیشتر ناظر بر این گروه است، تا اگر کسی

از آنان از این ناحیه انحرافی داشت مشککش از میان برخیزد.

ضمناً از آقایان محترم انتظار دارم:

الف: احساسات ضد و نقیض را کنار بگذارند.

ب: از عقل سلیم خود برای داوری استمداد نمایند.

ج: این بحث را تا پایان به دقت گوش کنند.

2- معنای شفاعت:

از قرآن کریم و دیگر منابع مذهبی چنین استفاده می شود که حقیقت شفاعت آن است که فرد مقربی که دارای نورانیت بیشتری می باشد با استفاده از فضیلت و نورانیت خود فرد دیگری را که از نورانیت کمتری برخوردار است دعا نموده و از خدا بخواهد او را بیش از استحقاقش مورد عنایت خود قرار دهد.

شاید لغت شفاعت که اصل آن از «شفع» به معنای جفت در مقابل «وتر» به معنای تک است، مشعر بر این باشد که شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد باید خود نیز دارای فضیلت و نورانیتی باشد تا بتواند به ضمیمه شخص شفیع از عنایات الهی بهره مند شود.

3- شفاعت در عالم محسوس:

بهره برداری پاره ای از نباتات و حیوانات از فیوضیات عامه الهی توسط موجودات قویتر، و نزدیکتر به سرچشمه فیض یکی از نمونه های شفاعت است، مثلاً- میوه یا برگ درختان به شفاعت شاخه ها، و شاخه ها از تنه درخت، بالاخره تنه درخت از ریشه آن استفاده کرده و بدین ترتیب از زمین غذا و آب مورد نیاز خود را می گیرد.

و طفل به شفاعت مادر از غذائی که در پستان او تدارک دیده شده بهره برداری کرده و تا سر حد رشد و بلوغش به وسیله اولیاء خود از منابع فیض مادی و معنوی بهره مند می شود.

در مجتمع بشری شخص تاجر به وسیله کشاورز که به منابع زمینی نزدیکتر است از نباتات بهره برده، و بالعکس زارع از جهات دیگری به شفاعت تاجر نیازمند است، به

این ترتیب است که عالم محسوس که رشحه ای از رشحات رحمت و فیض حق متعال است به سیر تکاملی خود ادامه می دهد.

4- شفاعت در عالم معقول:

کلیه مطالب در مرحله اول، بدون واسطه قابل درک و تصور نیست، اموری که ابتداء قابل درک و تصورند نسبت به موضوعاتی که پس از تأمل و تفکر درک می شوند بسیار کم است، ولی به عنایت پروردگار متعال قدرتی در ضمیر انسان نهفته است که با استفاده از آن، و به وسیله و شفاعت تصورات اولیه و بدیهی به درک مطالب غیر بدیهی نایل می شود، بنابراین عالم فکر نیز نمونه دیگری از شفاعت است، زیرا بعضی از مدرکات که به افق ذهن انسان نزدیکتر است وسیله ایصال نورانیت به مدرکات دور دست می شود.

5- شفاعت روش خردمندان است:

اگر ملتی زندگی خود را مرهون فداکاری و جانبازی شخصی دانسته، و در صدد پاداش وی برآید باید بدرخواستهای او درباره اشخاص دیگر نیز ترتیب اثر دهد هر چند که آنان حقی بر این ملت نداشته باشند.

اگر این ملت تنها به آن دسته از درخواستهای او که راجع به شخص خودش میباشد ترتیب اثر داده و آن دسته را که درباره دیگران مانند اولاد و ارحام و رفقاییش میباشد ترتیب اثر ندهد چنین ملتی نزد عقلاء و خردمندان حق شناس، و بی عاطفه، و ناحساب محسوب می شوند.

6- عنایات عمومی و خصوصی:

همانگونه که نفس انسانی نسبت به اعضاء و جوارح بدن دارای دو عنایت است:

یکی عنایت عمومی که در تمام مواقع ثابت و برقرار بوده و در پرتو آن تمام قسمتهای

بدن اداره می شود، و دیگری عنایت خصوصی که در مواقع بروز حادثه ناگوار، و یا گوارانی نسبت به بدن مبدول می گردد، خداوند متعال نیز نسبت به موجودات دو نوع عنایت دارد :

یکی عنایت عمومی که به هر موجودی در آغاز آفرینش به اندازه استعداد خودش نیرو و حیات، افاضه میکند، و دیگری عنایت خصوصی که بر اساس توجه موجودات به ذات باری تعالی می باشد.

اساس دعوت انبیاء علیهم السلام برای برقراری این ارتباط مخصوص می باشد که انسان به واسطه ایجاد ارتباط خصوصی از فیوضات و عنایات خاصه حضرت حق متعال بهره مند می شود. با به کاناد

آیه شریفه:

«... وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (1)

نماز را برپا دار تا یاد من باشی

و آیه :

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ أَشْكُرْ لِي وَ لَا تَكْفُرْنِي» (2)

یاد من باشید تا یاد شما باشم و مرا سپاسگذارید و کفر نورزید.

لزوم ایجاد این ارتباط را روشن می فرماید، بنابراین اساس بهره مندی از عنایات مخصوص حضرت حق توجه به درگاه او بوسیله نماز، و یا دعا، و یا انجام عملی، و یا ترک آن به احترام فرمان حضرت حق است.

همانگونه که توجه به درگاه آفریدگار بزرگ به منظور کسب فیض برای خود (در صورت شایستگی و قابلیت) موجب جلب عنایت ازلی است توجه او برای جلب عنایت حق برای غیر نیز همین اثر را دارد، زیرا پس از پشت سر گذاشتن این مرحله

ص: 52

1-14 / طه: 25 .

2-152 / البقره: 2 .

که کسب فیض مخصوص و جلب عنایت خاص ازلی را در پی دارد در این جهت که موجودی برای خود بهره بگیرد و یا برای غیر (که قابلیت و شایستگی دارد) از نظر عقل فرقی ندارد.

7- دعا و شفاعت:

مسلمانی که دعا را از ضروریات مذهب خود می داند نمی تواند نسبت به شفاعت که جز دعا چیز دیگری نیست اظهار تردید نماید. بلکه می توان گفت:

که موجود شفاعت کننده می تواند بوسیله قدرت و نورانیت خود نقصان نفسانی و نقاط تاریک موجود دیگر را تکمیل نموده و به نورانیت تبدیل نماید تا قابلیت استفاضه بیشتری را به دست آورد.

تکمیل نورانیت در عالم آخرت از این آیه شریفه روشن می شود:

«يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1).

روزی که خدا در آن روز پیامبر و کسانی را که به او ایمان آورده اند خوار نمیکند، و نورشان در پیشاپیش آنان و در طرف راستشان حرکت میکند و می گویند:

پروردگارا نور ما را کامل فرموده و بر ما بیخس که تو بر هر چیز توانائی .

خلاصه: شفاعت دعا و درخواست فیض برای موجود عقب مانده ای است که ممکن است ایجاد استعداد و فراهم آوردن زمینه نیز از طرف شفیع صورت گیرد و روح آلوده او را از آلودگی رها ساخته و مستعد قبول شفاعت و اجابت دعوت نماید.

8- بیم و امید دو رکن اساسی تربیت :

از مطالبی که نزد هر خردمندی روشن است و کسی در آن تردیدی ندارد آن است

ص: 53

که تربیت بشری دورکن اساسی به نام خوف و رجاء دارد از اینرو خداوند متعال در هیچ مرحله ای بشر را نا امید نمی کند، زیرا اگر انسان از فیض حق متعال نا امید شود، و بداند که دیگر نجاتی برایش نیست به کلی در طرف مخالف منحرف شده و به قعر جهنم سقوط می کند به علاوه انسان در هر مرحله ای قابل تربیت و تغییر است، و عنایت حق چنین اقتضاء دارد که امکانات تربیتی را در هر مرحله برای انسان تامین نماید.

در شریعت مقدس اسلام برای نیل به درجات و تخفیف گناهان غیر از باب عمل و مزد، درهای دیگری از قبیل توبه، مغفرت، شفاعت، تفضل نیز باز است گشودن درهای رحمت از یکطرفی، و مجهول بودن موارد و ملاکات کامل آن، دورکن اساسی تربیت را استوار و تحکیم می کند، حتی توبه که به اختیار خدا و انسان است نمی تواند خیال گناه کار را راحت نماید تا با خاطری آسوده به گناه خویش ادامه دهد، زیرا توبه حقیقی که تصمیم قطعی، و جدی بر ترک گناه است آن هم برای امر خدا کار سهل و آسانی نیست، بنابراین انسان نمی تواند یقین داشته باشد که حتما توبه خواهد کرد یا نه.

9- شفاعت در قرآن کریم:

قرآن کریم در ثبوت شفاعت بشرانطی که اشاره خواهد شد صراحت دارد:

الف: شخص شفاعت کننده به آنچه مطابق حق و حقیقت است باید ایمان کامل داشته و به حقانیت آن شهادت بدهد.

« وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ » (1)

کسانی که غیر از حق تبارک و تعالی را می خوانند قادر بر شفاعت نیستند مگر آنان که

شهادت به حق داده و به خوبی آگاهند.

ب: کسی که مورد شفاعت قرار می گیرد نزد خدای مهربان پیمانی داشته باشد.

ص: 54

« لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ التَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ». (1)

آنان هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد.

ج: شخص مورد شفاعت متدین بدین حق بوده و معتقداتش مورد پسند خداوند متعال باشد.

«يَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا». (2)

در آن روز شفاعت هیچکس سودی نمیبخشد جز کسی که پروردگار متعال به او اجازه

داده و به گفتار او راضی است.

شاید مرجع شرط دوم و سوم به یک معنی بوده، و عهد خداوند همان التزام و تدین به دین حق باشد.

د: بنابر احتمالی که خالی از قوت نیست گناه مورد شفاعت ظلم نباشد.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ». (3)

برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش مورد رضای

خدا باشد.

مرحوم علامه مجلسی حدیثی از خصال روایت کرده که در آن چنین آمده است:

نبی اکرم صلی الله علیه و اله عده ای از یهود فرمودند:

«وَأَمَّا شَفَاعَتِي فَفِي أَصْحَابِ الْكِبَائِرِ مَا خَلَا أَهْلَ الشَّرْكِ وَالظُّلْمِ». (4)

اشخاص مورد شفاعت من کسانی هستند که به جز شرک و ظلم به گناهان بزرگی دست زده اند.

اختصاص اطلاق ظلم به کفر و زندقه چنانکه عده ای از علماء رضوان الله علیهم فرموده اند

ص: 55

1- 87 / مریم: 19.

2- 109 / طه: 20.

3- 18/غافر: 40

4- بحار الانوار، ج 8، ص 38، ح 18.

و مرحوم علامه هم در ذیل حدیث خصال فرموده نزد حقیر روشن نیست، البته باید در این مورد بررسی بیشتر و کافی به عمل آید شاید دلیل محکمی بر تخصیص اطلاق ظلم بر کفر بدست آید، و یا آنکه اجماع علمای شیعه بر تعمیم شفاعت باشد.

ه: شفاعت به اذن خداوند متعال باشد.

در آیه زیر می فرماید:

«مَنْ الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ». (1)

کیست که بتواند نزد خدا جز به اذن خود او شفاعت می کند.

و در آیه دیگری می فرماید:

«مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا بِغَيْرِ إِذْنِهِ». (2)

شفاعت کننده ای وجود ندارد مگر پس از اجازه او.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ». (3)

شفاعت کسی پیش او سودی ندارد مگر شفاعت کسی که خود به وی اجازه شفاعت داده

است.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى». (4)

چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعتشان سودی نمیبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کسی که بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد.

ص: 56

1- 255 / البقره: 2.

2- 3 / یونس: 10.

3- 23 سباء: 34.

4- 26 / النجم: 53

بنابر این مورد شفاعت مجهول است، زیرا برای انسان معلوم نیست که اذن پروردگار متعال در چه موردی و روی چه اساس و ملاکی باشد، چنانکه سابقاً گفته شد مجهول بودن موارد رحمت عنایتی است از طرف حق متعال که اساس خوف را تحکیم نموده و بدین ترتیب از تجری بندگان در گناه جلوگیری می کند، و این موجب می شود تا سیر تکاملی تعلیم و تربیت که زیر نظر انبیاء علیهم السلام اداره می شود بوسیله دو بال خوف و رجاء به انجام برسد.

گذشته از آیاتی که متضمن کلمه شفاعت است، و به بعضی از آنها اشاره شده آیات زیادی در قرآن کریم موجود است که شفاعت انبیاء علیهم السلام را در این عالم روشن و ثابت می نماید، اینک قسمتی از آنها را برای آشنائی بیشتر شما ذیلاً ارائه می دهیم

الف: آیه شریفه:

«وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ» (1)

پدر مرا ببخش که او از گمراهان است،

و آیه شریفه:

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ» (2)

استغفار ابراهیم برای پدرش [عمویش آزر] به خاطر وعدهای بود که به وی داده بود [تا بدین ترتیب او را برای ایمان به خدا تشویق نماید].

این آیه نشان می دهد که حضرت ابراهیم برای پدر (عموی) خود از خداوند متعال

طلب مغفرت و آمرزش می نمود.

ب: و بنا به دلالت آیه شریفه:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ

ص: 57

1- 86 / الشعراء: 26.

2- 113 / التوبه: 9.

برادران یوسف) گفتند پدر از پروردگارت بخواه گناهان ما را ببخشد که ما خطاکار بودیم [یعقوب علیه السلام] گفت: از پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد که او بخشاینده و مهربان است.

ج: قوم حضرت موسی طی پیش آمدهای متعددی آن حضرت را شفیع قرار داده و

تقاضاهائی از خداوند متعال نمودند که در قرآن کریم مذکور است. (2)

د: خداوند در قرآن کریم به نبی اکرم صلی الله علیه و اله دستور می دهد برای خود و برای زنان و مردان مؤمن تقاضای آمرزش کند.

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ اسْتَغْفَرَ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ». (3)

بدان که جز آفریدگار جهان خدائی نیست و برای گناهان خود، و برای مردان و زنان

مومن طلب مغفرت از درگاه او بنما.

ه:- قرآن کریم به کسانی که به خود ستم می کنند و عده می دهد که اگر آمرزش گناهان خود را از خدا بخواهند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش کند توبه شان پذیرفته می شود:

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا » (4)

و اگر آنانکه به خودشان ستم روا می دارند (یعنی گناه میکنند) پیش تو آمدند و از خدا طلب آمرزش کردند و رسول خدا نیز برای آنها طلب آمرزش فرمود، خدا را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت.

و: قرآن مجید هنگامی که زنان مسلمان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله رسیده و بر این

ص: 58

1- 97 - 98 / یوسف: 12.

2- 61_69 / البقره: 2.

3- 19 / محمد: 47

4- 63 / نساء: 4.

اساس با آن حضرت بیعت نمودند که برای خدا شریک نگیرند، و دزدی و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند و تهمت به کسی نزنند، و به طور کلی نافرمانی از پیامبر بزرگوار نکنند چنین دستور می دهد که بیعت آنانرا پذیرفته و برای آنها طلب آمرزش نماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتِ يَبَاعِنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَشْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأُزْجُلِهِنَّ وَلَا يَعصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (1)

ای پیامبر هنگامی که زنان با ایمان پیش تو می آیند تا با تو بیعت نمایند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، و دزدی و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و تهمت و افترائی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو را نکنند، با آنان بیعت کن و برای آنها از درگاه پروردگار متعال آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است.

آنچه که در این بحث مختصراً تذکر داده شد فقط به منظور آنست که موضوع (شفاعت) به طور مسلم برای خوانندگان روشن شود، وگرنه در صدد جمع آوری آیاتی که مربوط به شفاعت است نیستیم، همینطور آیات دیگری در نظر است که دلالت صریح به ثبوت مساله شفاعت دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.

10- نظر علماء اهل سنت:

مرحوم طبرسی قدس سره در مجمع البیان می گوید:

امت اسلامی همه اجماع دارند که از برای نبی اکرم صلی الله علیه واله قبول حضرت حق تعالی واقع خواهد شد. (2)

ص: 59

1- 12 / الممتحنه: 60

2- مجمع البیان، ج 1، ص 103، ذیل آیه 48.

باز می گوید:

امت اسلامی متفقند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:

إِذْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي. (1)

شفاعت خود را برای کسانی از امتم که مبتلی به گناهان کبیره اند ذخیره نموده ام.

فخر رازی در تفسیر آیه شریفه:

«عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» (2)

ای پیامبر امید است پروردگارت تو را به مقام پسندیده ای برگزیند،

از واحدی نقل می کند که همه علماء تفسیر اتفاق دارند که مقصود از مقام محمود

مقام شفاعت است. (3)

در صحیح بخاری به چند طریق از رسول اکرم صلی الله علیه واله روایت شده که مقصود از مقام محمود شفاعت است. (4)

11- روایات اهل بیت علیهم السلام :

علامه مجلسی قدس سره در بحار الانوار (86) حدیث از طرق شیعه امامیه رضوان الله علیهم روایت نموده است، (5) که با توجه به آن شفاعت نزد شیعیان از ضروریات بوده و در ثبوت آن جای هیچگونه تردیدی وجود ندارد.

12- اشکال :

ممکن است برخی چنین تصور کنند که امثال آیه (47/ البقره: 2) اشعار دارد باینکه

ص: 60

1- همان، ج 1، ص 104، ذیل آیه 48.

2- 70 / الاسراء: 17.

3- مفاتیح الغیب، ج 5، ص 635، طبع استانبول.

4- صحیح بخاری، ج 3، ص 109.

5- بحار الانوار، ج 8، ص 34-63، باب الشفاعة.

شفاعت کسی درباره کسی در روز قیامت قبول نخواهد شد، زیرا در آیه مذکور می فرماید:

« اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ». (1)

بپرهیزید (بترسید) از روزی که در آن روز کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد، و از کسی شفاعت درباره دیگری پذیرفته نمی شود، و غرامت از کسی قبول نمی شود، و بر کسی یاری نخواهد شد.

13- جواب:

ولی به نظر حقیر این آیه مبارکه به اینکه در روز قیامت هیچ شفاعتی از کسی درباره گناه کس دیگری پذیرفته نخواهد شد هیچگونه اشعاری ندارد.

معمولاً می گویند: از روز پیری، و از روز جنگ و ستیز بپرهیزید، البته معلوم است که منظور از این هشدار این نیست که چنین روزی حتماً خواهد آمد، بلکه مقصود آنست که سعی کنید چنین پیش آمد ناگواری برای شما رخ ندهد.

آیه شریفه نیز مردم را از چنین پیش آمد ناگواری می ترساند، و مقصود این است که کاملاً مواظب باشید که چنین روزی برای شما پیش نیاید، نه اینکه روز قیامت به طور مطلق دارای چنین خصوصیتی است، زیرا مغفرت و آمرزش پروردگار متعال از دیدگاه کلیه ادیان مسلم و واضح است.

و این که در آخر آیه شریفه وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ خداوند می فرماید:

در آن روز برای کسی کمک و یاری نخواهد شد.

منظور تحذیر و هشدار است نه انتفاء یاری کسی به کسی دیگر، زیرا مسلماً عده زیادی از مردم در روز قیامت از طرف خداوند متعال یاری خواهند شد، و قرآن کریم به صراحت تمام، دلالت بر این دارد که هر گناهی به جز شرک قابل آمرزش است،

ص: 61

چنانکه در آیه زیر می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (1)

پروردگار عالم تنها (گناه) شرک را نمی بخشد و غیر از شرک کلیه گناهان را می امرزد.

14- خاتمه :

هدف ما از این سخن کوتاه جلوگیری از نفوذ شبهات کسانی است که دارای افکار مذهبی عمیقی نبوده و به مدارک اسلامی دسترسی دقیق و کاملی ندارند.

اینگونه اشخاص به منظور اینکه دین مقدس اسلام را بازیچه دست خود قرار داده

و آن را با امیال و هواهای نفسانی خود تطبیق داده و همانند لباس، و مسکن، و فرهنگ باصطلاح بعضی از نونهالان «مدرن» نمایند، در نوشتارهای خود مطالبی می نویسند که نه با منطق عمیق و فلسفی سازگار است، و نه با مدارک و منابع مذهبی، به نظر حقیر این اشخاص فاقد دو مزیت اند:

1- از تفکر منسجم و عمیق بی بهره اند.

2- فاقد متانت و وقار روحی بوده و تحت تأثیر تبلیغات بیگانگان قرار گرفته و به

شخصیت و کیان خود پشت پا می زنند.

هم اکنون خطر خودباختگی و خود کم بینی در مقابل فرهنگ بی محتوای غرب، شرق اسلامی و به عبارت دیگر کلیه طبقات اجتماعی آنرا تهدید می کند، متأسفانه دولتهای اسلامی نیز به جای آنکه به منظور دفع این خطر آمادگی از خود نشان داده و تجهیز شوند، به پندار خود برای آنکه از قافله تمدن عقب نمانند نوعاً به طور مؤثری شیوع این طرز تلقی را در جوامع خود تشویق می نمایند.

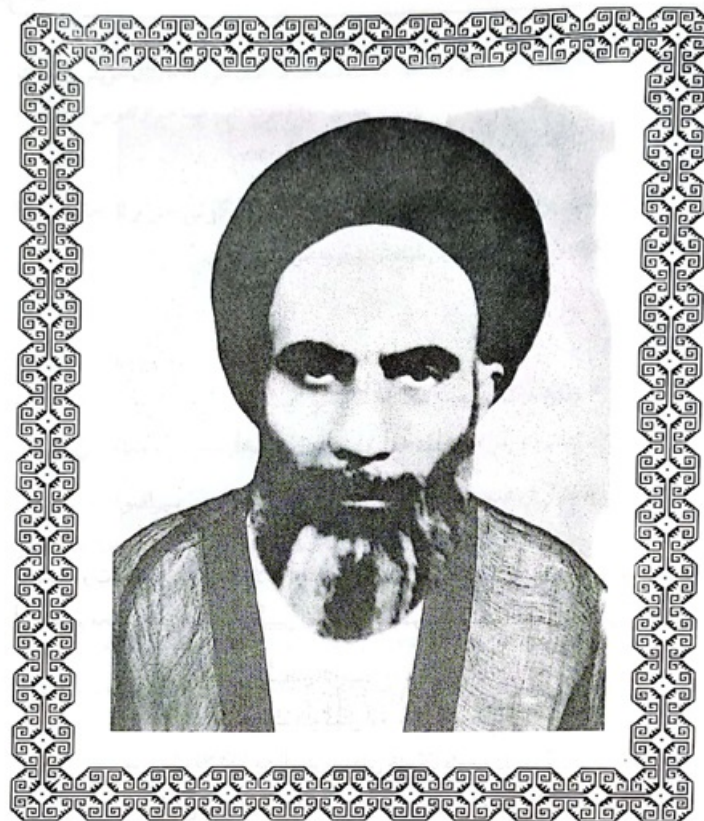
این چند کلمه اخیر قطره ای از خون دل حقیر بود که به زبانم جاری شد و گرنه

هیچگونه امیدی به جز خداوند متعال نیست.

ص: 62

1- حضرت آیه الله مرحوم حاج سیدهاشم حسینی تهرانی قدس سره

اشاره



(از تهران)

ص: 63

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، والصلوه والسلام على أشرف خلقه، وخير رسله، أبى القاسم محمد وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين، ولعنه الله على أعدائهم اجمعين.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ، خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ غَيْرِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ، فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ، وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ، وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ، ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»

(1)

مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است، که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش» او هم فوراً موجود شد. (بنابراین ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست) اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو، پس از تردید کنندگان مباش. و هرگز بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) بتورسید، (باز) کسانی با توبه محاجه و ستیز برمی خیزند، به آنها بگو:

ص: 64

بیائید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحثه کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

حق از جانب پروردگار توست. یعنی آنچه را که تو میگوئی حق و از جانب خدا است. «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» از این بابت تردیدی به خود راه نده.

1- تعبیر به علم:

«فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ».

کسانی که پس از حصول علم برای تو درباره مسیح باز به مناقشه و محاجه می پردازند ...

در اینجا منظور از علمی که از جانب پروردگار متعال در پیرامون چگونگی پیدایش مسیح برای رسول خدا صلی الله علیه و اله نازل شده همان بیان وحی است که حق متعال در آیات گذشته به آنها استدلال کرده و فرموده است:

«مَثَلُ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

مثل عیسی نزد خدا مثل آدم است که او را از خاک آفریده و به وی فرمود: «موجود شو» و او فوراً موجود شد.

پروردگار متعال از این آیات تعبیر به علم فرموده نه وحی، زیرا ممکن است کسی معتقد به وحی نباشد که در آن صورت آیات مزبور برای او فایده ای در بر نخواهد داشت، ولی علم برای همه اعم از آنانکه اعتقاد به وحی دارند و آنانکه معتقد به آن نیستند مورد علاقه و حجت است.

به دلیل آنکه موضوع آیه از مسائلی است که می توان از راه علم کم و چون آنرا فهمید پروردگار متعال از طریق استدلال علمی به آن پرداخته است، یعنی نمی شود گفت: چون عیسی پدر نداشت پس پسر خداست زیرا خدا با یک جواب نقضی مسأله را حل کرده است چنانکه فرموده:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

بدرستی که مثل عیسی پیش خدا همانند آدم است که او را از خاک آفریده و سپس خطاب به وی گفته: موجود شو، پس آدم بلافاصله خلعت وجود به تن پوشید.

یعنی نداشتن پدر دلیل فرزند خدا بودن نیست، زیرا آدم، و حوا، و ناقه صالح نیز از راه لقاح پدر با مادر به وجود نیامده اند، و بنابراین پدر ندارند، درست همانند حضرت عیسی، مسیحیان خود قبول دارند که آدم را خدا از خاک آفریده و به دستور او تحقق پیدا کرده است، عیسی نیز همانند آدم به امر و اراده حضرت حق از خاک آفریده شده و به وجود آمده است. بر همین اساس از شناخت رسول خدا به اینکه عیسی همانند آدم از خاک آفریده شده و بنده ای از بندگان خدا است نه فرزند او به علم تعبیر شد و فرموده:

«.. مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» و فرموده: «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْوَحْيِ»

بدین ترتیب استدلال جهان مسیحیت به اینکه: «چون حضرت عیسی پدری از نوع بشر ندارد پس پدر او خداست» پوچ و باطل است. زیرا آدمی با اتکاء به عقل و اندیشه خود و با توسل به استدلال علمی می تواند بفهمد که این استدلال جز پندار باطل چیز دیگری نیست.

بطلان استدلال مسیحیت را در این مورد همه آنانکه از سطحی ترین مراحل عقل و اندیشه برخوردارند اعم از اینکه به وحی اعتقاد داشته باشند و یانه، می توانند بفهمند.

نه تنها مسیحیت بر این پندار بی اساس پایبند شدند بلکه یهودیها نیز پا را فراتر نهاده و در توراها فعلی که در دسترس همگان قرار دارد دست برده و نوشتند:

2- بنی اسرائیل عموماً فرزندان خدا هستند :

البته چنانکه با همین استدلال علمی بطلان ادعای مسیحیان در رابطه با اینکه

عیسی پسر خداست ثابت شد، بطلان ادعای یهودیان نیز دائر بر اینکه بنی اسرائیل همه فرزندان خدا هستند ثابت می شود، زیرا عقل و علم اینرا تأیید کرده و می پذیرد و برای درک بطلان این دو ادعا نیازی نیست که انسان حتما به قرآن و وحی اعتقاد داشته باشد.

بنابراین می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ».

پس هر کس با تو پس از آنکه درباره بندگی عیسی از سوی پروردگارت علم و یقین برایت آمده به محاجه پردازد.

«قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ، وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ».

بگو بیایید هر کدام از ما و شما فرزندانمان، و زنانمان و نفسهایمان را با خود بیاوریم آنگاه مباحله کنیم. یعنی بدرگاه پروردگار متعال زاری کنیم.

«فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

ولعنت و نفرین خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

3- قصص حق و مفسدین :

سپس می فرماید:

« اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اللّٰهُ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (1)

این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است (و ادعاهائی همچون ادعای الوهیت و یا فرزند خدا بودن او بی اساس است) و هیچ معبودی جز خداوند یگانه وجود ندارد، و خداوند توانا و حکیم است.

« فَاِنْ تَوَلَّوْا فَانِ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ . » (2)

ص: 67

1- 62 / آل عمران: 3.

2- 63 / آل عمران: 3.

پس اگر (با این همه شواهد و دلایل روشن باز از پذیرش حق) روی گردانند (بدان که

آنها طالب حق نیستند و) خداوند از مفسده جویان آگاه است.

یعنی اگر حق را نپذیرفته و از مباحله سر باز زدند بدان که نظر آنان، راه اندازی فساد

بوده و برای همین پیش تو آمده اند، نه برای محاجه و درک حقیقت و پذیرش آن.

در تفاسیر قدمای مفسرین، مانند تفسیر ابن جریر طبری، و تفسیر ابواسحاق ثعلبی و تفسیر فخر رازی، و در المنثور و.. که نویسندگان همه آنها از عامه اند و همچنین در تفاسیر شیعه آیه شریفه مباحله طوری تفسیر شده، که خواننده بروشنی می فهمد در مفهوم آیه در میان مفسرین کوچکترین اختلافی وجود ندارد.

همچنین محدثین و حفاظ شیعه و سنی احادیث وارده در ذیل آیه شریفه را یک جور روایت نموده اند و در این مورد اختلاف معتابهی در میان آنها وجود ندارد.

سعد بن ابی وقاص در ذیل آیه شریفه مباحله حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که اینک آنرا از روایت حافظ مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری ذیلا ارائه میدهیم :

الْحَافِظُ مُسْلِمُ بْنُ حَجَّاجٍ الْقَشِيرِيُّ بَاسْنَادِهِ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مَسْمَارٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ :

مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التَّرَابِ ؟

قَالَ : أَمَّا مَا ذَكَرْتَ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَنْ أُسَبَّهُ لِأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ . سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لَهُ (وَ خَلَقَهُ فِي بَعْضِ مَعَاذِيهِ ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ ؟) : أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي ؟

وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ : لِأَعْظَمِ الرَّأْيَةِ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ، قَالَ فَتَطَاوَلْنَا لَهَا ، فَقَالَ : أَدْعُوا لِي عَلِيًّا . فَأُتِيَ بِهِ أَرْمَدٌ ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ ، وَ رَفَعَ الرَّأْيَةَ إِلَيْهِ ، فَتَحَّ اللَّهُ عَلَيْهِ .

وَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : « فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ . . . » دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ

سعد ابن ابی وقاص که از قدمای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله بود پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به شام رفته و در آنجا با معاویه ملاقات کرد، معاویه به او گفت: چرا از سب علی بن ابی طالب علیه السلام خودداری می کنی، در حالیکه ما دستور داده ایم در تمام شهرها هنگام نماز بالای منابر او را سب کنند؟

ص: 69

1- صحیح مسلم، ج 4، ص 1871، ح 32. این حدیث را نامبردگان زیر از اکابر حفاظ اهل سنت نیز روایت کرده اند: 1- حافظ ابو عیسی ترمذی در الجامع الصحیح، ج 5، ص 638 ح 3724. 2- حافظ بزار در بحر ذخار، معروف به مسند بزار، ج 3، ص 324، ح 1120. 3- حافظ احمد بن شعیب نسائی در خصائص امیرالمؤمنین، ص 48، و 81. 4- حافظ نابه مورخ بلاذری در بخش ترجمه امیرالمؤمنین از انساب الاشراف، ص 106، ح 43. 5- مورخ علامه مسعودی در مروج الذهب، ج 3، ص 14. 6- حافظ حاکم ابو عبدالله نیشابوری در مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 108. 7- حافظ ابوبکر ابن عربی در عارضه الأ-حوذی، ج 13، ص 171. 8- حافظ موفق بن احمد خوارزمی در مقتل الحسین، ج 1، ص 2. 9- حافظ ابن عساکر دمشقی در بخش ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 226، ح 271-273. 10- حافظ ابو السعادات ابن اثیر جزری در جامع الأصول، ج 9، ص 469. 11- حافظ عز الدین بن اثیر جوزی در اسدالغابه، ج 4، ص 25-26. 12- حافظ بری تلمسانی در جوهر فی نسب علی، ص 69. 13- حافظ سبط بن جوزی در تذکره الخواص، ص 6 و 18. 14- حافظ گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص 85. 15- حافظ نوری در شرح صحیح مسلم، مطبوع در حاشیه ارشاد الساری، ج 9، ص 279. 16- حافظ محب الدین طبری در ریاض النضره، ج 3، ص 152. 17- حافظ مزی در تحفه الأشراف، ج 3، ص 291. 18- حافظ حموی در فرائد السمطین، ج 1، ص 377. 19- حافظ ذهبی در تلخیص المستدرک، مطبوع در ذیل المستدرک، ج 3، ص 108. 20- حافظ زرنندی در نظم درر السمطین، ص 107. 21- حافظ ابن کثیر دمشقی، در البدایه والنهایه، ج 7، ص 340، از احمد، و مسلم و ترمذی. 22- حافظ عسقلانی در اصابه، ج 2، ص 503. 23- ابن صباغ مالکی، در فصول المهمه، ص 126. و ...

سعد در جواب وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله در فضیلت او سه چیز فرموده که اگر یکی از آنها از آن من بود برای من بهتر از کلیه نعمتهای دنیا بود تا آن سه چیز را با دارم هرگز او را سب نمیکنم.

معاویه گفت: آن سه چیز چیست؟ گفت:

1- در غزوه خیبر ابوبکر و عمر هر کدام روزی با تجهیزات نظامی کامل به دژ مستحکم یهود یورش بردند و بدون آنکه بتوانند کاری انجام دهند عقب نشینی کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

لَاعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ .

فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که او خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسول نیز او را دوست میدارند.

ما همه گردن کشیدیم تا ببینیم رسول خدا صلی الله علیه و اله فردا پرچم را به دست کدام یک از اصحاب خود می سپارد.

فردا که شد رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

علی علیه السلام را نزد من بیاورید، او را در حالیکه چشمش درد می کرد پیش آن حضرت آوردند، پیامبر محترم از آب دهان مبارکش به چشم علی علیه السلام مالیده و پرچم را به دست او داد، و خدا درب خیبر را به دست توانای آن حضرت در مقابل مسلمانان در هم شکست

معاویه گفت: دومین فضیلت علی چیست؟ گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله در غزوه تبوک بدلیل آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام را در مدینه به جای خود گماشته بود او را با خود نبرد، پس از حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله ، امیرالمؤمنین علیه السلام بدنبال آن حضرت از مدینه بیرون آمده و خود را به رسول خدا صلی الله علیه و اله رسانید، و گفت: مرا همراه زنان و بچه ها در مدینه جا گذاشتید؟

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:

أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبُوَّةَ بَعْدِي؟

آیا راضی نیستی که تو نسبت به من چنان باشی که هارون نسبت به موسی بود جز اینکه نبوت با من به پایان رسیده است.

یعنی تو کلیه مناصب هارون را به جز نبوت دارا هستی.

معاویه سؤال کرد سومین فضیلت او چیست؟

سعد گفت:

هنگامی که آیه شریفه: «... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَ كُمْ» بر رسول خدا صلی الله علیه واله نازل شد آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای مباحله با علمای مسیحی با خود بیرون آورده و عرض کرد: پروردگار اینها اهل بیت منند.

این حدیث را حافظ مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری طی سندی از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که او آنرا برای معاویه از قول رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده است.

جز مسلم بسیاری دیگر از بزرگان حفاظ اهل سنت و همچنین بسیاری از محدثین شیعه، آنانکه صاحب اصل بودند، یعنی احادیث رسول خدا صلی الله علیه واله را از بزرگان اساتید حدیث شنیده و با ترتیب و تنظیم آن در کتابی «اصل» حدیثی پدید آورده اند.

و نیز از محدثین شیعه و سنی که قرآن کریم را بر اساس احادیث وارده از رسول خدا صلی الله علیه واله تفسیر نموده اند این حدیث را همانگونه که ارائه دادیم بدون تفاوت معتناهی از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده و اختلافی در آن نکرده اند، و همه در این قول متفقند که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه واله به منظور مباحله با مسیحیان از خانه خود بیرون آمد جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی را به همراه خود نیاورد.

و در خارج از مدینه در حالی که به محل مباحله پیش می رفت آنها را به عنوان اهل

بیت خود معرفی کرده و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي».

4- پیامبری عظیم از نسل اسماعیل :

بنا به روایتی نصارای نجران مساله مباحله با رسول خدا صلی الله علیه واله را شبانه به ش گذاشتند، یکی از بزرگانشان به نام شرحبیل در جواب اسقف که از وی در پیرامون مباحله نظرخواهی نموده بود گفت:

« قَدْ عَلِمْتَ مَا وَعَدَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ فِي ذُرِّيهِ إِسْمَاعِيلَ مِنَ النَّبِيِّ مَا يُؤْمَنُ أَنْ يَكُونَ هَذَا هُوَ ذَاكَ الرَّجُلِ ... » (1)

تو میدانی که خدا به ابراهیم در نسل اسماعیل وعده نبوت داده است، شاید این مرد همان وعده خدا به ابراهیم باشد.

و در روایتی از ابن عباس آمده:

« أَنْ تَمَّانِيهِ مِنْ أَسَاقِفِ الْعَرَبِ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهُمْ الْقَابِ وَالسَّيِّدِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : « . . . قُلْ تَعَالَوْا نُوْعِ أَبْنَاءَنَا . . . ثُمَّ نَبْتَهْلِ . . . » يريد : نَدْعُ اللَّهَ بِاللَّعْنَةِ عَلَى الْكَاذِبِ ، فَقَالُوا : أَخْرْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، فَذَهَبُوا إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ ، وَبَنِي قَيْنُقَاعَ فَاسْتَشَارُوهُمْ فَأَشَارُوا عَلَيْهِمْ أَنْ يَصَالِحُوهُ وَلَا يَلَاعَنُوهُ وَهُوَ النَّبِيُّ الَّذِي نَجِدُهُ فِي التَّوْرَةِ . . . » (2)

هشت تن از اسقفهای عرب از بنی نجران که عاقب و سید نیز در میان آنها دیده می شدند پیش رسول خدا صلی الله علیه واله آمدند [و با رسول خدا 6 درباره الوهیت عیسی 7 به مجادله پرداختند] در جواب آنها آیه شریفه مباحله از آسمان فرود آمد، و آنان از رسول خدا صلی الله علیه واله سه روز مهلت خواستند.

در طول این سه روز با بنی قریظه و بنی نضیر و همچنین با بنی قینقاع در این زمینه به مشورت پرداختند. بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع به آنان خاطر نشان ساختند که با رسول خدا صلی الله علیه واله مصالحه کرده و مباحله نکنند، زیرا همانگونه که ما از تورات به دست آورده ایم او واقعا پیامبر است.

ص: 72

1- تفسیر القرآن الکریم العظیم، حافظ ابن کثیر، ج 1، ص 369.

2- الدر المنثور، ج 2، ص 39.

در توراتی که هم اکنون در دسترس ماست آمده:

خدا به ابراهیم اطلاع داد که رسالت را در نسل اسحاق قرار می دهیم، ولی از نسل اسماعیل پیامبری عظیم در سرزمین حاران مبعوث میکنم. حاران نام جهانی در حجاز است که به عربی آنرا «فاران» و به فارسی «پاران» می گویند. کوه فاران در سرزمین قیدار که همان حجاز است واقع شده است. قیدار، بنابر نوشتارهای خود مسیحیان یکی از پسران اسماعیل است که پس از پدرش سرزمین حجاز یعنی مکه و حومه آن را آباد نمود.

خلاصه بر اساس نص تورا خدا پیامبر عظیم از نسل اسماعیل را که به ابراهیم وعده داده بود از کوه فاران واقع در نزدیکی مکه یعنی سرزمین قیدار مبعوث کرد.

در تورا پیرامون سرنوشت نبوت پس از ابراهیم چنین آمده:

خدا به ابراهیم علیه السلام مژده داد که پیامبر بلافصل پس از تو اسحاق است، ولکن اسماعیل را برکت داده و از نسل او پیامبر بس عظیمی در سرزمین قیدار فاران بر می انگیزم، دو دوازده سرور (1) (که ائمه ما می باشند) از نسل او به وجود می آورم.

5- پیشگویی کتب آسمانی پیشین و یهود و نصاری :

یهود و نصاری بر اساس پیش بینی های کتب آسمانی خودشان از رسالت عظیم رسول خدا صلی الله علیه واله پیشاپیش اطلاع داشتند بر همین مبنا بود که هنگام مشورت در پیرامون مسأله مباحله گفتند:

این همان پیامبر عظیم از نسل اسماعیل است که خدا ارسال او را به ابراهیم علیه السلام نوید داده است، بنابراین نباید با وی به مباحله برخاست زیرا هیچ پیامبری با قومی مباحله نکرد جز آنکه آن قوم هلاک شدند.

و یکی دیگر از بزرگانشان گفت:

ص: 73

1- سرور به معنای امام است. عین کلمه «سرور» در توراتهای فارسی هست.

برای اینکه مشخص کنیم او همان نوید اسمانی ابراهیم علیه السلام است یانه میدان در محک آزمایش قرار داد. بدین ترتیب که تا فردا (روز مباحله) منتظر می مانیم، اگر او با جماعتی از امت خود به مباحله آمد روشن می شود که پیامبر نیست، ولی ای عزیز ترین و نزدیکترین افراد خاندان خود آمد معلوم می شود که او پیامبر است و نباید با او به مباحله برخاست. (1)

پس از آنکه شب به پایان خود رسید روز مباحله و ساعت مقرر آن فرا رسید رسول خدا صلی الله علیه واله در حالیکه فرزند شهید خود امام حسین علیه السلام را در بغل گرفته و دست فرزند دیگرش امام حسن علیه السلام را گرفته بود از خانه خود بیرون آمد، و پشت سر آن حضرت صدیقه طاهره علیها السلام و پشت سر وی امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می کردند. (2)، آن حضرت همراه افراد خاندان خود پیش از نصارای نجران در جایگاه مباحله که از پیش تعیین شده بود حاضر شدند.

مسیحیان هنگامی که صحنه را چنین دیدند، و دیدند که پیامبر عظیم الشان با اهل بیت خود نه با عده ای از امت خویش، برای مباحله در محل از پیش تعیین شده حاضر شده است. فهمیدند که با پیامبر راستین و عظیمی روبرو هستند لذا از مباحله با آن حضرت طفره رفته به پیامبر صلی الله علیه واله گفتند:

مانه با توبه مباحله بر می خیزیم و نه با توبه پیکار می پردازیم، و نه حاضریم از دین خود دست برداریم، ولی پرداخت جزیه را می پذیریم.

6- سه خصلت نصاری :

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: دلیل اینکه شما نمی خواهید از دین خود دست برداشته و در سلک اسلام قرار گیرید روشن است، و آن اینکه شما شراب می خورید، و گوشت

ص: 74

1- أسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص 68-69

2- مناقب خوارزمی، ص 96-97

خوک می خورید و صلیب را دوست دارید. (1) صلیب رمز و نشانه ریاست اسقف های مسیحی است سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود: شما صلیب را دوست می دارید کنایه از این بود که شما به هیچ قیمت حاضر نیستید دست از ریاست تان بردارید.

نوشیدن شراب و خوردن گوشت خنزیر سرشت انسانی، آدمی را از او می گیرد.

بنابراین شما هم اکنون در اثر نوشیدن شراب و خوردن گوشت خنزیر طبیعت انسانی خود را از دست داده و در وضعی نیستید که بتوانید حقیقت را باور داشته و در مقابل آن سر تسلیم فرود آورید.

در نتیجه تحت تأثیر ایندو کار زیان آور و حب ریاستی که دارید نمی توانید در موقعیت غلط و ناشایست خود تجدید نظر کنید، و لذا در پندارهای پوچی که به عنوان دین مسیح در مغزهای خود جا داده اید پافشاری از خود نشان می دهید.

بالاخره قرار بر این شد که سالانه دو هزار حله (2) هزار تا در ماه صفر، و هزارتای

دیگر در ماه رجب، و 30 عدد زره جنگی به عنوان جزیه به مسلمانان بپردازند. (3)

7- علی علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه و اله :

این اصل داستان مباحله بود، آیه مباحله صراحت در آن دارد که رسول خدا صلی الله علیه و اله اهل بیت خود را با خود برای مباحله به محل تعیین شده آورد.

«قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءِ كُمْ ...»

بگو ای پیامبر بیائید شما نیز فرزندانان را ما نیز فرزندان خود را

« وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءِ كُمْ »

و ما نیز زنانمان را و شما نیز زنهایتانرا؛

ص: 75

1- اسباب النزول، ص 68

2- «حله» پارچه ایست که در زمان حاضر آنرا حوله می گویند، که در آن زمان از پارچه های قیمتی محسوب می شد.

3- الکشف والبیان ثعلبی، به نقل از الخصائص ابن بطریق حلی ص 101-102، ح 69

«وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسِكُمْ»

ما نیز نفس های خود را و شما نیز نفسهای خودتان را بیاوریم.

منظور از نفس رسول خدا صلی الله علیه واله در این قسمت از آیه شریفه چیست؟ یعنی کسانی را بیاوریم که از هر نظر مثل خودمان هستند، یعنی هر خطری که به او می رسد مثل این است که به خود رسول خدا صلی الله علیه واله رسیده است.

و این درست همان است که یکی از رؤسای مسیحیان هنگامی که پیشنهاد نمود رسول خدا صلی الله علیه واله را آزمایش کنند آن را بر زبان آورد:

« اگر با عده ای از امت خود به طرف ما آمد بدانید که او پیامبر نیست و دروغ میگوید و اگر با عزیز ترین افراد خاندانش آمد بدانید که او به راستی پیامبر است»

نفس خودمانرا بیاوریم یعنی کسی را بیاوریم که از نظر اهمیت و محبت، و از جهت نزدیکی و قرب در عرض خودمان باشد. منظور از «أَنْفُسَنَا» همین است و بس.

8- تفسیر مأمون عباسی از «أَنْفُسَنَا» :

مأمون خلیفه عباسی هنگام محاجه با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام «أَنْفُسَنَا» را به قرینه «نساننا» در آیه شریفه «مردان ما» تفسیر کرد.

او می خواست بگوید: معنی آیه شریفه مباحله چنین است:

ای پیامبر به اهل نجران بگو: بیائید هم ما و هم شما زنانمان را با خود بیاوریم. چون همواره مردان در مقابل زنان قرار می گیرند لذا منظور از «أَنْفُسَنَا» در آیه شریفه «مردان ما است» مع الاسف چنین استعمالی در لغت معهود نبوده و سابقه ندارد. «آنفس» جمع «نفس است» پس پیامبر محترم در این آیه شریفه از طرف پروردگار متعال دستور گرفته که به نصارای نجران بفرماید:

بیائید هم شما و هم ما فرزندانمان، و زنانمان و جانهای خود را بیاوریم.

معلوم است که رسول خدا صلی الله علیه واله یک جان بیشتر که نداشتند، بنابراین مفهوم

«جانهای خود را بیاوریم» آن است که کسانی را بیاوریم که از هر نظر مساوی و هم ارز جان ما هستند.

درست است که مردم معمولاً در مقام تعارف به کسانی که آنرا برابر و هم ارز خود نمی دانند می گویند: «جان من» ولی چنین عملی از شخص رسول خدا صلی الله علیه واله بعید بلکه محال است، زیرا آن حضرت هرگز به غیر از حقیقت سخن نمی گفتند.

یعنی حالا- که من می خواهم با دست زدن به مباحله و نفرین همدیگر خود را در معرض خطر قرار بدهم کس و یا کسانی را که جانشان از نظر ارزش مثل جان من هستند در معرض خطر قرار میدهم.

اما مأمون پسر هارون عباسی به پیروی از علمای اهل سنت، از جمله «عکرمه بربری» که یکی از بزرگان خوارج از فرقه اباضیه بود «أنفسنا» را به معنای «مردان ما» گرفته و از امام رضا علیه السلام می پرسد:

به چه دلیل شما می گوئید: علی بن ابی طالب علیه السلام وصی پیامبر است؟

حضرت فرمودند: به دلیل آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام جز مرتبه نبوت در کلیه اوصاف و فضائل نفسانی و..... دقیقاً همانند رسول خدا صلی الله علیه واله بودند .

مأمون پرسید: دلیلتان بر همانندی مورد ادعایتان در میان آندو چیست؟

حضرت فرمودند:

دلیل ما آیه شریفه مباحله است که پروردگار متعال طی آن، آن حضرت را نفس رسول خدا صلی الله علیه واله معرفی و جان آندو بزرگوار را از هر حیث جز نبوت مساوی و هم ارز اعلام فرموده است. ولی مأمون می گوید: نه «أنفسنا» در آیه شریفه به معنی مردان ما و «أبناءنا» به معنی فرزندان ما و «نساءنا» به معنی زنان ما می باشد.

9- آیا مأمون عباسی امیرالمؤمنین است!!!

امام رضا علیه السلام چون دیدند طرفشان مأمون است نخواستند با وی به مجادله پردازند.

برای اینکه اطرافیان او را امیرالمؤمنین می دانستند، یعنی اگر اطرافیان و کاسه لیسان دربار او مؤمن باشند مأمون نیز امیرالمؤمنین متناسب با آنان خواهد بود.

امام صادق علیه السلام نیز به جائر زمان خود به همین معنا امیرالمؤمنین خطاب فرمود. آری زورگویان از خاندان امیه و خاندان عباس به ادعای خود امیرالمؤمنین بودند. ولی امیرالمؤمنین به حق که خداوند متعال او را به امارت مؤمنین منصوب فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و اله با همین عنوان او را به امت خود معرفی فرمودند جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کس دیگری نبوده و امارت مؤمنین جز او کسی را نشاید.

الْحَافِظُ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْكِنْدِيُّ الشَّافِعِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي كَثِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَمَّا أَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ أَنْتَهَى بِي إِلَى قَصْرِ مِنْ لَوْلَاءِ فِرَاشِهِ مِنْ ذَهَبٍ يَتَلَا ، فَأَوْحَى إِلَيَّ وَأَمَرَنِي فِي عَلَيٍّ بِثَلَاثِ خِصَالٍ :

بانه سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ ، وَاِمَامِ الْمُتَّقِينَ ، وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ . (1)

حافظ گنجی شافعی به سند مذکور از عبدالله ابن اسعد بن زراره روایت میکند گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هنگامی که پروردگارم مرا به آسمانها فرا خواند به قصری از

ص: 78

1- کفایه الطالب، ص 190. و نیز 1- حافظ طبرانی در المعجم الصغیر، ج 2، ص 28. 2- حافظ حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 138. 3- حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الأولیاء، ج 1، ص 66. 4- حافظ خطیب بغدادی در موضع اوهام الجمع والتفریق، ج 1، ص 183-185. 5- حافظ ابن مغزلی در مناقب علی بن ابی طالب، ص 65، ح 93، و ص 104، ح 146. 6- حافظ ابن شیزو به دیلمی در الفردوس بمأثور الخطاب، ج 4، ص 163. 7- حافظ موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، ص 295، ح 287. 8- حافظ ابن عساکر دمشقی در بخش ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 2، ص 256، ح 779. 9- حافظ عز الدین بن اثیر جزری در اسد الغابه، ج 1، ص 69. 10- حافظ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص 70. و ...

لؤلؤ رسیدم که کف آن از طلای درخشان فرش شده بود، در همانجا پروردگار متعال به من وحی فرموده و مرا در باره علی علیه السلام به سه چیز دستور داد :

به اینکه او سید و سرور مؤمنین و امام منتفقین، و پیشوای دست و رو سفیدان است. الْحَافِظُ أَبُو نُعَيْمٍ الْأَصْبَهَانِيُّ بِإِسْمِهِ تَدْرِهِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيْرَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنِ أَنَسِ قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا أَنَسُ اسْكُتْ لِي وَضُوءاً، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَنَسُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدَ الْعُرِّ الْمُحْجَلِينَ، وَ خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ ... (1)

حافظ ابونعیم اصفهانی به سند مذکور از انس بن مالک روایت میکند گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس برای من آب وضو بیاور، پس از گرفتن وضو بلند شد و دو رکعت نماز به جا آورد، و سپس به من گفت: انسا کسیکه هم اینک از این در وارد می شود امیر مؤمنان، و سید و سرور مسلمانان، و پیشوای دست و رو سفیدان و آخرین اوصیا است...

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر آسمانیش مراجعت فرمود به اصحابش دستور داد که به علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام بکنند.

ص: 79

1- حلیه الأولیاء، ج 1، ص 63. و نیز ... 1- حافظ ابن شبرویه دیلمی در الفردوس بمأثور الخطاب، ج 5، ص 364. 2- حافظ ابن عساکر دمشق در بخش ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 2، ص 486، ح 1014. 3- حافظ گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص 111-112. 4- ابن منظور مصری در مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 376، و ج 18، ص 18. 5- محافظ حموی در فراند السمطین، ج 1، ص 145، ح 109. 6- حافظ ذهبی در میزان الاعتدال، ج 1، ص 64. 7- حافظ ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص 21. 8- فقیر عینی در مناقب سیدنا علی، ص 16 و 58، 61. و ...

الْحَافِظُ ابْنُ عَسَاكِرِ الدَّمَشَقِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ ، عَنْ بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ قَالَ : أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ نُسَلِّمَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ سَبْعَةٌ وَأَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ يَوْمَئِذٍ . (1)

حافظ ابن عساکر دمشقی به سند مذکور از بریده اسلمی روایت میکند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را دستور داد که به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم، در آن هنگام ما هفت نفر بودیم که در میان آنها از همه کوچکتر من بودم.

10- علی علیه السلام امیرالمؤمنین از اولین و آخرین :

ملائکه و انبیاء بدون استثناء، اعم از انبیای اولوالعزم و دیگران، و کلیه کسانی که به حق و حقیقت راستین ایمان آورده اند همه شان مؤمنینی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام امیر، و سید و سالار واجب الطاعه آنهاست.

این حقیقت را پروردگار متعال در قرآن شریف تصدیق کرده و می فرماید:

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» . (2)

حضرت ابراهیم علیه السلام از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است، به خاطر بیاور هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.

السَّيِّدُ شَرَفُ الدِّينِ الْحَسَنِيُّ النُّجْفِيُّ بِاسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ : سَأَلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ :

« وَانَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ . . . » . . . قَالَ : قَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَتِهِ

ص: 80

1- بخش ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 2، ص 260، ح 784. و نیز: 1- ابن منظور در مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 376. 2- فقیر عینی در مناقب سیدنا علی، ص 18، و ص 20. و...
2- 82 - الصافات: 27.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : فَأَخْبَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ : « وَإِنْ مِنْ شِيعِيهِ لِإِبْرَاهِيمَ ... » . (1)

سید شرف الدین حسینی نجفی بسند مذکور از ابی بصیر یحیی بن ابی القاسم روایت میکند که گفت: جابر بن یزید جعفی درباره منظور حضرت حق از آیه شریفه: «وَإِنْ مِنْ شِيعِيهِ لِإِبْرَاهِيمَ...» از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، و آن حضرت فرمود: ... ابراهیم به پروردگار متعال عرض کرد: پروردگارا مرا از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار ده پس خدای عز و جل در کتاب خود از این تقاضای ابراهیم خبر داده و فرمود: «وَإِنْ مِنْ شِيعِيهِ لِإِبْرَاهِيمَ...»

آری تمام پیامبران بدون استثناء از مؤمنین بوده، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام امیر آنهاست. پروردگار احدیت در قرآن کریم حضرت ابراهیم را با صفت مؤمن ستوده و می فرماید:

« سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ » . (2)

همچنین درباره نوح علیه السلام می فرماید:

« سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ، إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ » . (3)

و درباره موسی و هارون علیهما السلام می فرماید:

« سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ، إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ، إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ » . (4)

بنابراین پیامبران نامبرده در این آیات، بلکه همه آنها با صفت ایمان ستوده شده و

ص: 81

1- تاویل الایات الظاهره، ج 2، ص 496، ح 9. 1- بحارالانوار، ج 36، ص 151، ح 131. وج 85 ص 80 ح 220- البرهان، ج 4، ص 20، ح 20. 3- مستدرک الوسائل، ج 1، ص 279، باب 17، ح 11. 4- اثبات الهداه، ج 3، ص 85 ح 787. 5- کنز الدقائق، ج 8 ص 471. و ...

2- 79-81 / الصافات: 37

3- 109 - 111 / الصافات: 37.

4- 119-122 / الصافات: 37

مؤمن معرفی شده اند و علی علیه السلام امیر آنها است. نه تنها انبیای عظام بلکه ملائکه آسمانها بدون استثناء، از مقربین گرفته تا غیر مقربین، جبرائیل، و میکائیل، و اسرافیل و عزرائیل، روح بالاتر از آنها، پائین تر از آنها طوافون عرش، اهل بهشت همه و همه مؤمن و امام علی علیه السلام امیر آنها است.

ولی مأمون به زور در مسند خلافت نشسته و ادعای مقام بلند امارت مؤمنین را دارد و

امام در جواب وی فقط به یک کلمه: «لَوْلَا اَبْنَاءَنَا» اکتفا فرموده و مسأله را پایان داد.

11- خلاصه:

خلاصه محاجه امام رضا علیه السلام با مأمون چنین می شود: مأمون از امام علیه السلام سؤال کرد: شما به چه دلیل پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام را تنها صحابی شایسته خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه واله می دانید؟

امام علیه السلام در جواب وی فرمود: بدلیل آنکه حضرت در آیه شریفه مباحله نفس رسول خدا صلی الله علیه واله یعنی خود رسول خدا صلی الله علیه واله توصیف شده و نفس شخص به مقام او شایسته تر از دیگران است.

مأمون در جواب امام علیه السلام گفت: در آیه مباحله منظور از «أنفسنا» خود و جان رسول خدا صلی الله علیه واله نیست، بلکه بدلیل آنکه «أنفسنا» در این آیه شریفه در مقابل «نساننا» قرار گرفته و مراد از آن «مردان» است یعنی: شما نیز زنان و مردان تانرا بیاورید و ما هم می آوریم.

امام علیه السلام برای آنکه او و علمای اهل سنت را که در این مورد مأمون از آنها الهام میگرفت به اشتباه و یا بهتر بگوییم بخیانت خود متوجه کند فرمود: آیا امام حسن و امام حسین علیهما السلام از مردانند یا نه؟ کسی که نمی تواند بگوید: آن دو بزرگوار از مردان نیستند، حالا اگر آنها از مردان باشند آیا کلمه «أنفسنا» به معنای مردان ما شامل آنها هم می شود یا نه؟ روشن است که بنابراین فرض «أنفسنا» آنها را نیز در بر می گیرد. پس اگر

تفسیر مأمون و علمای اهل سنت درست باشد آوردن «ابناءنا» در آیه شریفه لغو می شود زیرا منظور از «ابنائنا» حسن و حسین علیهما السلام است که با آوردن «أنفسنا» امر به حضور آنها در مباحله نازل شده و دیگر نیازی به «ابناءنا» نخواهد بود، زیرا تکرار بی فایده بوده و حمل به تأکید و امثال آنها نمی شود، پس آوردن کلمه ای که نیازی بدان نیست لغو است، حاشا از کلام مقدس پروردگار متعال که لغو در آن راه داشته باشد.

12- اشکالات وارد بر تفسیر مأمون:

مأمون به پیروی از علمای اهل سنت و بدون آنکه مستند و مؤیدی از احادیث و آثار داشته باشد «أنفسنا» را به «رجالنا» تفسیر کرده و بدین ترتیب مرتکب اشتباه بزرگی شده است که نه تنها احادیث و آثار نظر او را تأیید نمی کند بلکه اشکالات زیادی نیز به ترتیب زیر بر آن وارد است.

1- تفسیر مأمون «أنفسنا» را به «رجالنا» تفسیر برای است که از نظر اکثریت علمای تفسیر اینگونه برخورد با قرآن باطل و از درجه اعتبار ساقط است، و چنین برخوردی با قرآن نه تنها باطل است بلکه چنین مفتری در احادیث به کفر منسوب شده است.

الشَّيْخُ الصَّدُوقُ بِاسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ سَمَرَ قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَادِلِينَ فِي دِينِ اللَّهِ مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَبِيْرُ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ ، وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلٌ إِلَى النَّارِ .

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمَرَةَ : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ : أَزِيدُنِي إِلَى النَّجَاهِ . فَقَالَ : يَا بْنَ سَمَرَةَ ! إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ ، وَ تَفَرَّقَتِ الْأَرْءَاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَانَّهُ إِمَامٌ أُمَّتِي ، وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي ، وَ هُوَ الْفَارُوقُ الَّذِي يَمِيْزُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ ... (1)

شیخ صدوق رضوان الله تعالى علیه باسناد خود از عبدالرحمن بن سمره روایت میکند

ص: 83

که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خدا لعنت کند مجادله کنندگان در دین را... هر کس قرآن را در رأی خود تفسیر نماید به دورغ افتراء به خدا بسته است. و هر کس بدون علم فتوا صادر کند ملائکه آسمانها و زمین بر او لعنت می فرستند، هر بدعتی موجب ضلالت، و هر ضلالتی راهش به آتش منتهی می شود.

عبدالرحمن میگوید: عرض کردم: یا رسول الله راه نجات را به من نشان دهید فرمودند: پسر سمره هنگامی که در میان خواسته های مردم اختلاف پدید آمد، و در میان رأیهای مردم تفاوت پیدا شد، از علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کن که او امام امت من و جانشین من پس از من در میان آنها خواهد بود، اوست که حق را از باطل تمیز میدهد، ...

2- در لغت و استعمالات عرب «أنفسنا» هرگز به معنای «رجالنا» بکار نرفته است، و اگر ادعا شود بقرینه «نساءنا» که در آیه شریفه وجود دارد ممکن است بر سیل مجاز در «رجالنا» به کار برد. در جواب گفته می شود عدم سازش موجود در میان «رجالنا» و «أبنائنا» به صورتی که قریباً عرض خواهد شد قرینه مجوز شما را بلا اثر کرده و صلاحیت قرینه بودن آن را در این مورد از میان می برد. و می ماند «أنفسنا» و استعمال آن در معنای حقیقی آن، یعنی «جانهای مان» که اصل در استعمال الفاظ استعمال آن در معانی حقیقی آن است.

3- تفسیر «أنفسنا» در آیه شریفه به «رجالنا» لازم است که ذکر «أبنائنا» در آیه شریفه زاید و خالی از فائده و به عبارت دیگر لغو باشد که کلام مقدس حضرت حق تعالی منزله از آن است. بدین ترتیب که اگر «أنفسنا» به معنی «رجالنا» یعنی مردانمان باشد در آن صورت حسنین علیهما السلام بدلیل ذکوریتشان از مردان محسوب شده و «أنفسنا» شامل آنان نیز خواهد بود، و دیگر نیازی به کلمه «أبنائنا» نخواهد بود، و استعمال کلمه غیر لازم و خالی از فائده، در سخن لغو است که نسبت کلام خدا بدان باطل است، پس ذکر کلمه «أبنائنا» در آیه لازم و مفید معنا است پس به دلیل عدم سازش در میان «أبنائنا» و «رجالنا» معلوم می شود که «أنفسنا» به معنی «رجالنا» نبوده بلکه به معنی

حقیقی خود «جانهای ما» می باشد.

4- صرف نظر از اینکه احادیث و آثار نظر مامون را تایید نمی کند احادیث زیادی از رسول خدا صلی الله علیه واله در ذیل همین آیه شریفه وارد شده و تعداد زیادی از صحابه آن را از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده اند که موید نظر ما یعنی «أنفسنا» به معنای «جانهای ما» است:

الْحَافِظُ مُجِيبُ الدِّينِ الطَّبْرِيُّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ :

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : « فُكِّلَ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَ . . . » دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا ، وَفَاطِمَةَ وَحُسَيْنًا ، وَحُسَيْنًا وَقَالَ :
اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي . (1)

هنگامی که آیه شریفه مباحثه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه واله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود آورده و عرضه داشت: پروردگارا اینها اهل بیت من اند.

حدیث بالا را سعد بن ابی وقاص، و ابوسعید خدری، و عبدالله بن عباس، و جابر بن عبدالله انصاری، و حذیفه بن یمان، و عمرو بن سعید بن معاذ، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله هر کدام به لفظی از آن حضرت روایت کرده اند که ما به عنوان نمونه به نقل این یک روایت اکتفا کردیم.

5- در آیه شریفه کلمات «نساء» و «ابناء» و «أنفس» به ضمیر «نا» اضافه شده که افاده اختصاص می کند، زیرا معانی دیگر اضافه در این مورد صحیح نیست و بر فرض که بپذیریم تفسیر مأمون در این مورد درست بوده و مراد از «أنفسنا» مردان ما می باشد، با در نظر گرفتن این اضافه مفید اختصاص استفاده می شود که مراد از «مردان ما» مردانی است که اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه واله دارند چنانکه مراد از زنان و فرزندان نیز زنان و فرزندان است که اختصاص به آن حضرت دارند.

حالا سئوالی که پیش می آید آن است که زنان و فرزندان، و مردانی که اختصاص به

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه واله داشتند چه کسانی هستند؟

ص: 85

آیا منظور کلیه زنان و فرزندان و مردان امت است که در این صورت:

اولاً: احضار کردن کلیه زنان و فرزندان و مردان امت مشکل بلکه محال بود.

ثانیاً: تاریخ چنین چیزی را برای ما گزارش نداده است.

آیا منظور عده ای از زنان و فرزندان و مردان امت بوده که در این صورت آیا تعیین این عده از میان همه امت بر اساس امتیاز و یا امتیازاتی صورت می گرفت یا نه، اگر بدون امتیاز برای حضور در عرصه مباحثه تعیین می شدند که این ترجیح بلا مرجع بوده و باطل است. و اگر بر مبنای امتیاز و یا امتیازاتی تعیین می شدند، پس آن امتیاز و با امتیازات کدام است؟

در همین جاست که احادیث به جا مانده از رسول خدا صلی الله علیه واله و ائمه طاهرين عليهم السلام نقش خود را ایفاء نموده و جواب سؤال ما را می دهد.

از حدیث ابوسعید خدری در این زمینه که از حافظ محب الدین طبری روایت کردیم استفاده می شود:

اولاً: رسول خدا صلی الله علیه واله از زنان صدیقه طاهره علیها السلام، و از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام و از مردان تنها امیرالمؤمنین علیهم السلام را با خود آوردند.

الْحَافِظُ ابْنُ الْمَغْزَلِيِّ بِاسْنَادِهِ عَنِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ كَامِلِ بْنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «... تَعَالَوْا دَعُوا أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» قَالَ: كَانَ أَبْنَاءُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَكَانَ نِسَاءُهَا فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَأَنْفُسُهُمُ النَّبِيُّ وَعَلِيُّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. (1)

حافظ ابن مغزلی به سند مذکور از ابن عباس روایت میکند که گفت:

در جریان مباحثه فرزندان امت حسن و حسین علیهما السلام و زنان آن فاطمه علیها السلام، و نفسهای ان رسول خدا صلی الله علیه واله و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودند.

ص: 86

ثانیا: امتیازی که بر اساس آن نامبردگان در حدیث به عنوان «أبناءنا» و «نساءنا» و «أنفسنا» از میان امت انتخاب شده و در مباحثه حضور بهم رسانیدند اختصاص آنها به رسول خدا صلی الله علیه واله و بیت آن حضرت بود که از اضافه «ابناء» و «نساء» و «انفس» به ضمیر «نا» استفاده می شود و حدیث سعد بن ابی وقاص هنگام محاجه با معاویه آنان را چنین معرفی می کند

وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، يَعْنِي آيَةَ الْمُبَاهَلَةِ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا، وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: أَلَلَّهِمْ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي .

پروردگارا اینها یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اهل بیت من بوده و اختصاص به من دارند، یعنی اختصاص به بیت نبوت داشته و با آن همگونی و مناسبت تام و تمام دارند.

13- اهل بیت پیامبر علیهم السلام :

طبق روایاتی که در ذیل آیه شریفه مباحثه وارد شده اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه واله کسی جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، و صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام، و حسن و حسین علیهما السلام نبودند. احادیث و آثار، علماء حدیث، و مفسران اعم از شیعی و سنی در این مطلب اتفاق نظر داشته و گفته اند :

رسول خدا صلی الله علیه واله جز این چهار بزرگوار کسی را با خود به مباحثه فرا نخواند، گر چه در موارد دیگر مثلا در ذیل آیه شریفه تطهیر احادیثی وارد شده حاکی از اینکه کسانی مانند ام سلمه، و عایشه هوس نیل به این موهبت عظمی و شرافت کبری را در سر پرورانده و حرکاتی از خود در این زمینه نشان داده اند.

الْحَافِظُ الْحَاكِمُ الْحَسْكَانِيُّ بِاسْنَادِهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ، عَنِ الْعَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرِو لِي مِنْ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ تَيْمٍ اللَّهُ يَقَالُ لَهُ : مُجَمِّعٌ قَالَ : دَخَلَ مَعَ أُمِّي عَلِيَّ عَائِشَةَ . . فَسَأَلْتُهَا عَنْ عَلِيٍّ ، فَقَالَتْ : تَسْأَلِينِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانِ إِلَى رَسُولِ

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَزَوْجِ أَحَبِّ النَّاسِ كَمَا نِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا وَجَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِنُؤَبِّ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي ، فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا .

فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِكَ ؟ قَالَ : تَنَحَّى فَاثَمَكَ إِلَى خَيْرٍ . (1)

حافظ حاکم حسکانی به سند مذکور از عوام بن حوشب روایت میکند گفت:

پسر عموم از بنی حارث بن تیم الله بنام مجمع گفت: روزی در کنار مادرم وارد خانه عائشه شدیم. مادرم از وی درباره علی علیه السلام سؤال کرد. در جواب مادرم گفت: آیا از من درباره کسی که محبوبترین مردم پیش رسول خدا صلی الله علیه و اله و همسر فاطمه محبوبترین مردم پیش آن حضرت بود سؤال میکنی؟ روزی خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را زیر لباسی قرار داده و عرض کرد:

پروردگارا اینها اهل بیت و حامیان من اند، پلیدی شرک و گناه را از آنان دور کرده و آنها را پاک و پاکیزه گردان.

در این هنگام من گفتم: یا رسول الله آیا من هم از اهل بیت تو هستم؟ فرمود دور شو ...

الْحَافِظُ الْمُفَسِّرُ الْكَبِيرُ ابْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ بِاسْنَادِهِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ فَضْلِ بْنِ يَسْرٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ هَذِهِ آيَةُ نَزَلَتْ فِي بَيْتِهَا : « أَنْتُمْ يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » قَالَتْ : وَأَنَا جَاءَ السُّؤَالَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ - قَلَّهْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ؟ قَالَ : إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ ، أَنْتِي مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ . وَقَالَتْ : وَفِي الْبَيْتِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ . (2)

حافظ ابن جریر طبری بسند مذکور از ام المومنین ام سلمه روایت میکند که گفت:

آیه تطهیر در خانه من در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

ص: 88

1- شواهد التنزیل، ج 2، ص 38-39، ح 684. و نیز: 1- مفسر کبیر ابو اسحاق ثعلبی در الکشف والبیان، بنقل از خصائص ابن بطریق ص 48-78-77.

2- جامع البیان، ج 22، ص 2. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ج 3، ص 485484 و معرفه ما یجب الالهل بیت النبوی، مقریزی، ص 25.

در آن بودند نازل شد. در آن هنگام من در بیرون اطاق نشسته بودم، گفتم: یا رسول الله

آیا من از اهل تو نیستم؟ فرموده، تو از همسران رسول خدا صلی الله علیه و اله هستی .

بطوریکه می بینیم در اینجا که تنها نیل به شرف بود و به دلیل اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه و اله خطری کسی را تهدید نمی کرد، کسانی مانند ام سلمه، و عائشه و حتی در مواردی شیخین ابوبکر و عمر پیدا می شدند که به طمع دستیازی به این موهبت عظمی خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و اله کشیده و می گفتند: یا رسول الله! آیا ما نیز از اهل بیت تو هستیم. آیا ما را از اهل بیت خود قرار می‌دهی؟

ولی در جریان مباحثه که احتمال خطر می رفت در حالیکه اگر در ایمانشان صادق بودند می دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و اله در ادعای خود کاذب نبوده و هرگز خطری او و اهل بیتش را تهدید نخواهد کرد، در این ماجرا کسی پیشنهاد شرکت در مباحثه با رسول خدا را نداد.

14- مزیت سنخیت با نبوت و اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و اله

15- ویژگی منحصر به فرد اهل بیت علیهم السلام :

اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه و اله و ملائمت و سنخیت با نبوت غیر از امام علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و دو فرزندشان در آن زمان کسی را در بر نمی گرفت، زیرا در جریان مباحثه مشاجره و تنش در میان یکتاپرستی و شرک رخ داده بود، نصاری ادعا داشتند که عیسی پسر خدا و قدیم است و معبود، ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله در پرتو دریافت وحی از ساحت قدس حق متعال می فرمود:

«... وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» . (1)

هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست، و خداوند توانا و حکیم است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله همچون نیای عالیقدرش ابراهیم خلیل برای دعوت به خدای

ص: 89

یگانه و قلع و قمع هر چه بت و پرستی است مبعوث شده بود، و یکتاشناسی فراخواندن بشر بسوی آن، اساس نبوت آن حضرت را تشکیل می داد و در رابطه یک چنین امر عظیمی تنها اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند که می توانستند در کنار پیام آور یکتاشناسی قرار گرفته و در صدد اثبات آن با نصارای مشرک دست و پنجه نرم کنند. تنها آنها می توانند در مقام اثبات حقی که پروردگار متعال خود بدان تحدی فرموده و می گوید: « الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ . . . وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ . . . » بایستند و آنرا در سطح جهان پیروز گردانند.

تنها اینها می توانند در مقابل مشرکین محاجه نمایند، مجادله کنند، قیام کنند، تنها اینان هستند که اختصاص به نبوت داشته، و می توانند انتساب به آن حضرت را پیدا کنند، و بس.

16- مباحله با یهود:

تنی چند از مورخین عامه گزارش داده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله همانند نصاری، یهود را نیز به مباحله فرا خوانده و آنها از آن طفره رفته و پرداخت جزیه را به گردن گرفتند.

17- نکته جالب موجود در «نَجَل»:

« وَ نَجَعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ » نکته ظریفی را برگرفته که ذکر آن در اینجا خالی از لطف نیست و آن اینکه لعنت خدا و عذاب او گروه دروغ پرداز از دو طرف مسأله را حتماً فرا خواهد گرفت که تردیدی در آن وجود ندارد.

یعنی پروردگار متعال در آیه شریفه مباحله رسول خدا صلی الله علیه و اله را دستور نمی دهد که با افراد مذکور برای مباحله با مشرکین بیرون رود و هر دو طرف در پیشگاه خدا تضرع کرده و برای گروه دروغگو، از او عذاب بخواهند، بلکه می فرماید تضرع به درگاه خدا

بکنید تا عذابی را که در نظر گرفته ام حتما برای گروهی که دروغگویند نازل کنم قرار دهید.

« اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ » واقعیت مساله در پیرامون عیسی همین ها است که برای تو فرو خواندیم، پروردگار متعال از اول سوره آل عمران تا این آیه واقعیت سرگذشت عیسی را برای پیامبر بزرگ خود فرو خوانده و آنگاه در رد ادعای نصاری می فرماید :

« وَ مَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اللّٰهُ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فَاِنْ تَوَلَّوْاْ فَاِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِالْمُفْسِدِيْنَ » . (1)

پروردگارا معبودی جز خدای واحد توانا و حکیم وجود ندارد اگر از پذیرش حق سربر تافتند آنگاه ما به مفسده جویان و فساد برانگیزان آگاهیم .

18- فساد و مفسده جو:

در این آیه پروردگار متعال نصاری را که حق را پس از ثبوت آن نمی پذیرند مفسد می خواند زیرا روسای نصاری آنان که از نجران به مدینه آمدند، منتخبین و نخبه گان آنها بودند که در وطن خود از طرف ملتشان انتخاب شده و به نمایندگی از طرف آنها به مدینه آمده و رسول خدا صلی الله علیه و اله را دقیقا در بوته آزمایش قرار دادند، چون پروردگار دانا به حضرت ابراهیم علیه السلام از ظهور پیامبری عظیم از نسل اسماعیل خبر داده بود که در کتب آسمانی آنها از قبیل تورات و انجیل ثبت شده بود آنان می خواستند بدانند آیا این مرد که به پیامبری برخاسته همان وعده ابراهیم است یا نه، پس از آمدن به مدینه و رویارویی با رسول خدا صلی الله علیه و اله فهمیدند که او همان وعده ابراهیم است ولی پس از آنکه به وطن خود و به میان ملت خود بازگشتند به دروغ به هم کیشان خود گفتند:

که این مرد پیامبر نیست بلکه مردی سلحشور است که به زور سرنیزه بر مردم

ص: 91

مسلط شده است، بدین ترتیب پس از آنکه بر ایشان ثابت شد که رسول خدایا صلی الله علیه واله فرستاده راستین خدای عیسی می باشد و بر این مطلب یقین کردند، به دروغ چنگ زده و از قبول حق سر باز زدند، و برای همین است که خدا آنان را با واژه مفسدین وصف می کند. این ک

بر این اساس روشن می شود که هر کسی که حقی را پس از ثبوت آن انکار می کند مفسد است، طبق این اصل قوم لوط را هنگامی که رو در روی آن حضرت ایستاده و از اطاعت وی سربر تافتند با صفت مفسدین وصف فرمود.

پروردگار عالم بوسیله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف روی زمین را پس از آنکه در میان امواج ظلم، و طغیان، و فساد غوطه می خورد اصلاح می فرماید.

مُعَمَّرُ بْنُ رَاشِدٍ . . . عَنْ أَبِي الصَّدِيقِ النَّجَاشِيِّ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ : ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : بَلَاءٌ يُصِيبُ هَذِهِ الْأُمَّةَ حَتَّى لَا يَجِدُ الرَّجُلُ مَلْجَأً يَلْجَأُ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلْمِ ، فَيَبِيعُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عِتْرَتِي فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسَطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا ، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ ، وَسَاكِنُ الْأَرْضِ ، لَا تَدْعُ السَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَتْهُ مِدَارَارًا ، وَلَا تَدْعُ الْأَرْضُ مِنْ نَبَاتِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ ، حَتَّى تَتَمَنَّى الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاتِ ، يَعِيشُ فِي ذَلِكَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانِي سِنِينَ أَوْ تِسْعَ سِنِينَ . (1)

ص: 92

1- الجامع، مطبوع در آخر «مصنف عبدالرزاق»، ج 11 ص 371-372، باب المهدی، ح 20770. در این زمینه اعلام زیر از علمای اهل سنت روایاتی آورده اند: 1- حافظ احمد بن حنبل در مسند، ج 3، ص 21-22. 2- حافظ ابو عیسی ترمذی در جامع الصحیح، ج 4، ص 506، کتاب 34: الفتن باب ما جاء فی المهدی، ح 2232. 3- حافظ ابن ماجه در سنن، ج 2، ص 1367، ح 4083. 4- حافظ ابوداود سجستانی در سنن، ج 4، ص 475، ح 4286. 5- حاکم نیشابوری در مستدرک، ج 4، ص 557. 6- حافظ ابونعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصبهان، ج 2، ص 165. 7- حافظ ابن عبد البر اندلسی در استیعاب، مطبوع در ذیل اصابه، ج 1، ص 223-224. 8- حافظ ابن فراء نغوی در مصابیح السنه، ج 3، ص 493. 9- علامه میبدی در کشف الاسرار، ج 4، ص 120. 10- نسابه سمعانی در الانساب، ج 1، ص 206. 11- حافظ ابوالسعادات بن اثیر در جامع الأصول، ج 11، ص 50-12. 12- یاقوت حموی در معجم الأدباء، ج 6، ص 286. 13- حافظ عزالدین بن اثیر جوزی در اسدالغابه، ج 1، ص 260-14. 14- ابن منظور در مختصر تاریخ دمشق، ج 13، ص 303، و ج 26، ص 8. 15- حافظ حموی در فرائد السمطین، ج 2، ص 322. 16- حافظ ذهبی در تذکره الحفاظ، ج 3، ص 838. 17- حافظ ابن کثیر دمشقی در تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 32. 18- بنیانگذار جامعه شناسی در اسلام، ابن خلدون در مقدمه تاریخ، ص 264. 19- حافظ ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ج 4، ص 31. 20- حافظ نورالدین هیثمی، در موارد الضمان، ج 6، ص 132. 21- حافظ جلال الدین سیوطی، در جامع الصغیر، ج 2، ص 123. 22- تفتازانی، در شرح المقاصد، ج 5، ص 312. و ...

معمر ابن راشد به سند مذکور از ابوسعید خدری روایت میکند که گفت:

روزی رسول خدا صلی الله علیه واله از مصیبت بزرگی سخن به میان آورد که امت مرحومه اسلامی را در بر می گیرد، این مصیبت چنان شدید و خرد کننده است که در زمان استیلاي آن کسی پناهگاهی پیدا نمیکند که از این ظلم بدان پناه ببرد، در آن هنگام پروردگار متعال مردی از خاندان مرا بر می انگیزد، و به وسیله او روی زمین را از عدل داد پر میکند همانگونه از ظلم و ستم پر شده است، در سایه حکومت عدل او اهل آسمان و اهل زمین در رضایت و خشنودی زندگی میکنند، آسمان از بارانش چیزی نگاه نداشته و همه آنرا به روی زمین می ریزد، و زمین چیزی از رستنیهای خود را دریغ نمی دارد، و همه آنرا بیرون می ریزد، چنان عدالت و رفاه در روی زمین حاکم میشود زنده ها مرده ها را آرزو میکنند که ایکاش زنده بودند و از این نعمت بی پایان بهره مند می شدند، امام علیه السلام با این وضع در روی زمین هفت، و یا هشت، و یا نه سال زندگی میکند.

در احادیث و اخبار هر کجا که سخن از افساد به میان آمده مبدأ آن انکار حق از روی علم قلمداد شده است،:

ص: 93

« لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا... » (1)

در روی زمین پس از اصلاح آن بوسیله پیامبر نور فساد نکنید.

امت اسلام نیز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه واله در حالیکه حق و حقیقت نزدشان مثل روز روشن بود آن را زیر پا گرفتند. در روز غدیر خم جبرئیل امین از طرف حضرت حق جل و علاء دستور تعیین و معرفی ولی امر مسلمین پس از خود را ابلاغ فرمود، و پیامبر عظیم در میان جمعیتی انبوه مرکب از یکصد و بیست هزار نفر پیا خاست و دست امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته و فرمود:

مِنْ كُنْتَ مَوْلَاةً فَعَلَى مَوْلَاةٍ أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةَ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. (2)

هر کس من حاکم و مولای او هستم علی علیه السلام هم حاکم و مولای اوست، پروردگارا

ص: 94

1- الأعراف: 7

- 2- این حدیث را بزرگان اهل سنت و نامبردگان زیر روایت کرده اند: 1- ابن عساکر دربخش ترجمه امیرالمؤمنین در تاریخ دمشق، ج 2، ص 48، ح 549. 2- حافظ حموی در فرائد السمطين، ج 1، ص 64، ج 30. 3- حافظ ذهبی در تاریخ الاسلام، جلد خلفاء، ص 632. 4- حافظ ابن کثیر دمشقی، در «البدایه والنهایه»، ج 5، ص 210. 5- ابن منظور مصری در امختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 354. 6- سید محمود آلوسی، در روح المعانی، ج 6، ص 174. 7- حافظ محب الدین طبری در الرياض النضره، ج 3، ص 126. 8- علامه مقریزی در الخطط، ج 2، ص 220. 9- ابن صباغ مالکی، در فصوص المهمه، ص 40-41. 10- علامه سمهودی در وفاء الوفاء، ج 3، ص 1018. 11- حافظ جلال الدین سیوطی در الحاوی للفتوی، ج 1، ص 79. 12- حسام الدین متقی هندی در کنز العمال، ج 13، ص 133-134، ح 36420. 13- قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ج 1، ص 97، ح 10. 14- فقیر عینی در مناقب سیدنا علی، ص 52. 15- سید محمد بن حسین جلال در کشف الاستار، مطبوع در ذیل مسند شمس الأخبار، ج 1، ص 102. 16- دکتر عبدالمعطی امین قلعبی در مناقب علی و الحسنین وامهما فاطمه، ص 59، ح 116. و..

دوست دار کسی را که علی علیه السلام را دوست می دارد، و دشمن دار کسی را که علی علیه السلام را دشمن می دارد.

ولی با کمال تأسف آنها همان روز شهادت رسول خدا صلی الله علیه واله در حالیکه چنین حقیقت محکم و غیر قابل تردیدی برای شان همانند آفتاب در وسط آسمان روشن بود در سقیفه اجتماع کردند و در آنجا فساد را پی ریزی کردند که سایه شوم آن تمامی قرون و اعصار اسلامی را همچون شب تاریکی تیره و تار ساخته است. همانگونه که رسول محترم اسلام به نصارای نجران فرمود: «حبون الصلیب» بت را دوست میدارید یعنی ریاست چند روز دنیوی تان را دوست می دارید و همین ریاست طلبی مانع از انقیادتان در مقابل حق است، سردمداران سقیفه در صدد دست یازی به ریاست و تسلط بر مردم، جانشین به حق رسول خدا صلی الله علیه واله را کنار زده و مشغول افساد شدند.

19- مناط حق و باطل:

پس بر این اساس مناط حق و باطل، و اصلاح و افساد پیروی از فرامین پیامبر صلی الله علیه واله و اعتراف در مقابل او و وصی بر حق آن حضرت و عدم آن است، از اینرو حضرت احدیت قسم یاد می کند به عزتش، به جلالش، به کبریایش، و به علو شأنش کار کسانی را که به ولی او اعتراف نداشته و در محیط ولایت او نباشند اصلاح نکرده و عزیزشان نخواهد داشت زیرا اینها مفسد بوده و از اعتراف و خضوع در برابر حقی که در رابطه با پیامبر اکرم صلی الله علیه واله از طرف خدا آمده سر بر تافته و از حق یعنی از حقیقت یکتا و بی انباز او روی گردانده اند. و از حق کسی که در روز تاریخی غدیر از جانب پروردگار متعال دستور ابلاغ آن به رسول خدا صلی الله علیه واله رسید سر بر تافتند. حقی که رسول خدا صلی الله علیه واله در مقام اجرای دستور پروردگارش آن را در یک گردهم آئی یکصد و بیست هزار نفره صحابه اعلام فرموده و بر آن تأکید آکید ورزیدند که امروزه با تمام تلاشهای

موزیانه ای که در اطفاء و پرده پوشی آن در طول تاریخ به کار بسته شده است روایت بیش از یکصد نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله را در این زمینه در دست داریم که این روایات در تمام کتابهای سند و معتبر اهل سنت و همچنین شیعه درج شده است.

انکار یک چنین حقیقت مسلم، و دست یازی به تأویلات و تفسیرهای ناروا به منظور تحریف دلالت صریح و غیر قابل تاویل آن موجبات ذلت مرتکبین اینگونه اعمال ناروا را در پیشگاه حضرت حق فراهم می آورد که رانده شدن ابلیس با آن مقام برجسته اش در پیشگاه باری تعالی و آن عبادتهای مداوم و آن سجده های طولانی اش در برابر حق متعال یکی از نمونه های عصیان فوق الذکر است، یعنی اگر ابلیس در مقابل خلیفه حق حضرت آدم همانگونه که پروردگار احدیت دستور داده بود سجده کرده و خضوع به جا می آورد کارش هیچ ایرادی نداشت و تاکنون هم در مقام بسیار بلند و ارجمند خود باقی مانده بود، این قانون غیر قابل تبدیل و غیر قابل تحویل و تحول خداست و استثناء بردار هم نیست، هر کس در هر موقعیت و عظمتی که میخواهد باشد اگر از ولی حق منحرف شود گرفتار سرنوشت ابلیس شده، و از درگاه حضرت ربوبی رانده می شود.

« لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ».

یعنی روش و قانون خدا تبدیل پذیر و تحول پذیر نیست. تبدیل یعنی آنکه چیزی را برداری و چیز دیگر را جانشین آن بکنی، و تحویل یعنی روی یک چیز ماسک انداخته و بدینوسیله آنرا از دید چشم ها پنهان داشته باشی که قانون خدا هیچ کدام از ایندورا به خود نمی پذیرد.

مطابق همین سنت حق تعالی بود که حضرت آدم با خضوع در مقابل انوار خمسه طیبه علیهم السلام و شفیع قرار دادن آنها در پیشگاه خدا ترک اولایش بخشوده شده و عظمت از دست رفته اش را دوباره به دست آورد، ولی ابلیس به دلیل استکبار در مقابل آدم که حجه خدا برایش بود مقام خود را برای همیشه از دست داد و از پیشگاه حضرت حق

به همین دلیل است که پیامبران خدا از بزرگ و کوچک و اولوالعزم و غیر آن همگی بدون استثناء در مقابل حقیقت حقه محمدیه و ال اطهار او علیهم السلام دست به سینه قرار گرفته و از آغاز پیدایش تا لحظات پایانی استمرار وجود خود شعار ارادت ایشان را سر می دهند.

الْحَافِظُ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْكِنْدِيِّ الشَّافِعِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَبْدَ اللَّهِ أَتَانِي مَلَكٌ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ « وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ عَلَى مَا بَعَثُوا ؟ قَالَ : فَلَهُ : عَلِيٌّ مَابِعْثُوا ؟ قَالَ : عَلِيٌّ وَوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (1)

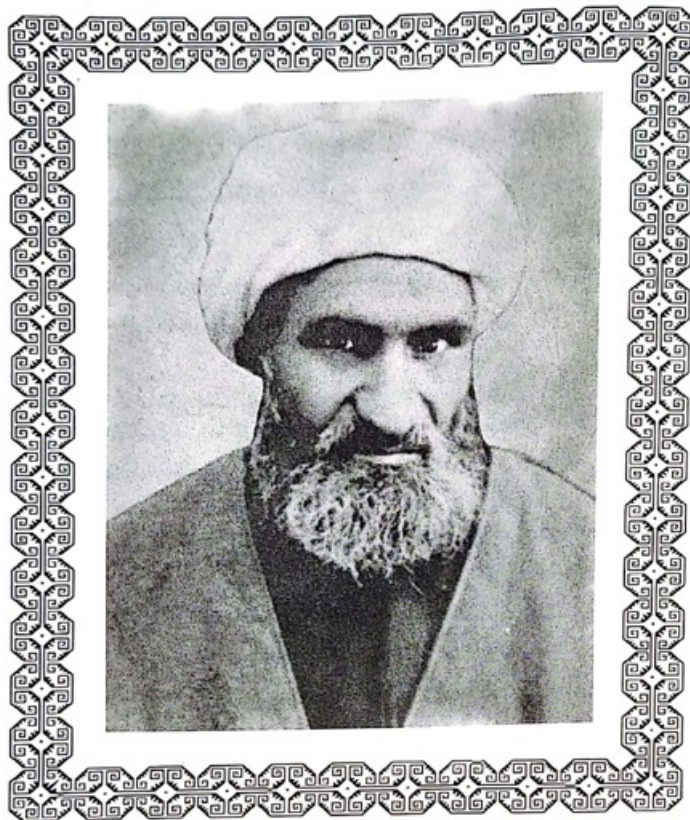
رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: عبدالله فرشته ای پیش من آمد و گفت: یا محمد! از پیامبرانی که پیش تو برانگیخته شدند بپرس برای چه چیزی مبعوث به رسالت و نبوت شدند؟ گفتم: برای چه چیز مبعوث شدید؟ گفت: بر ولایت تو، و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.

ص: 97

1- کفایه الطالب، ص 75. محقق کفایه الطالب در پانوشت ص 75 از کفایه الطالب می گوید: این حدیث را: 1- حافظ نورالدین هیشمی، در مجمع الزوائد، ج 9، ص 108. 2- حسام الدین متقی هندی، در کنز العمال، ج 6، ص 154. 3- حافظ محب الدین طبری، در الرياض النضرة، ج 2، ص 166. روایت کرده اند. غیر از نامبردگان بالا اعلام نامبرده زیر نیز آنرا روایت نموده اند: 1- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ج 2، ص 222، ح 858-855. 2- حاج ابن شیرویه دیلمی، در الفردوس بمأثور الخطاب، ج 5، ص 414. 3- ابن تیمیه حرانی، در منهاج السنه، ج 4، ص 45. 4- حاکم نیشابوری در معرفه علوم الحدیث، ص 96. 5- حافظ موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، ص 312، ح 312. 6- ابن عساکر دمشقی در بخش ترجمه امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج 2، ص 97، ح 602. 7- حافظ حموی در فرائد السمطین، ج 1، ص 81 و ...

1- حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد جواد خراسانی قدس سره

اشاره



(از تهران)

ص: 99

*مأموریت الهی امام حسین علیه السلام در قیام عاشورا (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوه والسلام على سيدنا ونبينا وحبیب قلوبنا، وطیب نفوسنا، وشفیع ذنوبنا أبی القاسم محمد، وعلى آله الطاهرين ولعنه الله على أعدائهم، ومخالفيهم، ومعانديهم، ومنكري فضائلهم ومناقبيهم ومدعی شئونهم ومراتبهم أجمعين من الآن الى يوم الدين.

قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ :

« يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ، وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ، فَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ، فَادْرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ ، أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُنَادُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنِنَا نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ، إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ، وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ، وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ، أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ

ص: 100

1- این گفتار مجموع در سخنرانی است که در شبهای تاسوعا و عاشورای سال 1397 قمری ایراد شده است که به دلیل وحدت موضوعشان پس از باز نویسی و تحقیق به صورت یک سخنرانی در اینجا آورده شد.

لَهَا سَابِقُونَ ، وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَآدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ، بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ، حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ ، لَا تَجْتَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْهَا لَا تَنْصَرُونَ ، قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تَتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكصُونَ ، مستكبرين به سامراً تَهْجُرُونَ . (1)

ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم، و این امت شما امت واحدی است، و من پروردگار شما هستم، پس (از مخالفت فرمان) من بپرهیزید.

اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشانیدند، و هر گروهی به راهی رفت، (و عجب اینکه) هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحال اند آنها را در جهل و غفلت شان بگذار تا زمانی که (مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند).

آنها گمان میکنند اموال و فرزندی که به عنوان کمک به آنان می‌دهیم، برای این است که درهای خیرات را با شتاب به روی آنها گشوده ایم (چنین نیست) بلکه آنها نمی‌فهمند (که این وسیله امتحان شان است).

مسلمان کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند، و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند، و آنها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند، و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند، و با این حال دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می‌گردند، (اری) چنین کسانی در خیرات سرعت میکنند و از دیگران پیشی می‌گیرند، (و مشمول عنایات ما هستند) و ما هیچ کس را جز باندازه توانائیش تکلیف نمی‌کنیم.

و نزد ما کتابی است که (تمام اعمال بندگان را ثبت کرده و) به حق سخن می‌گوید، و به آنان هیچ ستمی روا داشته نمی‌شود، ولی دل‌های آنها از این نامه اعمال روز حساب و آیات قرآن در بی‌خبری فرورفته و اعمال (زشت) دیگری جز این دارند که پیوسته آن را انجام می‌دهند، تا زمانی که متنعمان مغرور آنها را در چنگال عذاب گرفتار سازیم، در این هنگام ناله‌های دردناک و استغاثه آمیز سر می‌دهند، (اما به آنها گفته می‌شود:) امروز فریاد نکنید، زیرا از سوی ما یاری نخواهید شد، (آیا فراموش کرده اید که) در گذشته

ص: 101

آیات من پیوسته بر شما خوانده می شد، اما شما اعراض کرده و به عقب باز می گشتید؟ در حالیکه در برابر (پیامبر) استکبار می کردید، و شبها در جلسات خود به بدگویی می پرداختید.

او آری پس از پیامبران خود دچار اختلاف شده و به گروههای گوناگونی تقسیم شده و هر گروه حق را از آن خود دانسته، و از اینکه آنها را مال و اولاد دادیم سوء استفاده نموده و آن را مایه افتخار و از اسباب غرور خود قرار دادند، و پنداشتند که این عنایت ویژه ای از طرف ما نسبت به آنان می باشد، در صورتیکه چنین نیست بلکه آنان واقعیت را درک نکرده و بدین ترتیب خود را در منجلاب جهل و بی خبری گرفتار کرده اند، آنان می پندارند که به دلیل خوبی شان ما درهای خیرات را با شتاب و بدون معطلی برویشان گشوده ایم، نفهمیدند دنیا چیزی نیست که شایستگی افتخار به آن را داشته و موجبات شرف و بزرگی انسان را بتواند فراهم آورد، زیرا اگر چنین بود چرا خدا آنرا معمولا در اختیار دشمنان خود، و زورگویان ستمگر، و بت پرستان و مشرکین قرار میدهد؟!

1- امام حسین علیه السلام در شب عاشورا:

حضرت سیدالشهداء ابو عبدالله حسین بن علی علیه السلام شب عاشورا را به منظور خواندن نماز و دعا و قرائت قرآن کریم از سپاه کوفه مهلت گرفت. ضحاک بن عبدالله می گوید: در همان شب عده ای از نگهبانان سپاه کوفه بر ما عبور کردند مردی از شنید که امام علیه السلام این آیات را تلاوت می فرمایند:

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا نَمَلُوا لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنْفُسِكُمْ ، أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ، مَا كَانَ اللَّهُ لِيُزِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ .» (1)

ص: 102

آنانکه به خدا کفر می ورزند گمان نکنند که اگر به آنان مهلت داده ایم این به سود آنها است، ما تنها بدان سبب به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهانشان بیفزایند که برای آنان عذاب خوار کننده ای مهیا شده است. چنین نیست که خدا مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد.

آن مرد همینکه این آیات را از آن حضرت شنید گفت:

نَحْنُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ الطَّيِّبُونَ مِيزَنَا مِنْكُمْ ... (1)

قسم به پروردگار کعبه پاکان ما هستیم که از شما جدا شده ایم.

کفار اعم از مشرکان، و بت پرستان، و منکران وجود خدا، مخالفان با احکام و قوانین پروردگار متعال می پندارند این همه مال و اولاد که خدا بر ایشان داده به نفع آنها این همه نعمت به آنها عطا فرموده است، نه بلکه بدان جهت میدان را برای آنها باز گذاشته که خود را هر چه بیشتر به معصیت و طغیان آلوده کنند، زیرا اینطوری و با استفاده از تواناییهای ناشی از اموال و اولاد خود بیشتر در منجلاب گناه و عصیان فرو می غلطند. زیرا امکان ارتکاب به نصف بیشتر از گناهان را مال دنیا فراهم می آورد. تحقق و انجام قسمت عمده گناهان نیز به اسباب و آلاتی مانند مال و... دارد. به همین سبب خدا آنان را در این چند روزه زندگی دنیا آزاد گذاشته تا هر چه بیشتر دست به عصیان و گناه بیالایند تا بدین وسیله پاکان از خبیث ها جدا شده و از هم شناخته شوند.

2- استدراج:

آزمایش و کشانیدن بردن تدرجی، و گام به گام آزمایش شونده - (که بدون دارا بودن به شایستگی های لازم با خوش باوری و غفلت، خود را از بندگان محبوب و مورد رضای خدا می پندارد) - به لبه پرتگاه و کشف حقیقت خبیث او است. چنانکه در آیه زیر آمده است:

ص: 103

1- مقتل الحسین، عبدالرزاق مقرر، ص 238.239.

« وَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ». (1)

و آنها که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جائی که نمی دانند گرفتار مجازاتشان

خواهیم کرد.

گاهی کسی را یکمرتبه می گیرند همانند کسی که در اسکی بازی به طور غیر منتظره و بدون مقدمه دچار حادثه شده و جان می بازد، و مانند کسیکه غفلت دچار سکت قلبی شده و می میرد و مانند کسی که در یک حادثه رانندگی بدون مقدمه غافلگیر میشود و می میرد.

و گاهی یواش یواش و به تدریج او را به لبه پرتگاه می برند بگونه ای که خود وی حتی احتمالش را هم نمی دهد که شاید وضعیت ناگواری در کمین من نشسته باشد، بدین ترتیب که گناه میکند و پشت سر گناهایش به ثروت، و نعمت و رفاه بیشتری می رسد و خیال میکند به خاطر عزت و محبوبیتی که پیش خدا دارد این چنین از وضعیت مطلوبی برخوردار است، غافل از آنکه این نعمت پشت سر عصیان و گناه موجبات خوش باوری بیمورد و غفلت او را فراهم می آورد، به طوریکه موفق به تجدید نظر در کار خود نمی شود، و از توبه و تدارک عصیان خود غفلت می ورزد، و بیخیال در انتظار آینده دردناکی در جهان آخرت باقی می ماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا. (2)

کسی که گشایشی در مالش پدید آید، و آن را چون دامی پنهان نداند، خود را از کاری

بیمناک در امان می پندارد.

با این حساب تنها ادعای ایمان و تظاهر به آن برای انسان کافی نبوده و همواره در معرض آزمایش استدراجی قرار میگیرد، و هرگز از سوی پروردگار متعال به حال

دکار متعال به حال

ص: 104

1- 182 / الأعراف: 27.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 358.

خود وا گذاشته نمی شود.

« أَحْسَبُ إِلَّا أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ » (1)

آیا مردم گمان می برند که اگر بگویند: ما ایمان آوردیم به حال خود رها شده و آزمایشی

از آنان به عمل نمی آوریم؟

زیرا تنها ادعا و اظهار ایمان دلیل صحت ساختار درونی و طیب شخصیت نمی شود، بلکه انسانها باید در بوته آزمایش قرار گیرند تا پاکان (یعنی آنانکه بافت شخصیتی شان مطابق خواست خداست) از ناپاکان (یعنی آنانکه ماسک خوش آیندی بر روی شخصیت نامطلوب و ناموزون خود کشیده اند) جدا و مشخص شوند.

خلاصه خدا مؤمنین را به حال خود را نمی گذارد، زیرا خوبان از بدان باید جدا شوند، یکی از بهترین روشهای جداسازی پاکان از ناپاکان رسوخ یک سلسله نظریات و عقاید مخالف با خدا، مخالف با پیامبر صلی الله علیه واله ، و مخالف با دین، و در یک کلمه رواج فرهنگ های بیگانه (که بر اندام همان بیگانگان بریده و دوخته شده است و بر اندام مسلمان نمی آید) در جوامع مسلمانان است، که مسلمین در اینگونه مواقع باید هوشیار باشند، و از رشد آن و آلوده کردنش فرهنگ غنی، سازنده، و پاک اسلامی را جلوگیری کنند، ولی با کمال تأسف مسلمانان تاکنون همواره تحت تأثیر این ارمغانهای زیانبار بیگانگان قرار گرفته، و از فرهنگ اصیل خود، و از دریافت و برداشت اسلامی خود تا حدودی منحرف شده اند، پروردگار متعال در این آیه شریفه می فرماید:

« أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ».

آنان گمان می برند اموال و فرزندانمان که ما به عنوان کمک به آنان می دهیم برای این است که درهای خیرات را با شتاب بروی آنها گشوده ایم؟

نه چنین نیست، بلکه آنانکه شعور استفاده سالم و صحیح از نعمتهای خدا را

ص: 105

ندارند با داشتن مال و اولاد بیشتر در سیاهچال بی خبری سرنگون شده و با خود باوری و اطمینان خاطر نابجا، هرچه بیشتر به عصیان و گناه آلوده شده و زمینه یک زندگی دردناک و سیاهی را برای خود در جهان باقی فراهم می آورند، و تنها کسانی که

می توانند بهره برداری صحیح و مورد رضای پروردگار متعال را از داشتن مال و اولاد در دنیا بکنند در آیات زیر چنین توصیف شده اند:

«... الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» .

آنان که از پروردگارشان می ترسند، و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند، و آنان که به پروردگارشان شرک نمی ورزند، و آنان که به فرامین پروردگارشان عمل میکنند و با این حال از اینکه به سوی پروردگار باز می گردند بیمناک اند اینها هستند که به سوی کارهای نیک به سرعت رو می آورند و به آن سبقت میجویند.

3- روح تسلیم در شیعه :

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : رَحِمَ اللَّهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ . (1)

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خدا به ضعفای شیعه ما رحمت کند که آنها اهل تسلیم اند .

وَعَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : شِيعَتُنَا الْمُسْلِمُونَ لَا مُرْتَا، الْأَخِذُونَ بِقَوْلِنَا الْمُخَالَفُونَ لِإِعْدَائِنَا، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا . (2)

و از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: شیعیان ما تسلیم ما بوده، و بقول ما چنگ می زنند و با دشمنان ما مخالفند، کسی که چنین نیست از شیعیان ما نیست.

ص: 106

1- بحار الانوار، ج 7، ص 321، ح، 16.

2- بحار الانوار، ج 48 ص 167، ح 24.

یعنی شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به دلیل صفت تسلیمی که دارند در مقابل اوامر و نواهی که از ائمه طاهرين عليهم السلام به ایشان می رسد تسلیم محض بوده و نظر مبارک آنها به عنوان دلیل برای آنان کافی است، و دیگر با وجود دستور امام علیه السلام دنبال هیچ دلیل دیگری نمی روند و هرگز چنگ به بهانه های پوچ از قبیل: چرا، و کجای قرآن آمده، و وضع زمان چنین است نمی زنند، زیرا اینها را خلاف تسلیم در مقابل امام علیه السلام می دانند.

4- یکی از مفاهیم شرک:

« وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ».

آنانکه به پروردگارشان شرک نمی ورزند.

یعنی از یک آبشخور تغذیه می شوند، وقتی که علم ائمه معصومین علیهم السلام جوابده تمامی سئوالات و نیازهای آنها است دیگر دلیلی ندارد که دنبال منابع فکری دیگر آن هم فکر انسانهای معمولی که آکنده از اغراض فاسد، اشتباه، و ابهام است بروند، بنابراین تمایل امت اسلامی به افکار نفوذی غرب، بویژه در مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حتی مذهبی صحیح و عمل شایسته ای نبوده و جز بدبختی، و خود باختگی، و احساس حقارت ملت مسلمان، و دوری و قهر از کیان شخصیتی خود و فاصله گرفتن از آن اثر دیگری از خود به جا نمی گذارد و همین ها است که موجبات نفوذ بی چون و چرای غرب در ملل اسلامی را فراهم آورده و حق ترسیم سرنوشت برای مسلمانان را به آنان داده است.

اسلام دینی بسیار غنی و توانا است که امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... خود را به طور شایسته ای می تواند برنامه ریزی کرده و اداره کند، و هیچگونه نیازی در این زمینه ها به کمک فکری و فرهنگی استعمارگران لاشخور ندارد.

5- ویژگی خداترسی :

« وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ ».

آنانکه نهایت سعی خود را در انجام طاعات پروردگارشان اعم از واجبات و غیر واجبات با دل‌های پر از خضوع و خشوع در برابر حق تعالی و با ترس از خدا به جا می‌آورند، زیرا در برابر عظمت خداوندی خود را چیزی نمی‌دانند.

« اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ».

خدا از همه چیز و از همه کس بزرگتر است.

و هیچکس و هیچ چیز به گرد عظمت و جلالت او نمی‌رسد، انسان باید در حال عبادت، و در حال انجام وظیفه، و در همه حال خود را تنها در برابر او کوچک، بیمقدار، و نیازمند نشان دهد.

« أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ».

این چنین کسانی هستند که به سوی کارهای نیک سرعت گرفته (و از خود نسبت بدان رغبت نشان میدهند).

« وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ».

و آنها هستند که به کارهای مورد رضای پروردگار متعال سبقت می‌گیرند.

تنها کارهای خداپسندانه، کارهایی که اساس و زیر بنای منافع عمومی مسلمانان قرار گرفته، و رفاه اجتماعی مسلمین را به دنبال خود به ارمغان می‌آورد شایستگی افتخار به آن را دارد، نه کارهایی همانند فوتبال بازی و ... که جز کلمه بازی چیز دیگری بدان اطلاق نمی‌شود.

شما تلاش جدی و بی‌وقفه انسانی را به منظور پیدا کردن روش درمان قطعی مثلاً

سرطان را در مقابل بازیها و گل زدنهای فوتبالیست‌ها در نظر گرفته و آن وقت انصاف دهید کدام یک از این دو کار شایستگی آن را دارد که انجام دهنده آن افتخار بدان نموده

البته منظور آن نیست که فوتبال و ورزش از بیخ و بن برکنده شده و در جامعه اثری از آن نباشد، بلکه بر عکس ورزش تا حدودی که سلامت انسان و تأمین نیروی بدنی او را تضمین می کند لازم است، ولی اینهمه توجه و تشویق از آن، حسابش را بکنید که چقدر از جوانهای جامعه را جذب این کارهای بیهوده کرده و کسب و کار خود را به منظور دستیابی به افتخارات پوچی از قبیل فلانی خوب بازی می کند، فلانی خوب گل می زند رها کرده اند، به طوریکه اگر بر فرض روزی در نتیجه پیش آمدن حوادث و شرایط بخصوصی در سطح بین الملل بازار فوتبال و افتخارات آن رو به کساد بگذارد و رونق چشمگیر خود را از دست بدهد دیگر این جوانهای فوتبالیست ما قادر به انجام هیچ کاری نیستند و در آن شرایط تنها عده بی شماری مصرف کننده بر گروه ملت اسلام تحمیل خواهد شد.

« لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ » برای آنان جز فساد و لجام گسیختگی کارهای دیگری همانند مثلا فوتبال و مشت زنی و... است که بدان عمل می کنند، و با عمل بدان از طرفی خود را عاطل و باطل ساخته و مقدار معتناهی از نیروی سازنده و مفید جامعه را به انهدام میکشانند، و از طرف دیگر وسیله انحراف تعداد بیشماری از جوانان ساده لوح و خوش قلب ما شده و بدین ترتیب پوچگرایی را در جامعه تشویق می نمایند.

6- مسأله عشق :

عشق چیست؟ عشق عبارت است از تمایل شدید انسان نسبت به انسان دیگری مثل خود و یا نسبت به چیزی است که در وجود او پیدا می شود، البته این تمایل شدید در آغاز کار جز یک توجه ساده از طرف انسان نسبت به مورد و هدف آن چیز دیگری نیست، که انسان به سادگی و راحت می تواند از آن صرف نظر کرده و مورد را به فراموشی بسپارد.

ولی اگر آن توجه اولیه را رها نکرده و دنبال آنرا بگیرد بمرور زمان همین توجه ساده در شخصیت دارنده آن قوت می گیرد، رشد میکند و بالاخره تبدیل به میل و خودباختگی شدید، و دارای یک جذبه و کشش نیرومندی می شود که دارنده خود را چنان در چنگال تسلط خود می گیرد که او را دیگر اختیاری از خود در مقابل این کشش بنیان برافکن نبوده و بدون آنکه بتواند در مقابل آن کوچکترین مقاومتی از خود نشان دهد بی اختیار به طرف هدف مورد تمایل کشانده می شود.

7- انسان و اعمال او:

اعمال انسان با توجه بر مبانی و انگیزه های آن به ترتیب زیر بر سه نوع تقسیم می شود:

الف: اگر انسان عملی را مطابق دستور و یا امر غیر انجام دهد اعم از آنکه آن غیر

انسان دیگری مثل خود او، و یا خدا باشد چنین عملی را تکلیف می گویند.

ب: اگر انسان در قبال مسأله و یا مسائلی تکلیف خود را نداند، و توان علمی خود را در چارچوبه منابع حکم (یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع) به کار برده و تکلیف خود و مقلدین خود را از این رهگذر به دست آورد آن را اجتهاد می گویند.

مجتهد کسی است که در بدو امر حکم موضوع و یا موضوعاتی را که مبتلا به او است نمی داند از اینرو برای از میان بردن جهل خود و رسیدن به علم در موارد بالا تلاش علمی یعنی اجتهاد خود را در چارچوبه منابع حکم بکار برده و جهل خود را به علم مصطلح پیش فقهاء یعنی ظن راجح و یا ظن متأخم بعلم تبدیل نموده و بدین ترتیب تکلیف خود و مقلدین خود را روشن می کند.

ج: اعمالی که نه بر اساس امر و یا دستور غیر، و نه بر اساس اجتهاد، بلکه بر اساس کشش و جذبات درونی انسان انجام می شود، فعل و انفعالات عشقی نامیده می شوند.

پیامبران و پیامبر مکرم ما و ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد آن بزرگوار در کلیه اعمال خود تنها از امر و دستور صریح خدا پیروی می نمایند و به جز این مبنای اعمالشان را بر هیچ اساسی استوار نمی فرمایند چنانکه در قرآن مجید آمده

« وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ». (1)

قسم به ستاره هنگامی که افول می کند، که پیامبر شما حضرت محمد صلی الله علیه و اله منحرف نشده و مقصود را گم نکرده است، و از روی هوای نفس نیز سخن نمی گوید، آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.

و در آیه شریفه دیگر می فرماید:

« وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّمَا أَنبِئُكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّمَا لَكُمْ إِلَٰهٌ مُّوَحَّدٌ إِلَٰهٌ كَرِيمٌ ». (2)

من به شما نمی گویم: که فرشته ای از فرشتگان خدا هستم، بلکه جز از آنچه که از طرف پروردگرم وحی می شود پیروی نمیکنم، آیا شخص بینا با نابینا برابر است؟

و در آیه دیگری می فرماید:

«.. قُلْ إِنَّمَا أَنبِئُكُمْ بِمَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ». (3)

بگو ای پیامبر: من تنها از آنچه که از طرف پروردگرم به من وحی می شود پیروی می کنم، همین وسیله بینائی تان از طرف پروردگارتان و مایه هدایت و رحمت برای کسانی است که ایمان آورده اند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرین علیهم السلام از فرزندان او به دلیل آنکه در ارتباط تنگاتنگ با

ص: 111

1-4-1 / والنجم: 53 .

2-5 / الأنعام: 6 .

3-203 / الأعراف: 7 .

منبع وحی بوده و به سبب عصمت شان اشتباه و خطا در آنها راه ندارد و احکام کلیه موضوعات را به علم یقینی می دانند تنها از وحی که حاوی دستور صریحی نسبت به آنان باشد پیروی می کنند، و بدلیل آنکه نسبت به هیچ چیزی جاهل نیستند نیازی به اجتهاد از نوع اجتهاد فقهاء ندارند تا از این رهگذر علمی به معنای ظن خاص بدست آورده و آن را جایگزین جهل خود نمایند و بدین وسیله در مورد تکالیف تعیین شده از جانب خدا راهی برای خود و مقلدین شان بگشایند.

مجتهد و به پیروی او اشخاص غیر مجتهد در مواردی که برایشان از اوامر الهی یقین و علم بمعنی قطع حاصل شده مانند اصول دین و عناوین شرعی همانند نماز و روزه و... از علم حاصله پیروی می نمایند و در بقیه موارد از ظنی که به وسیله اجتهاد به دست آورده اند پیروی می نمایند منتهی کسانی که از توان علمی برای اجتهاد بی بهره اند از فتوای مجتهدی که از وی تقلید نموده اند عمل می کنند.

9- اما عشق:

به مفهومی که پیش عرفا شناخته شده است نه شرعا راهی برای رسیدن به شناخت خدا، و معرفت به تکالیف و احکام دینی فرعی پیشنهاد و معرفی شده است و نه عقلا، بدین سبب مسلمانی را نباید آن را راهی برای رسیدن به معرفت خدا اخذ نموده و از آن راه بخواهند تکالیف دینی و اجتماعی و اخلاقی خود را تشخیص و مبنای عمل خود قرار دهد.

اگر انسان در چارچوبه رهنمودهای کتاب و سنت در وجودش نسبت به خدا و یا

پیامبران و حجج معصومین علیهم السلام و یا بندگان پاک خدا تمایل شدید پیدا شود، این امری است مقدس، چنانکه عده ای از بزرگان اسلام مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و دیگران نسبت به خدا و پیامبر عظیم او و نسبت به ائمه طاهرین علیهم السلام چنین بودند، ولی هیچگاه چنین عشقی راه و هر منبعی برای بدست آوردن احکام عملی مورد استفاده و

بهره برداری علماء و بزرگان اسلام قرار نگرفته است. این نوع تمایل همراه با کشش و

جذب در محاورات اسلامی نه با واژه عشق، بلکه با واژه حب از آن تعبیر می شود، که از نظر منشأ و بافت و تشکل آن با عشق و جذب و کشش صوفیانه تفاوتش از زمین تا آسمان است.

10- صوفیه و نفوذ آن در میان مسلمانان به ویژه شیعیان:

در اواخر قرن دوم هجری علوم یونان به وسائلی که ما به دلیل ضیق وقت از بحث در پیرامون آن خودداری می کنیم از یونان به قلمرو نظام اسلامی به ارمغان آمده و به زبان عربی که در آن روزگار زبان رایج ملل اسلامی بود ترجمه شد.

در تاریخ آمده: مأمون الرشید شبی ارسطو را در قیافه مهیبی بخواب دیده و از او پرسید: تو کیستی که اینقدر وحشتناکی؟ گفت: من ارسطو هستم (1)، از خواب که بیدار

ص: 113

1- ابن ندیم پس از ذکر خواب مذکور در فهرست، ص 353، فصل: ذَكَرَ السَّبَبَ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ كَثُرَ تَكْتُبُ الْفَلَسَفَةِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْعُلُومِ الْقَدِيمَةِ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ، طبع قاهره می گوید: این خواب یکی از اسباب نشر کتابهای فلسفه [در قلمرو حکومت اسلامی در دوران بنی عباس] گردید، مأمون از راه مکاتبه با پادشاه روم از وی خواست اجازه دهد چند نفر از فضلاء مسلمانان به روم رفته و از علوم باستانی که در خزائن آنجا بود چیزهایی را انتخاب کرده و با خود به کشور مسلمین بیاورند. پادشاه روم ابتدا روی موافقت نشان ندارد، ولی بالاخره درخواست مأمون را پذیرفت و جواب مساعد به وی داد، مأمون گروهی از جمله: حجاج بن سبط، ابن بطریق، و سلمی متصدی بیت الحکمه و چند نفر دیگر را بدان کشور روانه کرد، و آنان چیزهایی انتخاب کرده و با خود آوردند که به امر مأمون همه آنها به زبان عربی ترجمه شد. گویند، یوحنا بن ماسویه نیز از جمله هیأت علمی اعزامی مأمون به روم بوده است. همین نکته را جرج زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی، ج 2، ص 157 طبع بیروت ذکر کرده است. ولی این خواب به اساطیر و افسانه بیشتر می ماند تا یک حقیقت تاریخی، حقیقت مسأله در این رابطه آنست که سلسله ضد بشر بنی امیه و پس از آنان بنی عباس اهل بیت عصمت و طهارت و ائمه معصومین از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله را از استقرار در مقام خلافت پس از پیامبر که مطابق نصوص بسیار و ادله قوی حق اختصاصی ایشان بود کنار زده و هر کدام مدتها بر اریکه خلافت تکیه زدند، در نتیجه تفسیر و آموزش مطاوی و محتوای دامنه دار قرآن که استثناء ائمه اهل بیت علم یقینی بدان داشتند دچار رکود و تعطیل شد، و این کمبود در جامعه آن در اسلام بشدت احساس می شد و موجبات سئوالات اعتراض آمیزی در این زمینه را فراهم آورده بود، بنی امیه در صدد چاره جویی به این ضعف فرهنگی برآمده و داستان پردازی و قصه گویی را رواج دادند تا بدین وسیله جای خالی آموزش فرهنگی را که دامنگیر کشور پهناور اسلامی شده بود پر کنند، و این نیرنگ در دوران حکومت این خاندان رخوت و بی تفاوتی ملت اسلام نسبت به فرهنگ اسلامی را همانگونه که آنها انتظار داشتند به وجود آورد، ولی به دلایلی از جمله سقوط کشورهای بزرگ و دارای سوابق فرهنگی همچون ایران و روم و در هم آمیختن مردم این کشورها با مسلمانان که پیشرفتگی نسبی علمی و بینشی را موجب شده بود داستان پردازی دیگر کاری از پیش نمی برد، لذا عباسیان پس از مطالعات زیاد در پیرامون این موضوع به این نتیجه رسیدند که با آوردن و رایج کردن نوعی فلسفه و جهان بینی فرسوده و از کار افتاده مسلمانان را دوباره مشغول و آنها را از توجه به فقدان فرهنگ کارآمد اسلامی باز دارند. بر این اساس به طور قاطع می توان گفت که: اشاعه داستان سرایی توسط بنی امیه، و اشاعه فلسفه بریانی توسط بنی عباس نوعی مبارزه فرهنگی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله بود که بدینوسیله

خاندان آگاه و معصوم رسول خدا صلی الله علیه و اله را از مرض توجه مسلمانان دور نگه داشته و از این رهگذر به هوی و هوسهای نفسانی خود بهتر و بیشتر دسترسی داشته باشند.

شد از اطرافیان‌ش پرسید:

ارسطو کیست؟ گفتند: یک فیلسوف یونانی است که کتابهای زیادی در فلسفه نوشته است، ستایش اطرافیان‌ش از ارسطو شخصیت او را در نظر مأمون بسیار بزرگ جلوه داد، و طی نامه ای که به حاکم یونان نوشت از او تقاضا کرد هر چه کتاب فلسفی از ارسطو و دیگر فیلسوفان یونان در دسترس دارد برای وی بفرستد، نامه مأمون به حاکم یونان رسید و تقاضای او را در رابطه با کتابهای فلسفی یونان با مشاورینش بشور گذاشت.

مشاورین حاکم یونان ارسال کتابهای مورد بحث را به اصطلاح کشورشان ندانستند، در آن دوران این کتابها را در یونان در کتابخانه متروکی نهاده و قفلهای متعددی بر درب آن زده شده بودند و بدین ترتیب مردم یونان را از مراجعه به آن مکان بازداشته و کتابخانه و محتویاتش را به بوته فراموشی سپرده بودند .

حاکم از کتابخانه بازدید کرده و کتابهای موجود در آن را از نزدیک دید، اکثریت دست اندرکاران کشور یونان بر آن شدند که کتابها را برای مأمون نفرستند، ولی یکی از آنان ارسال آنها را برای مأمون به صلاح کشور دانسته و چنین گفت: مسلمانان به

ص: 114

دلیل عدم قدمت زمانی اسلام به عقاید دینی شان معرفت و شناخت کافی نداشته، و دیانت اسلام هنوز در مغز آنها جایگاه مناسبی برای خود باز نکرده است، رفتن کتابهای ما در میان آنان، و ترجمه و مطالعه آنها سبب می شود که اندیشه های مذهبی آنان در اثر درهم آمیختگی با عقاید فلسفی حکمای یونان، خلوص خود را از دست داده و نوعی اندیشه التقاطی را در میان آنها به وجود آورد، و این خود راه نفوذ و تسلط ما را بر آنان باز می کند.

بالاخره قسمتی از کتابهای درخواستی هارون به کشور نیرومند و پهناور اسلام فرستاده شد، و در مدت کوتاهی همانگونه که آن یونانی پیش بینی کرده بود اثرات مخرب آن در میان مسلمانان شروع به خودنمایی کرد، درست همانند علوم و در کنار آن فرهنگ مادی غرب که در قرن نوزده میلادی دیوارهای آهنین کشورهای شرق را در پیش پای خود شکسته و همچون سیل ویرانگری به سرزمینهای اسلامی سرازیر شد، و متأسفانه ملل اسلامی از آن حسن استقبال بعمل آورده و اجازه دادند که آزادانه به قلع و قمع فرهنگ اصیل اسلامی شان پرداخته و در فاصله زمانی نه چندان طولانی نوعی فرهنگی التقاطی، جایگزین فرهنگ ملت‌های مسلمان نماید.

بدستور خلیفه کسانی که به زبان یونانی تسلط داشتند شروع به ترجمه کتب فلسفی یونان به زبان عربی کردند، و پس از ترجمه بتدریج در برنامه های درسی و آموزشی ملت اسلام قرار گرفته و در مدارس مسلمین به تدریس آنها همت گماشته شد، بالاخره مأمون با تمام توان خود این کار را دنبال کرده و به اشاعه و ترویج آن در میان مسلمانان پرداخت، البته عده ای از علمای آن دوران نظر مساعدی به ترجمه و تدریس این کتابها در مدارس اسلامی و ترویج و تزریق آن در میان آنان نداشته و این کار را به شدت تقبیح می نمودند، خلاصه عده زیادی از علمای اسلام بی محابا به تدریس و تدریس این کتابها و ترویج آن همت گماشتند و عده ای دیگر بهانه ای برای خود تراشیده و گفتند:

درست است که محتوای این کتابها بر خلاف عقاید و افکار اسلامی است ولی ما باید در مسیر مطالعه آنها قرار گرفته و از محتوای آنها اطلاع کامل و وسیعی بدست آوریم تا در صورت لزوم بتوانیم جواب فلاسفه یونان و طرفداران مسلمان آنها را بدهیم، بدین ترتیب بود که بمرور زمان فلاسفه یونانی در کشور بزرگ اسلامی برای ملت اسلام جزئی از علوم رسمی اسلامی معرفی شده و همین باعث شد که علوم اصیل اسلامی از صحنه درس و بحث کنار زده شود و بدتر آنکه علوم اسلامی از این فلسفه در چارچوب اندیشه بیگانه رنگ پذیرفته و غنای سیستم آموزش اسلامی را زیر سؤال ببرد.

11- نفوذ مکاتب فلسفی در اسلام :

دو واژه «عشق» و «عرفان» در اسلام سابقه نداشت، هنگامی که فلاسفه یونانی در مدارس اسلامی راه پیدا کرد نخست واژه عربی «حکمت» به آن اطلاق شد، بدین ترتیب مدرسان و اساتید آن نیز حکیم نامیده شده و از آیات شریفه قرآن به منظور ترویج و اثبات لزوم فراگیری آن شواهدی پیدا کردند، آنگاه با شور و شعف زاید الوصفی دم از اسلامی بودن فلاسفه که جز نشخوارهای پیش پا افتاده و متروک فلاسفه یونان چیزی نبود زدند، و این سری آیات را به عنوان دلیل ارائه داده و گفتند:

« وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ قَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » . (1)

و به هر کس از جانب خدا حکمت و دانش اعطا شود خیر فراوانی به وی داده شده است.

12- غافل از آنکه :

اولاً: این آیه شریفه در قرآن مجید چنین شروع شده است:

ص: 116

« يُوْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ... ».

خدا هرکس را بخواهد علم و حکمت عطا می فرماید،

در این آیه شریفه فاعل «یوتی» بدلیل آیه قبلی خداست.

پس حکمتی که ممدوح، و دارا بودن آن مایه شرف و افتخار است حکمتی است که خدا آن را اعطا فرماید، نه فلسفه یونان.

ثانیا: در زمان نزول آیه شریفه هنوز حکمت یونان به کشورهای اسلامی رخنه نکرده و در میان مسلمانان شناخته نشده بود، و قرآن بر اساس مفاهیم شناخته شده و متداول در میان امت عرب نازل شده است، پس حکمتی که خدا با اعطای آن بر بندگان خود منت گذاشته و آنرا برخ آنان می کشد غیر از حکمت یونان است.

و آن عبارت از معارف اسلامی از قبیل شناخت خدا بر اساس آموزشهای قرآن و

شناخت مسائل، و فلسفه زندگی صحیح .

دانشمند بزرگ اسلامی شیخ بهاء الدین عاملی در بیت زیر نظر به این حقیقت دارد.

چند خوانی حکمت یونانیان *** حکمت ایمانیان را هم بخوان

با انتقال و نفوذ حکمت یونان به اسلام هر دو مکتب آن یعنی مکتب مشاء، و مکتب اشراق جای خود را در مدرسه علوم اسلامی باز کرده و هر کدام عده ای از دانش پژوهان اسلام را به طرف خود جذب کرد.

مشائون از راه تدریس و تدریس و بحث و بررسی و نوشتن کتب فلسفی به درک مسائل فلسفه پرداخته و همین روش را نیز توصیه می کردند، ابوعلی سینا، و فارابی و عده بی شماری از پژوهندگان و بزرگان دانشمندان اسلامی از این مکتب پیروی کرده و از اساتید و معلمین آن به شمار آمدند.

و عده ای دیگر این روش تحقیق را دنبال نکرده، و در جستجوی کشف و اشراق قرار گرفته و برای رسیدن به کشف، و اشراق نور علم در ضمیرشان، ریاضت و تزکیه نفس و چله نشینی و.... را توصیه می کردند.

این عده همان فرقه موسوم به صوفیه و در اویش اند، ابراهیم ادهم وعده بسیار دیگری از قماش وی، دست پروردگان این مکتبند، که با ارائه بازیهائی که بیشتر به چشم بندی و شعبده می ماند تا واقعیت، خود را به عنوان اولیاء الله در میان امت اسلامی جا زدند و عده ای ادعای آنان را پذیرفته و پیروی از آنها را پیش گرفتند، و عده ای از پیشروان آنها را به عنوان قطب و مرشد شناخته و سرسپردگی به آنها را پیشه خود ساختند، اینها در جوامع اسلامی رشد نموده و به تدریج مقبولیت چشمگیری در آن بدست آوردند، چنانکه امروزه حتی در سطح دانشگاه هم به عنوان بزرگان اسلام معرفی شده اند، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ، خیام، شاه نعمه الله و جامی از همین قماشند، مقبولیت اینان در جامعه اسلامی تا جایی رسید که امروزه نام آنان بر روی ابنیه بزرگ، خیابانها، مدارس، دانشگاهها، بیمارستانها و ... گذاشته شده و بدین ترتیب از طرفی یاد آنان را از سقوط در بوته فراموشی نجات داده و از طرف دیگر دین خود را به آنان پرداخته و احترام لازم از آنها را به جا می آورند.

13- عشق و عرفان:

عشق و عرفان دو واژه صوفیانه است که آنان در ترویج و اشاعه آن با تمام قدرت تلاش می کنند. البته عرفان به مفهومی که نزد آنها شناخته و مورد قبول شان واقع شده است، وگرنه اسلام نیز برای خود عرفان و حکمتی دارد عرفان به مفهوم شناخت خدا، و حکمت در میان مسلمانان چیز بی سابقه و ناشناخته ای نیست بلکه در کتاب و سنت درباره آندو فراوان سخن رفته است. البته عرفان به مفهوم اسلامی اش از نظر شارع مقدس اسلام ممدوح و بهره گیری از آن برای مسلمان واجب است ولی مسأله آنست که صوفیه متقلبانه تلاش می کنند عرفان اسلامی را منزوی ساخته و به جای آن عرفان یونان را جزو علوم و فرهنگ اسلامی جا بزنند.

اما واژه عشق در اسلام سابقه ای نداشته و در کتاب و سنت جز در سه مورد به

ترتیب زیر از آن ذکری به میان نیامده است:

1- مرحوم ثقه الاسلام کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَ عَانَقَهَا . (1)

برترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزیده و ملازم آن باشد.

به نظر می رسد در این روایت امام صادق علیه السلام از کلمه «عشق» به معنای واطب، داوم لازم، استفاده فرموده و نسخه برادران از کافی چون مفهوم «عشق» را نمی دانستند یکی از رواه موجود در سند حدیث به اشتباه «عسق» را «عشق» تلفظ نموده است.

2- در حدیث بدون سندی که از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت شده چنین آمده است:

« الْجَنَّةُ أَعْشَقُ لِسَلْمَانَ . » (2)

بهشت بیشتر به سلمان عشق می وزد تا سلمان به بهشت.

و معلوم است که روایت بی سند حجیت نداشته و استناد به آن روا نیست.

3- از امام باقر علیه السلام روایت شده فرمود:

« خَرَجَ عَلَيَّ يَسِيرًا بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلَى مِيلَيْنِ أَوْ مِيلٍ ، تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهَا : الْمَقْدِخَانُ ، فَقَالَ : قُتِلَ فِيهَا مَاتَانِ نَبِيٍّ ، وَمَاتَا سَبَطُ كُلِّهِمْ شُهَدَاءٌ ، وَ مُنَاخُ رِكَابٍ ، وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءَ ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ . » (3)

علی علیه السلام با مردم کوفه عازم صفین بودند که به فاصله دو میل یا یک میل از کربلا رسیدند، از مردم جلو افتاده و جائی را که مقدخان نام داشت طواف کرد. و فرمودند:

ص: 119

1- بحار الانوار، ج 70، ص 253، ح 10.

2- بحار الانوار، ج 22، ص 341، ح 52.

3- بحار الانوار، ج 41، ص 295، ح 18.

در این زمین دویست پیامبر، و دویست سبط پیامبر به قتل رسیده اند که همه از شهداء بودند، اینجا استراحت گاه مرکبها و جایگاه به خاک و خون کشیده شدن شهیدان عاشقی است که نه احدی از پیشینیان بر آنها سبقت جسته، و نه کسی از آیندگان به گرد آنان می رسد.

این حدیث از کتاب الخرائج والجرائح قطب راوندی روایت کرده اند که ما پس از مراجعات مکرر و تفحص زیاد، این روایت را در این کتاب نیافتیم.

پس این سه حدیث با وجود اشکالاتی که در متن و سند آنها موجود است نمی توانند اساس استوار و سندی برای ثبوت ادعای آنان باشد.

15- یادآوری :

همانگونه که پیش از این به عرض رسید: کلیه اعمال و کارهای انسان بر سه اساس به ترتیب زیر می تواند استوار باشد:

1- وحی و دستور صریح از ناحیه حق تعالی

2- اجتهاد.

3- عشق.

پیامبران و ائمه طاهرین علیهم السلام بدلیل علم و عصمت و اتصالشان به منبع وحی کلیه احکام موضوعات را به طور حتم و یقین میدانند، بنابراین اساس عمل آنها تنها وحی و دستور صریح الهی بوده و اجتهاد و عشق را هرگز مبنا و اساس عمل خود قرار نمی دهند.

و مجتهدان به دلیل آنکه قبل از اجتهاد جز یقینیات و متواترات، به احکام موضوعات و در نتیجه به تکلیف خود و ملقدان شان جاهلند، با استفاده از نیروی علمی شان اجتهاد بعمل آورده و در رابطه با احکام موضوعات علم به معنای ظن راجح و ظن متأخم به علم بدست آورده و بدین ترتیب تکلیف خود و مقلدین خود را روشن می نمایند، این گروه، از مبنای اول به دلیل عدم علم یقینی با احکام نمی توانند

ص: 120

اما عشق را نه پروردگار متعال به پیروی از مقتضیات آن دستور داده و نه پیامبر

بزرگوار و ائمه طاهرین علیهم السلام ابلاغ فرموده اند، گذشته از همه اینها به دلیل آنکه اشخاص از نظر بافت شخصیتی اختلافات فاحشی با هم دارند در میان تمایلات و بینشهای آنها نیز تفاوتهای فاحشی وجود خواهد داشت، و تمایلات متفاوت در اثر عروض شدت و حدت بر آن در مسیر تکامل خود، موجبات پیدایش جذبه‌ها و کششهای متفاوتی را در عشاق فراهم می‌آورد که راه مطمئنی برای اخذ معارف و احکام از آن و دلیل قانع‌کننده‌ای برای شناخت پروردگار نخواهد شد.

صوفیه با مطرح کردن عشق و عرفان ادعا دارند که مردم را دعوت به عرفان می‌کنند

و منظورشان از عرفان شناخت خداست، و می‌گویند: .

کلیه حرکت‌های درونی و فکری به سوی خدا و شناخت او بوده، و ماورای شناخت او مرتبه‌ای نیست، اینها همه صحیح است ولی حرفی که هست آن است که این شناخت چگونه شناختی از خدا باید باشد، و از چه راهی می‌توان به آن رسید؟

اگر شناخت پروردگار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از ائمه معصومین علیهم السلام گرفته شده و در چارچوبه کتاب و سنت بدست آید صحیح است و گرنه شناختی که از طریق عشق انسانی بدست آمده و زائیده تمایلات شدید، و به عبارت دیگر کشش و جذبه است برای معرفت به آن حقیقت متعال کافی نیست، نه تنها کافی نیست، بلکه باندازه فاصله ذات بخت و بسیط حقتعالی از آفریدگان وی انسان را از معرفت وی دور می‌سازد.

اگر بگویند آیه شریفه:

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... » (1)

روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده است.....

ص: 121

دلالت بر آن دارد که پروردگار قادر متعال انسان را بر سرشتی آفریده که خود بدون

نیاز به چیز دیگری خدا را می شناسد، می گوئیم:

در حال تحصیل یک معرفت اجمالی، یعنی در این حد که پیدایش این دستگاه عظیم آفرینش بدون وجود پروردگاری توانا، عالم، سمیع و بصیر ممکن نیست، درست است ولی برای شناخت تفصیلی خدا نیاز برهنمودهای پیامبر صلی الله علیه واله و ائمه طاهرین علیهم السلام است و بدون آن شناخت تفصیلی حضرت حق ممکن نیست، و شناخت اجمالی نیز برای ادای حقوق بندگی در برابر حقتعالی کافی نیست .

ولی صوفیه با الهام گیری از عشق و حرکت در روی خطی که عشق برایشان ترسیم می کند بسوی خدا می روند و به ادعای خود فاصله موجود بین خود و خدا را چندان کم می کنند که آنرا به صفر رسانده و اصل به ذات حق تعالی می شوند و از این موقعیت پنداری، به اصطلاح فناء فی الله و وصل به حق تعبیر می آورند.

ابوالحسن خرقانی در همین رابطه می گوید:

چنان در « أَطِيعُوا اللَّهَ » غرقم که به « أَطِيعُوا الرَّسُولَ » نمیرسم تا چه رسد به « وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (1)

یعنی چنان در بحر معرفت خدا غرقم که پیروی از رسول خدا بدردم نمی خورد تا چه رسد به پیروی از اولی الامر!!

شخصی که از پیروی رسول خدا صلی الله علیه واله و پیروی ائمه طاهرین علیهم اسلام اعراض کرده و یا غافل مانده است چگونه به معرفت خدا می رسد. مگر راه منحصر به فرد خداشناسی اخذ از رسول الله صلی الله علیه واله و ائمه معصومین علیهم السلام از آل اطهار او نیست؟!

16- شیوع مجدد صوفیگری در میان شیعیان :

در دوران شاه نعمت الله ولی، و حافظ، صوفیه در جامعه شیعه بصورت یک

ص: 122

اقلیت متشکلی وجود داشته و به رشد و توسعه خود در آن ادامه می دادند، ولی پس از مرگ آنها هنگامی که دولت صفویه در ایران استقرار یافت بدلالی از علماء شیعه استقبال به عمل آورده و در تقویت آنها مساعدت شایانی از خود نشان داد، و علمای شیعه مانند علامه مجلسی با صوفیه به مبارزه پرداخته و اسباب ضعف و انهدام آنان را فراهم آوردند، صوفیهای ایران چون عرصه را برای خود تنگ دیدند راه هندوستان را در پیش گرفتند و در آن کشور به ترویج عقاید خود همت گماشتند.

ملا سلطانه‌لی گنابادی از زین العابدین شیروانی حکایت می کند که گفت:

مدتی است که مسأله تصوف و عرفان از ایران رخت بر بسته و دیگر از جنب و جوش آنها در هیچکدام از مناطق ایران اثری به چشم نمی خورد.

علیرضا دکنی به دستور مرشد خود از دکن هندوستان به ایران آمد تا به تصوف که مدت‌ها پیش در ایران سقوط کرده بود حیات نوینی ببخشد، این حادثه با حضور آقا محمد علی بهبهانی فرزند آقا باقر بهبهانی در کرمانشاه مصادف شد، آقا محمد علی بهبهانی از علمای شیعه و فرزند یکی از بزرگترین و متنفذترین مراجع شیعه بود، او در ایران با شدت هر چه تمامتر با صوفیه به مبارزه برخاسته و فتوی به کفر آنان و لزوم کشتار آنان صادر کرده بود، بنابراین علیرضای دکنی نتوانست در ایران به زندگی خود ادامه دهد و طی بلوایی کشته شد.

نور علی شاه به تدریج طریقه نعمت الهی را در ایران رواج داد، که بعداً چندین گروه از قبیل صفی علیشاهی ها، گنابادیها، و ذوالریاستینی ها از آنها منشعب شدند، البته چند گروه دیگر نیز که از معروفیت چندانی برخوردار نبودند ولی خود را نعمت الهی قلمداد می کردند پیدا شدند، چون اکثریت قاطع مردم ایران شیعه اثنا عشری بودند صوفیها نیز ادعای تشیع نموده در جامعه شیعه داخل شدند، چون ساختن شعر بویژه شعرهای عاشقانه از مختصات غیر قابل انفکاک صوفیه است، امام حسین علیه السلام و قیام خونین او را موضوع اشعارشان قرار دادند.

صفی قلیشاه و نور علی شاه شخصاً در پیرامون امام حسین علیه اسلام و عاشورای آن حضرت اشعاری سروده و به نام آن حضرت تکایاتی برپا نمودند، بدین ترتیب آن حضرت را عاشق حقیقی حضرت حق وانمود کرده و قیام تکان دهنده او را یک اقدام عاشقانه در راه حق از طرف آن بزرگوار قلمداد کردند، و از این رهگذر زمینه را برای مطرح کردن مشایخ خود در جامعه شیعه مهیا کرده و نوشتند:

دو عاشق حقیقی، دو حسین عاشق، دو خون ناحق، دو شهید راه عشق در جهان پا به عرصه وجود گذاشتند که یکی حسین بن علی علیه السلام، و یکی دیگر حسین بن منصور حلاج بود!!!

در حالیکه در ازمنه پیش از دوران تجدید حیا تصوف در ایران در میان صوفیان قدیم و مشایخ آنها نامی از امام حسین علیه السلام مطرح نبوده و نهضت مقدس فرزند دلبنده رسول خدا صلی الله علیه و اله در هیچکدام از کتب فراوانی که در تاریخ آن بزرگوار نوشته شده به عنوان یک حرکت عاشقانه شناخته نشده است، بلکه آنرا مأموریتی از طرف پدید آورنده جهان نسبت به آنحضرت اعلام نموده اند.

به همین دلیل است که در جواب عده ای از بزرگان عرب که از آنحضرت می خواستند از سفر به عراق منصرف شوند می فرمود:

خدا چنین خواسته و من باید دستور و خواسته او را جامه عمل بپوشانم.

در روایتی آمده:

وَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنِيْفَةِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي سَارَ الْحُسَيْنُ فِي صَبِيْحَتِهَا إِلَى الْعِرَاقِ وَقَالَ: قَدْ عَرَفْتُ غَدْرَ أَهْلِ الْكُوفَةِ بِأَيْبِكَ وَأَخِيكَ، وَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ حَالُ مَنْ مَضَى، فَأَقِمْ هُنَا، فَأَنْتَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: . فَأَشَارَ عَلَيْهِ ابْنُ الْحَنِيْفَةِ بِالذَّهَابِ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بُغْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَأَوَعَدَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ النَّظْرَ فِي هَذَا الرَّأْيِ، وَفِي سِحْرِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَنْ تَحَلَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَاهُ ابْنُ الْحَنِيْفَةِ، وَأَخَذَ بِرِمَامِ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا وَقَالَ: أَلَمْ تَعُدَّنِي النَّظْرَ

فِيمَا سَأَلْتِكَ؟ قَالَ: بَلَى، وَ لَكِنَّ بَعْدَ مَا فَارَقْتِكَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: يَا حُسَيْنَ أَخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا ، فَاسْتَرْجَعَ مُحَمَّدٌ ، وَإِذْ لَمْ يَعْرِفِ الْوَجْهَ فِي حَمْلِ الْعِيَالِ مَعَهُ وَهُوَ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا. (1)

شبی که در صبح آن حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حرکت فرمود، محمد بن حنفیه پیش آنحضرت آمده و عرض کرد:

برادر خیانت اهل کوفه بر پدر و برادرت را میدانی، میترسم اگر به کوفه بروی به سرنوشت آنها دچار شوی، در همین مکه اقامت فرما که تو عزیزترین فرد در مکه و بلند پایه ترین آنها هستی، امام علیه السلام در جواب برادرش فرمود...

آنگاه محمد بن حنفیه پیشنهاد کرد که امام یا به یمن و یا به بعضی از بیابانهای دور دست برود.

امام علیه السلام به وی قول داد که در این باره بیاندیشد، ولی سحرگاه همان شب اقدام به خروج از مکه فرمود، محمد بن حنفیه خود را به امام علیه السلام رسانیده و افسار شتری که آنحضرت سوار آن بود را گرفته و عرض کرد، به من قول نداده بودید که در پیرامون پیشنهاد من بیاندیشید؟

حضرت فرمود: آری ولی پس از آنکه از هم جدا شدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش من آمده و فرمود:

عازم سفر به عراق شو که خدا میخواهد ترا شهید ببیند، محمد کلمه استرجاع بر زبان رانده، و از امام علیه السلام درباره همراه بردن فرزندان و همسرانش سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

خدا خواسته که آنها را در اسارت ببیند.

و در روایت دیگری آمده:

وَ كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ مَعَ ابْنِهِ عَوْنٌ وَ مُحَمَّدٌ :

أَمَّا بَعْدُ فإني أسئلك اللهَ لَمَّا انصَرَفْتَ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي هَذَا ، فإني مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ هَلَاكُكَ وَاسْتِئْصَالَ أَهْلِ بَيْتِكَ ، إِنْ هَلَكْتَ الْيَوْمَ طَفَا نُورٌ

ص: 125

الأرض، فانك علم المهتدين، ورجاء المؤمنين، فلا تعجل بالسير فاني في أثر كتابي والسلام.

ثُمَّ أَخَذَ عَبْدُ اللَّهِ كِتَابًا مِنْ عَامِلٍ يَزِيدُ عَلَى مَكَّةَ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ مَكَّةَ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ فِيهِ أَمَانٌ لِلْحُسَيْنِ، وَجَاءَ بِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ وَمَعَهُ يُحْيَى بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَجَهَدَ أَنْ يَصْرِفَ الْحُسَيْنَ عَنِ الْوَجْهِ الَّذِي أَرَادَهُ فَلَمْ يَقْبَلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَرَفَهُ أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ فِي الْمَنَامِ فَأَمَرَهُ بِأَمْرٍ لَا بُدَّ مِنْ إِنْقَاذِهِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الرَّؤْيَا فَقَالَ: مَا حَدَّثْتُ بِهَا أَحَدًا وَمَا أَنَا مُحَدَّثٌ بِهَا حَتَّى أُلْقِيَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ. (1)

عبدالله بن جعفر طیار بوسیله دو فرزند خود عون و محمد نامه ای به امام علیه السلام فرستاد که مضمون آن چنین بود:

از تو میخواهم به خاطر خدا هنگامی که نامه مرا می خوانی از این سفر منصرف شوی، که من میترسم تو در این سفر به هلاکت رسیده و افراد خاندانت ریشه کن شوند، اگر تو امروز بمیری نور زمین خاموش می شود، زیرا تو پیشوای هدایت یافتگان و مایه امید مؤمنان هستی، در حرکت عجله نکنید که من خود بلافاصله پشت سر نامه ام می آیم والسلام.

سپس عبدالله از عامل یزید در مکه (عمرو بن سعید بن عاص) نامه ای گرفت که در آن به امام علیه السلام امان داده شده بود، عبدالله نامه را در حالیکه یحیی بن سعید بن عاص برادر فرماندار مکه او را همراهی میکرد پیش امام علیه السلام آورده و کوشید تا امام علیه السلام را از سفر به عراق منصرف نماید، ولی امام علیه السلام درخواست او را نپذیرفته و او را مطلع ساخت که رسول خدا صلی الله علیه واله را در خواب دیده و آنحضرت او را به چیزی دستور داده که باید دستور پیامبر صلی الله علیه واله را اجرا نماید، عبدالله از امام علیه السلام درباره خوابش سؤال نمود، و امام علیه السلام فرمود:

من آن خواب را تاکنون به کسی نگفته ام و پس از این هم تا هنگامی که پروردگارم را

ملاقات نمایم آن را به کسی نخواهم گفت.

این روایات نشان دهنده آن است که امام حسین علیه السلام در قیام خونین خود بر ضد یزید و تشکیلات بی رحم و ستمگر او تنها از دستور الهی پیروی فرموده و اوامر خدا

ص: 126

را اساس عملش قرار داده بود، زیرا در جواب کسانی که می خواستند او را از سفر به کوفه منصرف کنند فرمود: من درگیر یک مسأله عشقی هستم که باید این عشق الهی را به سر منزل مقصود برسانم بلکه امر خدا و لزوم اطاعت خود از امر الهی را مطرح می فرمود.

اینکه می گوئیم امام علیه السلام تنها اوامر الهی را مبنای کار خود قرار داده این بان معنی نیست که قیام مقدس امام علیه السلام به جز اطاعت از امر پروردگار عاری از هر هدفی بوده است بلکه در این قیام مقدس منافعی برای دین مقدس اسلام و مردم مسلمان نهفته بود که یکی اثبات فداکاری و محبت خود در برابر پروردگارش و دیگر قیام در مقابل ظلم و برچیدن آن و ... بود که کلیه این منافع را خدا می خواست و امام علیه السلام نیز خواسته و امر خدا را می خواست جامه عمل بپوشاند، چون خدا می خواست امام علیه السلام نیز می خواست، خدا امر می فرمود و امام علیه السلام نیز به امر او عمل می کرد.

إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ ،

هر چیزی را که خدا بخواهد ما می خواهیم و هر چیزی که خدا اکراه داشته باشد ما از آن اکراه داریم.

در روایتی آمده: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام همراه عده ای از اصحابش جائی میرفتند، یکی از منافقین که در میان همراهان آن حضرت بود خطاب به وی گفت:

يَا عَلِيُّ قَتَلَ الرَّجَالَ وَأَيْتَمَتِ الْأَطْفَالَ .

یا علی تو مردان زیادی را به کشتن دادی و بچه های آنها را یتیم و بی سرپرست گذاشتی،

همین که آن مرد منافق این سخن را ادا کرد فَاَلْتَمَتَ إِلَيْهِ وَقَالَ : إِخْسَا .

امام علیه السلام به طرف وی برگشته و فرمود: خفه شو سگ، تا حضرت این کلمه را فرمود آن مرد به شکل سگ در آمد و به پای امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد و پای آن حضرت را غرق در بوسه کرده امام به حالش رقت آورده و کلماتی بر زبان راند و آن مرد دوباره به شکل اول خود بازگشت.

در این هنگام یکی از همراهان امام گفت: یا امیرالمؤمنین! حالا که شما از چنین قدرتی برخوردارید، چرا در مقابل معاویه از آن استفاده نمی کنید، و فرصت می دهید او این همه فساد، و خسران ببار آورد؟

امام علیه السلام فرمود:

نَحْنُ عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا تَسْبِقُهُ بِالْقَوْلِ وَنَحْنُ بِأَمْرِهِ عَامِلُونَ . (1)

ما بندگان مکرم خدا هستیم که هرگز در سخن از خدا سبقت نمیگیریم و تنها به امر او عمل میکنیم.

17- در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ . . . وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ . (2)

سلام بر دعوت کنندگان مردم به سوی خدا ... و بندگان محترم او (خدا) که در سخن از او (خدا) سبقت نمی گیرند و آنها تنها به امر او (خدا) عمل میکنند.

آری این خصوصیت امام علیه السلام است، امام علیه السلام باید چنین باشد نه مثل مردم دیگر، او قابل قیاس با مردم نیست.

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ .

شما چیزی از پیش خود نمی خواهید مگر آنچه را که خدا آن را بخواهد.

18- مفهوم عشق با شدت دوستی یکی نیست :

صوفیه برای اینکه مورد نفرت مردم قرار نگیرند، و مردم از آنها وحشت نکرده و فاصله نگیرند بخورد مردم چنین دادند که عشق همان شدت محبت بوده و دلیلی

ص: 128

1- بحار الأنوار، ج 32، ص 385، ح 357.

2- فرائد السمطين، ج 2، ص 180، ح 463.

وجود ندارد که اینهمه از آن وحشت می کنند .

آری شدت محبت چیزی مانوس در قرآن و احادیث نبوی و سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به کار رفته و مانعی از استعمال آن وجود ندارد ولی آن (شدت محبت) با معنا و مفهوم عشق دو چیز متفاوت و جدا از هم اند.

ما شدت محبت مردم به خدا، یا بالعکس را هرگز مورد انتقاد قرار نداده و آن را منع

نمی کنیم، زیرا:

در قرآن کریم آمده:

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ » (1)

کسانی که ایمان آورده اند دوستی و محبت شان به خدا بیش از آنانی است که بت و چیزهای دیگری را غیر از خدا می پرستند.

و در آیه دیگری می فرماید:

« يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ » (2)

خداوند تبارک و تعالی مومنین را و مؤمنین نیز خدا را دوست می دارند.

و باز در آیه دیگری می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا » (3)

خدا کسانی که در راه او جنگ میکنند را دوست می دارد.

پس نه خدا (به مفهومی که اینجا از کلمه «عشق» اراده میکنند) عاشق مخلوق خود می شود و نه برای مخلوق صحیح است که بدین مفهوم عاشق خدا باشد.

اگر شما اشعاری را که بزرگان و پیشتازان اینها مانند مولوی، حافظ، و شاه نعمت الله ولی در رابطه با مطلق عشق و یا عشق به خدا ساخته و پرداخته اند ببینید و از

ص: 129

1- 165 / البقره: 2.

2- 54 / المائده: 5.

3- 4 / الصف: 61.

مفهومی که اینها برای عشق قائلند مطلع شوید، آنوقت براحتی می توانید قضاوت کنید که مفهوم عشق، و مفهوم محبت و یا محبت شدید در میان شان همانند سفیدی و سیاهی، و عدم و وجود، تناقض کلی وجود دارد.

حافظ شیرازی می گوید:

بشوی اوراق اگر همدرس مائی *** که درس عشق در دفتر نباشد

ما خداشناسی، اوامر و نواهی الهی، تکالیف و وظایف مان، سیر و سلوکمان، اخلاق و تزکیه نفس مان، شناخت مان، همه و همه را از قرآن کریم که روی اوراق ثبت است می گیریم و حافظ میگوید هر چه که در کتاب و دفتر نوشته شده و هر چه که روی صفحه و ورق ثبت شده است را کنار بریزیم.

در این صورت پس برای سر سپردن راه خدا از چه کسی و از کجا رهنمود بگیریم؟

لابد باید دست بدامن عشق شویم که از نظر آنان عشق هم از نظر شناخت خدا، و هم از نظر تکالیف و هم از نظر اخلاق و تهذیب نفس و... ما را کافی است، زیرا عشق خود راهنمای درونی، و دلیل و حجت است.

مولانا جلال الدین می گوید:

ملت عشق از همه ملت جداست *** عاشقانرا ملت و مذهب خداست

اگر خوب دقت شود در مصرع اول این بیت بصراحت تمام می گوید:

مرد عاشق پیشه (بمفهوم خودشان) وابسته به هیچ ملتی نیست، یعنی نه شیعه است، و نه سنی، نه موسوی، نه عیسوی، و نه... و در مصرع دوم آن می گوید:

جز خدا همه چیز را باید کنار گذاشت، البته ظاهر این سخن بد نیست، ولی کارهائی را که انسان در زندگی خود برای خدا انجام می دهد، و وسائلی که برای شناخت خدا لازم است اگر کنار گذاشته شوند، دیگر نه وسیله ای مانند کتاب و سنت برای شناخت خدا، و نه کار خیری به منظور تحصیل رضای خدا برای مردم باقی می ماند و در نتیجه وصول به ادعای مولوی (تنها شناخت خدا) از محالات به شمار

می آید، زیرا کارهای نیک، عبادت، و... وسیله تقرب به خدا، و کتاب و سنت وسیله شناخت خداست، اگر همه اینها کنار گذاشته شود نه خدا را می توان شناخت، و نه تنها به وی می توان چنگ زد، زیرا چیز ناشناخته را نمی توان مورد تمسک و هدف قرار داد.

19- سخن آخر:

به پندار صوفیه آخرین و بالاترین مرحله کمال برای عارف، وصول بذات حضرت حق و ارتقاء به مقام فناء فی الله است، یعنی عارف هنگامی که به آخرین نقطه حرکت به سوی خدا رسید واصل به ذات باری تعالی شده و در ذات خدا فانی می شود، و در میان او و حضرت حق وحدت حقیقی حاصل می شود، در این مقام یعنی مقام وصول به ذات حق و فناء فی الله هر چه هست اوست و دیگر خبری، اثری واقعیتی از عاشق بقرار در میان نیست.

کلام خواجه بایزید بسطامی یکی از بزرگان آنها ناظر بر همین مطلب است:

سُبْحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي لَيْسَ فِي جُبَّتِي سِوَى اللَّهِ . (1)

من از کلیه نقائص و صفات منسوب به خلق منزهم، چقدر بلند است مرتبه و مقام من، در توی جبه من جز خدا چیزی نیست

20- از نظر آنان :

عاشق تا به منظور رسیدن به مقام فناء فی الله ره می سپارد، می سوزد و می گدازد، زیرا میان او و معشوقش هنوز فاصله وجود دارد و این سوز و گداز برای همین است که این فاصله را از میان بردارد و به وصال محبوب برسد، وقتی رسید، و وحدت حاصل شد، دیگر تمام می شود و آنهمه سر و صداها و سوز و گدازها جای خود را به سکوت و خاموشی می سپارد.

ص: 131

1- عبهر العاشقین، ابن روزبهان بقلی، ص 146.

21- با این حساب :

حضرت ابو عبدالله الحسین علیه السلام تا آخرین لحظاته عاشق و در سوز و گداز بوده و هنوز برای وصول به حضرت حق سبحانه ره می سپرد، ولی خواجه بایزید بسطامی و نظایر وی به مقام نهائی کمال رسیده و در حضرت حق فانی شده بودند، و به همین دلیل العیاذ باللله از حضرت ابو عبدالله علیه السلام جلو زده بودند، چون آنان راه را پشت سر گذاشته و به مقصد نهائی رسیده بودند ولی امام حسین علیه السلام هنوز ره می سپرد و با مقام کمال نهائی فاصله داشته است.

22- نیرنگ صوفیه:

صوفیه با طرح و اشاعه اصطلاحاتی از قبیل «عشق» و «عرفان» در جامعه شیعه و پیشنهاد و توصیه عشق به عنوان تنها راه وصول به حق موجبات جدائی ملت اسلام از علماء و بزرگان دین را هدف خود قرار داده بودند تا از آن برای جذب مسلمانان به طرف خود استفاده نمایند، و در این رابطه تا حدودی هم موفق شدند، عشق و عاشقی را رواج داده و آنرا تنها راهنمای راستین عاشق به حق و حقیقت جلوه دادند، در این رابطه شعرهائی ساختند که خواننده اش را قانع می ساخت که آدم باید عاشق بوده و به شمانجا برود که عشق او را می کشد.

هر کس به عشق خود، و هر کس به نیت خود باشد، و این باعث شد هر کس به مقتضای عشق خود راهی و رای راه دیگری در پیش گیرد، و در نتیجه هماهنگی و به هم پیوستگی، و دین و راه واحد از میان مسلمانان رخت بریندد.

اما مسأله نسبت به مریدان خودشان چنین نبود، مریدان آنها حتی یک لحظه از دوران ارادت خودشان را حق نداشتند که حرکت خود سرانه و خارج از نظارت مرشد به مقتضای عشق خودشان، و تحت تأثیر جذبه و کشش درویشان را داشته باشند، اینها هنگامی که کسی را به مریدی می پذیرند نخست شرایطی را به وی عرضه کرده و

از تعهد او نسبت به رعایت شرایط مذکور اطمینان حاصل می کنند، و آن وقت او را در زمره ارادتمندان خود می پذیرند، که شرط اول آن عبارت از آنست که مرید باید همانند مرده ای در دست مرده شور بدون کوچکترین آزادی و اراده ای از خود، و به عبارت خودشان کالمیت بَيْنَ يَدَيِ الْعَسَالِ در اختیار مرشد قرار داشته باشد و به همین دلیل بدون اجازه مرشد هرگز حق شرکت در مجالس ما را ندارند .

یکی میگفت: وقتی یکی از این درویش معتاد به چپق را دیدم که دیگر چپق نمیکشد علت را از وی جویا شدم، گفتم: مرشد گفته: نکش. و همین امر مرشد برای آنکه من بدون چون و چرا چپق را کنار بگذارم کافی است.

23- شمر به کربلا می آید:

شمر بن ذی الجوشن نزدیکیهای غروب امشب وارد صحرای کربلا شد، او با خود نامه ای حاوی دستورات جدیدی از حاکم کوفه به عمر بن سعد آورده بود، که در آن

چنین آمده است:

إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ لِيَتَكَفَّ عَنْهُ، وَلَا لِيَتَطَاوَلَهُ وَلَا لِيَتَمَيَّبْتُ السَّلَامَةَ، وَلَا لِيَتَكُونَ لَهُ عِنْدِي شَفِيعاً، أَنْظِرْ فَإِنَّ نَزَلَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابَهُ عَلَيَّ حُكْمِي فَأَبْعَثْ بِهِمْ إِلَى سَيْلَمَاءَ وَإِنْ أَبَوْا فَارْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَتَمَثَّلْ بِهِمْ فَانْهَمْ لَذَلِكَ مُسْتَحِقُّونَ، فَإِنَّ قَتْلَ الْحُسَيْنِ أَوْطَأَ الْخَيْلَ صَدْرِهِ وَظَهْرَهُ .

وَلَسْتُ أَرَى أَنَّهُ يَضُرُّ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ لَكِنَّ عَلَى قَوْلِي قَتَلَهُ: لَوْ قُلْتَهُ لَفَعَلْتُ هَذَا بِهِ فَإِنَّ أَنْتَ مَضِيَّتْ لِأَمْرِنَا فِيهِ جَزِينَاكَ جَزَاءَ السَّمْعِ الْمُطِيعِ، وَ إِنْ أَبَيْتُ فَأَعْتَزَلْ عَمِلْنَا وَ جُنَدْنَا وَ خَلَّ بَيْنَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَ بَيْنَ الْعَسْكَرِ، فَاثْنَا قَدْ أَمْرْنَا بِذَلِكَ .

فَلَمَّا جَاءَ الشُّمْرُ بِالْكِتَابِ قَالَ لَهُ ابْنُ سَعْدٍ: وَيْلَكَ لَا قَرَبَ لِلَّهِ دَارُكَ، وَ قَبَحَ اللَّهُ مَا جِئْتَ بِهِ، وَ إِنِّي لَأَطُنُّ أَنَّكَ الَّذِي نَهَيْتَهُ، وَ أَفْسَدْتَ عَلَيْنَا أَمْرًا رَجَوْنَا أَنْ يَصْلُحَ، وَ اللَّهُ لَا يَسْتَسْلِمُ حُسَيْنٍ، فَإِنَّ نَفْسَ أَبِيهِ بَيْنَ جَنْبَيْهِ .

قَالَ الشُّمْرُ: أَخْبَرَنِي مَا أَنْتَ صَانِعٌ، أَمْ تَمْضِي لَأَمْرٍ امِيرِكُ؟ وَ إِلَّا خَلَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ

العسكر، قَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنَا أَتَوَلَّى ذَالِكَ وَلَا كِرَامَهُ لَكَ، وَ لَكِنَّ كُنْ أُنْتَ عَلَى الرَّجَالِهِ . وَ صَاحَ الشَّمْرُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا، أَيْنَ الْعَبَّاسِ وَ اخوته؟ فَأَعْرَضُوا عَنْهُ فَقَالَ الْحَسِينُ: أَجِيبُوهُ وَ لَوْ كَانَ فَاسِقًا، قَالُوا: مَا شَأْنُكَ، وَ مَا تُرِيدُ؟ قَالَ: يَا بَنِي أُخْتِي! أَنْتُمْ آمِنُونَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ الْحَسَنِ، وَ الزَّمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ لَعْنِكَ اللَّهُ، وَ لَعْنِ أَمَانِكَ، أَوْ مَنَّتَا وَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ وَ تَأْمُرْنَا أَنْ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللَّعْنَاءِ وَ أَوْلَادِ اللَّعْنَاءِ؟ (1)

من تو را به طرف امام حسين عليه السلام نفرستادم که از او دفاع نمائی و کار او را طول بدهی و برای او آرزوی سلامت نمائی، و پیش من میانجی او باشی، مواظب باش اگر امام حسين عليه السلام و یارانش به امر من گردن نهادند آنرا سلامت پیش من بیاور، و اگر خودداری از اطاعت کردند آنها را مورد حمله قرار داده و همه شانرا بکش، و پس از کشتن همه را مثله کن که آنان مستحق چنین مجازاتی هستند، و پس از کشتن امام حسين عليه السلام روی پشت و سینه اش اسب بگردان گرچه از نظر من اینکار پس از مرگ ضرری به مرده نمیزند ولی من اینکار را به خاطر حرفی که زده ام (دایر بر اینکه اگر روزی بر امام حسين عليه السلام دست یافته و او را کشتم روی جسدش اسب بتازم) انجام می دهم.

اگر تو مطابق دستوری که داده ام عمل کردی پاداش یک مأمور حرف شنو و مطیعی را از ما دریافت خواهی کرد، و اگر از انجام دستور خودداری مینمائی از، پستی که به تو داده ام و از فرماندهی سپاه ما کناره گیری کرده و آن را به شمر بن ذی الجوشن واگذار کن که دستورات لازم در این مورد را به وی داده ام.

هنگامی که شمر نامه را تسلیم ابن سعد کرد ابن سعد پس از آنکه از محتوای نامه آگاه شد رو به شمر کرده و او را مذمت و نفرین کرد و گفت: چه دستور زشتی با خود آورده ای گویا تو او را از توجه به سخن من باز داشته و کاری را که به اصلاح آن امید بسته بودم خراب کرده ای، مگر امام حسين عليه السلام به این دوز و کلک ها اعتنا کرده و باین سادگی بیعت میکنند، کور خوانده ای که روح پدرش هم اینک در میان دو پهلوی اوست.

شمر در جواب عمر گفت: حالا به من بگو چه کار میخواهی بکنی، آیا از دستور امیرت اطاعت میکنی یا نه؟ اگر از دستور سرپیچی میکنی فرماندهی لشکر را به من واگذاری عمر سعد گفت: من خودم اینکار را به انجام می رسانم، تو فرماندهی پیاده نظام را به عهده بگیر.

ص: 134

آنگاه شمر به امام حسین علیه السلام و یارانش نزدیک شده و با صدای بلند فریاد برآورد: خواهر زادگان ما کجایند؟ عباس و برادرانش کجایند؟

حضرت ابوالفضل علیه السلام و برادرانش از او روی برگرداندند، امام علیه السلام به آنها فرمود:

اگر چه این مرد فاسق است ولی ببینید چه می گوید؟

و آنان جلو آمده و گفتند:

چه کار داری، حرفت چیست؟

گفت: خواهرزاده ها شما در امانید، خود را به خاطر حسین در معرض قتل قرار ندهید، و در التزام اطاعت از امیرالمؤمنین یزید لعنه الله باشید.

عباس علیه السلام برادر بزرگتر در جواب او گفت:

خدا بتو و امانی که برای ما آوردهای لعنت کند، آیا ما را امان می دهی و فرزند رسول خدا صلی الله علیه واله را امانی نیست؟ آنگاه ما را به اطاعت از نفرین شدگان و اولاد نفرین شدگان فرا می خوانی!!!

و نَهَضَ ابْنِ سَعْدٍ عَشِيَةَ الْخَمِيسِ لِتِسْعِ خَلْوَنٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ، وَ نَادَى فِي عَسْكَرِهِ بِالزَّحْفِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ، وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا أَمَامَ بَيْتِهِ، مُحْتَبًا بِسَيْفِهِ، وَ خَفَقَ بِرَأْسِهِ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّكَ سَائِرُ الْبِنَاءِ عَنْ قَرِيبٍ، وَ سَمِعْتُ زَيْنَبَ أَصَوَاتِ الرِّجَالِ وَقَالَتْ لِأَخِيهَا: قَدْ اقْتَرَبَ الْعَدُوُّ مِنَّا.

فَقَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: أَرَكَبُ «بِنَفْسِي أَنْتَ» حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَ أَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَهُمْ وَ مَا الَّذِي يُرِيدُونَ؟ فَكَرَبَ الْعَبَّاسُ فِي عِشْرِينَ فَارِسًا فِيهِمْ زَهِيرٌ وَ حَبِيبٌ وَ سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ التُّزُولَ عَلَى حُكْمِهِ أَوْ نَنَازِلَكُمْ الْحَرْبِ.

فَرَجَعَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُ الْحَسَنَ بِذَلِكَ... وَ أَعْلَمَ الْعَبَّاسُ أَخَاهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِمَا عَلَيْهِ الْقَوْمُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِزْجِعْ إِلَيْهِمْ وَ اسْتَمْهِلْهُمْ هَذِهِ الشَّيْءَ إِلَى غَدٍ لَعَلَّنَا نَصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ، وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ، وَ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ. (1)

ص: 135

ابن سعد هنگام غروب پنجشنبه روز نهم محرم در میان سپاهش جار کشیده و آنان را برای حرکت به سوی امام حسین علیه السلام دستور داد، در این هنگام امام علیه السلام در جلوی چادر خود به شمشیرش تکیه زده و در حال چرت زدن بود، در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که به او می فرمود:

تو به زودی به ما ملحق می شوی .

حضرت زینب علیها السلام خواهر امام علیه السلام سر و صدای سپاه را شنیده و خود را به برادر ارجمندش رسانید و گفت:

دشمن دارد به ما نزدیک می شود.

امام علیه السلام به برادرش عباس علیه السلام فرمود:

قربانت شوم سوار شور و نزد اینها برو و از ایشان سؤال کن چرا می آیند و چه می خواهند؟

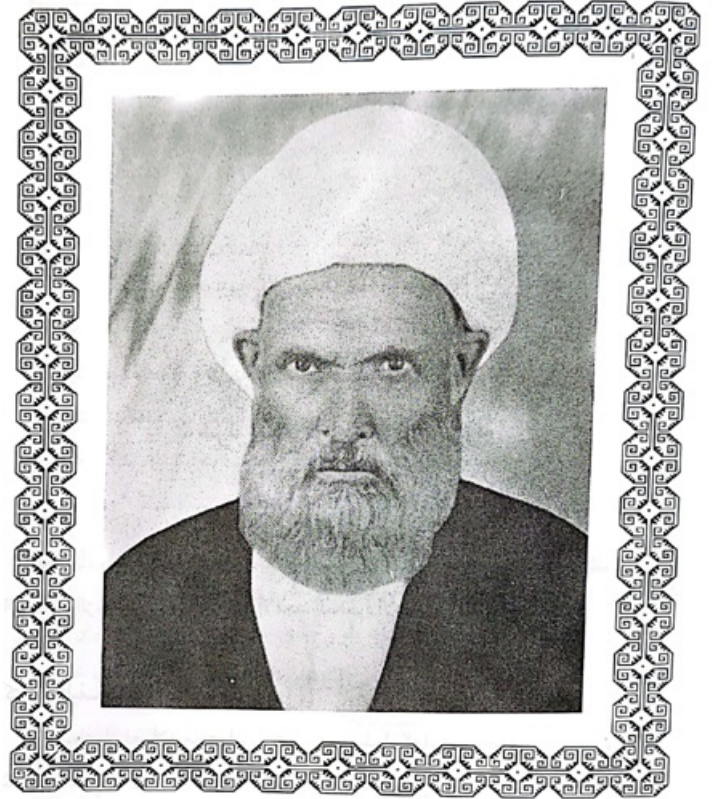
حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار که در میان آنان زهیر بن قین، و حبیب بن مظاهر دیده می شدند به طرف آنها رفت، و از ایشان دلیل حرکتشان را پرسید، گفتند: هم اکنون از طرف امیر دستور آمده که قبول حکمش را به شما عرضه کنیم، و در صورت امتناع شما از قول حکم وی با شما بجنگیم.

آن حضرت به منظور ابلاغ این خبر به امام علیه السلام به سوی وی بازگشت و برادرش را از منظور آنان مطلع ساخت، امام علیه السلام پس از شنیدن این خبر فرمود:

برگرد به سوی آنها امشب را تا فردا برای ما از آنان مهلت بگیر، تا امشب را برای پروردگارمان نماز بخوانیم و با او راز و نیاز کنیم و از او طلب مغفرت نمائیم که او می داند این نماز برای او، و تلاوت قرآن و دعا و استغفار زیاد از او را خیلی دوست دارم.

1- حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قدس سره

اشاره



(از قم)

ص: 137

*علم حضرت سیدالشهداء علیه السلام به سرنوشت خود در روز عاشوراء (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، بارئ الخلائق اجمعين، والصلوه والسلام على خير خلقه، السيد

المسدد، والرسول المؤيد، المصطفى الأجد، المحمود الأحمدا ابى القاسم محمد صلى الله عليه واله.

کتابی تألیف شده که..

از عده ای از فضلا و محصلین و غیر آنها شنیده ام که این روزها کتابی تألیف و چاپ شده که مطالب آن سر و صدای عجیبی به راه انداخته و موجبات تکدر خاطر علماء اعلام را فراهم آورده است عده ای مصر از حقیر می خواستند که تا کتاب مورد بحث را تحت سنجش و بررسی قرار داده و نظر خود را درباره آن اعلام دارم و از طرفی چون فرصت مراجعه و بررسی آن برای من وجود نداشت، و وضع مزاجیم نیز مساعد نبود ولی به جهت آنکه عده ای آن کتاب را مخالف اعتقادات و باورداشتهای شیعه در رابطه با مسأله امامت و ولایت میدانستند آنرا دقیقاً و با حوصله لازم مورد

ص: 138

1- این سخنرانی در رد کتاب شهید جاوید ایراد شده است.

بررسی قرار دادم و اینک مطالبی را که لازم به تذکر است ذیلا ارائه میدهم تا باشد که راهگشای برادران دینی به حقیقت مسأله باشد.

1- سبک تحریر نوشتار:

مقدمه باید به عرض برسانم که کتاب حقا قلم رسا و شیرینی دارد و الفاظ و کلماتی که در آن به کار رفته در روح خواننده آن تأثیر عمیقی از خود به جا می گذارد، و کلیه شرایط خطابه را در خود جمع کرده است.

مثلی است که می گویند: اگر خطیبی بخواهد شنوندگان خود را عمیقا تحت تأثیر سخنان خود قرار دهد باید در سخنرانی خود از عبارات و الفاظی استفاده کند که مردم از بار مفهومی آن اطلاع چندانی نداشته باشند تا بدین ترتیب بتواند شنوندگان خود را مرعوب نماید، در کتاب مزبور هم از چنین شیوه ای استفاده شده است.

2- امام حسین علیه السلام و علم او به سرنوشت غم انگیز خود در روز عاشوراء:

یکی از موضوعاتی که در این کتاب به طور جدی مورد بحث و بررسی قرار گرفته آن است که آیا سبط شهید حضرت حسین بن علی علیه السلام پیشاپیش از شهادت خود و جریانات خونین کربلا آگاه بوده است یا نه؟

باید بگویم: علم سید الشهداء علیه السلام به سرنوشت خود پیش از شهادتش در کربلا با علم غیبی که ما درباره امام علیه السلام مورد بحث و مطالعه قرار میدهم تفاوت بسیاری دارد، اصولا مسأله علم امام علیه السلام به حوادث غیبی در علم کلام مطرح و مورد بحث قرار می گیرد، و نزاع در آن یک نزاع کبروی است. ولی مسأله اطلاع قبلی حضرت سید الشهداء علیه السلام از شهادت خود در کربلا یک نزاع صغروی است.

از این رو می توان گفت: که حادثه غم انگیز کربلا و شهادت تأسف بار امام حسین علیه السلام در جریان آن، و اسارت اهل بیت آن مظلوم از نوع حوادث غیبی به شمار نمی رود تا درباره صدق و عدم صدق کبرای قضیه در آن مناقشه و بگو مگو راه

انداخته شود، بلکه با توجه به اخبار و احادیث بی شماری که از رسول خدا صلی الله علیه واله و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در این زمینه روایت شده و هم اکنون در دسترس ما قرار دارد مسأله علم امام حسین علیه السلام به شهادت خود قبل از وقوع حادثه و صف غیبی بودن خود را از دست داده و از مسلمات به شمار می آمد، تا جائی که حتی قاتل جنایتکار و بی شرم آن حضرت، عمر بن سعد نیز با توجه به ابیات زیر که در این زمینه سروده و ضمن آن کشمکش درونی و پریشانی خاطر خود را در این رابطه بیان می کند در پیرامون مسأله کم و بیش اطلاعاتی داشته است.

فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَاِنِّي لَحَائِرٌ *** أَفَكَرَ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ

أَتَرَكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَ الرَّيِّ مُنِيَّتِي *** أَمْ أَرْجِعَ مَأْثُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنِ

وَفِي قَتْلِهِ النَّارَ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا *** حِجَابٍ وَ مُلْكَ الرَّيِّ قُرَّةَ عَيْنِي (1)

قسم به خدا من اینک در بلا تکلیفی عجیبی گیر کرده و نمیدانم چه کار کنم، در کار خود بر سر دوراهی دو موضوع بسیار مهم و سنگین گیر کرده و فکر خود را معطوف آندو موضوع کرده ام، آیا دست از حکومت ری بردارم که آن آرزوی قلبی من است و یا حکومت آنرا ترجیح داده و با کشتن امام حسین علیه السلام دست به جنایت نابخشودنی بزنم، کیفر قتل امام حسین علیه السلام آتشی است هستی سوز و دردناک که هیچ چیزی جلوگیری آن نمی شود، ولی حکومت ری اسباب روشنی چشم مرا فراهم می آورد.

در روایتی آمده که او خود پیشاپیش موضع خود در رابطه با قتل فرزند دلبنده رسول خدا صلی الله علیه واله را از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بوده است.

به روایت محمد بن سیرین یک روز امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمر بن سعد را که هنوز جوان نورسی بود دیده و فرمود:

ويحك يا بن سعد: كيف بك إذا قُمت يوماً مقاماً تحير فيه بين الجنة والنار؟ فتَحْتَارُ النَّارَ. (2)

ص: 140

1- مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، ص 248.

2- ناسخ التواریخ، بخش ترجمه امام حسین علیه السلام، ج 2، ص 186.

وای بر توای پسر سعد! چگونه خواهی بود روزی که در آن روز در میان بهشت و جهنم در حالت تحیر و بلا تکلیفی گیر کرده و سرانجام آتش را ترجیح خواهی داد؟

3- انگیزه قیام عاشورا:

مسأله دیگری که در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار گرفته، آن است که آیا انگیزه مسافرت امام حسین علیه السلام به کربلا براندازی حکومت بنی امیه و تصاحب کشور اسلامی و تشکیل حکومت بود یا خیر؟

توجه به گزارشهای زیاد تاریخی حاکی از اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام در طول سفر خود به کربلا مرتبا، هر گاه و بیگاهی سرانجام حرکت خود را شهادت خود و فرزندان و برادران و یارانش و اسارت حریم عصمت دانسته و به تعریف شهادت مظلومانه خود در زیر شمشیرهای آخته دشمنان کینه توزش می پرداخت با انگیزه بالا سازگار نیست، نه تنها سازگار نیست بلکه در میان آن دو تضاد شدیدی نیز وجود دارد.

در کتاب مکاسب محرمة در قسمتی از آن که حکومت دول جایزه را مورد بحث قرار داده از نجاشی، از حضرت صادق علیه اسلام روایت می کند که فرمود:

فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: لَمَّا تَجَهَّزَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوفَةِ أَتَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ وَالرَّحِمَ أَنْ يَكُونَ هُوَ الْمُقْتُولَ بِالطَّفِّ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَعْرِفُ بِمَصْرَعِي مِنْكَ، وَمَا وَكَدَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فِرَاقَهَا... (1)

امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: پدرم محمد بن علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: هنگامی که حضرت سید الشهداء علیه السلام آماده حرکت به طرف سرزمین عراق شد، ابن عباس خدمت آن حضرت رسیده و او را به خدا و به حق رحم قسم داد که مواظب باشد کسی که در کربلا کشته خواهد شد او نباشد. امام علیه السلام فرمود: من محل شهادتم را بهتر از تو می شناسم، و اینک هدف من جز مفارقت دنیا چیزی نیست.

ص: 141

این جواب به خوبی نشان می دهد که آن حضرت نه تنها در صدد تشکیل حکومت و قرار گرفتن در رأس آن نبود بلکه با عزمی راسخ به طرف شهادت افتخار آمیز، و سرنوشت غم انگیز خود قدم بر می داشته است.

روای آن حضرت در حرم رسول خدا صلی الله علیه واله در آستانه ترک مدینه به طرف مکه معظمه نیز نشان می دهد که آن حضرت از سرنوشت خویش و سرانجام سفر عراق به خوبی آگاه بوده است.

... جَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى قَبْرِ جَدِّهِ وَصَلَى رَكَعَاتٍ ثُمَّ قَالَ :

اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَدْ حَضَرَ نَبِيَّ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّ الْمَعْرُوفَ، وَأَنْكَرُ الْمُنْكَرَ، وَأَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتُ لِي مَا هُوَ لَكَ رِضَى، وَلِرَسُولِكَ رِضَى وَبِكَيِّ .

وَلَمَّا كَانَ قَرِيبًا مِنَ الصُّبْحِ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى الْقَبْرِ فَعَفَا، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كَتِيبِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ، فَضَمَّ الْحُسَيْنُ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَقَالَ : حَبِيبِي يَا حَسِينَ كَأَنِّي أَرَاكَ عَنْ قَرِيبٍ مُرَمَّلًا بَدْمَانِكَ، مَذْبُوحًا بِأَرْضِ كَرْبَلَا بَيْنَ عِصَابِهِ مِنْ أُمَّتِي وَأَنْتَ مَعَ ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَا تُسْقَى، وَظِمَانٌ لَا تَرَى، وَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي، لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَبِيبِي يَا حَسِينَ إِنَّ أَبَاكَ وَأُمَّكَ وَأَخَاكَ قَدِمُوا عَلَيَّ وَهُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ وَسَأَلَ جَدَّهُ أَنْ يَأْخُذَ مَعَهُ وَيُدْخِلَهُ فِي قَبْرِهِ .

... فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَا بُدَّ أَنْ تُرْزَقَ الشَّهَادَةَ يَكُونُ لَكَ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا مِنَ الثَّوَابِ الْعَظِيمِ، فَاذْكُرْ أَبَاكَ، وَعَمَّكَ وَعَمَّ أَيْكَ تُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرِهِ وَاحِدَةً حَتَّى تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ . . . (1)

امام حسین علیه السلام بر قبر جدش آمده و در آنجا چند رکعتی نماز خوانده، و سپس گفت: پروردگارا این قبر پیامبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه واله است، و من پسر دختر پیامبر تو حسینم اکنون موقعیت دشواری برای من پیش آمده که تو میدانی، پروردگارا من معروف و

ص: 142

کارهای نیک را دوست داشته، و از منکر و کارهای ناپسند بدم می آید، ای پروردگار ذوالجلال والاکرام بحق این قبر و بحق کسی که در آن آرمیده از تو میخواهم: آنچه را که رضای تو و رضای رسول تو در آن است برای من اختیار و اراده فرمائی، امام علیه السلام این را گفت و گریست و گریست.

هنگامی که طلوع صبح نزدیک شد سرش را بر قبر شریف نهاده و به خواب رفت، در خواب رسول خدا صلی الله علیه واله را با انبوهی از ملائکه که آن حضرت را از راست و چپ و پیش رو در میان گرفته بودند دید، پیامبر اکرم صلی الله علیه واله او را به سینه خود چسبانده و میان دو چشم او را بوسید و فرمود:

حبيب من يا حسين گویا می بینم که تو به زودی در خون خود غلطیده و در سرزمین کربلا در میان جماعتی از امت من سر از تنت برگرفته اند، در همین حال عطش طاقت فرسایی تو را زجر می دهد و کسی تو را آب نمی دهد، از شدت تشنگی جگر تو می سوزد و کسی تو را سیراب نمی کند، و آنها (شرکت کنندگان در قتل) پس از این جنایت عظیم چشم امید به شفاعت من میدوزند، خداوند شفاعت مرا در روز واپسین شامل حال آنان نگرداند.

حبيبم يا حسين: هم اکنون پدر و مادر و برادرت پیش من آمدند و شدیداً اشتیاق دیدار تو را دارند، در این حال حسین علیه السلام گریست و عرض کرد، جد بزرگوار مرا با خود به قبرت برده و از این مخمصه نجاتم بده.

... رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: تو باید به شهادت برسی تا ثواب عظیمی که در شهادت هست برای تو نوشته شود، که تو و پدرت و عمویت و عموی پدرت در روز قیامت به صورت یک گروه محشور شده و وارد بهشت می شوید...

4- مولف کتاب این حدیث را رد کرده :

مؤلف کتاب مزبور به دلیل آنکه این خواب را تسلیم محض بر کشته شدن بدون مبارزه، و بدون عکس العمل دفاعی پنداشته در اعتبار و حجیت آن اظهار تردید نموده است در حالیکه با در نظر گرفتن دسیسه چینیهایی که سردمداران بنی امیه به منظور قتل آن حضرت در مدینه و مکه ترتیب داده و عده ای مزدور مسلح را که شمشیر در زیر لباس احرام با خود حمل می کردند مأمور قتل آن حضرت کرده بودند می توان گفت:

خواب مزبور راهنمای آن حضرت در زمینه رعایت احتیاط و پرهیز از قرار دادن خود در دسترس دشمنان بود تا بدین ترتیب از طرفی نتوانند او را به طور ناگهانی ترور نمایند، و از طرف دیگر بتواند مطابق نقشه ترسیمی از طرف پروردگار متعال قیام فرموده و خواست خدا را به منظور اعلای کلمه حق با شهادت تکان دهنده خود تحقق بخشد.

به همین دلیل بود که در آخرین لحظات زندگی پر افتخارش در حالیکه با پروردگارش راز و نیاز می کرد چنین گفت:

صَبْرًا عَلَيَّ قِضَاءُكَ يَا رَبِّ ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ ، صَبْرًا عَلَيَّ حَلْمَكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ ، يَا دَائِمًا لَا نِفَادَ لَهُ يَا مَحِييَ الْمَوْتِ ، يَا قَائِمًا عَلَيَّ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ، أَحْكَمَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ . (1)

پروردگارا بر آنچه تو اراده فرموده ای صبر و شکیب بخرج میدهم که پروردگاری بجز تو نیست ای دادرس در ماندگان، مرا پروردگار و معبودی جز تو نیست، بر حلم و بردباری تو در مقابل دشمنان صبر میکنم ای یاری دهنده کسانی که پناهی جز تو ندارند، ای حقیقت لایزالی که نقطه پایانی برایش متصور نیست، ای زنده کننده مردگان، ای جزا دهنده به هر کس در مقابل آنچه انجام می دهد، در میان من و اینان حکم کن که تو بهترین حاکمان هستی .

5- دلایل مؤلف کتاب بر ادعای خود:

از جمله دلایلی که برانگیزه ادعائی قیام حضرت سید الشهداء علیه السلام ، یعنی براندازی حکومت اموی و تشکیل یک دولت اسلامی به جای آن ارائه داده نامه هائی است که شیعیان کوفه به محضر مبارک امام علیه السلام ارسال داشته اند که محتوا و کم و کیف آنها برای همگان به ویژه آن دسته از مؤمنین که معمولاً برای استماع به وعظ و خطابه سخنرانان

ص: 144

مذهبی و مراثنی ائمه اطهار علیهم السلام در مجالس دینی و مساجد اجتماع میکنند روشن است.

ریحانه رسول الله صلی الله علیه واله هنگامی که با حر بن یزید ریاحی مصادف شد و همچنین در روز عاشورا خود آن حضرت و یاران با وفایش در مناسبتهای مختلف نامه های اهالی کوفه را علت مسافرت خود به عراق قلمداد نمودند.

مثلا وقتی که آن حضرت با حر و سپاهیانش روبرو شد پس از آنکه آب در اختیار آنها گذاشته و آنان را از خطر مرگ حتمی نجات بخشید طی خطابه کوتاهی بدانان چنین فرمود:

إِنَّهَا مَعَذِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ : لَمْ آتِكُمْ حَتَّى أَتَيْتَنِي كُتُبِكُمْ وَقَدِمْتُمْ بِهَا عَلَيَّ رَسَلَكُمْ أَنْ أَقْدَمَ عَلَيْنَا فَانْهَ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ وَلَا لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى ، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْ فَأَعْطُونِي مَا أَطْمَئِنُّ بِهِ مِنْ عَهْدِكُمْ وَمَوَائِقِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ إِنصَرَفْتُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُمْ مِنْهُ إِلَيْكُمْ . (1)

آمدن من به اینجا بر اساس اطاعت از فرمان پروردگار جهان و اتمام حجت برای شما انجام گرفته است، من خود به اراده خود به اینجا نیامده ام، بلکه پس از ارسال نامه های فراوان از طرف شما که نامه رسانان تان آنها را برای من آورده اند اقدام به این کار کرده ام، که طی نامه های تان از من خواسته اید تا به طرف شما بیایم، زیرا شما امام و پیشوایی ندارید، شاید پروردگار عالم بوسیله من شما را به راه حق دلالت فرماید، اینک من بنابر درخواستهای مکرر شما آمده ام، اگر بر سخن تان باقی هستید با من پیمان بسته و وثیقه هائی که موجبات اطمینان مرا فراهم آورد بسپارید، و اگر از آمدن من به اینجا اکراه دارید من از همان راهی که آمده ام باز میگردم.

و در روز عاشورا طی خطبه مفصلی با صدای بلندی خطاب به عده ای از رؤسای

سپاه کوفه فرمود:

يَا شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعٍ وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ ، وَيَا زَيْدَ بْنَ الْحَارِثِ : أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ أَقْدَمَ قَدْ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ اخْضَرَ الْجَنَاهُ وَإِنَّمَا تَقْدَمُ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجَنَّدَةٌ ؟ (2)

ص: 145

1- مقتل الحسين مقرر، ص 195.

2- همان، ص 256.

ای شیث بن ربیع! وای حجار بن ابجر، وای قیس بن اشعث، وای زید بن حارث آیا شما به من نوشتید تشریف بیاور که زمینه برای شما آماده شده است، اینک شما به طرف سپاه آراسته ایکه از صمیم قلب آماده فرمانبرداری شما هستید تشریف می آورید؟

و بریر بن خضیر همدانی رضی الله عنه طی خطبه ای که در روز عاشورا به عنوان هشدار برای سپاه کوفه ایراد فرمود خطاب بدانان چنین گفت:

... وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْ نَسِيْتُمْ كِتَابَكُمْ وَعُهُودَ الَّتِي أُعْطِيْتُمْوهَا وَأَشْهَدْتُمْ اللَّهَ عَلَيْهَآ ، وَيَلِكُمْ أَدْعُوْتُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ ، وَزَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ دُونَهُمْ حَتَّى إِذَا أَتَوْكُمْ أَسْلَمْتُمْوهُمْ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَحَلَّاهُمْ عَنْ مَآءِ الْفُرَاتِ ، بِئْسَ مَا خَلَقْتُمْ نَبِيَكُمْ فِي ذَرِيَّتِهِ ، مَا لَكُمْ لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبِئْسَ الْقَوْمَ أَنْتُمْ؟ (1)

وای بر شما ای اهل کوفه آیا نامه ها و پیمان هایتان را که با امام علیه السلام بستید و خدا را بر آن گواه گرفتید به فراموشی سپردید، آیا خاندان پیامبران را دعوت کردید، و ادعا کردید که برای دفاع از آنها از جان و مالتان خواهید گذشت؟ و وقتی که بر اساس دعوت شما به سویتان آمدند آنانرا در اختیار ابن زیاد گذاشته و آب مباح فرات را از آنان دریغ داشتید، چه بد حرمت پیامبرتان را در رابطه با اولادش رعایت کردید، چرا چنین میکنید خدا شما را در روز قیامت سیراب نفرماید چه بد مردمی هستید شما؟

و امام علیه السلام در صفاح با فروزوق بن غالب شاعر برخورد کرده و از وی در رابطه با موضع مردم درباره خود جويا شد، فرزدق در جواب امام علیه السلام گفت: دلهای مردم با شما است، ولی شمشیرهای آنها در خدمت بنی امیه قرار دارد، و پایان کار به خواست خدا بستگی دارد، امام علیه السلام سخن او را تصدیق کرد و فرمود:

صَدَقَهُ ، لِلَّهِ الْإِمْرُ ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ، وَكَلَّ يَوْمَ رَبُّنَا فِي شَأْنٍ ، إِنَّ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ ، وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَعْتَدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ بَيْنَهُ ، وَالتَّقْوَى سَرِيرَتِهِ ... (2)

ص: 146

1- مقتل الحسين، مقرر، ص 261.

2- مقتل الحسين، مقرر، ص 182.

درست است زمام امور در دست خداست و هرگونه که او اراده فرماید کارها همانگونه جریان می یابند، پروردگار احدیت هر روز به گونه ای اراده میفرماید، اگر قضای الهی همانگونه که مورد علاقه ماست جریان پیدا کند، خدا را در مقابل نعمتهائی که به ما ارزانی داشته است ستایش کرده و از او برای اداء شکر نعمت او استمداد میکنیم، و اگر قضای آسمانی در میان ما و هدفمان حائل شود این برای کسی که نیت او حق، و در باطن خدا ترس است مهم نیست. یعنی او در مقابل خواست خدای بزرگ بخواسته دلش اهمیت نمی دهد و به هر حال تابع فرمان او و راضی به رضای اوست .

6- تحلیلی در پیرامون مسأله :

دلالت تضمینی گزارشهای بالا می تواند در راستای ادعای نویسنده کتاب، تفسیر و توجیه شود ولی دلالت مطابقی آنها از حدود ادعای وی فراتر رفته و مفاهیم دیگری را نیز در بر می گیرند، باین معنی که تشکیل یک حکومت مردمی سالم در چارچوبه مقررات و قوانین اسلامی توأم با فرهنگ و سیاست و بینش اسلامی نه تنها هدف حضرت سید الشهداء علیه السلام بود بلکه هدف تمامی پیامبران خدا و همه ائمه معصومین علیهم السلام حتی مؤمنین راستین نیز می باشد، ولی نظر به شرایط مسأله در دوران امام علیه السلام تشکیل این حکومت ممکن نبود، زیرا شرایط تشکیل آن در آن دوران هنوز فراهم نشده بود، نه تنها در آن دوران شرایط آن فراهم نشده بود بلکه دوران عمر شریف حضرت سید الشهداء علیه السلام برای فراهم آمدن شرایط مورد بحث مدت زمان بسیار تنگ و کوتاهی بود، و لذا تشکیل این حکومت از نظر شرایط برای امام حسین علیه السلام ممکن نبود، این از طرفی، و از طرف دیگر امام بعلی نمی توانست در برابر سیاست اموی از خود انعطاف نشان بدهد، زیرا اعتراض به سیاست لجام گسیخته بنی امیه را وظیفه شرعی الهی خود می دانست و حق هم همین بود.

پس نتیجه حتمی و مستقیم عدم امکان تشکیل حکومت مورد علاقه حضرت سید الشهداء علیه السلام، از طرفی، و لجالت و مقاومت موزیانه سردمداران اموی از طرف دیگر، و

بالا-خره عدم تمکین امام علیه السلام به سیاست خاندان کثیف بنی امیه یک شهادت تکان دهنده ای بود که در روز عاشورا به وقوع پیوست، و امامعلیه السلام خود از چگونگی آن به خوبی آگاه بود، و احادیث وارده دایر بر خبر دادن خدا و رسول خدا صلی الله علیه واله و ائمه طاهرین علیهم السلام از شهادت امام حسینعلیه السلام در کربلا گویای همین مطلب است زیرا اگر فرض شود تشکیل حکومت اسلامی برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دوران خود ممکن بود آنگاه این سؤال پیش می آید:

پس چرا امام علیه السلام از تشکیل آن، که برای ایشان ممکن بود و از طرف دیگر چنین امری پیش خدا و رسول او و ائمه طاهرین علیهم السلام و حتی پیش خود امام حسین علیه السلام مطلوب و اقدام بر آن ضروری و وظیفه شرعی اسلامی امام علیه السلام بود سر باز زده است و مفهوم این آنستکه امام علیه السلام از انجام وظیفه شرعی الهی خود العیاذ بالله کوتاه آمده است که با توجه به عصمت امام علیه السلام چنین تفسیری از مسأله درست نیست پس باید گفت:

نظر به موانع بسیار بزرگ از قبیل وجود طواغیت بنی امیه در رأس قدرت نظامی سیاسی کشور اسلام و وجود مردم دنیا پرست آنروز که به طمع دستیازی به مطامع دنیوی خود، خود را در بست در اختیار آنها گذاشته بودند، و نظر به عدم فراهم آمدن شرایط لازم برای چنین امر عظیمی از قبیل بیداری مردم و پیدایش یک اکثریت قاطع و اجتماعی مردان خدا و پیدایش فرهنگ و بینش اسلامی صحیح و سالم در سطح جامعه تشکیل چنین حکومتی برای امام حسین علیه السلام ممکن نبود و در یک کلام، چون تشکیل یک چنین حکومتی نظر به موانع تشکیل آن و عدم وجود شرایط لازم آن در آن دوران ممکن نبود پس امام علیه السلام که خود از عدم امکان دستیازی به آن در دوران خود بخوبی آگاه بود در صدد تشکیل آن بر نیامده بود، بلکه در رابطه با فراهم آوردن زمینه مساعد تشکیل آن فعالیت می فرمود، زیرا چنانکه گفتیم دوران عمر امام علیه السلام برای از میان برداشتن موانع کار و ایجاد شرایط مساعد آن بسیار کوتاه بود، و قرنهای وقت

می خواست که مردان بزرگ الهی همانند بقیه ائمه طاهرین علیهم السلام در این راستا کار کنند تا بالاخره در مقطعی از زمان باصطلاح مانع برطرف و مقتضی موجود شود. آن وقت است که چنین حکومتی بدست حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه در روی زمین تشکیل شده و دنیا پس از آنکه با ظلم و ستم پر شده، از عدل و داد پر خواهد شد.

7- اشتباه مؤلف:

نتیجه اینکه مؤلف کتاب مزبور مسأله را تنها از یک بعد آن مورد مطالعه قرار داده و از ابعاد دیگر آن یا غافل مانده و یا تغافل نموده و لذا به حل صحیح و مناسب مسأله موفق نشده است، زیرا برای حل آن باید مطلوبیت نفس مسأله، و نامه های اهل کوفه دایر بر دعوت از آن حضرت، و احادیث وارده در رابطه با خبر دادن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرین علیهم السلام از شهادت آن حضرت، و فعالیت ائمه طاهرین علیهم السلام و پس از امام حسین علیه السلام و احادیث وارده در رابطه با آخر زمان و فلسفه غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، و احادیث وارد در پیرامون قیام الهی جهانی امام زمان علیه السلام همه و همه در کنار هم مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند و کلیه موارد فوق الذکر در کنار هم و به طور هماهنگ طوری تفسیر و توجیه شوند که از هیچکدام از ابعاد مسأله غفلت نشود تا به جواب صحیح و سالم این معمای بسیار بزرگ و عمیق توفیق حاصل شود.

8- تناقض گوئی مؤلف کتاب :

مؤلف کتاب با تمام تلاشی که در صدد اثبات ادعای خود (امام علیه السلام در صدد تشکیل حکومت بود) به کار گرفته از تناقض گوئی جان سالم به در نبرده، و دست به نقل مطالبی زده که نه تنها با ادعای وی سازگار نیست بلکه کلیه رشته های او را پنبه می کند از جمله اینکه روایت می کند:

حضرت سید الشهداء علیه السلام در مقام بیان دلیل حرکت خود به کوفه فرمود:

إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ ، وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ

بنی امیه مالم را تصاحب کردند صبر کردم، و می خواستند خونم را بریزند که فرار کردم.

و این با صراحت تمام نشان می دهد که هدف امام علیه السلام از مسافرت به کوفه تشکیل حکومت نبوده است، بلکه به دلیل نداشتن امنیت جانی در صدد پیدا کردن پایگاه مطمئنی بود که از آنجا به اقدامات خود برای فراهم آوردن زمینه حاکمیت جهانی اسلام بپردازد.

این روایت صحیح است و در اکثر کتابهایی که مربوط به قیام امام علیه السلام می باشد، آمده است:

وَ قَالَ : لِأَبِي هُرَيْرَةَ الْأَسَدِيِّ : إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ ، وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ ، وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ . (1)

آن حضرت به ابوهریره اسدی فرمود: که بنی امیه مالم را بزور تصاحب کردند، و مرا آماج دشنامهای خود قرار دادند، و من صبر و شکیب پیشه کردم، ولی هنگامی که در

صدد ریختن خونم برآمدند فرار کردم.

محدث قمی رحمه الله در نفس المهموم از ریاشی، به سند خود از شخصی روایت می کند که گفت:

برای انجام اعمال حج به مکه میرفتم، در میان راه از همراهان جدا شده و به تنهایی راه مکه را در پیش گرفتم، پس از آن که مقداری راه پیمودم ناگهان چشمم به چادرهایی برافراشته افتاد، به طرف آنها رفته و پرسیدم:

این چادرها از آن کیست؟

گفتند: از حسین بن علی علیه السلام است،

گفتم: پسر فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه واله ؟

ص: 150

گفتند: آری.

گفتم: خودشان در کدامین چادر تشریف دارند؟ چادر او را به من نشان دادند، وارد شده و دیدم آن حضرت بر در چادر تکیه زده و مشغول خواندن نامه ایست، سلام کرده و گفتم: یابن رسول الله! چرا در این بیابان خالی از آبادی و قلعه سکنی گزیده اید؟

فرمودند: بنی امیه موجبات رعب و ترس مرا فراهم آوردند، و اینها نامه های اهالی کوفه است که طی آنها مرا به کوفه دعوت کرده اند، همین ها در آینده نزدیکی مرا میکشند و پس از آنکه دستشان را به خون من آلودند، و همه محرمات خدا را زیر پا انداختند خدا کسی را بد آنها مسلط کرده، و بوسیله او چنان دمار از روزگار آنها بر می آورد که خوارتر از کنیزکان شوند. (1)

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: فَلَمَّا بَلَغَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَا حِسْمٍ خَطَبَ أَصْحَابِهِ خُطْبَةً الَّتِي يَقُولُ فِيهَا:

أَمَّا بَعْدُ فَانْهَ فَا نَزَلَ بِنَا مَا قَدْ تَرَوْنَ فَقَامَ زُهَيْرٌ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَتَتَكَلَّمُونَ أَمْ أَتَكَلَّمُ؟ قَالُوا: بَلْ تَكَلَّمْ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: قَدْ سَمِعْنَا هَذَاكَ اللَّهُ يَابْنَ رَسُولُ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَاللَّهِ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا بِاقِيَةٍ، وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ إِلَّا أَنْ فَرَّقَهَا فِي نَصْرِكَ وَمَوَاسَاتِكَ، لِأَثَرِنَا النَّهْوِضِ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا، فَدَعَا لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ لَهُ خَيْرًا. (2)

ابومخنف میگوید: هنگامی که امام علیه السلام به منزل ذوحسم رسید در آنجا برای اصحاب خود خطبه ای ایراد کرده و طی آن فرمود:

اکنون سرنوشت ما چنان پیش آمده که می بینید.... در این هنگام زهیر بن قین رحمه الله از جایش بلند شده و به یارانش گفت:

شما سخن میگوئید یا من بگویم؟

گفتند: نه تو سخن بگو

ص: 151

1- رموز الشهادة، کمره ای، ص 78.

2- ابصار العين فی انصار الحسين، ص 96.

آنگاه پس از ستایش و شکر خدا خطاب به امام علیه السلام گفت :

یابن رسول الله سخن شما را شنیدیم قسم به خدا اگر دنیا تا روز قیامت برای ما باقی می ماند و مادر آن برای همیشه زنده بودیم ، ولی یاری تو و فدا کاری در برابر شما باعث از دست دادن چنین نعمتی برای ما می شد ما ترجیح می دادیم که در قیام مقدس شما در کنار شما باشیم و چنین بی دنیائی را از دست بدهیم، امام علیه السلام او را دعا فرمود و در بزرگداشت او سخنانی ایراد فرمود .

روی انه (یعنی الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ لَزُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ : يَا زُهَيْرُ ! اَعْلَمُ اَنَّ هَهْنَا مَشْهَدِي وَ يَحْمِلُ هَذَا مِنْ جَسَدِي (یعنی رَأْسِهِ) ، زَحْرُ بِنِ قَيْسٍ فَيَدْخُلُ عَلَيَّ يَزِيدُ وَ يَزُجُو نَائِلَهُ ، فَلَا يَعْطِيهِ شَيْئًا . (1)

روایت شده که امام حسین علیه السلام به زهیر بن قیس فرمود :

ای زهیر بدان که من در همینجا (یعنی کربلا) به شهادت می رسم، و سرم را زحر بن قیس عمل کرده و بر بزید وارد می شود، و چشم طمع به جائزه او می دوزد، و بزید به وی چیزی نمی دهد.

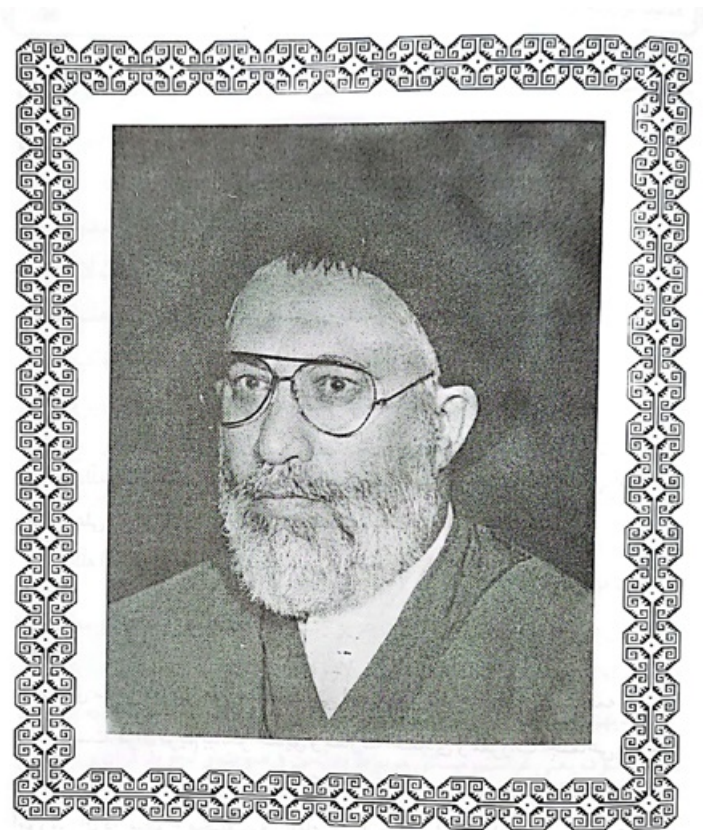
این روایات و روایات بی شماری باین مضمون همگی دلالت دارند بر اینکه حضرت ابو عبد الله الحسین علیه السلام پیشاپیش از شهادت افتخار آمیز خود به طور دقیقی اطلاع داشته و قیام آن حضرت با یاران با وفایش یک تکلیف شخصی و الهی بوده است و چنانکه پیش از این گفتم کلیه کنش ها و واکنش هایی که از طرف ابو عبد الله الحسین علیه السلام و یارانش حتی از طرف امام حسن مجتبی علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام پس از امام حسین علیه السلام بوقوع پیوسته همگی برای برداشتن موانع حکومت جهانی الهی بقیه الله الاعظم حضرت حجه بن الحسن عسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء و فراهم ساختن شرایط و لوازم آن بوده است .

والسلام.

ص: 152

1- استاد محقق حجه الاسلام والمسلمین حاج سید جعفر سیدان دامت توفیقاته

اشاره



(از مشهد مقدس)

ص: 153

*هدایت در پرتو قرآن کریم و عترت علیهم السلام (1)

الحمد لله رب العالمین، و خیر الصلاه و السلام علی خیر خلقه حبیب اله العالمین، ابی القاسم محمد و علی آل الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله.

قال الله العظیم: إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم... (2)

1- مقدمه

در ابتدای سخن بعرض می‌رساند. بدیهی است که برنامه‌های قرآن کریم همه جانبه و فراگیر است. قرآن کریم بیانگر حقایق و معارف اعتقادی و مقررات اجتماعی و فردی و آموزش‌های اخلاقی و عبادی و تبیین‌کننده حقایقی از کون و هستی است. از این رو آموزش آن در سطوح مختلف، مسأله‌ای بسیار مهم و ارزنده است. از طرفی توجه و دقت در این جمله که قرآن کلام الهی است؛ بخشی از عظمت این کتاب را برای ما روشن می‌کند. روشن است هر سخنی نسبت به گوینده آن ارزشیابی می‌شود، گاهی

ص: 154

-
- 1- این سخنرانی در پنجمین سالگرد ارتحال مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی قدس سره در دارالقرآن الکریم، مدرسه معظم له (قم) ایراد گردیده است که پس از استخراج از نوار متن آن خدمت خطیب محترم عرضه شد و پس از تجدید نظر توسط معظم له در اینجا درج شد.
 - 2- اسراء (17) آیه 9.

سخن، سخن فردی عادی و گاهی از آن شخصیت مهمی است؛ و گاهی گوینده آن شخصیتی است بی نظیر و نابغه ای است بی مانند؛ ارزش این سخنان بر اساس تفاوت‌هایی که در میان گوینده آنها وجود دارد متفاوت است.

وقتی انسان قرآن کریم را مورد توجه قرار می دهد و بدین نکته می اندیشد که قرآن، این مجموعه عظیم علمی و بیکران، سخن کسی است که این جهان لایتنهای البته از نظر عقول و درک ما را آفریده است. این سخن متعلق به قدرت و علم مطلق است که کوچکترین عجز و جهل، در ساحت قدسش راه ندارد. سخن آن حکیم مطلق و ذات مقدسی است؛ که این دستگاه پهناور و آکنده از راز و رمز، اثری از تدبیر بی نظیر و قدرت بی انتهای او است. آنهم آنچنانکه حفاظت و اداره آن او را به زحمت نمی اندازد. با این توجه اجمالاً بیشتر به عظمت این کلام الهی می توان پی برد.

2- دو مطلب مهم

پس از این مقدمه که بعرض شنوندگان عزیز رسید دو مطلب بطور اختصار به عرض می رسد که توجه به آنها بسیار ضروری و لازم است.

1. بدیهی است که در ارتباط با این کتاب عزیز جهات مختلف مربوط به آن، باید رعایت شود، یعنی قرائت، مسائل مربوط به لحن و صوت و تجوید قرآن و... حائز کمال اهمیت می باشد که باید با بهترین وضعیت و وجهی انجام گیرد؛ و جامعه ای که افتخار پیروی از اهل بیت پیامبر عظیم الشان اسلام را داشته و بر ولایت و محبت آنها بر خود می بالد، بیشترین آشناییها و بهترین آزمودگیها در این ابعاد از قرآن را باید داشته باشد. ولی می دانیم که مهمترین بعد و اساسی ترین مساله محوری قرآن، مساله هدایت است.

قرآن در رابطه با عقاید و اخلاق و احکام، عالیترین و جامع ترین اصول و قواعد ساخت را با خود برای بشر به ارمغان آورده است؛ که قابل مقایسه با هیچکدام از

مکاتبی که در جامعه بشری بوجود آمده اند نمی باشد. البته مکاتب الهی پیش از آنکه دست خیانت و تحریف بسوی آنها دراز شود عموماً در مسیر قرآن کریم قرار داشته و قرآن هم تصدیق کننده آنها است. و لذا کسی که با حقایق این کتاب مقدس آشنایی دارد؛ بخوبی می داند که قرآن با هیچکدام از مکاتب بشری قابل مقایسه و سنجش نبوده و با بسیاری از افکار و اندیشه های بشری که زاینده بینشهای محدود او است؛ در ستیز است. قرآن عزیز، حقایق بی نظیر و محکم و مسلم در زمینه های اعتقادی و اخلاقی و قوانین اجتماعی و فردی و احکام و... عرضه می دارد؛ که هرکدام آنها هدایتگر انسانها بسوی حقایق هستی و وسیله سعادت همگان است.

قرآن این کتاب مقدس، معجزه بزرگ الهی بوده و در همه موارد بالا تا حد اعجاز پیش رفته است حالا که این پیام بزرگ آسمانی از یک چنین موفقیت ممتازی برخوردار است و کتاب هدایت و دارای ابعاد مختلف و روشننگر حقایق بی مانندی می باشد؛ بسیار بجا و لازم است که هرچه بهتر مورد کاوش و بحث و بررسی قرار گرفته و هرچه بیشتر در اقطار جهان انتشار یابد. اگر کسانی که در این زمینه ها تخصص کافی داشته و کار میکنند همتی کنند تا این کتاب مقدس در سطح جامعه بشری و در قشرهای مختلف آن انتشار یابد آنگاه است که مردم در یک حالت معنوی و در یک وضعیت ارزنده ای از حیات طیبه قرار می گیرند که هم می توانند از شبهات منحرف کننده ای که بنام علم از طرف منحرفین از جاده حق و حق بینی در سطح جهان منتشر می شود در امان بمانند و هم می توانند بر اساس این عقاید صحیح، اخلاق نیک و دستورات استوار که این کتاب مقدس تعلیم می دهد یک زندگی آرام و ارزنده ای را پی ریزی کرده و سعادت دنیوی و اخروی بشر را تأمین نمایند.

قرآن کتابی است که به سوی عدل و داد و نیکی و نیکوکاری دعوت می نماید و قوانین و مقرراتی با خود به ارمغان آورده که به راحتی می تواند نیازهای فردی و اجتماعی و مادی و معنوی بشریت را تأمین نماید. این کتاب، کتاب علم، کتاب عدل و

داد، کتاب حق و حقیقت است که می تواند بشریت را به اوج سعادت خود برساند. لذا اگر برنامه های مختلف به صورت های گوناگون و متناسب با درک و دریافتهای طبقات مختلف جامعه بشری به مرحله اجرا گذاشته شود تا آنان بتوانند از نورانیت این کتاب مقدس بهره مند شوند؛ آنوقت است که سعادت انسانها تضمین گردیده است.

آری قرآن کریم انسانها را به یکتاپرستی دعوت نموده و از هرگونه عبودیتی نسبت به غیر خداوند عظیم یگانه پرهیز داده است. ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ (1)؛ وَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ (2) و در آیات 22 تا 37 سوره مبارکه اسراء به عالیترین برنامه های اعتقادی و اجتماعی و اخلاقی راهنمایی نموده و فرموده است: با خداوند یگانه خدای دیگری قرار ندهید و خداوند یگانه را پرستید و به پدر و مادر احسان کنید و با آنها با کمال ادب برخورد نمائید و در کمال تواضع و محبت با آنها آمیزش داشته باشید و آنها را دعا کنید و به خویشاوندان و مستمندان و در ماندگان رسیدگی کنید و در انفاق و مخارج خود معتدل باشید و از مخارج بیهوده پرهیزید و به فرزندان خود محبت نموده و به آنها ستم نکنید و نزدیک به زنا و آلودگیهای جنسی نشوید و آدمکش نباشید و بناحق خونی را نریزید و به مال یتیم جز با نیت خیر، نزدیک نشوید و به عهد و پیمان خود پایبند باشید و در خرید و فروش به عدالت متعهد باشید و از آنچه که آگاهی ندارید پیروی ننمایید و بدانید که گوش و چشم و دل مورد سؤال قرار خواهند گرفت و با تکبر حرکت نکنید.

در قرآن کریم لطائف و اشارات و دقایقی است که با تأمل و عنایت خداوندی هنگامیکه انسان به آنها می رسد مقداری از عظمت قرآن کریم را درک می نماید.

این تذکر اول من بود باز تکرار میکنم آنانکه در این سمت بوده و می توانند چنین برنامه هایی را در هر سطحی از جامعه بشری طرح و اجرا نمایند باید از مسئولیت

ص: 157

1- انعام (6) آیه 102.

2- فاتحه (1) آیه 4.

سنگین و پرافتخار خود غافل نباشند راستی چقدر افتخار دارد که انسان پس از آنکه خود به قرآن ایمان آورده از محتوای عظیم و بیکران آن توشه ای برگرفته است؛ دست دیگران را نیز گرفته و آنان را در صراط مستقیم و خط روشن و نورانی قرآن قرار دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردم در رابطه با ایمان و قرآن، در چهار گروه به شرح زیر قرار گرفته اند؛ عده ای نه قرآن می دانند و نه ایمان به آن آورده اند؛ و عده ای دیگر قرآن نمی دانند ولی ایمان به آن دارند؛ و گروه سوم قرآن را می دانند ولی ایمان به آن ندارند؛ و بالاخره گروه چهارم هم قرآن می دانند و هم به آن ایمان آورده اند. سؤال شد یابن رسول الله در پیرامون این چهار گروه بیشتر توضیح دهید. حضرت فرمودند: آنانکه از قرآن و ایمان به آن هیچکدام را ندارند به هندوانه ابوجهل می مانند که فاقد عطر بوده و مزه آن نیز تلخ تلخ است. بوئی ندارد که از بوی آن استفاده شود و تلخ هم هست. و آن عده که به قرآن ایمان آورده اند ولی چیزی از محتوای آن نمیدانند همانند خرما هستند که خودش شیرین است ولی بوئی ندارد؛ به قرآن ایمان آورده، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام دانسته و از صمیم قلب بدان معتقد است اما اگر بخواهد مطلبی از قرآن مطرح کند نمی تواند، حتی خواندن آیه ای از قرآن را بلد نیست. بلکه ممکن است که توانایی خواندن قرآن را هم نداشته باشد. و آن گروه که قرآن را میدانند ولی ایمان بدان ندارند همانند درخت آس هستند که دارای بوی عطری است و بوی خوش آن از فاصله دور به شامه افراد می رسد ولی مزه آن تلخ و بسیار ناخوشایند است. اما عده ای که هم قرآن می دانند و هم ایمان به آن آورده اند به میوه خوشبو معطر می مانند که هم مزه شیرین و گوارا و هم بوی عطرآگین معطری دارد. (1)

ص: 158

1- عَنْ أَبِي بَنْ بِنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : النَّاسُ أَرْبَعَةٌ ، فَقُلْتُ : جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هُمْ ؟ فَقَالَ : رَجُلٌ أُوتِيَ الْإِيمَانَ وَ لَمْ يُؤْتِ الْقُرْآنَ وَ رَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يُؤْتِ الْإِيمَانَ وَ رَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يُؤْتِ الْإِيمَانَ وَ لَا الْإِيمَانَ ، قَالَ : قَلَّةٌ : جَعَلْتُ فِدَاكَ فَسِرْلِي حَالِيهِمْ ، فَقَالَ : أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْإِيمَانَ وَ لَمْ يُؤْتِ الْقُرْآنَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ طَعْمُهَا حُلْوٌ وَ لَا رِيحَ لَهَا وَ أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يُؤْتِ الْإِيمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْأُتْرَجِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ الْإِيمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ وَ لَا رِيحَ لَهَا . (اصول کافی، ج 2، ص 442، ح 6)

افرادی که به فضل پروردگار در این گروه قرار دارند هم آگاه به قرآنند و هم ایمان راسخ بدان دارند آنها شایسته ترین زندگی را دارا بوده و شایسته است هرچه بیشتر در ترویج و نشر حقایق این کتاب مقدس تلاش کنند.

2. با توجه به آنچه گفته شد تذکر داده می شود که این کتاب مقدس، قرآن کریم با تمام عظمتی که دارد، با اینکه نور است، هدایت است، ذکر است، ارشاد است و انسان را به سوی کلیه حقایق سعادت بخش راهنمایی میکند. هُدًى لِلنَّاسِ.... (1) است. يَهْدِي لِّلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ.. (2) است. و کارش هدایت به تمام شؤون زندگی شایسته است؛ ولی تنها رسیدن به اقیانوس عظیم و نامحدود معانی و حقایق این کتاب عظیم، عترت رسول خدا صلی الله علیه و اله است. تنها راه ورود در این شهر علم، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و معصومین از اولاد اطهارش می باشند. و به منظور تنصیص به همین مطلب، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ مِنْ بَابِهِ . (3)

من شهر علمم و علی دروازه آن است پس هرکس طالب علم است از در آن وارد شود. این حدیث شریف از طریق فریقین باسانید صحیح و حسن وارد شده است. و پیش کسانی که کمترین آشنایی با حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله دارند؛ روشن و ثابت است.

از نظر احادیث شریفه رسیده از پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله ، قرآن و عترت، ملازم هم بوده و در میان آن دو رابطه ای محکم و پیوندی ناگسستی برقرار است. حدیث ثقلین که با اسناد متواتر از آن حضرت نقل شده است؛ ناظر به همین مطالب است که می فرمایند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابِ اللَّهِ حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، وَعَترتی أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ ؛ (4)

ص: 159

1- بقره (2)، آیه 185.

2- اسراء (17)، آیه 9.

3- المعجم الكبير، حافظ طبرانی، ج 11، ص 55، ح 11061.

4- مسند احمد بن حنبل، ج 10، ص 48، ح 11046، ناشر دارالحدیث قاهره، 1416ق.

یعنی من در امانت سنگین در میان شما میگذارم که یکی از آندو از دیگری بزرگتر است و آن کتاب خداست که همانند ریسمانی از آسمان به زمین کشیده شده و سبب ارتباط و اتصال زمین به آسمان شده است. و دیگری عترت و اهل بیت من است؛ آندو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر به من پیوندند.

در حدیث مروی از زید بن ثابت آمده است که عترت برای شما افضل از قرآن است؛ چون بیانگر قرآن می باشند. قال رسول الله صلی الله علیه و اله : انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و علی بن ابیطالب علیه السلام و علی افضل لکم عن کتاب الله لانه مترجم لکم عن کتاب الله، (1) بنابراین، همانگونه که قرآن شریف محور و معیار سنجش صحت و سقم اخبار و احادیث است. **مالم یوافق من الحدیث القرآن فهُوَ زُخْرُفٌ**؛ (2) تبیین و تفسیر آیات هم به بیان عترت طاهرین علیهم السلام بستگی دارد.

3- حجیت ظواهر قرآن

تذکر این نکته ضروری است که مرجعیت والای علمی اهل بیت علیهم السلام در تفسیر کتاب الله؛ که از جمله شؤون الهی مقام کبری ولایت و امامت است؛ به معنای نفی حجیت ظواهر قرآن نیست. بلکه همانطور که عرض شد قرآن کتاب هدایت و ارشاد است و دارای یک خطاب عام میباشد که به وسیله نصوص و ظواهر آن؛ معارف و حقایق این کتاب مقدس برای جاهل و عالم با اختلاف دریافت آنها قابل فهم و درک است.

اما سخن در اینست که در ورای این مرتبه، معارف و حقایق و تعالیم عالیه ای هست که تبیین تمامی آن برای همه انسانها در کلیه زمانها و مکانها و دانستن قرآن با جمیع ابعاد و شؤون و مراتب آن تنها اختصاص به خداوند متعال و امنای او و راسخان در علم دارد. که این مقام مختص به مقام رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و اوصیای برحق او امام علی علیه السلام و فرزندان معصومش می باشد.

ص: 160

1- تفسیر برهان، ج 1، ص 14.

2- همان، ص 29.

تلازم قرآن و عترت (1) از سه طریق کتاب و سنت و تدبر عقلی در آیات قرآنی ثابت است بحث و بررسی مبسوط در این سه مورد مجال و فرصت دیگری را می طلبد و لذا تنها بطور اشاره و گذرا بدانها نظری نموده و میگذریم.

وقتی که خود قرآن را مورد تدبر و بررسی قرار می دهیم؛ به آیاتی حتی آیات غیر از احکام بر می خوریم که با وجود فرائن زیادی که در بسیاری از آیات برای فهم آیات وجود دارد؛ بجایی نمی رسیم و یا حداقل به مطلبی یقینی نمی رسیم و تنها با مراجعه به بیان پیامبر گرامی و بیان ائمه طاهرين عليهم السلام از اولاد آن بزرگوار است که مشکل برطرف می شود و محتوای آیه در کمال وضوح روشن می شود. (2) درست است که پاره ای از آیات قرآن پاره‌های دیگر را شاهد و گواه است همانطور که در حدیث آمده است. نیز ممکن است بعضی از آیات بیان بعض دیگر باشد ولی این مسأله کلیت نداشته و به آن حد نمی رسد که بتوان گفت؛ در رابطه با فهم معانی آیات، نیازی به تبیین پیامبر صلی الله علیه و اله و عترت عليهم السلام نیست. چنانکه برخی از مشاهیر گفته اند؛ قرآن احتیاج به غیر خود ندارد تا آنجا که نوشته اند به بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هم در تفسیر قرآن نیازی نیست. «... حتی الی بیان النبی صلی الله علیه و اله». (3) اما قرآن می فرماید: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا

ص: 161

1- تلازم قرآن و عترت به معنای خلافت توأمان و مشترک آنهاست. بعنوان مثال، قرآن تصریح به وجوب فریضه حج دارد اما جزئیات اعمال حج را تعیین نکرده است و تفسیر و تبیین و شرح جزئیات آن بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و اله است و به جانشینان او از طریق وراثت اختصاص دارد. روش مطلوب و صحیح در استنباط احکام و معارف، التزام به سنن معتبر؛ و عمل به عمومات و مطلقات کتاب و سنت بعد از فحص از مختصات و مقیدات آنها در کتاب و سنت است. در صورتی که پیرامون موضوعی جستجو به این روش انجام پذیرد و در دستیابی به قیود و شروط یک ایه در آیات دیگر و احادیث معتبر باس حاصل شود آیه به تنهایی حجیت داشته و قابل اخذ است. نیز اگر موضوعی را تنها در سنت معتبر یافتند و در قرآن آیه ای در این زمینه پیدا نکردند بر پایه همان سنت معتبر عمل میکنند.

2- همانند آیه شریفه رَبُّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، ص (38)، آیه 35 و آیه دابه الأرض که با بیان معصوم علیه السلام روشن و واضح می شود.

3- المیزان ج 3، ص 87 لازم به توضیح است که روش تفسیری المیزان، تفسیر قرآن به قرآن است. در این روش اعتقاد بر این است که جز در تفصیل آیات احکام و قصص و معاد، سایر آیات بی نیاز از غیر خود می باشد و مطالبی هم در اثبات این موضوع ارائه شده است. اما با دقت نظر و بررسی در آنها مشاهده میشود که برخی از آن دعاوی نقض شده و با ادله بعضی دیگر از آن ناتمام است، طالبان تفصیل این بحث می توانند به مجله پژوهشهای قرآنی شماره 9-10 سال 1376 و نقد اینجانب بر این روش تفسیری مراجعه فرمایند.

نَزَلَ إِلَيْهِمْ...؛ (1) و ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به مردم فرستاده شده بیان کنی

با بررسی در سراسر قرآن بجائی میرسیم؛ که لزوم حتمی و غیرقابل اجتناب نیاز بر بیان پیامبر صلی الله علیه و اله و اهل بیت گرامیش را بطور آشکار لمس می کنیم. از جمله قرآن با صدای رسا و دلنوازش با تأکید بر همین مطلب در سوره عنکبوت فرموده است:

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ؛ (2)

بلکه آن - یعنی قرآن - آیات آشکاری است در سینه کسانی که به آنان علم عطا شده

است.

آیه شریفه می فرماید این قرآن آیاتی است آشکار و واضح. اما در کجا واضح و روشن است؟ در آیات دیگر؟ نه، گرچه در بعضی از موارد چنان باشد. در سینه کسانی که به فضل پروردگار متعال علم به آنان عطا شده است. و مصادیق آیه شریفه، یعنی آنانکه آیات قرآن در سینه هایشان روشن است؛ و به فضل پروردگار به آنان فوق همه، علم عطا شده، ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشند. اگر در آیات دیگر برای مراجعین روشن بود می بایست گفته شود که آیات، در آیات دیگر روشن شده است.

نیز با تدبر در خود آیات قرآن در می یابیم؛ که در مواردی از خود قرآن نمی توانیم موارد مبهم را کشف نمائیم و این هم بیانگر تلازم قرآن و عترت علیهم السلام است.

همچنین در روایات فراوان از جمله حدیث ثقلین، تلازم قرآن و عترت مشخص و ثابت است. در این راستا احادیث بسیاری گویای آنند که ائمه طاهرين علیهم السلام مفسران قرآن و بیان کنندگان مشکلات و مبهمات آنند. و یا در روایات کثیر دیگری ادعا

ص: 162

1- نحل (16)، آیه 44

2- عنکبوت (29)، آیه 49.

کرده اند که علم قرآن نزد ما است. لذا به منظور استفاده هرچه بیشتر و بهتر از کتاب الله، باید دست نیاز به سوی ائمه اطهار علیهم السلام دراز کنیم تا در حد ظرفیت علمی خودمان، حقایق قرآن برای ما روشن شود.

کسانی که در مسیر اهل بیت عصمت علیهم السلام به حقیقت حرکت کرده و علاقمند به خاندان رسالت بودند در تقویت و دفاع از ولایت آنان جان و مال خود را سپر بلا کردند، ولی آنان که تمسک به اهل بیت علیهم السلام نکرده و می خواستند خودشان بدون استمداد از امامان معصوم از قرآن چیزی بفهمند از جاده حق و حقیقت منحرف شدند و کم کم چیزهایی بر زبان راندند که جز مخالفت با قرآن نام دیگری نمی توان گذاشت. (1)

مرحوم نراقی در کتاب طاقدیس (2)، تلازم ثقلین را بصورت منظوم در قالب داستانی شیرین و شنیدنی آورده است. داستان از این قرار است که: جماعتی از شهر ری برای انجام اعمال حج به مکه رفتند، وقتی به مکه رسیدند که ایام حج سپری شده بود و زائرین بیت الله الحرام اعمال حج را بجا آورده و آن شهر را ترک گفته بودند. این جماعت که دیر رسیده و موفق به انجام اعمال حج نشده بودند؛ دیگر به وطن خود باز نگشتند. و به این منظور که در سال آینده اعمال حج را بجا آورند در آن شهر ماندند. کسان این جماعت، که دیدند همه حجاج به وطنهای خود بازگشتند ولی از حجاج اینها خبری نیست؛ بسیار ناراحت و پریشان شدند و در این باره هرکس حرفی میزد. در این میان مرد عربی سوار بر شتر وارد شهر آنان شد. اهالی به گمان اینکه این مرد عرب اطلاعی از حجاج آنان داشته باشد دورش را گرفته و سراغ عزیزان خود را از

ص: 163

-
- 1- همانند بسیاری از مطالبی که در معنای آیات قرآن در فصوص الحکم محی الدین عربی آمده است. در فصوص در فص نوحی می گوید: ولاتزد الظالمین الأضلالا... نوح (71)، آیه 24، که حضرت نوح گفته اند به این معنی است که ظالم، مقصود ظالم در آیه فمّنهم ظالم لفسنه... فاطر (35)، آیه 32 است؛ که آنها بهترین از آن سه گروه می باشند که ریاضت کشیده اند و بخدا واصل شده اند و مقصود از ضلال، حیرت عن علم می باشد؛ و لذا این آیه، بهترین دعا برای قوم نوح است
 - 2- طاقدیس، ملا احمد نراقی، ص 90.

وی می گرفتند. مسافر سواره که چیزی از زبان اهالی شهر نمی فهمید در جواب آنها گفت ما ادری ما تقولون اذهبوا، خلوا السبیل، عده ای از اهالی شهر که کمی عربی میدانستند گفتند این عرب میگوید پول بدهید تا بگویم که جریان چیست. اینها از کلمه اذهبوا این معنی را فهمیده بودند. زیرا آنها کلمه «ذهب» را به معنای طلا گرفته بودند؛ و عده دیگری گفتند: اشتباه می کنید او پول نمی خواهد بلکه می گوید: دارند می آیند به استقبالشان بروید. این عده کلمه «اذهبوا» را بروید معنی کرده و این مفهوم را از آن گرفته بودند. و عده سومی گفتند: شما هر دو گروه اشتباه کرده اید بلکه میخواهد بگوید همه حجاج شما مرده اند، برایشان مجلس ترحیم بپا کنید. این عده از کلمه ما تقولون بخش «مات» آن را گرفته و معنی مردن از آن گرفته بودند و چهارمی؛ سه گروه نخستین را در فهم معنای سخن عرب تخطئه کرده و گفت مرد عرب می گوید: اسلحه بردارید و به یاری حجاجتان بشتابید که دزدان راه بر آنها بسته و آنان را در معرض خطر قرار داده اند. مردم با برداشتهای مختلف این افراد به کارهای مختلف پرداختند. بعضی در فکر جمع آوری پول و گروهی به فکر استقبال و بعضی در فکر مجلس ترحیم و ختم و جمعی به فکر جمع اسلحه و دفع خطر افتادند. آنگاه مرد دیگری که عربی خوب می دانست آمد و گفت چه میکنید؟ جریان را گفتند. گفت: هر چهار گروه اشتباه کرده اید. این مرد نه پول می خواهد و نه خبر از مرگ حجاج میدهد؛ و نه از دزدان گردنه صحبت می کند؛ و نه از آمدن آنها چیزی بر زبان می آورد؛ بلکه می گوید: من زبان شما را نمی فهمم؛ راه را بر من نگیرید بگذارید دنبال کارم بروم.

داستان آن عده که دست از ذیل عنایت ائمه معصومین کشیده اند و می خواهند بدون استفاده از دریای علوم آنها قرآن را بفهمند؛ عین شبیه داستان مردم این شهر است، این عده با آنکه در میانشان علمای بسیار بزرگی هم جلب نظر می کند؛ هرکدام پاره ای از الفاظ قرآن را می گیرند و معنایی از پیش خود بر آن می بافند که

خنده آورتر از ترجمه های اهل آن شهر از سخن مرد عرب میباشد. (1) ممکن است عده ای تصور نمایند ما درباره علمانی که از اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفته اند؛ داریم مبالغه می کنیم. باور بفرمائید که این عین واقعیت است. اگر مناسبتی پیش می آمد نمونه های فراوانی از تأویلات افتضاح آمیز آنان می توانستم ارائه دهم که مؤید ادعای ما است. اتفاقاً ابتلا به این نوع انحرافات و تأویلات نامعقول در حوزه های علمیه بیشتر از جاهای دیگر است، خلاصه تنها راهی که برای دستیابی بر علوم نامحدود قرآن وجود دارد تمسک بذیل عنایت اهل بیت علیهم السلام است و بس. باید در صدد فهم معانی قرآن و استفاده از هدایت آن در زندگی، تنها به رهنمودها و آموزشهای اهل بیت چنگ زد؛ که سعادت بشر بستگی به پیروی از این خاندان محترم دارد. لازمه محبت ائمه معصومین علیهم السلام تبیین و ترویج مکتب روشنگر ایشان و شکر نعمت ولایت آنان و حرکت در مسیر افکار و دستورات و برنامه هایشان می باشد.

پروردگارا! چنین توفیق عظیمی را هرچه بیشتر و بهتر برای همگان کرامت بفرما. حوزه علمیه قم که هم اکنون چشم و چراغ همه حوزه ها و دارای شکوه و جلال و عظمتی خیره کننده بوده و محور فعالیت در آن فقه و فقهت بر اساس مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد؛ امید است در زمینه های علوم دیگر نیز که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بجا مانده کوشش شایانی بعمل آورده و در این موارد پیشتاز شوند و اقشار گوناگون ملت اسلام را از کلیه معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام بخوبی تغذیه نمایند. اری حوزه علمیه قم با سوابق درخشانی که دارد و با شخصیت های بزرگ علمی که در دامن خود پرورده و می پرورد امروزه مایه امید مسلمین جهان و پشت و پناه دین و دیانت است.

ص: 165

1- تأویلات ناروای بسیاری از عرفای اصطلاحی مانند محی الدین وجود دارد که به یک مورد آن در پاورقی صفحه قبل اشاره شد. در اینجا به یک نمونه از تأویلات ملامدرا هم اشاره می شود. آخوند ملاصدرا در استدلال برای حرکت در جوهر به آیه شریفه وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُ جُودًا وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ؛ نمل (27) آیه 88 که صریح در حرکت زمین است؛ تمسک نموده و آن را به حرکت در جوهر تأویل میکند!

عزیزانی که در این مجلس مدح اهل بیت و مرثیه برای آنها خواندند؛ سخن از قرآن خواندن سر مبارک سبط شهید بر بالای نیزه بمیان آوردند، درست است سر مبارک آن مظلوم بر بالای نیزه شروع بقرائت قرآن فرمودند، چون کار این خانواده محترم همواره سوق دادن مردم بطرف قران و حمایت از دین سید و سرور پیامبران می باشد. ایا نشنیده اید که حضرت قمر بنی هاشم در روز عاشورا در آن شرایط دشوار اهل بیت از دیر دین مقدس اسلام را شعار و رجز خود قرار داده و فرمود:

وَ اللَّهُ أَنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي *** إِي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ *** نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ (1)

قسم به خدا اگر به دست راست از بادنم جدا کر دیا- ولی اینرا بدانید که من همواره از دین خود و از امام خود که در یقینش صادق و از نسل پیامبر پاک و امین است حمایت می کنم.

و سر مبارک امام شهید بر بالای نیزه قرائت قرآن فرمود، به هنگام گرداندن سر مبارک در کوچه های کوفه صدای دلربای آن حضرت شنیده شده که می گفت: مَحَسَبَتَ أَنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ... (2) (3).

زمانی هم خواهر بزرگوار و عزیز حسین، زینب کبری علیها السلام، در دروازه کوفه چشمش بر سر بریده برادر عزیزش بر بالای نیزه افتاده با دل خونین ناله ای سر داد و گفت:

يَا هَيْلًا لِمَا اسْتَتَمَّ كَمَالًا *** غَالَهُ حُسْفُهُ فَا بَدَى غُرُوبًا

مَا تَوَهَّمتَ يَا شَفِيقُ فُوَادِي *** كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا (4)

ص: 166

1- مقتل الحسين عبدالرزاق مقرر ص 269 .

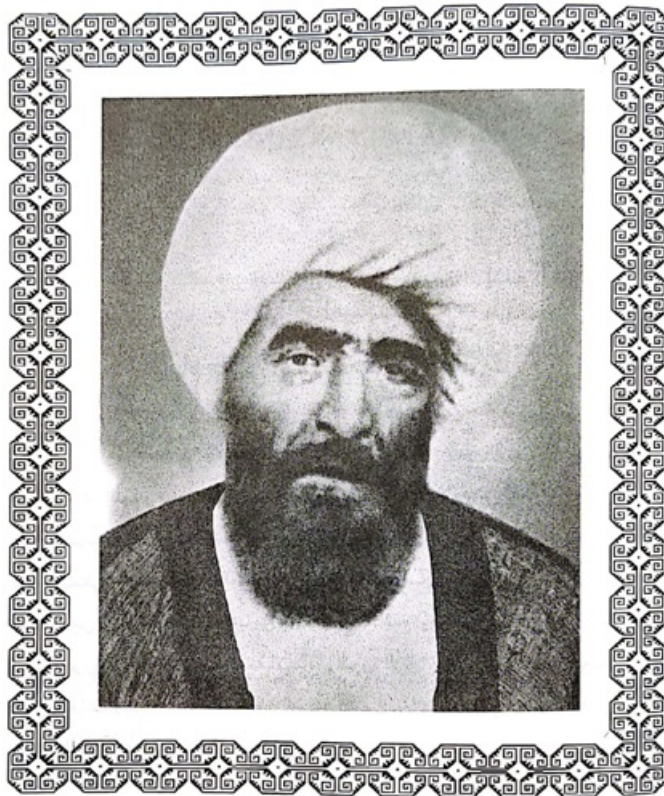
2- منتهی الآمال ج 1 ص 415.

3- كهف (18) ایه 9.

4- نفس المهموم محدث قمی ص 401.

1- حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری قدس سره

اشاره



(از نجف اشرف)

ص: 167

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم وحنانيت، تباركت يا الهى وتعاليت، يا من لا يحصى نعمه العادون، ولا يؤدى حقه المجتهدون، الذى ليس لصفته حد محدود ولا أجل معدود، نحمدك اللهم على نعمائك العظام، نشكرك على آلائك الجسام، ونصلى ونسلم على نبيك محمد نبي الرحمة، وامام الأئمة المنتخب من طينه الكرم، والمنتخب من سلالة المجد الأقدم، ومغرس الفخار المعروق، وفرع العلاء المثمر المورق، وعلى أهل بيته الأئمة الأمناء، والبره الأتقياء، أشرف آل أفضل النجباء من الله أفضل التحيات والثناء مادامت الأرض والسماء، تقسم الله بالمظلوم الغريب الشهيد قتيل العبرات أن يوقفنا حتى نعظمه حق التعظيم.

وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى :

« أَنْ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ ، يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَّ عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ، وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا ببيعكم الذى بايعتم به ، وذلك هو الفوز العظيم التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الأمرؤن بالمعروف ، و النَّاهون عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ » . (1)

ص: 168

خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری کرد که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار میکنند، می کشند، و کشته می شوند، این وعده حقیقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن فرموده، و چه کسی از خدا بهتر و وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما، بر داد و ستدی که با خدا کرده اید، و این است آن پیروزی بزرگ.

توبه کنندگان، عبادت کاران، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (مرزهای) الهی (مؤمنان حقیقی اند)، و بشارت ده به چنین مؤمنان.

در این آیه شریفه صحبت از تجارت است، این تجارت در صحنه ای از فضل و رحمت پروردگار متعال صورت می پذیرد، که بازار آن مالا مال از بخشش و مرحمت، و تجارت فسادناپذیر واقع در آن سرتاسر نور است.

نمیدانم تا به حال در چنین بازاری چیزی فروخته، و از متاع باقی چیزی به دست آورده ای، یا اینکه تمامی آنچه تو داری متاعی است فناپذیر که در پایان کار فاسد شده، و بنابودی می گراید؟

در تجارت مورد بحث خریدار پروردگار عالم است، آنچه را که او از تو خریداری میکند موهبت خود اوست، با اینکه متاع مورد معامله تو را از خود برایت ارزانی داشته ولی از تو خریداری می کند چنانکه گوئی از خودت می باشد..

او همانند شخص نیاز مندی که از دیگری چیزی بخواهد می فرماید:

« مِنْ الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا » (1)

کیست که به خدا قرض الحسنه ای بدهد.

او معامله ربوی را برای مردم تحریم فرموده، ولی در میان خود و خلقتش حلال فرموده و می فرماید:

ص: 169

«فَيْضَاعِفَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (1).

تا چندین برابر آنرا برگرداند، خداست که (روزی بندگان خود را) محدود و باگسترده می سازد، (و انفاق هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود) و به سوی او بازگردانده

می شوید و پاداش خود را می گیرید.

در این آیه شریفه که آیه فضل و رحمت است، خریدار پروردگار عالم است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى» و فروشنده مؤمنین هستند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» و آنچه مورد خرید و فروش قرار می گیرد جان و مال مؤمنین است «أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» و ارزشی را که خریدار به فروشنده می دهد بهشت است «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» از لام «لَهُمْ» که برای تملیک است مالکیت هر کدام از مومنین به بهشت خود، استفاده میشود.

1- بهشت چگونه است؟

در وصف بهشت در حدیث آمده:

«فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ» (2).

صفت بهشت به گونه ای است که نه چشمی آن را دیده، و نه گوشی شنیده، و نه بر قلب

بشری خطور کرده است.

با این حساب تصور چگونگی آن در دار دنیا برای احدی ممکن نیست، آنجadar الحیوان است، یعنی هر چه در آن می باشد زنده است، و کلیات را درک می کند، بدن انسان و حیات او در عالم دنیا بستگی به روح او دارد ولی در عالم آخرت خود رأسا و همانند روح زنده است، بهمین دلیل از نظر زنده بودن برای خود وضعیتی همچون وضعیت روح را دارد.

ص: 170

1- 245 / البقره: 2.

2- بحار الانوار، ج 76، ص 336، ح 1.

« وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانِ » (1)

زندگی واقعی در سرای آخرت است.

بنابراین هر چه در آنجا وجود دارد چون زنده است حرف می زند و ناطق است، برای همین است که پروردگار عالم در قرآن کریم سؤال انسان در روز حساب از اعضاء و جوارح خود را حمایت کرده و می فرماید:

« لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ » (2)

چرا به ضرر ما در پیشگاه خداوند عالم شهادت دادید؟ در جواب میگویند: پروردگاری

که همه چیز را قدرت نطق و سخن می دهد ما را برای ادای شهادت فرا خواند.

زیرا حرکات اعضاء و جوارح انسان در آن جهان به فرمان مرکزیت قلب انجام نمی شود، بلکه اعضاء جوارح انسان در آنجا خود برای خود شعوری دارند و زنده اند.

نهرهای بهشت روی زمین بهشت جریان پیدا کرده و پراکنده نمی شوند، چنانکه در دنیای کنونی ما آب فقط در مجرای خود می تواند حرکت کند، و اگر قرار شود در زمین مسطحی جریان پیدا کند نمی تواند و پراکنده می شود در روایتی آمده :

« وَإِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ تَجْرِي فِي غَيْرِ أَحْدُودٍ ... » (3)

نهرهای بهشت در غیر شیارهای زمین آن جریان دارند.

به این معنی که برای جریان آنها و پراکنده نشدن آن، شیار و مجرائی لازم نیست و

همینطوری روی زمین جریان پیدا می کنند.

2- مساحت کمترین قطعه بهشت :

در روایت آمده: کوچکترین قطعه از بهشت که به یک مومن داده می شود مساحت

ص: 171

1- 64 / العنكبوت: 29.

2- 21 / فصلت: 41.

3- بحار الانوار، ج 8، ص 219، ح 211.

آن به اندازه ای است که اگر تمامی جن و انس در همان قطعه میهمان دارنده آن شوند می توانند در آن جابجا شوند، و وسایل پذیرائی آنها به طور شایسته در همانجا در اختیار مؤمن هست، حالا دیگر وسعت بهشت مومنین کامل چگونه است خدا میداند.

3- آیا اهل بهشت همه شان مالک بهشت خود هستند؟

ناگفته نماند که کلیه اهل بهشت در عالم آخرت بهشت از خود ندارند، بلکه عده ای از آنها به صورت میهمان، در بهشت مومنین دیگر که مالک قسمت معینی از آنند بسر می برند.

اینها کسانی هستند که در دار دنیا به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام نمی روند.

عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : مَنْ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَهُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَنَا شِيعَةٌ حَتَّى يَمُوتَ فَلَيْسَ هُوَ لَنَا بِشِيعَةٍ ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَهُوَ مِنْ ضَيْفَانِ أَهْلِ الْجَنَّةِ . (1)

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به زیارت قبر حسین علیه السلام نرود و با اینحال گمان برد که از شیعه ما است، می میرد در حالیکه او از شیعه ما نیست، چنین کسی اگر بتواند به بهشت راه پیدا کند خود در آنجا بهشتی از خود نخواهد داشت بلکه میهمان اهل بهشت خواهد بود.

و در روایتی دیگر راوی از آن حضرت سؤال می کند:

مَا تَقُولُ فِيمَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ؟ قَالَ : قَعَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَقَّنَا وَاشْتَخَفَ بِأَمْرِ هُوَلَهُ . (2)

چه میگوئید درباره کسیکه زیارت حسین علیه السلام را در صورتیکه توانائی آن را دارد ترک میکند؟

فرمود: چنین کسی به رسول خدا و بما عاق شده است و به حق آن حضرت بی اعتنائی از خود نشان داده است.

ص: 172

1- بحار الانوار، ج 101، ص 4، ح 15.

2- بحار الانوار، ج 101، ص 2، ح 5.

4- موضع انسان در مقام معامله با پروردگار متعال:

سخن در پیرامون آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...» بود:

عده ای از مردم مانند کفار و مشرکین، و فساق هستند که در دنیا اصلاً داخل در «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى...» نشده و معامله ای با خدا نکرده اند.

و عده دیگری به صورت جزئی معامله با خدا کرده، و بالاخره جماعتی به طور تام و تمام و در اعلی درجه ممکن با حضرت حق تعالی معامله کرده اند که اینان از درجات عالی در پیشگاه خدا برخوردارند، هم اکنون جماعتی از مسلمانان هستند که اگر چه در راه حضرت حق به شهادت نرسیده اند، ولی بافت روانی آنها به گونه ایست که اگر پیامبر و یا امامی از ائمه هدی علیهم السلام در زمان آنها حضور داشته باشد با تمام وجودشان جهاد فی سبیل الله، و نیل به شهادت در راه خدا را هدف خود قرار میدهند، اینان در پیشگاه حضرت باری تعالی درجه ای همانند درجه شهدای بدر و یا شهدای کربلا داشته و خدا با توجه به نیت شان درجه شهید به آنان عطا می فرماید.

و طایفه دیگر مصداق این آیه شریفه می باشند که خداوند در حق آنان می فرماید:

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (1)

هر کس از خانه خود به نیت هجرت به طرف خدا و رسول گرامی او بیرون بیاید، و پس از آن مرگ او را دریابد، پاداش او بر ذمه خدا خواهد بود.

بعبارت دیگر کسانی که به منظور زیارت بیت الله الحرام، و یا زیارت رسول خدا صلی الله علیه واله و یا زیارت ائمه هدی علیهم السلام، و یا فراگیری احکام دین از خانه خود بیرون می آیند، ولی پیش از رسیدن به هدف خود، اجل آنها را درک می کند، خدا برای اینها نیز اجر و پاداش شهید عطا می فرماید.

ص: 173

و عده ای دیگر طلاب علوم دینی هستند که با خلوص نیت مشغول تحصیل علوم دینی بوده و به بدین ترتیب خود را برای اشاعه معارف اسلامی در سطح جهانی آماده میکنند، اینان نیز در پیشگاه خدا از شهداء به حساب آمده و از اجر و ثواب شهید برخوردار خواهند بود.

5- درجات شهداء:

در میان شهدای راه حق آنان که در رکاب پیامبران خدا به درجه شهادت نائل آمده اند درجاتشان از همه برتر و بالاتر است، و کسانی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و اله جان باخته اند درجاتشان از همه شهداء بالاتر است، و در میان کسانی که در التزام رکاب رسول خدا صلی الله علیه و اله بشهادت رسیده اند درجه شهدای بدر از همه بالاتر است ولی با تمام این احوال درجه شهدای کربلا حتی از درجه شهیدان بدر نیز بالاتر است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله در رابطه با شهیدان کربلا فرموده:

إِنَّ الْحُسَيْنَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ وَأَصْحَابَهُ سَادَةَ الشُّهَدَاءِ . (1)

فرزند دلبندم حسین سرور و سالار شهیدان از اولین و آخرین است، و یاران او سرور

شهداء دیگر هستند.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در این رابطه می فرماید:

أَلَا إِنَّهُ وَأَصْحَابُهُ مِنْ سَادَةِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (2)

او (حسین بن علی علیه السلام) و یاران او در روز قیامت از سروران شهداء هستند. خود حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب عاشورا طی نطقی پس از بجا آوردن حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي ، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَأَوْصَلِ

ص: 174

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 238، ح 29، و بحار الأنوار، ج 101، ص 149، ح 1.

2- عوالم العلوم، ج 17، ص 348، ح 2. و مقتل الحسين، مقرر، ص 233.

من اصحابی با وفاتر و بهتر از یاران خود، و اهل بیتی پاکدامن تر و مهربانتر از اهل خود ندیده ام.

در روایتی آمده: رسول خدا صلی الله علیه و اله روزی به همراه عده ای از یارانش از یکی از کوچه های مدینه عبور می کردند، ناگهان به عده ای از بچه ها که در سر راه مشغول بازی بودند برخوردند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله کنار یکی از آنها نشسته و او را مورد لطف و عنایت خود قرار داده و میان دو چشم او را بوسید، و او را در بغل گرفت و غرق در بوسه اش فرمود. یاران آن حضرت علت عنایت شایان و بوسیدن او را از آن حضرت پرسیدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

روزی این بچه را دیدم که با فرزند عزیزم حسین علیه السلام بازی می کرد، و گرد و خاک پاهای فرزندم را برداشته و بر صورت و دو چشم خود می مالید، بنابراین من او را به خاطر محبتش به پسرم حسین دوست میدارم، و جبرئیل به من خبر داد که در حادثه جانگداز کربلا او از یاران پسرم خواهد بود. (2)

بعضی ها گفته اند: که آن طفل حبیب بن مظاهر بوده است، ولی این قول درست نیست زیرا حبیب با توجه به سنی که هنگام شهادت در روز عاشورا داشت باید گفت که سن وی در آن روزها بیش از سی سال بوده است.

خلاصه بی سبب نیست که یاران سید الشهداء علیه السلام برتر از تمامی شهدای عالم شدند زیرا به دلیل کمال بندگی، خلوص نیت، عبادت، یقین و محبت به حضرت حق تعالی و شوق شهادتی که در دلهای آنان وجود داشت، خدا آنها را به عالیتترین درجات فضل و شرف اختصاص داد.

ص: 175

1- بحار الانوار، ج 44، ص 316، ج

2- بحار الانوار، ج 44، ص 242، ح 36.

اصحاب امام حسین علیه السلام در مقام بندگی خدا در چنان مرتبه بالائی قرار گرفته اند که در هر بعد از ابعاد عقاید دینی و اعمال مربوط به آن سیدند، یعنی سادات زکاه دهندگان، خمس دهندگان، بذل کنندگان جان و مال در راه خدا هستند در روایتی آمده: روز عاشورا بریر بن خضیر همدانی با عبدالرحمان بن عبدربه انصاری شوخی می کرد، عبدالرحمان گفت: ای بریر حالا چه وقت شوخی است؟! بریر گفت:

« لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحَبَّبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا وَلَا شَابًا، وَإِنَّمَا أَفَعَلُ ذَلِكَ إِسْتِثَارًا بِمَا نَصَّ بِرِ الْيَهُودِ، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ نُلْقِيَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا وَنُعَالِجُهُمْ سَاعَهُ، ثُمَّ نُعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنِ ». (1)

قسم به خدا مردم قبیله همه من می دانند که من در جوانی و پیری دنبال باطل نرفته و هرگز آن را دوست نداشته ام.

شوخی من در یک چنین موقعیتی بخاطر شور و شوق رسیدن به مقامی است که هم اکنون آماده وصول به آن هستیم، اکنون فاصله ما و آن مقام بسیار بلند، آنست که میان ما و این طغیانگران یک برخورد جنگی به وجود آید و ما پس از ساعتی تلاش با شمشیرهایمان در مقام دفاع از خاندان رسول خدا صلی الله علیه واله از زندان تن خلاص شده و با حور العین هم آغوش شویم.

6- دلیل برتری شهدای کربلا:

در طول تاریخ بشریت هرگز گروهی همانند یاران حضرت سید الشهداء ابوعبدالله الحسین علیه السلام دیده نشده است .

آنان در تمام مراحل حرکتشان به شهادت و لقاء الله یکدل و یک جهت بودند، بدین ترتیب که روز عاشورا در برابر تیراندازان دشمن صف کشیدند و تیرهای آنان را به جان خریدند، و سینه های مالا مال از عشق حق و حقیقت خود را آماج تیر بلا ساخته و نماز را به جماعت برپا داشتند، اعمال حج را به جماعت به جا آورده، و تشنگی

ص: 176

1- بحار الأنوار، ج 45، ص 1، ح 1.

مهلك چند روز آخر حیات پر افتخار خود را به جماعت تحمل کردند، غم و شادی شانرا به جماعت پشت سر گذاشتند، در راه حق به جماعت سردادند، و به جماعت بر بالای نیزه ها عروج کرده و از آن بالا بر هر چه ستم و ستمگری است دهن کجی فرمودند، در بلندای نی های کین و ستم قهقهه پیروزی سر داده و شوکت و حشمت دروغین یزید، آن جوان بدوی و سگ باز پست، و دژخیمان خونخوار خاندان امیه را تحقیر نمودند.

صحنه عجیبی به وجود آمده بود، دو گروه غالب و مغلوب هر دو شعار پیروزی سر داده بودند، ستمگران در پای نیزه های خود بساط میگساری پهن کرده و بر پیروزی نظامی قلبی خود بزم عیش و نوش گسترده و ستمدیدگان بر بالای نی با بانگ: « وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » (1) کاخهای ظلم و بیداد را بلرزه انداخته بودند.

خونخواران می پنداشتند حسین بن علی علیه السلام و یاران ارجمندش را کشته و به پیروزی نهایی رسیده اند، و پس از این دیگر عامل بازدارنده ای در مقابل هوسرانیهها و اعمال خودسرانه آنها وجود نخواهد داشت.

و جمعیت دلدادگان به خدا و رسول گرامی او و سردادگان راه حق می گفتند: ما را به دلیل آنکه رهبر عظیم الشان ما تنها عامل بیداری انبوه خفتگان بود کشتید تا بدین وسیله از هشیاری و بیداری ملت اسلام جلوگیری کرده و آنها را هر چه بیشتر و بیشتر بچایید، و بر زرق و برقهای دروغین خود بیفزائید، غافل از آنکه اینک ما با کشته شدنمان موضع بسیار بهتری برای رسانیدن پیام بیداری به ملت خواب آلوده اسلام به دست آورده ایم، طولی نمی کشد که میدانید سرانجام طغیان و خودسری هایتان چیست . (2)

ص: 177

1- 227 / الشعراء: 26.

2- مابین دو پرانتز توضیحی از ما است.

آری در تمامی کارهایشان یکدل و یک جهت بودند، حتی این یکدلی شامل حرم محترم رسول خدا صلی الله علیه و اله و دیگر اصحاب حسین علیه السلام نیز می شد چنانکه با هم وارد کربلا شدند و با هم از دیار کربلا کوچ نمودند منتهی از مردان تنها سرهای بریده آنها و از زنان عده ای ستمدیده بی دفاع، با هم از کربلا کوچ کردند، و با هم فاصله کوفه تا شام را با وضعی دلخراش پیمودند، با هم وارد مجلس عبیدالله بن زیاد پست و بی شرم شدند، و با هم بیابانها را پشت سر گذاشتند، و با هم تحمل توهین و هتک حرمت نمودند، و با هم وارد کاخ یزید شدند.

نمی دانم امروز برای شما شنوندگان محترم از شهدا بگویم، یا از سید الشهداء علیه السلام، و یا از حوادث دردناک و ناگواری که در این روزها برای امام باغ و یاران بزرگوارش پیش آمد؟

7- جلوگیری از آب:

تا امروز که هفتم محرم است هنوز آب را به روی امام علیه السلام، و اصحاب و اهل بیتش نبسته بودند ولی امروز پیکی از طرف عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد رسید و او حامل نامه ای از کوفه به فرمانده سپاه کین عمر بن سعد بود، ابن زیاد در آن نامه در رابطه با آب دستوری به ترتیب زیر داده بود:

حَلَّ بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ ، فَلَا يَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً . (1)

از رسیدن حسین و یارانش به آب جلوگیری کن تا قطره‌های از آن ننوشند.

عمر بن سعد پس از دریافت دستور عبیدالله، عمرو بن حجاج را در راس پانصد سوار مأمور کرد تا امام و یارانش را از استفاده از آب فرات جلوگیری کند، در این هنگام عبدالله بن حصین از دی که مرد جنگ آزموده ای بود با صدای بلند فریاد برآورد:

ص: 178

يَا حُسَيْنِ أَلَا تَنْظُرُونَ إِلَى الْمَاءِ كَانَهُ كَيْدِ السَّمَاءِ ، لَا تَذَوْفُونَ مِنْهُ قَطْرَةً وَاحِدَةً حَتَّى تَمُوتُوا عَطَشًا .

یا حسین آیا آب فرات را نمی بینید که همانند کبد آسمان صاف و زلال است؟ از آن

قطره ای نخواهید نوشید تا تشنه از دنیا بروید.

امام علیه السلام او را نفرین کرده و فرمود:

اَللّٰهُمَّ اَقْتُلْهُ عَطَشًا ، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُ اَبَدًا .

پروردگار او را عطشان بمیران و هرگز مشمول مغفرت خود قرارش نده.

پروردگار عالم دعای آن حضرت را مستجاب فرموده، و آن ستمگر دور از رحمت خدا در حالیکه عطش شدیدی او را آزار می داد زندگی نکبت بار خود را به پایان برد . (1)

در روایت دیگری آمده: عمرو بن حجاج فرمانده موکلین آب خطاب به امام علیه السلام سخنی گفت، که من از بازگوئی آن خودداری کرده و به همین مقدار که در آن روایت آمده کفایت میکنم:

كَانَ سَمَاعٍ مِثْلٍ هَذَا اَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ مَنَعِ الْمَاءِ . (2)

شنیدن این سخن به آن حضرت سخت تر از منع آب بود.

8- مقایسه شهدای کربلا با شهدای بدر:

اگر بخواهم امروز شمه ای از احوال اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام را به عرضتان برسانم ذکر آن به طور کامل در این وقت کم ممکن نیست، بنابراین صحبت خود را در این رابطه اختصاص می دهم به بحث در پیرامون برتری شان بر کلیه شهدای عالم، و صحبت در پیرامون برتری آنان بر کلیه شهدای عالم نیز به طور

ص: 179

1- فوائد المشاهد، ص 230.

2- همان ، ص 230.

تفصیل به دلیل ضیق وقت غیر مقدور است، و لذا امروز منحصرًا در رابطه با برتری ایشان بر شهدای بدر سخن می‌گوییم.

در این مسأله تردیدی نیست که شهدای بدر بر تمامی شهدای عالم برتری دارند چنانکه پیش از این گفته شد، پروردگار متعال اهل بدر را پیشاپیش آگاه ساخته بود که در جنگ با کفار یا پیروز می‌شوند، و یا راه بر کاروان تجاری قریش بسته و بدون جنگ غنیمت هنگفتی از این راه نصیب آنها می‌شود کما اینکه خداوند در قرآن اشاره به این مطلب کرده و می‌فرماید:

« وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ... » (1)

هنگامی که پروردگار احدیت به شما وعده داد: که شما در این سفر به سفر بدر - بابا لشگر مسلح کفار قریش روبرو می‌شوید و با آنها جنگ کرده و پیروز می‌شود، و یا با کاروان غیر مسلح آنها روبرو می‌شوید و از این رهگذر غنائم سرشاری نصیب شما می‌شود. و شما دوست داشتید که با کاروان تجاری غیر مسلح قریش برخورد کرده و

بدون جنگ به آسانی غنائم سرشار موعود را از آن خود سازید.

ولی یاران سید الشهداء علیه السلام به گونه‌ای بودند که در روز عاشورا هنگامی که از آن حضرت اجازه میدان می‌خواستند و آن حضرت کمی در اعطای اذن به آنها درنگ می‌فرمود بشدت مضطرب می‌شدند.

اصحاب بدر را ملائکه یاری دادند، ولی اصحاب امام حسین علیه السلام برای درک هر چه زودتر شهادت شتاب به خرج می‌دادند که مبادا ملائکه حضرت حق بیاریشان بشتابند و درک فیض شهادت از آنان منتفی شود دقت فرمائید زهیر بن قین یکی از یاران با وفای آن حضرت در مقام دادن اطمینان خاطر به امام علیه السلام در رابطه با وفاداری خود و عدم ترک آن حضرت به عرض امام علیه السلام رسانید: دوست داشتم هزار بار در راه شما

ص: 180

کشته می شدم و دوباره زنده می شدم، تا وجود مقدس شما و جوانان خاندان رسالت و اهل بیت عصمت از اصابت هر گونه آسیبی در امان می ماندید.

و سعید بن عبدالله حنفی یکی دیگر از یاران آن حضرت عرض کرد:

وَاللَّهِ لَا نَخْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَهُ رَسُولِهِ فِيكَ ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ، ثُمَّ أَحْيَا ، ثُمَّ أَحْرَقَ حَيًّا أذْرَى ، يَفْعَلُ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً لِمَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حَمَامِي دُونَكَ ، وَكَيْفَ لَا فَعَلَ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتَلَتْ وَاحِدَةً ، ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَانْقِضَاءِ لَهَا أَبَدًا . (1)

اورا به خدا دست از تو بر نمی داریم تا خدا بداند که ما در غیبت رسول خدا صلی الله علیه واله حق او را درباره شما حفظ کردیم، قسم به خدا اگر من کشته شوم، سپس زنده شوم، و بعد از آن زنده زنده به آتش کشیده شوم، و سپس خاکسترم به باد داده شود، و اینکار را با من هفتاد مرتبه تکرار کنند، من از تو دست بر نمی دارم تا مرگ مرا دریابد، چگونه این چنین نکنم در حالیکه یکبار در رکاب شما می میرم، و سپس به کرامت همیشگی که هرگز پایانی ندارد می رسم.

اصحاب بدر امید به پیروزی داشتند، ولی اصحاب حسین علیه السلام به شهادت در معرکه کربلا یقین داشتند.

9- تأکید بر وفاء و پایداری :

آن حضرت شب عاشورا ضمن خطابه کوتاهی که در جمع یارانش ایراد فرمود چنین گفت:

وَقَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَنِّي سَأَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ أَنْ أَرْضَا يُقَالُ لَهَا : عَمُودٌ ، أَوْ كَرْبَلَا ، وَفِيهَا اسْتُشِّدَ هِدَ وَقَدْ قَرِبَ الْمَوْعِدُ .

أَلَا وَإِنِّي أَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ عَدَاً ، وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَاَنْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْ ذِمَامٍ ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَ بَيْكُم فَاتَّخِذُوهُ جَمَالًا ، وَلِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ

ص: 181

مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا، وَتَقَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَ لَوْ أَصَابُونِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلْبِ غَيْرِي. (1)

جدم رسول خدا صلی الله علیه واله به من خبر داده که به زودی پای مرا به عراق کشانیده و در سرزمینی به نام عمور یا کربلا فرود می آورند، و در همانجا دست به خون من می آلاینند، اینک وقوع حادثه نزدیک شده است. گمان می کنم که همین فردا روز موعود فرا رسد، من به شما اجازه می دهم که اینجا را ترک کنید، و از بابت بیعت من در ذمه خود واهمه نداشته باشید که من بیعت خود را از شما برداشتم، هم اینک سیاهی شب شما را پوشانیده آنرا مرکبی برای خود قرارداده و جان خود را از این معرکه نجات دهید، منتهی هرکدام از شما دست یکی از مردان خاندان مرا گرفته و با خود ببرد، خدا شما را جزای خیر عطا فرماید، به اوطان و شهرهای خود برگردید که اینها تنها مرا می خواهند، اگر به من دست یابند دیگران را فراموش میکنند.

در این هنگام برادران، فرزندان، و برادرزادگان، و فرزندان عبدالله بن جعفر یکصدا گفتند:

از اینجا برویم که پس از تو زنده بمانیم، خدا چنین روزی را به ما نشان ندهد، پیش از همه برادرش عباس بن علی علیه السلام بلند شد و به دنبال او دیگر افراد بنی هاشم بلند شده و هر کدام بنوعی مراتب وفاداری و پایداری خود را در حضور آن حضرت به عرض آن بزرگوار رساندند.

درست در همین ساعت برای محمد بن بشیر حضرمی یکی از یاران با وفای آن حضرت خبر آوردند که پسر در سر حدری اسیر شده است، حضرمی با شنیدن این خبر گفت:

از خدا میخواهم که اسارت او را ذخیره آخرت من قرار بدهد، گرچه دلم نمی خواست پسر اسیر شود و من پس از وی زنده بمانم.

امام علیه السلام سخن او را شنیده و فرمود:

ص: 182

أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ إِبْنِكَ .

من بیعتم را از گردن تو بر می دارم، در مورد آزادسازی فرزندان اقدام کن و او در جواب امامعلیه السلام گفت:

أَكَلْتِي السَّبَاعَ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ .

درندگان بیابان مرا زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم .

امام علیه السلام فرمود: حالا که نمی روی این جامه ها را به پسر دیگری که اینجا در کنار توست بده تا ببرد و برادرش را آزاد کند.

فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ .

آنگاه بر او پنج تکه لباس داد که ارزش آنها هزار دینار بود. (1)

عبدالله و عبدالرحمان دو برادر و هر دو غفاری و از اصحاب ابوعبدالله الحسین علیه السلام بودند. روز عاشورا در حالیکه به شدت می گریستند از آن حضرت رخصت میدان طلبیدند. تا با دشمن وی بجنگند.

امام علیه السلام از آنان پرسید:

فرزندانم چرا گریه می کنید؟

در جواب گفتند:

به آن سبب گریه میکنیم که می دانیم ساعتی بعد، شما غریب و تنها می مانید.

امام علیه السلام فرمود:

شما در پیشگاه خدا از دو اجر و ثواب برخوردار می شوید: یکی در مقابل شهادتتان، و دیگری به خاطر گریه تان به غریب و تنهایی من .

(2)

ص: 183

1- مقتل الحسین، عبدالرزاق مقرر ص 235.

2- مقتل الحسین، حافظ موفق بن احمد خوارزمی، ج 2، ص 23-24.

10- شهدای کربلا از نظر فضیلت و برتری با هم برابر نیستند

گرچه شهدای کربلا- از کلیه شهدای راه حق در عالم برتر و مقامشان از همه بالاتر است ولی آنها نیز در میان خودشان از نظر مقام و فضیلت با هم برابر نیستند، بلکه در درجات مختلفی قرار دارند. شاید به پندار شما حر بن یزید ریاحی مقامش از شهدای دیگر کربلا کمتر و درجه اش از همه پائین تر باشد.

ولی با در نظر گرفتن مقام و موقعیت وی در سپاه کوفه روشن می شود که کمتر کسی می تواند مقام و فضیلت او را درک کند. او در سپاه عمر بن سعد فرمانده چهار هزار رزمنده بود که همه شان بدون استثناء از قبیله خود او بودند، تردیدی نیست کسی که چنین موقعیت نظامی و این تعداد رزمنده از قبیله خود داشته باشد حتما از نظر مالی و ثروت نیز موقعیت چشمگیری داشته است، کسی که مقام و موقعیت اجتماعی و کلیه امکانات مادی خود را در راه فرزند دلبنده رسول خدا صلی الله علیه و اله فدا میکند مسلم است که مقامش از دیگر شهدای کربلا برتر و بالاتر است.

در نخستین ساعات روز عاشورا با شنیدن استفاده امام مظلوم وجدان دینی اش او را شدیداً تکان داد. به قره بن قیس، پسر عمویش گفت:

يَا بْنَ الْعَمِّ أَلَا تَرَى الْحُسَيْنَ يَسْتَجِيرُ وَلَا يُجَارُ، وَيَسْتَعِيثُ وَيُعَاثُ؟

پسر عمو آیا حسین را نمی بینی که چگونه از مردم پناه میخوهد و کسی او را پناه نمی دهد، و مردم را بداد خود می طلبد و کسی به فریادش نمی رسد؟

آیا موافقی بیاریش بشتابیم، و با فدای جانمان در راه او فیض شهادت را دریابیم، و در روز قیامت در زمره او باشیم؟

قره در جواب حر گفت:

من به چنین کاری نیاز ندارم.

حر از او مأیوس شد، آنگاه رو به پسرش کرده و چنین گفت:

يَا بُنَيَّ لَا صَبْرَ لِي عَلَى النَّارِ وَلَا عَلَى غَضَبِ الْجَبَّارِ، وَلَا يَكُونُ خَصْمِي غَدًا مُحَمَّدٌ

الْمُخْتَارِ، يَا بُنَيَّ سِرِّ بِنَا إِلَى الْحُسَيْنِ .

پسرم من تاب تحمل آتش و غضب پروردگار، و اینکه فردای قیامت خصم من رسول خدا صلی الله علیه و اله باشد را ندارم، پسرم برویم به سوی حسین.

پسر و پدر به سوی خیام امام حسین علیه السلام حرکت کردند. در چند لحظه کوتاه و گذرا فکر کرده و عقل خود را قاضی قرار داده، و عدم اعتبار زندگانی دنیوی، و جاودانگی زندگانی اخروی را دریافت، بدین ترتیب ذره ایمانی که در دلش وجود داشت برقی زد و درخشید و او را از خواب غفلت بیدار کرد، و در نتیجه حب دنیا و ریاست از دلش رخت بر بسته و عشق حسینی جایگزین آن شد، درست در این لحظات حالتی به وی دست داد که تحت تأثیر آن لرزه بر اندامش افتاد.

مهاجر بن اوس یکی از همرزمانش به وی گفت:

آیا می ترسی؟ اگر از من می پرسیدند که شجاعترین مرد کوفه کیست؟ من از ذکر نام

تو نمیگذشتم.

حر گفت: چنین نیست که تو پنداشته ای، من هم اکنون خود را سر دوراهی بهشت و دوزخ میبینم، و هرگز عذاب آتش را بر سعادت ابدی ترجیح نخواهم داد، گرچه قطعه قطعه شده و جسد من به آتش کشیده شود.

آنگاه به سوی خیام آل الله حرکت کرد، اما دلهره عظمت گناهش او را راحت: نمی گذاشت، زیرا به دلیل برخورد نامناسبی که قبلا با آن حضرت کرده و موجبات

ترس و نگرانی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله را فراهم آورده بود می ترسید مورد عفو امام علیه السلام قرار نگیرد، بالاخره در حالیکه دستهایش را بر سرش گذاشته بود، و عذر توبه به درگاه پروردگار متعال می آورد میگفت:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَتَيْتَ ، فَتُبَّ عَلَيَّ فَقَدْ أَوْعَيْتَ قُلُوبَ أَوْلِيَاءِكَ وَ أَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ .

پروردگارا به درگاه با عظمت تو عرض توبه میکنم، توبه مرا بپذیر که من دلهای دوستان تو و فرزندان رسول تو را ترسانده و به رعب انداخته ام.

او در حالیکه از فرط خجالت روی خود را پوشانیده بود خدمت امام علیه السلام رسید، و خود را به پای او انداخت، پای امام علیه السلام را غرق در بوسه کرد، و آن حضرت خطاب به وی فرمود:

إِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا شَيْخُ مَنْ أَنْتَ؟

یا شیخ سرت را بلند کن، تو کیستی؟

گفت: من همانم که در آغاز امر راه بر تو بستم، و مانع از آن شدم که به مدینه بازگردید، و یا جای دیگری بروید، من هرگز تصورش را نمی کردم که اینان با شما

چنین برخوردی داشته باشند. حالا از کرده خود پشیمانم، آیا توبه من در پیشگاه پروردگار متعال پذیرفته میشود یا نه؟ توبه حر قبول درگاه الهی شد، و امام به وی مژده قبولی توبه اش را داد. (1)

11- شب عاشورا:

امام علیه السلام شب عاشورا را نخواهید، و تا صبح روز عاشورا مشغول عبادت بود، گاهی هم اطفال و دختران خردسال حرم رسول الله صلی الله علیه واله را تسلی می داد، در روایتی از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام چنین آمده که فرمود:

سَمِعْتُ أَبِي فِي اللَّيْلِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا يَقُولُ - وَهُوَ يَصْلُحُ سَيْفَهُ - :

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ *** وَ الدَّهْرُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ *** وَكَلَّ حَى سَالِكِ سَبِيلِ

فَاعَادَهَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ ، فَفَهَّمْتُهَا ، وَعَرَفْتُ مَا أَرَادَ ، وَ خَنَقْتَنِي الْعِبْرَةَ ، وَ لَزِمْتُ السُّكُوتَ ، وَ عَلِمْتُ أَنَّ الْبَلَاءَ قَدْ نَزَلَ ، وَ أُمَّا عَمَّتِي زَيْنَبَ لِمَا سَمِعْتُ ذَلِكَ وَ ثَبَّتَ تَجْرُ ذَيْلَهَا حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ وَ قَالَتْ :

ص: 186

1- مقتل الحسين، حافظ موفق بن احمد خوارزمی، ج 2، ص 10.9.

وَإِثْكَالَهُ لَيْتَ الْمَوْتِ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةِ الْيَوْمَ مَا تَتُّ أُمِّي فَاطِمَةَ، وَأَبِي عَلِيٍّ، وَأَخِي الْحَسَنَ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَثِمَالَ الْبَاقِي، فَعَزَّاهَا الْحُسَيْنُ، وَصَبَّرَهَا، وَفِيمَا قَالَ:

يَا أُخْتَاهُ تَعَزَّى بِعَزَائِ اللَّهِ، وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ، وَأَهْلُ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ، وَكَلَّ شَيْءٌ إِلَّا وَجْهَهُ، وَوَلَّى وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَسَنَةٌ فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: أَفْتَغْصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا؟ فَذَاكَ أَقْرَحَ لِقَلْبِي، وَأَشَدَّ عَلَيَّ نَفْسِي. (1)

در شبی که صبح همان شب پدرم به شهادت رسید از آن حضرت شنیدم در حالیکه شمشیر خود را اصلاح میفرمود، ابیات زیر را زمزمه میکرد:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

این ابیات را دو یا سه بار تکرار کرد، من همینکه آن را از پدرم شنیدم منظور آن حضرت را فهمیدم، و گریه گلوگیرم کرد، ولی سکوت اختیار کرده و صبر و شکیب پیشه کردم و دانستم که حادثه دردناک شهادت نزدیک شده است، اما عمه ام همینکه آنرا شنید طاقت نیاورده، و همانندم از جا برجست و دامن کشان به جانب برادر بزرگوارش رفت، و موقعیکه به آن حضرت رسید در حالیکه زار میزد و میگريست گفت: واثکلاه ايكاش مرگ مرا در می یافت، گویا همین امروز مادرم فاطمه علیها السلام، و پدرم علی علیه السلام، و برادرم حسن علیه السلام را از دست داده ام، ای باقیمانده گذشتگان، وای پناه باقیمانندگان.

امام علیه السلام او را تسلیت داده و امر به صبر و شکیبائی فرسوده از جمله سخنان آن حضرت در مقام تسلیت به خواهر رشیدش کلمات زیر بود:

خواهر همچنانکه خدا دوست میدارد صبر کن، و این را بدان که بالاخره همه اهل زمین می میرند، و اهل آسمانها باقی نمی مانند، و هر چیز به جز وجه حضرت حق محکوم به فناست.

عمه ام گفت:

برادر آیا دل به مرگ نهاده ای؟ اینکه مصیبت بارتر و درد افزاتر برای من است!

ص: 187

12- صبح عاشورا!

بالاخره آن شب غم انگیز به پایان رسید، سپیده صبح بردمید، حالا امام علیه السلام میخواهد فریضه صبح را به جا آورد، تا آن روز همه روزه شخصی به نام حجاج بن مسروق از یاران آن حضرت اذان می گفت، ولی اینبار امام به فرزندش علی اکبر علیه السلام دستور داد اذان بگوید و علی اکبر علیه السلام اذان گفت، آب برای وضو نبود، ناچار همه تیمم کرده و بنماز ایستادند.

13- تعبیه در سپاه:

عمر بن سعد به تعبیه لشکر پرداخته و عمرو بن حجاج را به فرماندهی جناح راست، و شمر بن ذی الجوشن را به فرماندهی جناح چپ منصوب نموده و سواره نظام را بر عزره بن قیس احمسی، و فرماندهی پیادگان را به شبت بن ربیع و پرچم را به غلام خود درید داد. (1)

و امام علیه السلام نیز سپاه خود را - که تعدادشان اعم از سواره و پیاده هشتاد و دو نفر بودند - تعبیه فرموده، زهیر بن قین را در جناح راست، و حبیب بن مظاهر اسدی رحمه الله را در جناح چپ قرار داده و خود با اهل بیتش در مرکز سپاه قرار گرفت و پرچم را به دست با کفایت برادرش حضرت عباس بن علی علیه السلام داد. (2)

14- آماری از سپاه کوفه :

در تعداد سپاه کوفه همانند سپاه امام علیه السلام اختلاف وجود دارد، سپاه ابن زیاد را از شش هزار نفر تا پنجاه هزار نفر نوشته اند، بعضی ها در این رابطه راه افراط پیموده و ارقام بسیار بالائی را ارائه داده اند، ولی رقم معروف و مورد قبول اکثریت علماء سی هزار نفر آمده است.

ص: 188

1- مقتل الحسین، عبدالرزاق منزم، ص 251-252 .

2- همان، ص 251 .

امام علیه السلام همانگونه که گفته شد به تعبیه لشکر پرداخته و در برابر سیل مردم کوفه فرار گرفت، و خیمه ها را در پشت سر خود قرار داده، و دستور داد هیزم و نی هائی را که از بیابان جمع آوری کرده بودند در میان خندقی که در پیرامون خیمه قبلاً کنده بودند ریخته و آتش بزنند، تا بدین ترتیب از هجوم سپاه کوفه به خیمه ها و مزاحمت آنان جلوگیری فرماید.

16- آغاز حمله :

سپاه کوفه به فرمان عمر بن سعد حمله خود را به سپاه امام علیه السلام آغاز کرد، هنگامی که با مانع مستحکم - یعنی خندق کنده شده در اطراف خیمه ها و آتش - روبرو شدند شمر با صدای بلندی گفت:

يَا حَسَّيْنُ تَعَجَّلْتِ بِالنَّارِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَقَالَ الْحَسَّيْنُ : مِنْ هَذَا ؟ كانه شمر بن ذی الجوشن ، قِيلَ : نَعَمْ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنِ رَاعِيهِ الْمِعْزَى ! أَنْتِ أَوْلَىٰ بِهَا مِنِّي صَلِيًّا ، وَرَأْمُ مُسْلِمٍ بُنُ عَوْسَجَةَ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَهْمٍ ، فَمَنَعَهُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ : أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَ هُمْ بِقِتَالِ . (1)

یا حسین پیش از قیامت به سوی آتش شتافتی؟

امام علیه السلام فرمود: این کیست، مثل اینکه شمر بن ذی الجوشن است، گفتند: آری.

فرمود: ای پسر زن بزچران! تو سزاوار سوختن در آتش هستی.

در این هنگام مسلم بن عوسجه او را نشانه رفته میخواست به حیات ننگینش پایان دهد،

که امام علیه السلام او را از اینکار بازداشته و فرمود: نمیخواهم جنگ را ما آغاز کرده باشیم.

آنگاه عمر بن سعد به درید غلامش دستور داد پرچم را پیش ببرد، او پرچم سیاه کوفه را پیش برد، و سپاه کوفه خیام آل رسول الله صلی الله علیه واله را به محاصره خود در آوردند.

ابن سعد تیر و کمان خواست، تیر و کمان به وی داده شد، تیری به کمان گذاشته و

ص: 189

خیام آل الله را نشانه رفت، پس از آنکه تیرش را به سوی هدف رها کرد خطاب به سپاه کوفه چنین گفت:

إشهدوا لى عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى .

پیش عبدالله شهادت دهید که اولین کسی که به طرف حسین علیه السلام نشانه رفت من بودم. (1)

آنگاه تیراندازان سپاه کوفه امام علیه السلام و یاران با وفایش را تیر باران کردند.

وَ أَقْبَلْتُ السَّهَامَ كَأَنَّهَا الْقَطْرَ .

تیرها ریخت همانند باران به طرف امام و یارانش فروریخت.

طی همین تیرباران نصف بیشتر سپاه امام علیه السلام به شهادت رسیدند.

17- احتجاج:

فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ فِي أَنْ يَكْلِمَ الْقَوْمَ فَاذِنَ لَهُ، وَ كَانَ شَيْخاً تَابِعياً نَاسِكاً قَارِئاً لِلْقُرْآنِ، وَ مَن شَيْوِخِ الْكُوفَةِ فِي جَامِعِ الْكُوفَةِ، وَ لَهُ فِي الْهَمْدَانِيِّينَ شَرَفٍ، وَ قَدَّرَ .

فَوَقَّفَ قَرِيباً مِنْهُمْ وَنَادَى :

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ! إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِشِيرٍ وَنَذِيرٍ، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ، وَ سِرَاجاً مُنِيرًا، وَ هَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَقَعُ فِيهِ خَنَازِيرَ السَّوَادِ وَ كِلَابِهِ، وَ قَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَزَاءُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا؟

فَقَالُوا: يَا بُرَيْرُ قَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ، فَكَفِّ عَنَّا، فَوَاللَّهِ لَيُعْطِشُ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطِشَ مِنْ كَانَ قُبِلَتْ .

قَالَ: يَا قَوْمَ! إِنَّ ثِقْلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَصَبَ بَيْنَ أَطْهَرِكُمْ، وَ هُوَ لَاءِ ذَرِيَّتِهِ وَ عِزَّتِهِ وَ بَنَاتِهِ وَ حَرَمِهِ . فَهَاتُوا مَا عِنْدَكُمْ مَا الَّذِي تُرِيدُونَ أَنْ تَصْنَعُوهُ بِهِمْ؟

فَقَالُوا: نُرِيدُ أَنْ نَمَكِّنَ مِنْهُمْ الْأَمِيرَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَيُرَى فِيهِمْ رَأْيُهُ .

ص: 190

قَالَ: أَفَلَا تَقْبَلُونَ مِنْهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى لِمَكَانِ الَّذِي جَاءُوا مِنْهُ؟ وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَنْ نَسِيْتُمْ كِتَابَكُمْ وَعُهُودِكُمْ الَّتِي أُعْطِيْتُمْوهَا، وَأَشْهَدْتُمْ اللَّهَ عَلَيْهَا؟ وَيَلِكُمْ أَدْعَوْتُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ، وَرَعَمْتُمْ أَنْكُمْ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ دُونَهُمْ حَتَّى إِذَا أَتَوْتُمْ أَسْلَحْتُمْوَهُمْ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، وَحَلَّاتُمْوَهُمْ عَنْ مَاءِ الْفُرَاتِ؟ بِنَسَمَا خَلَفْتُمْ نَبِيَكُمْ فِي ذَرِيَّتِهِ مَالِكُمْ لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَبِنَسَمَا الْقَوْمِ أَنْتُمْ؟ فَقَالَ نَقَرَ مِنْهُمْ: يَا هَذَا مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ؟ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بَصِيرَةً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ فِعَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، اللَّهُمَّ أَلْقِ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ حَتَّى يَلْقَوْكَ وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ غَضَبَانُ. فَجَعَلَ الْقَوْمُ يُرْمُونَهُ بِالسَّهَامِ فَتَقَهَّرَ. (1)

آنگاه بریر بن خضیر همدانی از امام علیه السلام اجازه خواست تا با آنان سخن گوید، امام علیه السلام به وی اجازه داد.

بریر پیر مردی تابعی، پرهیزکار، قاری قرآن، از بزرگان قابل احترام کوفه و در جامعه کوفه از پیشتازان قاریان قرآن، و در میان بنی همدان از شرف و منزلت ویژه ای برخوردار بود، در برابر سپاه کوفه و به فاصله نزدیکی از آنها ایستاده و چنین آغاز سخن کرد:

مردم پروردگار عالمیان حضرت محمد صلی الله علیه واله را بشارت دهنده، و هشدار دهنده، و خواننده مردم به معرفه الله، و چراغ روشنائی بخش رهروان راه و حق حقیقت قرار داده است.

این آب فرات را که گرازها و سگهای بیابان به آزادی در آن غوطه می خورند از فرزند رسول خدا صلی الله علیه واله ممنوع اعلام کرده اید، آیا پاداش رسول خدا صلی الله علیه واله را این چنین می دهید؟!

در جواب او گفتند: بریر بیش از حد سخن گفتی، بس کن که حسین علیه السلام باید تشنگی را تحمل کند همچنانکه دیگران (عثمان) تحمل کردند.

آنگاه گفت: مردم اینها افراد خاندان رسول خدا صلی الله علیه واله هستند که امروز در مقابل شما قرار گرفته اند، و اینها اولاد و عترت او، و دختران و حرم وی هستند، حرف بزنید، راستی میخواهید با اینها چه رفتاری در پیش بگیرید؟

ص: 191

گفتند: می خواهیم آنان را در اختیار امیر عبید الله بن زیاد قرار بدهیم تا او خود درباره آنها تصمیم بگیرد.

گفت: آیا از ایشان نمی پذیرید که از جاییکه آمده اند به همانجا برگردند؟ وای بر شما ای اهل کوفه/ آیا نامه هائی را که برای حسین علیه السلام فرستاده و او را به کوفه دعوت کردید، و پیمانهای را که با او بسته و خدا را بر آن گواه گرفتید فراموش کردید؟

آیا خاندان پیامبرتان را دعوت نموده و به آنان قول وفاداری تا پای جان دادید و حالا که آنان بر اساس دعوت شما به سوی شما آمده اند می خواهید آنها را به عبید الله بن زیاد تسلیم نمائید، و ایشان را از دسترسی به آب فرات باز داشته اید؟ چه بد مراعات کردید پیامبرتان را در رابطه با خاندان او، چه بد مردمی هستید، خدا شما را در روز قیامت از تشنگی نجات ندهد.

بعضی از آنان گفتند: ما نمیدانیم تو چه میگوئی

گفت: شکر خدا را که به شناخت من درباره شما افزود، پروردگارا من از کارهای این بدسگالان در پیشگاه نو طلب برائت میکنم، پروردگارا ترس و وحشت بر ایشان چیره گردان تا روزی که با تو ملاقات کنند، در حالیکه تو از آنان در خشم و غضب هستی.

آنگاه او را تیرباران کردند، و او به حضور امام علیه السلام بازگشت.

پس از آن خود امام علیه السلام سوار بر شتری (1) به سوی آنها آمده و در مقابل آنان قرار گرفته و با صدای بلند به طوریکه اکثریت آنها می شنیدند چنین فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اإِسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَكُمْ عَلَيَّ ، وَ حَتَّىٰ أَعْتَدِرُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ فَإِنِ قَبِلْتُمْ عَذْرِي ، وَ صَدَّقْتُمْ قَوْلِي ، وَ أَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسَدُ عَدُوِّ ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ ، وَإِن لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعَذْرَ ، وَ لَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسَدُ عَدُوِّ ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ وَإِن لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعَذْرَ ، وَ لَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ ، إِنَّ وِليَّ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ . فَلَمَّا سَمِعَ النَّسَاءَ هَذَا مِنْهُ صَحْنٍ وَ بَكِيْنٍ وَ از تَفَعَّتْ أَصْوَاتُهُنَّ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ

ص: 192

1- این شتر همان است که پس از شهادت امام علیه السلام چندان سر خود را بر زمین زد که ملاک شد.

الْعَبَّاسُ، وابنه عَلِيًّا الْأَكْبَرِ، وَقَالَ لَهُمَا: سَكَتَاهُنِ، فَلَعَمْرِي لِيُكْثِرَ بَكَاتِهِنَّ. وَلَمَّا سَكَتَنَ حَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ، وَقَالَ فِي ذَلِكَ مَا لَا يَحْصِي ذِكْرَهُ، وَلَمْ يَسْمَعْ مُتَكَلِّمٌ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَبْلَغَ مِنْهُ فِي مَنْطِقِهِ. ثُمَّ قَالَ... أَيُّهَا النَّاسُ أَنْبَسُونِي مَنْ أَتَا، ثُمَّ أَزْجِعُوا إِلَيَّ أَنْفُسَكُمْ وَعَاتِبُوهَا، وَانظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَإِنْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟ السَّتُّ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَابْنُ وَصِيِّهِ وَابْنُ عَمِّهِ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ، وَالْمُصَدِّقُ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوْ لَيْسَ حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي، أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي، أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَلَا خِي: هَذَا سَيِّدًا شَدِيدًا أَهْلَ الْجَنَّةِ؟ فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، وَاللَّهُ مَا تَعَهَّدْتَ لِكَذِبٍ مُدَّةً عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يَمُقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ... وَإِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلُّوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ، وَابَا سَعِيدِ الْخُدْرِيَّ، وَسَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ، وَزَيْدَ بْنَ أَزْقَمَ، وَأَسِيْبَ بْنَ مَالِكٍ يَخْبِرُونَكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَهَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَلَا خِي، أَمَّا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي؟

مردم سخن مرا بشنوید و عجله نکنید تا شما را آنچنان که سزاوار است اندرزگویم، و عذر خود را درباره آمدنم به طرف شما بیان کنم، آنگاه اگر عذر مرا پذیرفتید، و سخن مرا تصدیق کردید و درباره من انصاف به خرج دادید بدین ترتیب به سعادت نائل می شوید، و برای شما راهی برای کشتن من باقی نمی ماند، و اگر بی انصافی کرده و عذر مرا قبول نکردید، آنوقت در کار خود متحد شوید و شریکان جرم خود را جمع کنید، تا مسأله برای شما پوشیده نماند سپس به کار من بپردازید و مهلتم ندهید که ولی من آن خدائی است که قرآن را فرو فرستاده و او متولی امور صالحان است.

وقتی بانوان حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را از آن بزرگوار شنیدند فریاد برآورده و به گریه و زاری پرداختند و صدایشان بلند شد.

امام علیه السلام برادرش عباس بن علی و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را فرستاد، و به آنان فرمود: زنان را ساکت کنید که برای من پس از این بسیار خواهند گریست. هنگامی که زنان ساکت شدند امام علیه السلام حمد و ثنای الهی را به جا آورده و بر

رسول خدا صلی الله علیه واله و انبیاء و ملائکه درود فرستاد، و در این رابطه سخنان فراوانی بیان فرمود که هیچ گوینده‌های پیش از آن و بعد از آن سخنانی در آن حد از فصاحت و بلاغت نشنیده است ...

سپس فرمود: نخست نسب مرا بیان کنید، و بگوئید که نسب من به چه کسی می رسد؟ آنگاه بخود آئید، و خود را مورد سرزنش قرار دهید، و ببینید که آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما جایز است؟

آیا من پسر دختر پیامبر شما، و فرزند وصی و ابن عم او، به اولین ایمان آورنده به خدا، و تصدیق کننده رسول خدا صلی الله علیه واله در رابطه با آنچه او از طرف پروردگارش آورده - نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهداء علیه السلام عموی پدر من و جعفر طیار عموی خودم نیست؟

آیا فرموده رسول خدا صلی الله علیه واله درباره من و برادرم را که فرمود: ایندو (من و برادرم) دو سرور جوانان اهل بهشتند، نشنیده اید؟

اگر مرا تصدیق کرده و این سخن را از من می پذیرید (که حق هم همین است) فبها، زیرا من تاکنون هرگز دروغ نگفته ام، و اگر از من باور نمیکنید، هم اکنون در میان شما کسانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله وجود دارند که میتوانند شما را از آن خبر دهند، از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری، و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن ارقم، و مالک بن انس پرسید تا آنها شما را خبر دهند که آیا چنین سخنی را درباره من و برادرم از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیده اند یا خیر؟ آیا همین مقدار شما را از ریختن خون من باز نمی دارد؟

در روایت دیگری آمده که شمر جلو آمد و گفت:

یا حسین ما هذا الذی تقول افهمنا حتی نفهم ما تقول .

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي ، فانه لَا يَجِلُّ لَكُمْ قَتْلِي ، وَ لَا اِنتِهَاك حُرْمَتِي ، فانی اِبْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ ، وَ جَدَّتِي خَدِيجَةَ زَوْجِ نَبِيِّكُمْ وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلِ نَبِيِّكُمْ :

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ .

شمر گفت: یا حسین چه میگوئی؟ طوری حرف برن که ما بفهمیم.

امام علیه السلام فرمود:

میگویم از خدا بترسید، و مرا نکشید، زیرا قتل و هتک حرمت من برای شما حلال نیست، من پسر دختر پیامبر شما هستم و مادر بزرگم خدیجه همسر پیامبر تان می باشد. شاید تاکنون سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود:

حسن و حسین علیهما السلام دو سرور جوانان اهل بهشتند بگوشتان خورده باشد، این سخنان با آنکه به عنوان اتمام حجت ایراد میشد کوچکترین تأثیری در دل‌های سپاه فریب خورده کوفه به جا نگذاشت. (1)

18- محافظین امام علیه السلام

چنانکه گذشت ضمن نخستین حمله ای که کوفیان بر ضد امام علیه السلام و یارانش انجام دادند تیراندازان کوفه به طور دسته جمعی امام علیه السلام و اصحابش را تیرباران کردند.

فَلَمْ يَبْقَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ إِلَّا أَصَابَهُ مِنْ سَهَامِهِمْ . . . فَمَا انْجَلَتْ الْغَبْرَةُ لَا عَنْ خَمْسِينَ صَرِيحاً . (2)

از یاران امام علیه السلام کسی باقی نماند که تیر به وی اصابت نکرده باشد... وقتی حمله پایان یافت و گرد و غبار خوابید معلوم شد که از اصحاب امام علیه السلام پنجاه نفر شربت شهادت نوشیده است.

عده ای از یاران سید الشهداء علیه السلام جنگ نکردند، اینها کار حفاظت از شخص امام علیه السلام را به عهده گرفته بودند، که یکی از آنان سعید بن عبدالله حنفی رضوان الله علیه بود. هنگامی که آن حضرت می خواست نماز ظهر بخواند سپاه کوفه حاضر نشدند جنگ را متوقف کنند تا نماز خوانده شود، لذا صفوف نماز امام علیه السلام را هدف تیرهای ناجوانمردانه خود قرار دادند، سعید بن عبدالله حنفی، و زهیر بن قین رضوان الله علیهما در جلو امام علیه السلام قرار گرفتند، تا تیر به بدن آن حضرت اصابت نکند. (3)

در فاصله آغاز و انجام نماز سیزده تیر بر بدن شریف سعید نشسته بود که در اثر آن

ص: 195

1- فوائد المشاهد، شیخ جعفر شوشتی، ص 235

2- مقتل الحسین، مقرر، ص 267 - 268 .

3- مقتل الحسین، مقرر، ص 279.

به زمین افتاده و به شهادت رسید.

و یکی دیگر از افرادی که خود را سپر بلائی امام علیه السلام قرار داده و در این راه حتی جان خود را از دست داد، حنظله بن سعد شبامی بود، که به هنگام تیرباران در جلو امام علیه السلام در میان آن حضرت و تیراندازان کوفه پشت به امام و رو به تیراندازان ایستاد او در حالیکه خود را هدف مستقیم و بدون حفاظ تیرهای کین قرار داده بود به موعظه سپاه کوفه پرداخته و چنین فرمود:

يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ، مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا لَهُمْ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ .

يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ، يَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ . (1)

يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حَسِينًا فَيُسْحِتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ، وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى فَجَزَاءَهُ الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرًا وَقَالَ :

رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رُدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ، وَ نَهَضُوا إِلَيْكَ لِيَسْتَجِيبُوكَ وَأَصْحَابِكَ، فَكَيْفَ بِهِمُ الْآنَ وَ قَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ . ؟

قَالَ : صَدَقَهُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! أَفَلَا تَرْوِحُ إِلَى الْآخِرَةِ ؟ فَأَذِنَ لَهُ فَسَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ تَقَدَّمَ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ . (2)

ای مردم من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم، از عادتى همچون عادت نوم نوح و عاد و ثمود و کسانیکه بعد از آنان بودند (از اهل شرک و کفر و طغیان) میترسم، خداوند ظلم و ستمی بر بندگان خود نمی خواهد. ای قوما من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا میزنند و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمیرسد (بیمناکم، همان روزی که روی برمی گردانید و فرار میکنید،

ص: 196

1- 31-33 / غافر: 240.

2- مقتل الحسين، مقزم، ص 278.

اما هیچ پناهگاهی در برابر (عذاب) خداوند برای شما وجود ندارد. و هرکسی را که خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد هدایت کننده ای برای او نمی تواند وجود داشته باشد. ای مردم دست از کشتن حسین علیه السلام بردارید، تا خداوند قادر متعال با عذابی دردناک ریشه کن تان نکند، که هیچ افتراء گوینده ای به آرزوی خود نمی رسد. حسین علیه السلام او را دعای خیر کرد و فرمود: خدا بر تو ببخشد آنان هنگامی که دعوت تو به حق و حقیقت را رد کرده و آماده مخالفت با تو و باران تو شدند سزاوار عذاب الیم حضرت حق شدند، چگونه چنین نشود که آنان برادران نیکوکار تو را به خاک و خون کشیدند.

حنظله گفت:

درست می فرمائید یابن رسول الله! آیا به طرف آخرت نرویم؟ امام علیه السلام به وی اجازه داد، و او پس از سلام بر حسین علیه السلام پیش رفت، و چنان با سپاه کوفه به پیکار پرداخت که شربت شهادت نوشید.

یکی دیگر از این بزرگواران که تیرهای اهل کوفه را به جان خریده و مانع از آن شد

که تیری بر آن حضرت اصابت نماید، عمرو بن قرظه انصاری بود.

در روایت آمده:

وَجَاءَ عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَوَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْنَهُ مِنَ الْعَدُوِّ، وَيَتَلَقَى السَّهَامَ بِصَدْرِهِ وَجَبْهَتِهِ، فَلَمْ يَصِلْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ، وَلَمَّا كَثُرَ فِيهِ الْجِرَاحُ التَّمَّتْ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَوْفَيْتَ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ السَّلَامِ، وَأَعْلَمْتَ أَنِّي فِي الْأَثَرِ، وَخَرَمَيْتَا (1)

عمرو بن قرظه انصاری آمده و در جلوی امام حسین علیه السلام ایستاد، و آن حضرت را از ضربات دشمن مصون داشته، و تیرها را با سینه و پیشانی می گرفت، بدین ترتیب تا او در جایش ایستاده بود صدمه ای به امام علیه السلام وارد نشد.

هنگامی که زخمهای وارد بر بدنش زیاد شد رو به امام علیه السلام کرده و گفت:

یابن رسول الله آیا به وظیفه خود عمل و به تعهد خود وفا کردم؟

امام علیه السلام فرمود:

ص: 197

بلی، تو پیش از من وارد بهشت می شوی، از من به رسول خدا صلی الله علیه واله سلام برسان، و به آن حضرت بگو: که متهم به دنبال تو می آیم.

آنگاه قرظه به زمین افتاده و آخرین نفس خود را کشید. حالا می خواهم از همین جاسلامی به نامبردگان عرض کنم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَعْدُ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَنْظَلَةَ الشَّامِيَّ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمْرُو بْنَ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيَّ ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ وَأَعْوَانِهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

19- تیرهایی که بر بدن شریف امام علیه السلام اصابت کرد:

تا این بزرگواران زنده بودند ضربات تیر و شمشیر و نیزه را به جان خریده و مانع از آن شدند که صدمه ای به وجود شریف امام علیه السلام برسد، اما ساعتی پس از شهادت ایشان امام علیه السلام بدون مدافع در معرض ضربات آن ناجوانمردان قرار گرفت، و تیرهای زیادی بر بدن مقدس آن حضرت اصابت کرد، و قسمتی از آنها را که به جاهای حساس بدن آن حضرت اصابت کرده بودند را از بدنش بیرون کشیده و دور انداخت، یکی از آنها تیری بود که به دهان مبارکش اصابت کرد:

فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ لَعْنَةُ اللَّهِ فَأَنْبَتَهُ فِي حَنَكِهِ الشَّرِيفُ فَأَنْتَرَعَ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنَكِهِ حَتَّى امْتَلأت رَاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَ قَالَ : أَللَّهُمَّ أَشْكُوا إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ . (1)

مردی از بنی دارم تیری به سوی آن حضرت رها کرد، و آن تیر به دهان مبارکش اصابت کرد، امام علیه السلام تیر را بیرون کشیده و دست مبارکش را از زیر آن گرفت و در کف دستش پر از خون شد، حضرت آن خون را به زمین ریخت و فرمود: پروردگارا از آنچه درباره پسر دختر پیامبرت روا می دارند به تو شکایت میکنم و یکی دیگر از تیرها به گوی مبارکش نشست .

ص: 198

ثُمَّ رَمَى سِنَانٌ لَعْنَةَ اللَّهِ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ فَسَقَطَ وَ جَلَسَ قَاعِدًا فَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ .

سپس سنان بن انس تیری به آن حضرت انداخت، و آن تیر به گلوی مبارکش اصابت کرد، هنگامی که تیر به هدف نشست آن حضرت بر زمین افتاد، سپس بلند شد و نشست و تیر را از گلویش بیرون کشید، و خونی که از جای تیر جاری می شد را با دستش گرفته و به سر و ریش مبارکش مالید و گفت:

هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُحَضَّباً بَدْمِي . (1)

همینگونه که به خون خود خضاب شده ام به لقای پروردگارم خواهم شتافت.

و یکی دیگر بر قلب نازینش نشست:

وَلَمَّا صَدَّ عَفَّ عَنِ الْقِتَالِ وَيَسْتَرِيحُ ، رَمَاهُ رَجُلٌ بِحَجَرٍ عَلَى جَبْهَتِهِ فَسَالَ الدَّمُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَأَخَذَ الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ عَيْنَيْهِ رَمَاهُ آخَرَ بِسَهْمٍ مُحَدَّدٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ وَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ ، فَقَالَ :

بِسْمِ اللَّهِ ، وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ، وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ : إِلَهِي أَنْتَ تَعَلَّمَ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا كُنْتُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنِ نَبِيِّ غَيْرِهِ .

ثُمَّ أَخْرَجَ السَّهْمَ مِنْ قَفَاهُ ، وَ انْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ فَوَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ الْجُرْحِ فَلَمَّا امْتَلأت رَمَى بِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ :

هَوَّنَ عَلَى مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ ، لَمْ يَسَقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ ، ثُمَّ وَضَعَهَا ثَانِيًا فَلَمَّا امْتَلأت لَطَخَ بِهِ رَأْسَهُ وَ وَجْهَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ قَالَ : هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَ جِدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بَدْمِي وَ أَقُولُ : يَا جَدًّا قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ . (2)

آنگاه ضعف بر وی چیره شد، ایستاد کمی استراحت کند، در آن هنگام مردی با سنگی به پیشانیش زد، و خون از پیشانیش جاری شد، لباسش را گرفت تا خون را از چشمانش

ص: 199

1- فوائد المشاهد، ص 237.

2- مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 34. و مقتل الحسين مقرر، ص 325.

پاک کند، در این اثنا کس دیگری تیر آهنین سه شعبه ای به سوی آن حضرت رها کرد، تیر به قلب تپنده عالم امکان نشست، هنگامی که نیر به هدف نشست فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ، وَبِاللَّهِ، وَوَلِيَّ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

پروردگارا تو میدانی که اینها دارند مردی را میکشند که جز او بر روی زمین پسر پیامبری وجود ندارد.

تیر با تمام طولش در قلب شریف فرو رفته بود، بهمین دلیل بیرون کشیدن آن از جلو ممکن نشد. و آن حضرت ناگزیر خم شد و آنرا از پشت سر بیرون آورد، و خون از جای آن همانند ناودان بیرون جست، آن حضرت در دستش را زیر جراحات گرفت، هنگامی که پر از خون شد آن خون را به طرف آسمان انداخت و از آن خون قطره ای به زمین بازنگشت دیگر بار دستش را زیر جراحات گرفت، هنگامی که در کف دستش مالا مال از خون شد آن را بر سر و صورت و ریش شریفش کشید و آنها را از خون رنگین ساخت و فرمود:

همینگونه خواهم بود تا پروردگار دادگر و جدم رسول خدا صلی الله علیه واله را در حالیکه آغشته به خون هستم ملاقات کنم و به آن حضرت عرض کنم:

جد بزرگوار مرا فلانکس و فلانکس کشتند.

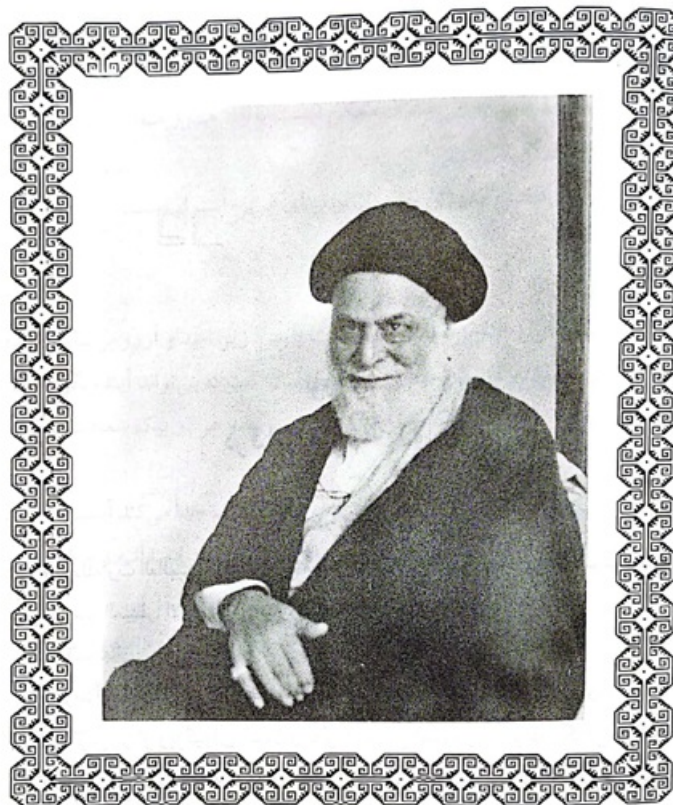
اللَّهُمَّ الْعَنِ الظَّالِمِينَ أْبَدًا أَلْبَدِينَ بِحَقِّكَ يَا اللَّهُ. (1)

ص: 200

1- این سخنرانی را از کتاب فرائد المشاهد، مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری قدس سره چاپ علمیه اسلامی، ص 237.227، گرفته و پس از بازنویسی و تحقیق در اینجا درج شد

1- حضرت آیه الله مرحوم حاج سیدرضا صدر قدس سره

اشاره



(از قم)

ص: 201

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين، سيما على المهدي المنتظر، الامام الثاني عشر، واللعنة على أعدائهم أجمعين.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » . (1)

امید و آرزو از ویژگیهای انسان و فطریات بشر است، زیرا هر دو نگاهی به آینده دارند، هنوز ثابت نشده که در میان جانوران، جانوری آینده نگر باشد، هنوز معلوم نشده جانورانی که لانه می سازند، و خوراک اندوخته می کنند بر اساس آینده نگری اینکار را کرده باشند، ممکن است که فعالیتهای آنها از روی غریزه و به صورت خودکار انجام گرفته باشد، بدون آنکه خود بدانند چه کار میکنند.

دانش اکتسابی است و نیاز به تعلیم و تعلم دارد، بر اساس ادعای اینکه جانوران دیگر غیر از انسان نیز از ویژگی آینده نگری برخوردارند، این سؤال پیش می آید که

ص: 202

نخستین معلم جانوران که بوده، و سیستم آموزش آنها چگونه بوده است؟

ارائه جواب قاطعی به این سؤال ممکن نیست یا اقلاً هنوز ممکن نیست، پس بی گمان می توان گفت:

لانه سازی و ذخیره اندوزی جانوران بر مبنای غریزه استوار است.

1- امید و آرزو :

پس امید و آرزو از ویژگیهای انسان است و بس. زیرا امید و آرزو بر پایه آینده نگری برقرار است، و در میان جانوران این تنها انسان است که می تواند آینده نگر باشد.

امید و آرزو هر دو نمایانگر خواسته های بشر بوده، و هر دو بیک سعادت، و نوید

خوشبختی او می باشند.

تفاوتی که میان امید و آرزو وجود داشته و آنها را از هم جدا می کند آنست که امید بر خاسته از عقل و اندیشه بشر است، و هدف آن همواره خردمندانه و امکان پذیر بوده و به چیز محال هرگز تعلق نمی گیرد.

مثلاً بیمار امید بهبودی، و ناتوان امید توانا شدن، و دانش پژوه امید دانشوری، و

ستمدریده امید قطع دست ستمگر را دارد. ولی آرزو چنین نیست. گاهی با عقل هماهنگی نداشته و هدف آن عقلانی، خردمندانه، و امکان پذیر نیست. به عنوان مثال می توان گفت:

پیر آرزوی جوانی، چاه کن آرزوی رسیدن به گنج، و هر کس در آستانه مرگ قرار

میگیرد آرزوی حیات دارد.

از تفاوت مورد بحث در میان امید و آرزو تفاوت دیگری زائیده می شود، و آن عبارت از آنکه معمولاً آرزومند می نشیند، و بدون آنکه حرکتی از خود نشان دهد با هوس رسیدن به آرزوی خود دلش را خوش می کند، انتظار دارد که آسمان آرزوی او را تحقق بخشیده و تحولات جوی در راه رسیدن به آن او را یاری دهد.

ولی امیدوار چنین نیست، اسباب و وسائل رسیدن به هدف را خود ترتیب می دهد

و هر گامی که در این راستا بر می دارد او را به امیدی می رساند، زیرا امید اصلی و به اصطلاح هدف نهایی امیدهای فرعی می زاید و هر یک از این امیدها که تحقق می یابد پایه ای برای رسیدن به امید بالاتر می شود.

هنگامی که امید شدت گرفت و نیرومند شد به هدف و آرمان تبدیل می شود. زیرا به دلیل آنکه امید، و آرمان هر دو بر اساس عقل قرار گرفته و با آن هماهنگ اند امید می تواند سرانجام منتهی به آرمان شود.

2- امید فرد و اجتماع:

یک فرد از بشر، همچنین یک اجتماع هر کدام می تواند نسبت به خود امید، یا امیدهایی داشته باشد.

امید بشر ویژه خود او، و امید اجتماع از آن جامعه بوده و کلیه افراد آن در آن شریک اند گاهی امید فردی برای اجتماع است. به این معنا که فرد در راه تحقق بخشیدن به آرمان اجتماع تلاش میکند، رنج می برد، و احياناً در راه آن جان می بازد این گونه افراد خدمتگزار بشرند.

3- امید اجتماع:

از قبیل آسایش، سعادت، خوشبختی، تندرستی، برقراری عدل، کوتاه شدن دست

ستمگران، و امیدهای دیگری از این قماش که همه افراد بشر در آنها با هم شریکند همه اعم از مردم جوامع مذهبی (پیرو هر دینی که میخواهند باشند) و پیروان مسلکی (دنباله رو هر مسلک و گروهی که باشند) مردم ضد مذهب، و ضد مسلک (از هر دسته و طبقه) حتی مردم بی تفاوت و لا-ابالی، و خوش نشین و صلح کل، نیز چنین امیدهایی را دارند، ولی تفاوت آنها با دیگران آن است که تنبلی و بی ارادگی سر تا پای وجود آنان را فرا گرفته و حال و حوصله تلاش در راه تحقق بخشیدن به سعادت خود و دیگران را ندارند.

4- هدف و آرمان اجتماعی :

هنگامی که امید اجتماعی شدت یافت به هدف، و آرمان اجتماعی تبدیل می شود.

همانگونه که امید فرد خودبخود، و بدون ترتیب وسائل و اسباب حصول بدان از طرف دارنده اش هرگز به تحقق نمی پیوندد امید اجتماعی نیز بدون کوشش، و تحمل رنج، و مقاومت و پایداری از طرف فرد و یا افراد پیشتاز و خیر اندیش جامعه تحقق نمی پذیرد، آری بایستی از جان گذشت تا به جانان رسید.

همین جا است که عظمت مقام انبیاء و اولیای کرام شناخته شده و ارزش تلاشهای

صادقانه، و بی وقفه آنان در راه تأمین سعادت بشر روشن می گردد.

اینان خدمتگزاران راستین بشریت، و کسانی هستند که در راه تحقق و استقرار سعادت بشر رنج می برند، گنج خود را فدا می کنند، جانبازی و فداکاری می کنند تا برای بشر پیک سعادت و خوشبختی بشوند، و در مقابل اینهمه تلاش و زحمت، و قبول تهمتها و خطرات انتظار هیچگونه پاداشی را از افراد جامعه ندارند، نه مقامی، نه منصبی، نه مدحی، نه ثنائی، نه سرمایه ای، نه توانی، اگر خورشید را در دست راستشان و ماه را در کف چپشان بگذارند هرگز از آرمان مقدس خود دست بر نمی دارند، حتی اگر پیکر آنها را سوزانده و دوباره زنده کنند، و همان شکنجه را بدانان اعمال کنند از هدف عالی خود انصراف حاصل نمی کنند.

اینگونه اشخاص عالیمقدار و نمونه همواره می کوشند تا موانع بازدارنده حرکت جامعه به سوی کمال را از پیش پای آن برداشته و آن را به نیکبختی، و آسایش و سعادت رهنمون شوند، و برای رسیدن به این هدف گرانها همه افراد بشر را بیاری می طلبند و از همه می خواهند منافع شخصی را کنار گذاشته و به همدیگر پیوندند، دست همدیگر را بگیرند تا بدبختی مجال رشد و اشاعه پیدا نکند، و ستمدیده ای در زیر یوغ ستم قرار نگیرد.

بدینگونه بشر را راهنمایی میکنند و در میان خود و مردم عادی تفاوتی قائل نشده و در برج عاج نمی نشینند. همه را برابر با خود دانسته و بر کسی اظهار تفوق نمی کنند. اری مقدسترین افراد بشر همین اشخاص، همین پیامبران و فرستادگان خدا می باشند.

5- مانع بزرگ:

رسیدن به امید اجتماعی خود موانعی دارد که خود بشر آنها را پیش پای خود به وجود می آورد، موانعی که به صورت بزرگترین و خطرناکترین مشکل برای خدمتگزاران بشر چنگ و دندان تیز می کنند، ولی به هر حال رهبران راستین بشریت به مبارزه بی امان خود با همین مشکلات و موانع هر چند هم که نیرومند و خطرناک باشند ادامه می دهند.

یکی از زشت ترین و ذلت بارترین این مشکلات خودپسندی انسانها است که همواره در طول تاریخ به صورت قدرتهای چپگرا و راستگرا مزاحم حرکت جامعه بشری بسوی کمال مطلوب خود شده، و بدین ترتیب قدرت و زمام امور بشر را به دست گرفته و سد راه سعادت او شده اند.

زیرا سعادت بشر با انحصارطلبی و خوشبختی پنداری آنها مغایرت دارد. خدمتگزاران بشری بایستی این مانع بزرگ و مخرب را از پیش پای خود بردارند. نخستین گام برای برداشتن این مانع مزاحم، آموزش و پرورش سالم بشر است، هنگامی که مردمی مهذب و پاکیزه در عرصه اجتماع پیدا شدند نخستین گام به سوی سعادت برداشته خواهد شد.

راستی انبیاء عظام در این راه کوششهای بی وقفه ای به جا آورده و رنجهای بی شماری برده اند.

6- خطای بشر:

یکی دیگر از مهمترین موانع رسیدن بشر به امید و آرمان انسانی، اجتماعی خود خطای اوست. خطای بشر در این است که ظلم را نمی بیند و ظالم را می بیند، و به جای مبارزه با ظلم با ظالم می ستیزد، و این خود نشانه کوتاه بینی اوست که پیوسته در صدد کوبیدن ظالم است نه ظلم، که مساله انتقام از همین رهگذر پیدا می شود.

نبرد با ظالم چندان سودی برای جهان بشریت در بر ندارد، زیرا او را به هدف خود

نزدیک نمی کند چه بسیار از مردانی که در تاریخ بشر با ستمگران مبارزه کرده و آنها را در هم کوبیده اند ولی حکومت عدل برقرار نشده است.

در مبارزه با ظالم اگر پیروزی از آن مبارز باشد ظالمی از بین می رود، و ظالم دیگری جای او را می گیرد، و اگر مبارز شکست بخورد، ظالم نیرومند شده و بر ظلم و ستمش دو چندان می افزاید، در نتیجه روحیه مبارزین ضعیف شده و دیگر امید به موفقیت خود را از دست می دهند.

در این صورت است که امید به آرزو تبدیل خواهد شد ولی اگر بشر با ظلم و ستم به مبارزه برخیزد، نه ظالم چندان مشکل غیر قابل حلی پیش نمی آید، بلکه او می تواند در این راه قدم به قدم جلو رفته و سرانجام شاهد موفقیت را در آغوش بکشد.

مبارزه با ظلم، مبارزه با ظالم نیز هست، ولی مبارزه با ظالم، مبارزه با ظلم نیست، بر این اساس جنگهای اولیای خدا در طول تاریخ مبارزه با ظلم بوده است، زیرا مبارزه با ظلم قداست داشته و هیچگاه توأم با گناه نیست. قداست هدف هیچوقت وسیله ناپسند را پسندیده نکرده، گناه را تبدیل به نیکوکاری نمی کند.

7- نزدیکترین راه:

خردمندان برای رسیدن به هدف همواره نزدیکترین راه را بر می گزینند تا زودتر به هدف رسیده، و مقصود خود را دریابند. نزدیکترین راهها به هدف عالی بشری و امید اجتماعی که جز عدل جهانی، و آسایش همگانی چیز دیگری نیست بیش از دو قدم نیست. و آنچه که در اختیار بشر است همان نخستین گام است، و قدم دوم پشت سر آن برداشته می شود.

1- قدم اول، پیشرفت بشر از نظر انسانیت و تکامل اوست، بشر تکامل یافته آماده فداکاری بوده و جرئت آن را دارد که از خود بگذرد تا سعادت و خوشبختی دیگران تامین شود. چنین بشری چیزی برای خود نمی خواهد، و انحصار طلب نیست. از من می گذرد، او اصلاً من را در بوته فراموشی می گذارد، و بدین ترتیب او در شخصیت

وی جایگزین من می شود. .

بنابراین هوشیار است، داناست، خردمند است، و راه مبارزه با ظلم را می شناسد،

قدرتهای انسانی را از قدرتهای ضد انسانی تمیز میدهد.

هنگامی که در جامعه بشری چنین مردانی پیدا شدند، هر چند هم تعدادشان کم باشد قدم دوم برداشته می شود، و پشت سر آن است که بشر به هدف خود می رسد.

2- گام دوم، ظهور راهنمای الهی و رهبر آسمانی در میان ملتی است که مورد عنایت خداوندگاری قرار گرفته و به پا خاسته تا شیطان و خصائص و افکار شیطانی را از محیط خود بیرون رانده و فرشته عدل و داد را به جای آن بنشانند، رهبری که خداوند متعال او را برای نجات بشر از ظلم و سیه روزی برگزیده است، تا جهان را پر از عدل و داد کند.

د این موجود مقدس دستیارانی لازم دارد که شماره آنان بسیار کم و ناچیز است، و بیاری آنهاست که رهبر الهی برنامه های آسمانی خود را تنظیم و به مرحله اجرا گذاشته و جهان را آباد می کند. چنانکه پیش از این گفتیم: پیدایش آنان در میان بشریت همان گام نخستین برای رسیدن به هدف متعالی بشری است.

دستیاران حضرتش پاکیزه از گناه، و پیراسته از عقده ها هستند، زیرک و هوشیارند، هرگز گول نمی خورند. به جاه و مقام فریفته نمی شوند، مظهر رحمت پروردگارند، هرگز نمی ترسند، از جان گذشته و در هر شرایط آماده فداکاری هستند، بیش از آنچه بگویند عمل می کنند، چون مرد کارند نه مرد سخن، هر چند سخنوران بلند مرتبه ای نیز هستند، ولی سخن راست می گویند و کار صحیح انجام میدهند، هیچگونه گناه در کارشان دیده نمی شود و هرگز گناه در سخنشان راه پیدا نمی کند. این مردم اندک، دستیاران آن رهبر بزرگوار بوده و دست الهی در پشت سر آنها جای دارد، و مردان شکست ناپذیری هستند که امید اجتماعی بیاری آنان در جامعه بلازده بشری جامه عمل بخود می پوشد.

ص: 208

آنچه که تا به حال گفته شد از نظر بعد اجتماعی مسأله بود. و اما اینک از نظر فلسفی، بحث را دنبال می کنیم.

فلاسفه قسر دائم در طبیعت را محال شمرده اند چنانکه قسر بیشتر را هم نشدنی میدانند. منظور از قسر دائم آن است که حقیقتی از حقایق هستی از ابتدا تا انتهای دوران وجودی خویش خارج از روال طبیعی خود حرکت کند.

مثلا آتش هیچگاه حرارت نداشته باشد، و در جهان نیروئی وجود داشته باشد که از آغاز پیدایش تا هنگامی که آتش در این جهان وجود دارد از حرارت آن جلوگیری کند، یا نیروئی وجود داشته باشد که از بر دادن درخت سیب در طول دوران هستی آن جلوگیری به عمل آورد، فلاسفه این را قسر دائم نامیده و آنرا محال اعلام کرده اند. و منظورشان از قسر بیشتر آن است که طبیعت در قسمت عمده عمرش از اقتضای ذاتی خود محروم باشد که این را هم محال می دانند.

پس هر طبیعتی در بیشتر دوره عمر خود به خواسته طبیعی اش رسیده و از آن محروم نشده و نیروی مزاحمی در برابرش قد علم نخواهد کرد.

این نظریه فلسفی که به شکل قانون در جهان طبیعت جریان دارد نشان دهنده آن است که روزگار جور و ظلم در زندگی بشری نیز روزی به پایان خود رسیده، و پشت سر آن دوران عدل و داد آغاز خواهد شد.

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر *** بار دگر روزگار چون شکر آید

این نظریه فلسفی می گوید:

قسر انسانیت در عمر نوع بشر محال است چنانکه در بیشتر عمر او نیز محال است. پس روزگاری خواهد آمد که در آن انسانیت شکل گرفته و عمر حیوانیت دچار ضعف و سستی شده و بالاخره به پایان عمر منحوس خود خواهد رسید.

طبق این قانون اصولا باید عمر حکومت انسانیت در زندگی بشر دراز تر از عمر

حیوانیت باشد، مثلا اگر عمر حکومت حیوانیت در میان بشر هفت هزار سال فرض

شود عمر انسانیت باید چندین برابر آن به درازا کشد زیرا قسر اکثری نیز محال است.

پس به طور یقین دورانی در زندگی بشریت فرا خواهد رسید که انسان ها در آن دوران از اسارت حیوان صفتان رهائی یافته و یوغ بردگی را از گردن خود خواهند گشود، و در سایه مهر انسانها زندگی خواهد کرد، شاید منظور از این سخن که می فرماید:

لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ

برای حق دولتی، و برای باطل یک جولان گذرانی وجود دارد.

همین باشد.

9- عدل پایدار :

عدل پایدار و اقامه قسط ابدی که هدف از ارسال پیامبران همین است، و قرآن کریم بدان گواهی میدهد در دو مرحله جامه عمل بخود می پوشد، مرحله تشریح و مرحله اجراء:

مقصود از مرحله تشریح ایجاد قوانین عادلانه ای است که سعادت بشر در پرتو آن تأمین می شود. این مرحله به وسیله پیامبران بزرگ الهی به ویژه پیامبر مقدس اسلام انجام، و بر دنیای بشریت عرضه شده است.

آغاز پیدایش بشریت با آغاز نخستین مرحله تشریح توأم بوده و بشر در هیچ مقطعی از زمان از رهنمودهای غیبی و آسمانی محروم نبوده است.

پیامبران یا بهتر بگوییم راهنمایان آسمانی برای کمک و راه انداختن عقل انسان آمده اند تا او بتواند در برابر نفس و خواهش دل مقاومت کند.

دومین مرحله، مرحله اجرای قوانین عادلانه است، که از نظر اهمیت کمتر از مرحله

نخست نمی باشد. زیرا قانون صحیح اگر به طور صحیح اجرا نشود نقض غرض حاصل می شود.

بنابراین قانون باید به طور طبیعی اجرا شود، یعنی تعدادی از خود مردم بدرستی و

صحت آن پایبند بوده و آن را به مورد اجرا گذارند. قانونی را که مردم صحت آنرا نفهمند بدرد اجرا نمی خورد، در چنین صورتی است که قانون بزور اجرا می شود. و عدلی که با اجرای قانون از طریق زور، فشار، و قلدری پیاده شود عدل نخواهد بود. زیرا زور و قلدری با عدل نمی سازد.

بنابراین بشر نخست باید بفهمد قانون چیست؟ و قانونگذار کیست؟ و کاربرد و نتیجه آن چیست؟ در این صورت است که خودش مجری آن خواهد شد. گرچه همه مردم و با اکثریت آنها آن را نفهمیده باشند. زیرا اقلیت هوشیار توان آن را دارد که اکثریت را بیدار کرده و ثمره اجرای قانون را برای آنها بفهماند.

انسان جاهل تحمل زور و ظلم را می کند، ولی برای تحمل عدل از خود تمکین نشان نمی دهد. چرا؟

زیرا از ظلم می ترسد و بر اساس ترس آن را تحمل می کند، ولی از عدالت و عادل نمی هراسد، لذا علیه حق قیام می کند. تاریخ مشحون از نمونه های فراوانی است که سخن ما را تأیید کرده و نشان می دهد که تاکنون ستمکاران بشری بیشتر از دیگران

کامیاب بوده اند. هنگامی که تکامل عقلی و فکری برای بشر به وجود آید، هر چند تکاملی جزئی و در افراد معدودی حاصل شود، قوانین تضمین کننده عدالت عمومی به طور طبیعی عملی شده و برای اجرای آن نیازی به زور نخواهد بود. عدالتی که با زور پیاده شود پایدار و همیشگی نبوده، و همانکه زور منتفی شد بلافاصله آن نیز از جامعه رخت برمی بندد. آنگاه توده عوام و مردم نادان با چشم دشمنی به عدالت رخت بر بسته نگاه می کنند. نیکمردان بایستی بکوشند زمینه را برای برپائی قسط و عدل پایدار و همیشگی آماده سازند. زیرا همانگونه که در آغاز سخن گفته شد در راه امید باید تلاش کرد تا زمینه وصول به آن میسر شود، آنهم امید بزرگی که سرنوشت جهان را برای همیشه در جهت بهبود دگرگون می سازد.

آماده کردن زمینه برای عدالت پایدار، عبارت است از بیدار کردن مردم. و هوشیار

ساختن آنان به حقایق وقایع در کردار و عمل است نه آنکه در مقام سخن دم از عدالت بزنیم ولی در کردار ظالمانه رفتار کنیم، بالاخره عدل همیشگی بدست برگزیده حق روزی در سطح جهان پیروز شده و رنجها و تلاشهای فداکارانه انبیاء به ثمر خواهد نشست

آماده سازی زمینه تولد و استقرار عدالت می تواند در ظهور آن تسریع به عمل آورد. راهنما و مجری عدالت عمومی تنها کسانی هستند که پروردگار متعال آنانرا برای اینکار برگزیده است، طرفداران عدالت پایدار بدانند که انبیاء برای چه آمدند، و چه کردند، و چه می خواستند، و برای چه پروردگار عظیم آنانرا برای اینکار اختصاص داد.

چنین افرادی باید از نظر دانش و بینش بر همگان برتری داشته، و گذشته از علوم

الهی از دانش طبیعی بشر نیز بر کلیه افراد جامعه خود پیشی گرفته باشند.

علوم بشری ناقص بوده و بر کلیه جهان و جهانیان نمی تواند احاطه داشته، و از زمانهای آینده و از مردم آینده اطلاع کافی داشته باشد، این تنها علم الهی است که بر زمانهای آینده و مردم آن احاطه کاملی دارد.

از این رهگذر شاگردان مکتب الهی می توانند از همه جا و از همه چیز و از همه کس اطلاع وافی داشته باشند آنان راه اجرای قوانین عدل را به خوبی می دانند، و برای همین هم انسان از نظر آنان موجود شناخته شده ای می باشد، انسان ناشناس پیش مردان حق مفهومی نداشته و همه چیز برای آنان از پدیده های شناخته شده به شمار می رود.

10- اسارت عقل بشری :

متأسفانه عقل بشر که راهنمای او باید باشد هنوز در اسارت دل او می باشد. دل عقل را استثمار کرده و آن را به بیگاری می گیرد و او را در جهت خواسته هایش به حرکت وا می دارد، بدین ترتیب عقلی که نماینده جنبه انسانی بشر است در خدمت جنبه حیوانی او قرار میگیرد.

با در نظر گرفتن این مساله باید به کمک عقل شتافته و آن را از اسارت و بیگاری نفس حیوانی نجات داد. مهر ایزدی و رحمت پروردگاری وسایل چنین کمکی را فراهم آورده و نیکمردان بزرگ و پاکی را به کمک عقل بشر ارسال داشته است تا آن را از بردگی جانور دو پا و راست قامت رها کنند تا بدین ترتیب انسان کارگر شهوت، و برده غضب نبوده و انحراف به چپ و راست نداشته باشد، راه صحیح و سالم انسانی را بیپیماید و بس، راهی را که عقل نشان می دهد، از راست گرائی و شهوت پرهیزد، و از چپگرائی و غضب دوری کند.

اینجاست که رحمت الهی حضرت مهدی علیه السلام را علم می کند تا عقل بشر را یاری دهد، و آن را از اسارت و بردگی رهائی بخشد، و آنگاه جامعه انسانی را تشکیل دهد، و عدل جهانی را برقرار سازد، ویژگی حضرت مهدی علیه السلام آن است که ظهور او با قدرت همراه است، تا بتواند قدرتهای ضد انسانی اعم از قدرتهای چپگرا و راست گرا را از صحنه زندگی بشر بیرون براند. زیرا هم اکنون دنیا زیر سلطه ناروای این دو قدرت: یکی مظهر شهوت و دیگری مظهر غضب است که هر دو قدرت حیوانی و رودرروی قدرت انسانی قرار دارند.

11- نظریه ادیان در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام :

انسان کامل و مقدسی که رهبری جهان را در دست گرفته و به کمک عقل بشر می شتابد و بر پا دارنده عدالت پایدار جهانی خواهد بود در زبان دانش و معرفت (مهدی) نامیده شده است.

آیا این نام را اسلام بر حضرتش نهاده است؟ آری. مهدی علیه السلام کسی است که ریشه ظلم و ستم را از جهان بر کنده، و خاور و باختر، و شرق و غرب عالم را برای همیشه آکنده از عدل و داد فرماید.

نظریه حضرت مهدی علیه السلام سنبل مبارزه با ظلم، و براندازی ستم و ستمکاری از صفحه روزگار است. چنانکه پیش از این گفته شد: این نظریه امید اصلی و اجتماعی

بشر بوده و هست، و در کانون نهاد هر کس چنین امیدی وجود دارد.

کلیه ادیان و مذاهب بشری از آن خبر داه و کسی را با عنوان (مهدی): منجی عالم

بشریت معرفی نموده است.

ارمیای پیغمبر در تورات از جنگی عظیم و جهانی که طی آن دو سوم مردم روی زمین نابود می شوند خبر داده و می گوید: پس از آن سلطان عادل به پا خاسته و جهان را اصلاح می فرماید.

زبور داود از قیام مصلحی نوید میدهد که دریا تا دریا عدل و داد کند و همه امتهای

جهان در برابر حضرتش سر طاعت فرود می آورند.

یهود و جهودان عزیز نبی را به عنون مهدی می شناسند...

مسیحیان و ترسایان حضرت مسیح را مهدی می خوانند...

نزد گبران و زردشتیان نام مهدی بهرام فرزند سوم زرتشت و یا سوشنات است که جهان را پر از پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک خواهد کرد. بودائیان، و برهمنیان که به 220 فرقه منشعب شده اند در انتظار بازگشت پیشوای خود روزگار می گذرانند.

ایرانیان باستان در انتظار کیخسرو نشسته و می گفتند: او روی از مردم جهان نماند

کرده و روزی باز خواهد آمد.

ولی هیچکدام از ادیان گذشته همچون اسلام نظریه مهدی را محکم و استوار مطرح نکرده اند. اسلام نه تنها پیروان خود را به وجود حضرت مهدی علیه السلام مژده داده بلکه پیروان دیگر ادیان و مذاهب جهان را نیز متوجه این حقیقت آشکار فرموده و آنان را از وجود نظریه مهدی علیه السلام در مذاهب خودشان آگاه ساخت. و این خود یکی از حقهای بزرگ اسلام بر جامعه بشری است. آری پیش بینی عدالت همگانی و پایدار یکی از ارمغانهای اسلام برای اجتماع بشری است. چنانکه حکومت واحد جهانی، و تساوی نژادها و الغاء طبقات اجتماعی، و برتریهای قومی و ملی ارمغانهای دیگر این دیانت مقدس جهانی، و همیشگی و آسمانی است.

هم اکنون وقت آنستکه بدانیم حضرت مهدی علیه السلام کیست؟

بنابراین نخست باید از ویژگیهای حضرت مهدی علیه السلام پرده برداریم

حضرت مهدی علیه السلام کسی است که پروردگار دادگر جهان او را تعیین می فرماید زیرا شناخت چنین کسی برای بشر مقدور نیست تا بتواند او را تعیین و معرفی نماید.

حضرت مهدی علیه السلام اجرا کننده تعلیمات همه انبیاء و خواسته های همه اولیاء است، لذا باید از دانشی نامتناهی، بینشی نامتناهی، استقامت و صبری نامتناهی برخوردار بوده و آسیب ناپذیر، و خستگی ناپذیر باشد، در اجرای عدالت چنان دقیق باشد که نگذارد پوست ارزنی از دهان موری بناروا گرفته شود، خوی خوش، و خلق نیک داشته باشد، وگرنه مردم از دور و برش پراکنده شده و کنار وی باقی نمی مانند مگر تعدادی از ترس و یا بر اساس طمع و چشم داشت که هیچکدام از ایندو با عدالت و دادگری آن حضرت سازگار نیستند.

فلذا بایستی از طرف پروردگار متعال معرفی شود تا مردم او را بشناسند.

13- مهدی شخصی است یا نوعی؟

مهدی شخصی است، زیرا اگر نوعی باشد نقض غرض حاصل آمده و قیامش به ثمر نمی رسد و در این صورت بشریت امید بر پائی و استقرار عدل جهانی و پایدار در جامعه بشری را با خود به گور می برد. زیرا بسیاری از مردم خودخواه، و زورگویان خون آشام خود را در جامعه جهانی به عنوان مهدی جا زده، و قشرهای ساده لوح مردم را دور خود جمع کرده و به ظلم و ستم می پردازند، و به دنبال آن جنگهای ویرانگری به وجود آمده و بر جنگهای بشر جنگ دیگری افزوده می شود، و ظلم و ستم، و کینه و انتقام سر تا سر جهان را فرا گرفته و به جای عدل پایدار ظلم ابدی نصیب بشر می شود، و در نتیجه این وضع زحمتهای بشر و کوششهای خدمتگزاران بشر بیاد فنا می رود.

گذشته از این، وجود مهدی نوعی پس از ظهور قابل تردید و انکار می باشد، از این نظر هم دو دستگی و اختلاف در میان بشر پیدا شده و جنگی جدید بر جنگهای جهان افزوده و گمراهی بشر دو چندان می شود، و دریچه هدایت برای همیشه بسته می شود.

از این منطق روشن می شود که مهدی شخصی است معین، تا هر کس و ناکسی، بفکر جازدن خود به عنوان مهدی نیتند، تا بشر گیج و گمراه نشده و راه را از چاه باز شناسد و تردیدی نیست که رحمت ایزدی اجازه نخواهد داد بشر راه را از چاه نشناسد.

14- حضرت مهدی علیه السلام هم اکنون زنده و موجود است:

از این سخن پاسخ سؤال دوم نیز روشن می شود که حضرت مهدی علیه السلام هم اکنون موجود بوده و در آینده زاده نخواهد شد.

زیرا اگر بنا شود که حضرت مهدی علیه السلام در آینده زاده شود بسیاری در صدد جازدن خود به عنوان مهدی در جامعه می افتند، و ساده دلان بشر و مردم نادان بدانها گرویده و جنگهای مهدی گری در جامعه راه می افتد، و ستم سر تاسر جهان را فرا می گیرد.

و اشکال دیگری که از این پندار پیش می آید آنکه اگر مهدی علیه السلام در آینده زاده شود باید مردم او را بشناسند، و کتابهای آسمانی از شهر و دودمان او خبر دهند، زیرا تا چنین نباشد مهدی علیه السلام شناخته نمی شود، و اگر کتابهای آسمانی از شهر و دیار، و نژاد و تبار، و خاندان و دودمان، و از مکان و زمان او خبر دهند قدرتهای جهانی در هر زمان در صدد نابودی آن شهر، آن دیار، آن قوم، آن نژاد، و آن دودمان می افتند، تا بدینوسیله بتوانند از پیدایش و ظهور چنین کسی جلوگیری کرده، و در رابطه با از دست ندادن حکومتشان چاره اندیشی نمایند.

پس باید قدرتی مافوق قدرت بشر به کار رود تا آن دودمان را محافظت نموده و از گزند حوادث طبیعی محفوظشان بدارد. در برابر ستمکاران جهان، زورمندان و

قلدرانی که به قصد نابودی آن خاندان کمر همت می بندند در هر ساعت، و در همه جا دیوار آهنینی بکشد تا زمان تولد او برسد، زیرا اگر چنین نباشد پدران و مادران او از شر ظالمان و ستمکاران ساعتی آسوده خاطر نشده، و هر آن در معرض خطر مرگ و ترور قرار می گیرند، نه تنها پدران و مادران مهدی بلکه مردم شهر او نیز با خطر مرگ و انهدام روبرو می شوند.

انواع قدرتهای آسمانی باید به کار رود تا آن شهر، و آن دودمان از خطر ویرانی و

برچیده شدن از صفحه روزگار در امان بماند تا زمان ولادت او برسد.

ولی اگر مهدی شخص معینی بوده، و زنده و پاینده، و به طور ناشناس زندگی کند، و از نیروی غیبی و قدرت الهی نیز برخوردار باشد چنین مشکلاتی پیش نمی آید، و تنها یک قدرت به منظور ضمانت حیات او از گزند حوادث به کار می افتد و چنین چیزی از نظر وجود مهدی لزوماً باید وجود داشته باشد، زیرا مردم باید نشانه های قدرت خدائی را در وجود او ببینند، وگرنه مهدی با مردم دیگر تفاوتی نخواهد داشت.

ناشناس بودن، خطر دشمنان را از وی دفع کرده، و نیروی الهی عمری دراز به او

می بخشد، و از گزند بیماریها مصونش می دارد.

15- حضرت مهدی علیه السلام کیست؟

حضرت مهدی علیه السلام امید بشر، برگزیده خدا، به ثمر رساننده هدف انبیاء، دادگر کل، بنیانگذار عدالت پایدار جهانی، انسان بزرگ، پاکیزه ترین فرد بشر، و آن دلربای زنده و پاینده کیست؟

سرا پای وجودش آکنده از فضیلت و عدالت و بزرگواری است، وگرنه ظلمت نور نژاید و نیستی هستی نیارد.

نیاکانش عموماً پاکترین مردم از نظر انسانیت بوده، و عصمت و تقوی و فضیلت

منحصراً به پدران آن حضرت اختصاص دارد وگرنه وارث ستمکار جز ستمکاری نخواهد بود. پدران او دارای عالی‌ترین مناصب الهی هستند که ستمکاران را در این چنین مناصبی هرگز راهی نیست. خود نمایندگی خدای بزرگ را در کره خاکی دارد، و سند نمایندگی حضرتش عمر دراز، و دانش و عصمت وی می‌باشد.

مهدی علیه السلام دین جدیدی نمی‌آورد بلکه مجری آخرین ادیان آسمانی است که بوسیله خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بر جهان بشریت عرضه شده است.

16- حضرت مهدی علیه السلام از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است :

أبو داود السجستانی عن علی رضی الله عنه، عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال: لو لم یبق من الدهر إلا یوم، لبعث الله رجلاً من أهل بیتی. یملاؤها عدلاً كما ملئت جوراً. (1)

ص: 218

1- سنن ابی داود، ج 2، ص 207، طبع عبدالواحد محمد تازی، مصر. این روایت را اعلام زیر از بزرگان اهل سنت نیز روایت کرده اند:

1- حافظ احمد بن حنبل شیبانی در «المسند» در ج 1، ص 99. 2- حافظ ابو عبد حاکم نیشابوری در «مستدرک الصحیحین» ج 4، ص 557. 3- حافظ ابو سعید خرگوشی در «شرف النبی» ص 248. 4- حافظ ابو نعیم اصفهانی در «ذکر اخبار اصبهان» در ص 329. و «الاربعین» مطبوع در ضمن «نامه دانشوران» ص 11، و م 14. و ص 17. 5- حافظ خطیب بغدادی در «موضح أوهام الجمع والتفریق، ج 1، ص 71-72. 6- حافظ مقدسی در «البرء والتاریخ، ج 5، ص 128. 7- حافظ ابوبکر بن عربی در «عارضه الأحوذی، ج 9، ص 76. 8- حافظ ابوالسعادات ابن اثیر جزری در «جامع الأصول، ج 11، ص 48 و 49. 9- فخر رازی در «مفاتیح الغیب» ج 1، ص 251. 10- حافظ محب الدین طبری در «ذخائر العقبی، ص 136-137. 11- ابن منظور مصری در «مختصر تاریخ دمشق، ج 13، ص 303. 12- آقا میر سید علی همدانی، در «موده القریبی مطبوع در ضمن «ینایع الموده» ص 259. 13- حافظ حموی در «فرائد السمطین» ج 2، ص 312. و ...

ابوداود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند که گفت: حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمودند:

اگر از روزگار جز یک روز باقی نماند خدا در آن روز مردی از خاندان مرا بر می انگیزد تا روی زمین را پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پرکند.

17- مهدی علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام است :

الحَافِظُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَخَّارِيُّ بِاسْنَادِهِ عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، [قَالَ] : « أَلْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ » (1)

حافظ بخاری طی سندی از قتاده، از سعید بن مسیب روایت میکند که گفت:

مهدی از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

ص: 219

1- التاريخ الكبير، ج 8 ص 406، 3497. در این زمینه نامبردگان زیر از بزرگان حفاظ اهل سنت نیز روایت کرده اند: 1- حافظ ابن ماجه قزوینی در «سنن» ج 2، ص 1368، ح 4086. 2- حافظ عقیلی مکی در «الضعفاء الكبير، ج 2، ص 76، و ج 3، ص 254. 3- حافظ طبرانی در «المعجم الكبير» ج 23، ص 267. 4- حافظ ابو عبدالله حاکم نیشابوری در «مستدرک الصحيحین، ج 4، ص 557. 5- حافظ ابونعیم اصفهانی در «الاربعین» مطبوع در ضمن «نامه دانشوران» ص 9. 6- محافظ امیر ابن ماکولا در «الاکمال، ج 7، ص 360. 7- حافظ ابن شیرویه دیلمی در «الفردوس بمأثور الخطاب، ج 8، ص 223. 8- علامه میبیدی در «شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام» ص 371. 9- حافظ ابوبکر ابن عربی در «عارضه الاحوذی، ج 1، ص 76، و 77. 10- حافظ ابوالسعادات ابن اثیر جزری در «جامع الأصول، ج 11، ص 49. 11- حافظ شیخ علی قرشی در «مسند شمس الأخبار، ج 2، ص 305. 12- حافظ گنجی شافعی در «البيان فی اخبار صاحب الزمان» مطبوع در آخر «کفایه الطالب، ص 488-489. 13- حافظ مزی در «تهذیب الکمال، ج 9، ص 437 به سه طریق. 14- حافظ ذهبی در میزان الاعتدال، ج 2، ص 87 و ج 3، ص 160. و در تذکره الحفاظ، ج 2، ص 464. و «المغنی فی الضعفاء» ج 1، ص 242. و در «تاریخ الاسلام» حوادث سالهای [231-240] ص 192. 15- مورخ کبیر، و بنیانگذار جامعه شناسی در اسلام ابن خلدون، در مقدمه، ص 262 به دو طریق و ...

مهدی علیه السلام فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است :

الْحَافِظُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ الْحَمَوِيُّ بِاسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ، وَ مَنْ وُلِّدَهُ الْقَائِمَ الْمُنتَظَرُ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا . (1)

حافظ حموینی به سند مذکور از ابن عباس روایت میکند گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی پس از من امام امت من است، و قائم منتظری که هنگام ظهورش دنیا را پس از آنکه با ظلم و ستم پر شده با عدل و داد پر میکند از فرزندان اوست.

مهدی علیه السلام از نژاد حسین علیه السلام است :

الْحَفِظُ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْكِنَجِيُّ : الشَّافِعِيُّ بِاسْنَادِهِ عَنِ الْحَافِظِ الدَّارِ قُطَيْبِيِّ . . عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ : أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدًا الْخُدْرِيَّ فَقُلْتُ لَهُ : هَلْ شَهَوَهُ بَدْرًا ؟

فَقَالَ : نَعَمْ . قُلْ لَهُ : أَلَا تُحَدِّثُنِي بِشَيْءٍ مَا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟

فَقَالَ : بَلَى ، أَخْبَرَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرِضٌ مَرِضٌ نَفَسَتْ مِنْهَا ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَاطِمَةَ تَعُوذُهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الصَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعِجْرَةُ ، حَتَّى بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَيَّ خَدَّهَا ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا يَبْكِيكَ يَا فَاطِمَةُ ؟ . . .

يَا فَاطِمَةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أُعْطِينَا سِتُّ خِصَالٍ كَمْ يُعْطَاهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ، وَ لَا يُدْرِكُهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، نَبِيْنَا خَيْرَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَ هُوَ أَبُوكَ وَ وَصِينَا خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ ، وَ هُوَ بَعْلُكَ . وَ شَهِيدُنَا خَيْرَ الشُّهَدَاءِ ، وَ هُوَ حَمَزَةٌ عَمَّ أَبِيكَ ، وَ مِنَّا سَبْطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَ هُمَا ابْنَاكَ . وَ مِمَّا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ يُصَلِّي عَيْسَى خَلْفَهُ ، ثُمَّ ضَرَبَ عَلَيَّ

ص: 220

1- فرائد السمطين، ج 2، ص 335، ح 585. و ينابيع الموده، ج 3، ص 397، ح 52 .

منكب الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: وَمِنْ هَذَا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ. (1)

حافظ گنجی شافعی بسند خود از حافظ دارقطنی ... از ابوهارون عبدی روایت میکند که گفت: پیش ابوسعید خدری رفته و از وی پرسیدم: آیا شما در غزوه بدر حضور داشتید؟ گفت: آری.

آنگاه گفتم: آیا از آنچه درباره علی علیه السلام از رسول خدا شنیده ای به من حدیث نمیکنی؟

گفت: بلی، ترا خبر می دهم که وقتی رسول خدا صلی الله علیه واله مریض شدند و از آن مرض بهبودی یافتند، هنوز دوران نقاهتشان را سپری می فرمودند که دخترشان فاطمه علیها السلام به منظور عیادت از ایشان به محضر آن حضرت شرفیاب شد، هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه واله را ضعیف و شکسته دید اشک چشمش بر گونه اش جاری شد، پیامبر محترم چون این صحنه را دید خطاب به وی فرمود:

ای فاطمه چرا گریه میکنی؟ ای فاطمه شش فضیلت به ما اعطا شده که به احدی از گذشتگان عطا نشده و احدی از آیندگان جز ما اهل بیت بدان نائل نخواهد شد. پیامبر ما بهترین پیامبران است که پدر توست، و وصی ما بهترین اوصیاء است که شوهر توست، و شهید ما بهترین شهداء است که حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر توست، و دو سبط این امت از ما است که دو پسر تو هستند، و مهدی این امت که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز میخواند از ما خاندان است، سپس دست مبارک خود را روی شانه حسین گذاشت و فرمود: مهدی این امت از نسل با برکت این فرزندم به وجود خواهد آمد.

ص: 221

1- البیان فی اخبار صاحب الزمان، مطبوع در آخر کفایه الطالب، باب 9، ص 502-503. در پیرامون این موضوع به منابع زیر نیز می توان رجوع کرد: 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 19، ص 130. 2- لسان العرب، ج 11، ص 317. 3- موده القریبی مطبوع در ضمن ینابیع الموده، ج 2، ص 316، ح 909، طبع قم. 4- اسنی المطالب، ص 130، لسان المیزان، ج 3، ص 238. 5- ذخائر العقبی، ص 44، و ص 135. 6- مجمع الزوائد، ج 9، ص 166 و ...

حضرت مهدی علیه السلام از نواده امام صادق علیه السلام است :

الْحَافِظُ الْمُحَدِّثُ الْمُفَسِّرُ الْمَوْرِخُ الْأَدِيبُ النَّحْوِيُّ ابْنُ الْخَشَّابِ بَاسْنَادِهِ عَنِ الْأَمَامِ النَّاطِقِ بِالْحَقِّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : الْخَلْفُ الصَّالِحُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَلَدِي ، إِسْمُهُ مُحَمَّدٌ ، كُنْيَتُهُ أَبُو الْقَاسِمِ ، يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ (1)

حافظ ابن خشاب بسندی از امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام روایت می کند فرمود:

خلف صالح مهدی علیه السلام از فرزندان من است، نام مبارکش محمد، و کنیه اش ابوالقاسم است که در آخر زمان ظهور خواهد فرمود...

18- حضرت مهدی علیه السلام پدرش امام حسن عسکری علیه السلام است:

الْحَافِظُ ابْنُ الْخَشَّابِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ مُوسَى ، حَدَّثَنَا أَبِي ، عَيْنَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : الْخَلْفُ الصَّالِحُ مِنْ وَلَدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَهُوَ الْمَهْدِيُّ . (2)

حافظ ابن خشاب بغدادی طی بسندی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت میکند فرمود:

خلف صالح علیه السلام از فرزندان ابو محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام است که صاحب زمان و مهدی امت میباشد.

19- حضرت مهدی علیه السلام دوازدهمین خلیفه و جانشین پیامبر بزرگ اسلام است :

الْحَافِظُ الْحَمَوِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَاءِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي لِاثْنَا عَشَرَ

ص: 222

1- تاریخ موالید الائمة، ووفياتهم، مطبوع در ضمن مجموعه نفسه، ص 200-201.

2- همان، ص 200. البواقیت والجواهر، ج 2، ص 128. شذرات الذهب، ج 2، ص 150. ینابیع الموده، ص 460، و 471. و...

أَوْلَهُمْ أَحْيَى، وَآخِرُهُمْ وَوَلَدِي. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ أَخُوكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قِيلَ: فَمَنْ وَوَلَدُكَ؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا... (1)

حافظ حموینی بسند مذکور از عبدالله بن عباس روایت میکند گفت:

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: که جانشینان، و اوصیای من، و حجتهای خدا بر خلقش پس از من دوازده نفرند، اولشان برادرم و آخرشان فرزندم می باشد.

گفته شد: یا رسول الله! برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام است.

سپس گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: فرزندم مهدی است که روی زمین را پس از

آنکه پر از ظلم و ستم شده، با عدل و داد پر میکند.

آری دوازدهمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه واله است که از جانب خدا برای خلق تعیین شده اند، نامش نام رسول خدا، کنیه اش کنیه رسول خداست

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَكُنْيَتِهِ كُنْيَتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا... (2)

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:

اگر از عمر دنیا یک روز بیشتر نماند خدا آنروز را طولانی میکند تا مردی از خاندان من که اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است خارج شود و روی زمین را پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده، با عدل و داد پر کند.

و خلقش خلق رسول خدا صلی الله علیه واله، و خویش خوی رسول خدا صلی الله علیه واله، و دانش و عصمتش دانش و عصمت رسول خدا صلی الله علیه واله، و خوشن خون رسول خدا صلی الله علیه واله می باشد.

حَافِظُ ابْنِ حُبَّانٍ بِاسْنَادِهِ عَنْ زُرِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُ اسْمِي، خَلْقِهِ خَلْقِي، فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا

ص: 223

1- فرائد السمطين، ج 2، ص 312، ح 562.

2- مفاتيح الغيب، فخر رازی، ج 1، ص 251.

وَعَدْلًا كَمَا مُلِّتَ جَوْرًا وَظُلْمًا. (1)

ابن حبان بسند مذکور از عبدالله روایت میکند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:

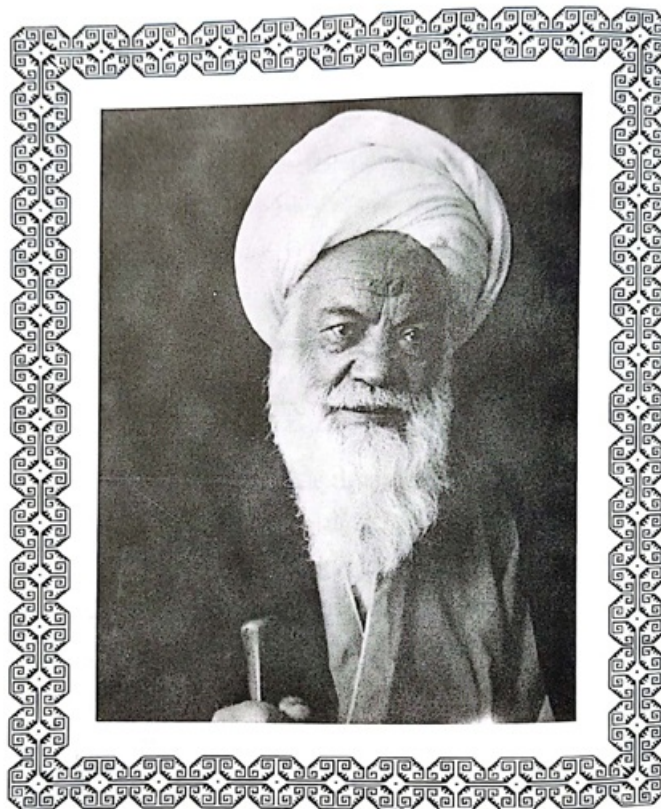
مردی از میان امتم ظهور می کند که اسمش اسم من و خلق و خویش خلق و خوی من است، و روی زمین را پس از آنکه با ظلم و ستم پر شده، از عدل و داد پر میکند.

ص: 224

1- الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج 8، ص 291-292.

1- حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد تقی صدرا اراکی قدس سره

اشاره



(از تهران)

ص: 225

*شخصیت عظیم القدر امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام (1)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« رَبُّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي »

رَبُّ زِدْنِي عِلْمًا وَعَمَلًا ، وَالْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ . « رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ ، وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا » « رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ، رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا ، رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ »

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنَ الْمَتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

1- چرا ایرانیان دلباخته امیرالمؤمنین علیه السلام شدند؟

میخواستم از وصف کمال تو بگویم *** دل گفت: که این قصه دراز است علی جان

امشب شب ولادت حضرت علی علیه السلام می باشد، و باید تنها در پیرامون فضائل و مناقب آن حضرت سخن گفت، هر سخنی که بوی علی علیه السلام را ندهد بی ادبی به ساحت قدس آن بزرگوار، و جفائی است عظیم بر او، چه گویم در حق کسی که دوستانش از

ص: 226

1- این سخنرانی در شب 13 رجب سال 1399 هجری قمری ایراد شده است که پس از پیاده شدن از نوار مورد تنظیم و تحقیق قرار گرفت و در اینجا درج شد.

ترس و دشمنانش به دلیل حقد و کینه ای که از او در دل داشتند از ذکر فضائل او لب فرو بستند با این حال فضائل و مناقب بیکرانش میان زمین و آسمان را پر کرده و شرق و غرب عالم را فراگرفته است، فضائل و مناقب بیکران او که همچون اقیانوس خروشان هر سخنور گوینده و هر نویسنده توانا، و دانشمند متفکری را که پای در آن می نهد زیر امواج کوه پیکرش تار و پود درک و دریافت او را از هم میگسلد.

کتاب وصف ترا آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

چه خوش گفته آن عارف توانا در وصف ذات بی چون حق تعالی که او برتر از فکر و خیال و وصف او از زبان عارف در هر مرحله از اوج اندیشه و عرفان هم که باشد محال است، در حقیقت مصداق گفتار او حضرت مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام می تواند باشد که گفته است:

یک دهن خواهم به پهنای فلک *** تا بگویم وصف آن رشک ملک

حال باید دید راز ارادت بی شائبه ملت شریف ایران، و دلیل اتکاء آنان به ذیل ولایت امیرالمومنین علیه السلام و اولاد طاهرین آن حضرت چیست؟

در این مورد دلایل گوناگونی ارائه شده که نظریات زیر از آن جمله اند:

عده ای را عقیده بر آنست که: چون امیرالمؤمنین علیه السلام از اسرای ایرانی حمایت فرموده و از فروش شاه زاده خانم های ایرانی در بازارهای برده فروشی جلوگیری بعمل آوردند ایرانیان به آن حضرت دل باختند.

و عده ای دیگر می گویند: چون آن حضرت در دوران خلافت خود آنها را زیر چتر حمایت خود گرفته و به آنان حقوقی برابر حقوق دیگر مسلمانان از بیت المال پرداخت فرمود، محبت او و خاندانش را در دل های خود جا دادند.

2- عقیده اعراب صدر اسلام در رابطه با ایرانیان :

لازم به تذکر است که اعراب در دوران خلفای پیشین ایرانیان را موالی نامیده و چنین وانمود می نمودند که آنها آزاد شده عرب بوده و موقعیتی پست تر از موقعیت

دیگر مسلمانان در جامعه اسلامی دارند، ولی هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر مسند خلافت مسلمین تکیه زد این طرز تلقی را ناشی از نوعی نژاد پرستی دانسته و آن را مبنای عمل خود قرار ندادند، زیرا انگیزه بعثت رسول خدا صلی الله علیه و اله به ادای رسالت آسمانی پروردگار با اینگونه خیالات در تضاد است که موجبات بالقوه دشمنی و ستیزه در میان مسلمین را فراهم آورده و فواصل طبقاتی را در جامعه اسلامی افزایش می دهد، تردیدی نیست که دین مقدس اسلام و پیامبر عظیم القدر آن یکی از مهمترین اهداف عالی اش مبارزه بی امان با فاصله طبقاتی در جامعه بشری و بر انداختن بنیان آقا نوکری از آن است زیرا از نظر اسلام کلیه مسلمانان اعم از سفید و سیاه، و قرشی و حبشی با هم برابر بوده، و هیچکدام جز بر اساس تقوا، یعنی خداترسی، و نیک اندیشی و نیکوکاری امتیازی بر دیگری ندارد که ارزشهای مادی مورد قبول جوامع بشری چه در دنیای قدیم، و چه در جوامع امروزی مبنای ارزش گذاری نمی تواند قرار بگیرد، زیرا کلیه گرفتاریهای انسان از همین رهگذر فراهم می شود و تنها چیزی که از نظر اسلام ارزش قلمداد شده، انسان و انسانیت و نیکو اندیشیدن و نیکوکاری و در یک کلام تقوا است.

به همین دلیل است که در قرآن کریم آمده:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (1)

محترمترین شما پیش خدا پرهیزکارترین شماست.

3- اما به عقیده من:

گرچه اقدامات گرانبها و خیر خواهانه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ایرانیان و احیای حقوق آنان و لغو رویه های در بر گیرنده تبعیضهای ناروا نسبت به آنان می تواند موجبات محبت ایرانیان را نسبت به آن حضرت فراهم آورد، ولی این دلیل منطقی

ص: 228

عشق دیوانه وار ایرانیان نسبت به آن حضرت و خاندان او نمی باشد، پس انگیزه دیگری باید وجود داشته باشد، در این زمینه نظریات دیگری نیز ارائه داده اند که در اینجا از ذکر آنها صرف نظر می شود.

4- نظریات دانشمندان و متفکران غیر اسلامی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

در این زمینه بهترین و جالبترین نظریه را جبران خلیل جبران، نویسنده معروف

مسیحی ارائه داده و می گوید:

«.. علی علیه السلام از دنیا رفت در حالیکه شهید عظمت خود شد...» ملت عرب هرگز به مقام ارجمند و حقیقت بی همتای او پی نبردند، تا آنکه مردمی از همسایگان عرب از سرزمین پارس برخاسته، و تفاوت در میان گوهر گرانبها و سنگریزه را از هم بازشناختند،... او در گذشت، همانند پیامبران، که در کشوری برانگیخته می شوند که گوئی کشور آنان نیست و به سوی مردمی گسیل می شوند که مردم آنان نیستند و در زمانی برای نجات بشریت از منجلاب ذلت و خواری برمی خیزند که زمان آنها نیست.... (1)

این مسأله که عشق بی شائبه ایرانیان به ساحت قدس حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد طاهرین آن حضرت بر اساس شناخت دقیق آنان و دریافت صحیح از نقش ارزنده آنها در تأمین سعادت بشر می باشد بر هیچکدام از اهل تحقیق پوشیده نیست. آری این ایرانیان بودند که با هوش و درایت فوق العاده و زیرکی و تیز بینی خاص خود خیلی زود فهمیدند که حق با کیست و چه کسی شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله را دارد .

5- عشق دو جانبه :

البته عشق موجود در میان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و ایرانیان یکجانبه نبوده که

ص: 229

1- صوت العدالة الانسانیة، جورج جرداق، ج 5: (علی والقومیة العربیة)، ص 1222.

عشق یک طرفه جز درد سر و ناراحتی چیزی ببار نمی آورد، حضرت مولی و فرزندان نیز متقابلاً لطف و عنایت خاصی به مردم ایران از خود نشان می دادند انتقال پایتخت مسلمین در دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به کوفه، که در آن ایرانیان فراوان بودند و حرکت فرزند رشید او حضرت سید الشهداء حسین علیه السلام بطرف ایران برای گریز از بیعت یزید نیز می تواند دلیل صحت ادعای ما باشد و وجود آرامگاههای این همه از فرزندان ائمه معصومین علیهم السلام در کشور پهناور ایران نیز همین مسأله را ثابت می کند. (1) و این نشان می دهد که هر وقت اولاد علی علیه السلام در تنگنا قرار گرفته و مورد ستم و تجاوز خلفای جور و دار و دسته آنان قرار می گرفتند راه ایران را در پیش می گرفتند.

کارلایل فیلسوف بزرگ انگلیسی می گوید:

ص: 230

1- دلیل انتقال پایتخت اسلام در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از مدینه به کوفه معلوم نیست به خاطر ایرانیان زیادی باشد که در آن شهر نوبنیاد ساکن شده بودند بلکه در آغاز خلافت آن حضرت، طلحه و زبیر بیعت خود را با آن حضرت شکسته و در مکه عائشه یکی از همسران پیامبر را با خود هم داستان ساخته و با عده وعده فراوان راه بصره را در پیش گرفتند تا آنجا را پایگاه مطمئنی برای خود قرار داده و از آنجا اقدامات موزیانه خود را شروع کرده و بخیال خود موجبات سقوط امیرالمؤمنین علیه السلام را فراهم آوردند تا راه برای دستیابی بخلاف بر هموار شود. امام علیه السلام هم بدان دلیل که بصره به کوفه نزدیک است با یاران خود به آن شهر تشریف آوردند زیرا از کوفه بهتر و بیشتر می توانستند بر اوضاع بصره تسلط پیدا کرده و از اقدامات مفسده جویانه ناکثین جلوگیری کنند. و اما حرکت حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام به کوفه برای نزدیک شدن به ایران و گریز از بیعت یزید نبود بلکه گزارشهای صحیح و مورد اتفاق کلیه مورخین بخوبی نشان می دهد اولاً آن حضرت از شهادت خود و جا و زمان آن دقیقاً اطلاع داشتند و این پیمانی بود حتمی که در میان آن حضرت و حضرت حق تعالی منعقد شده بود و آن حضرت از طریق جد و پدرش و... از جریان آن مطلع بودند. و ثانیاً آن حضرت بنا به دعوت انبوه مردم کوفه به آن شهر حرکت کرده بود گرچه علامه شیخ عبدالله علائلی مصری در کتاب گرانبهای خود «امام حسین» چنین ادعا کرده است ولی این ادعا از نظر ارزش علمی از یک احتمال پافراثر نگذاشته و به مرحله ثبوت نرسیده است. و اما مسافرت اکثریت سادات علوی به ایران و وفاتشان در آن کشور اگر آمار دقیقی این ادعا را ثابت کند ممکن است که این پناهندگی ها به دلیل اعتقاد مساعد ایرانیان به خاندان نبوت بوده باشد ولی آن دوران با دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام فاصله زمانی نسبتاً زیادی داشته و شرایط و اوضاع در آن زمان نسبت به زمان امیر المومنین علیه السلام کاملاً عوض شده بود. محمود طلوعی

«ما را نمی رسد جز آنکه علی علیه السلام را دوست داشته و بدو عشق بورزیم، چه او جوانمردی عالیقدر، و بزرگمرد بی نظیری بود که از سرچشمه و جدانش خیر و نیکی می جوشید. او شجاعتر از شیر ژیان بود، ولی شجاعتی آمیخته با لطف و عواطف انسانی، او در کوفه غافلگیر و کشته شد، شدت عدلش او را به کام مرگ کشانید»

بارون کارادور، مورخ و محقق فرانسوی می گوید:

علی علیه السلام آن شجاع بی همتا، و قهرمان یکه تازی بود که دوشادوش پیامبر بزرگوار اسلام میجنگید، و معجزه می آفرید.

در معرکه بدر بیست سال بیشتر از عمر شریفش نگذشته بود که با یک ضربت یکی از دلاوران مشهور و نام آور قریش را از پای درآورد.

در غزوه خیبر دروازه آهنین و سنگین قلعه را با یک دست از جا کنده و آنرا به عنوان سپری بالای سر خود نگاه داشت.

پیامبر بزرگوار اسلام او را از صمیم قلب دوست می داشت، بطوریکه در روز غدیر خم در حضور یکصد و بیست هزار تن از اصحاب خود در حالیکه اشاره به او می کرد فرمود:

« مِنْ كُنْتَ مَوْلَاَهُ فَعَلَى مَوْلَاَهُ » (1)

هرکس که من ولی امر و مولای او هستم علی نیز ولی امر و مولای اوست» (2)

میخائیل نعیمه نویسنده مسیحی لبنانی می گوید:

براستی هر مورخی هر چند هم هوشمند و از نبوغ فوق العاده ای برخوردار باشد محال است بتواند از عهده ارائه تصویری کامل از شخصیت بزرگی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام گرچه در هزاران صفحه باشد بر آید، زیرا آنچه که این قهرمان پیروز عرب در میان خود و پروردگارش گفته و بدان عمل نموده نه گوشه نظیر آنرا شنیده و

ص: 231

1- صورت العدالة الانسانی، ج 1: «علی و حقوق الانسان، ص 23.

2- المعجم الكبير، ح 3، ص 199، ح 3049.

نه چشمی نمونه آنرا تا کنون دیده است، پس هر آنچه که به منظور ترسیم شخصیت عظیم او بکار گرفته شود نموداری بسیار ناقص و نارسا از نسخه کامل آن خواهد بود. (1)

و سخن خود را چنین پایان می برد:

علی علیه السلام در هر زمان و در هر مکان همان قهرمان بیمانند فکر، و روح بیان است. (2)

جورج جرداق یکی دیگر از نویسندگان مسیحی لبنانی می گوید:

ای جهان چه میشد اگر تمام قدرت و نیرویت را به کار می گرفتی و در هر زمان یک علی با آن عقل و آن قلب و آن بیان و ذوالفقار بجامعه بشریت ارزانی می داشتی.....

ولی واقعیت این است که گویا آسمان در ترکشش، همان یک تیر را داشته است. (3)

و بالاخره شبلی شمیل یکی از پیشوایان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک، مکتبی که برای جهان خالق و صانعی نمی شناسد، و کلیه کائنات را با تمام عظمتی که دارد زائیده یک تصادف می داند، و پدید آورنده جهان و مساله رسالت را هرگز قبول ندارد، در رابطه با علی بن ابی طالب علیه السلام چنین می گوید:

«امام علی بن ابیطالب علیه السلام بزرگ بزرگان، و نسخه منحصر بفرد زمان است که شرق و غرب عالم تاکنون رونوشتی مطابق اصل یعنی «علی بن ابی طالب علیه السلام» هرگز بخود ندیده و نخواهد دید» (4)

من چه گویم در پیرامون شخصیتی که دیگران درباره اش چنین داد سخن داده اند کسانی که نه تنها مذهب و آئین و دین ما را نمی پذیرند، بلکه در انکار آن تنش هم نشان میدهند، و این نیست جز آنکه علی علیه السلام را چهره ای دانسته و بپذیریم که او تنها اختصاص به شیعیان ندارد، بلکه یک چهره جهانی بوده و به کل عالم بشریت تعلق

ص: 232

1- صوت العدالة الانسانیة، ج 1، (علی و حقوق الانسان) ص 23.

2- همان، ج 5: «علی القومیة العربیة» ص 1213.

3- همان، ج 1، علی و حقوق الانسان، ص 49.

4- همان، ج 1، «علی و حقوق الانسان» ص 37.

دارد، بشر باید به وجود چنین عظمت لایتناهی برخورد ببالد.

علی علیه السلام انسان کاملی بود که هرگز در میدان جنگ پشت به دشمن نکرده و همواره رو در روی او قرار گرفت به عبارت دیگر او همواره هجوم می آورد و به دشمن می تاخت و هرگز پشت به دشمن نکرده و صفوف جنگ را در پشت سر خود قرار نداد.

او مظهر العجائب و مظهر الغرائب بود، در دوران حیاتش کرامات بسیاری از او دیده شد، در مواردی بسیار رحیم، مهربان و در موارد دیگری سختگیر و بی گذشت بود، برای در ماندگان و اطفال بی سرپرست مهربانتر از مادری دلسوز و برای گردنکشان و دشمنان حق هولناکتر از سیل و طوفان بود، در کار بیت المال مسلمین بسیار ممسک و مقتصد، و در اموال خود بسیار گشاده دست و بی حساب بود، در جنگ میخندید و در محراب عبادت زار می زد و می گریست، و همچون مار گزیده ای بخود می پیچید، چنانکه دشمن آشتی ناپذیر و عنود آن حضرت عمرو بن العاص در یک بیت از قصیده اش او را چنین وصف می کند و می ستاید:

هُوَ الْبَكَاءُ فِي الْمِحْرَابِ لَيْلًا *** وَ ضِحَاكُ إِذَا شَدَّ الضَّرْبُ

او در دل شب در محراب عبادت زاری میکرد و میگریست و هنگامی که شعله های خشمگین و سرکش جنگ زبانه میکشید بالب خندان از آن استقبال می فرمود.

علی علیه السلام را میزان عمل معرفی کرده اند، زیرا هر گاه کسی بخواهد میزان خلوص عقیده و صحت اعمال خود را بداند باید عقاید و اعمال خود را با عقیده و عمل آن بزرگان مطابقت داده و بسنجد.

یعنی علی علیه السلام اسوه و الگو است، مطابقت عقیده و عمل کسی با عقیده و عمل آن

حضرت بهترین و غیر قابل تردیدترین دلیل بر صحت عقیده و عمل اوست.

علی علیه السلام با عقیده راسخ و عمل صحیح خود ادعای آنانرا که می پنداشتند قوانین و

مقررات اسلامی قابل اجرا نیست و یک نفر نمی تواند به کلیه اوامر و نواهی اسلام گردن نهاده و عمل نماید خط بطلان کشید.

هر کس غلام و بنده شاهی و دولتی است *** ما بنده حقیق و شهنشاه ماعلی است

اینک این سخن بگذار تا وقت دگر.

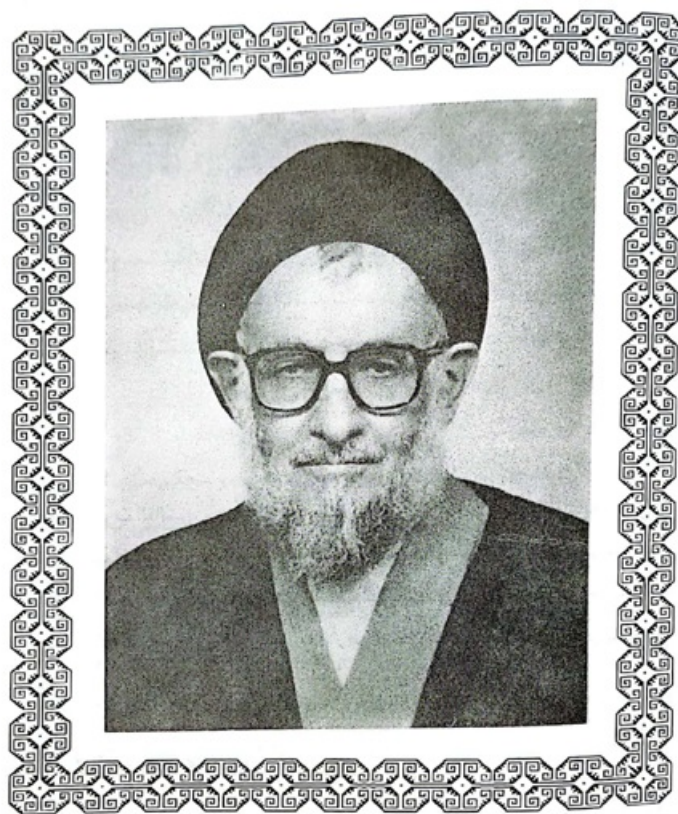
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری.

. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

ص: 234

1- حجه الاسلام والمسلمين حاج سيد محمد ضياء آبادي دامت توفيقاته

اشاره



(از تهران)

ص: 235

*تلازم بین قرآن و عترت علیهم السلام (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على نبينا وحيب الهنا محمد، صلى الله عليه وعلى اله الطاهرين، سيما بقيه الله الأعظم، مولانا الحجة بن الحسن، عجل الله تعالى فرجه الشريف، ولعنه الله على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين، السلام على المهدي الذي وعد الله عزوجل به الأمم، أن يجمع به الكلم، ويتم به الشعث، ويملاً به الأرض قسطاً وعدلاً، ويمكن له، وينجز به وعد المؤمنين.

1- اهل بيت عصمت عليهم السلام ركن تحقق و بقاء دين مبین اسلام :

اینک ما در روزهای مربوط به اهل بیت رسالت علیهم السلام قرار داریم، و امروز روز ولادت حضرت سید الشهداء امام مظلوم حسین بن علی علیهما السلام است. با توجه به مناسبت‌های تذکر این مطلب، و رسوخ دادن آن در ذهن جوانان و نوجوانان لازم به نظر می‌رسد. مسأله مورد نظر ما رکنیت اهل بیت علیهم السلام در تحقق و بقاء اسلام و قرآن است .

ماده شدن از نوار، مورد تنظیم و

ص: 236

1- این گفتار مجموع در سخنرانی می‌باشد که در روز سوم و دهم ماه شعبان المعظم 1420 هـ پیرامون تلازم بین قرآن و عترت علیهم السلام توسط معظم له ایراد شده است که به علت وحدت موضوع پس از پیاده شدن از نوار، مورد تنظیم و تحقیق قرار گرفت و به صورت یک سخنرانی در اینجا درج شد.

در میان قرآن و عترت علیهم السلام پیوستگی غیر قابل انفکاک وجود دارد که هر دو باید در کنار هم باشند، تا اسلام واقعی و هدایت راستین قرآن در جامعه بشری تحقق پیدا کند.

به این معنی که اگر یکی از این دو اصل مهم و اساسی را گرفته و دیگری را کنار بگذاریم، اسلام رنگ باخته و هدایتی متحقق نخواهد شد، گرچه این مطلب توسط علماء، سخنرانان چیره دست بسیار گفته شده، و روی آن تاکید اکید انجام گرفته است، ولی باز در مجالس و محافل و در نوشته ها باید تکرار شود تا در قلوب مردم جا افتاده و در نتیجه عدم پرداختن به آن، اسلام عزیز کم رنگ و تضعیف نشود.

2- ارزیابی از قرآن و حدیث:

مسأله اهل بیت علیهم السلام پس از قرآن - بنا به مدلول صریح و محکم حدیث ثقلین و یا ثقلین که هر دو تعبیر بجای خود صحیح است، پایه اصلی و اساسی مکتب تشیع است.

این حدیث باید در دل‌های مردم شیعه همانند قرآن عزیز رسوخ پیدا کند، همانگونه که قرآن را شدیداً مورد توجه قرار میدهیم حداقل به اندازه آن، حدیث شریف ثقلین را مورد توجه و دقت قرار دهیم، زیرا این حدیث شریف برای ما نقش کلیدی دارد، کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله بدلیل آنکه وحی است باید بعنوان اصل دوم در کنار قرآن عزیز قرار داده شود.

در اینکه کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و بعبارت دیگر حدیث آن حضرت وحی است تردیدی وجود ندارد. منتهی وحی گاهی معجزه است مانند قرآن، و گاهی بر مرحله اعجاز نمی رسد ولی به هر حال وحی است. چنانکه قرآن شریف خود بر این صحنه گذاشته و می فرماید:

« وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » (1)

ص: 237

پیامبر علیه السلام بهوای نفس سخن نمی گوید، بلکه هرچه میگوید وحی است که از جانب پروردگارش به وی می رسد.

پس کلام او کلام خدا و وحی است که باید در دلهای مسلمانان بخصوص شیعه، جوانان، و نوجوانان جای شایسته خود را گرفته و حفظ و نصب العین همگان باشد.

3- سخنی درباره حدیث شریف ثقلین :

تردیدی نیست که این حدیث ثقلین - را بسیار شنیده اید، هدف ما آن است که به آن توجه بیشتری شود، تکرار شود، و به بار مفهومی اش نیز عنایت و دقت کافی بشود تا روشن شود که رسول خدا صلی الله علیه واله نظر مبارکش از این سخن چه بوده است؟ آیا پیامبر گرامی اسلام تنها هدف و وظیفه سنگین الهی اش ابلاغ قرآن بود و بس، و یا اینکه قرآن به تنهایی برای هدایت انسان به نور، و تفهیم مسائل اساسی زندگی او، و در نتیجه برای رساندن انسان به سعادت و زندگی صحیح و شایسته او کافی نیست؟

اگر بگوئیم: نظر آن حضرت بیش از همه اینها روشن کردن موقعیت بسیار عظیم و

شایسته امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود اغراق نگفته ایم.

حدیث شریف ثقلین بحد تواتر بلکه فوق تواتر از طرق فریقین شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت شده است [تنها از طرق اهل سنت در حدود بیست و دو تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله آن را از آن حضرت روایت کرده اند.] (1)

4- سخنی درباره تواتر:

حدیث را موقعی متواتر میگویند که روایت کنندگان آن زیاد باشد، به حدیکه نسبت به صدور آن از گوینده اش یقین حاصل شود، بعبارت دیگر قطع حاصل شود که این سخن حتما از گوینده آن صادر شده و شکی در آن وجود ندارد.

ص: 238

1- مابین دو پرانتر توضیحی از اینجانب محمود طلوعی است.

کسانی که اهل تحقیق اند با مراجعه به منابع اهل سنت می بینند که حدیث شریف ثقلین در کتب معتبر آنها از طرق و اسناد گوناگون و فوق العاده زیادی از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت شده است.

کتابهای گرانبهای «الغدیر» تألیف مرحوم علامه امینی قدس سره «المراجعات» تألیف محقق علامه سید شرف الدین موسوی عاملی قدس سره، و ترجمه فارسی کتابهای نویسنده توانا جناب آقای دکتر تیجانی (که قبلا از اهل تسنن بوده و اخیرا مستبصر شده و به مذهب حق تشیع پیوسته است) برای بررسی آمار طرق و اسناد حدیث مزبور در کتب اهل سنت کافی است.

5- حدیث شریف ثقلین :

خلاصه علاوه بر شیعه، بزرگان حفاظ حدیث و علمای اهل سنت اعم از فقهاء، مفسرین، مورخین و... آنها از طرق بسیار زیاد از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده اند که فرمود:

أَنْتِ تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابُ اللَّهِ ، وَعِزَّتِي ، مَا أَنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا ، فَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ فَتَهْلِكُوا ، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا ، وَلَا تُعْلِمُوهُمْ فَانْهَمَ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَأَنْ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنْبَأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ .» (1)

ص: 239

1- «کنز العمال» ج 1، ص 185 - 186، ح 946. و حدیث را با کم و زیادی در الفاظ آن اعلام و حفاظ نامبرده زیر از اهل سنت نیز روایت کرده اند: 1- حافظ دارمی در «سنن» ج 2، ص 431 - 432. 2- حافظ مسلم بن حجاج قشیری در «جامع الصحیح، ج 7، ص 122 - 123. 3- حافظ بیهقی در «سنن کبری» ج 2، ص 148 - 149، و ج 7 ص 30-31. 4- حافظ ابن مغازلی جلالی شافعی در «مناقب علی بن ابی طالب، ص 236، ح 284. 5- حافظ ابن فزاع بغری در «مصابیح السنه» ج 2، ص 202. 6- حافظ خطیب عمری تبریزی در «مشکاه المصابیح» ص 255. 7- سبط بن جوزی در «تذکره الخواص» ص 322. 323. 8- محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص 4. 9- حافظ کنجی شافعی در «کفایه الطالب، ص 51-53. 10- حافظ نوری در «ریاض الصالحین» ج 1، ص 246 و 266. 11- حافظ محب الدین طبری در «ذخائر العقبی، ص 16. 12- سعید الدین محمد بن احمد فرغانی، در «مشارق الدراری» ص 534. 13- خازن بغدادی در «لباب التاویل» 14- ابن تیمیه در «منهاج السنه، ج 4، ص 104 - 105. 15- ابن ترکمانی در «جوهر النقی» مطبوع در ذیل «سنن کبری، ج 2، ص 148. 16- زرنندی در «نظم درر السمطین» ص 231. 17- ابن قیم جوزیه در «جلاء الأفهام» ص 138، که ما آن را از قول «القیم مما یرویه ابن تیمیه و ابن قیم» روایت میکنیم. 18- حافظ ابن کثیر دمشقی در «تفسیر القرآن العظیم، ج 3، ص 485، و ج 4، ص 113. 19- ملا حسین کاشفی بیهقی در «رساله علیه» ص 29. 20- حافظ جلال الدین سیوطی در «الحوای للفتاوی، ج 2، ص 31. 21. و نیز در احیاء المیتة مطبوع در حاشیه «الاتحاف بحب الأشراف» ص 240. 22- ابن طولون در «الأئمة الاثنی عشر» ص 53 - 54. 23- حسام الدین متقی هندی در «منتخب کنز العمال، مطبوع در حاشیه «مسند احمد، ج 1، ص 96. 24- حافظ ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة، ص 147 و 226. 25- حافظ بدخشانی در «نزل الابرار» ص 32. 26- شیخ عبد الغنی بن اسماعیل نابلسی در «ذخائر الموارث، ج 1، ص 215. 27- شبروی در «الاتحاف بحب الاشراف، ص 21-22. 28- ابن صبان مصری در «اسعاف الراغبین» مطبوع در حاشیه «نور الابصار، ص 119 و 117. 29- سید احمد ذینی دحلان در «یره نبویه» مطبوع در حاشیه «یره حلییه» ج 3، ص 330-331. 30- شیخ منصور علی ناصف در «التاج الجامع للاصول» ج 3، ص 348 - 349.

من در میان شما در امانت سنگین و گرانقدر از خود بجا میگذارم: یکی قرآن (کتاب خدا) و آن یکی اهل بیت و عترت علیهم السلام من است. اگر به آن دو چنگ بزنید و آنها را در میان خود حاکم قرار دهید پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی نمی افتید. از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید. و از آنان عقب نمانید که باز هلاک می شوید. چیزی به آنها یاد ندهید که آنان اعلم از شما هستند، خداوند حکیم و خبیر بر من خبر داده که آندو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بمن ملحق شوند.

ص: 240

دقت بفرمائید این حدیث که همانند قرآن از ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه واله صادر شده و در حجیت آن کمترین تردیدی وجود ندارد به صراحت تمام شرط هدایت امت را دو چیز معرفی کرده است، و آن دو قرآن و عترت علیهم السلام است، هر کدام به تنهایی مفید هدایت نیست که هیچ بلکه می توان گفت: موجب ضلالت هم می شود.

6- یک مثال برای کمک به فهم معانی حدیث شریف :

قرآن و عترت علیهم السلام عینا مانند طیب و دارو است که هر کدام به تنهایی در بازیابی صحت و سلامت بیمار کارساز نیست، روشن است که اگر بیمار از نظر دارو کمبودی نداشته باشد ولی طیب متخصص و حاذق وجود نداشته باشد که از میان این داروها آنچه را که بیماری را از وجود بیمار بیرون رانده و صحت از دست رفته او را به او بازگرداند، از میان داروهای موجود انتخاب کرده و در اختیار بیمار بگذارد در این صورت دارو کوچکترین ارزشی برای بیمار نخواهد داشت.

وبالعکس اگر دکتر متخصص و ماهری در دسترس بیمار باشد ولی از دارو خبری نباشد در این صورت نیز دکتر، تشخیص بیماری، و نسخه دکتر بدون وجود دارو کمترین نقشی در مداوای بیمار و بازگرداندن سلامت وی به او نمی تواند ایفا نماید، همچنانکه برای مداوا و تأمین بهبود و سلامت بیمار طیب وارد و دارو هر دو بطور حتم لازم است و یکی از آندو بدون وجود دیگری کوچکترین تأثیری در حال بیمار نمی تواند داشته باشد همینطور برای هدایت امت و رسیدن آن به زندگی سالم و صحیح و مالا دستیابی او به عقیده صحیح، و بینش صحیح و سعادت و خوشبختی در زندگی دنیوی و اخروی قرآن و عترت علیهم السلام هر دو با هم باید باشند، و تمسک به یکی بدون دیگری کوچکترین بازده مثبتی در امر مهم هدایت بشر به زندگی مطلوب نمی تواند داشته باشد قرآن همانند داروخانه بسیار غنی است که از هیچ دارویی در آن فروگذار نشده است.

و عترت علیهم السلام همچون طیبی است متخصص، و وارد و ماهر که نسخه شفابخش زندگی صحیح و سالم را می تواند از قرآن در آورده و در اختیار ملت اسلام بگذارد.

خلاصه قرآن دارو و عترت علیهم السلام طیب است، طیب کنار دارو باید باشد تا بیماری جهالت امت مداوا شود.

7- شفابخشی مشروط قرآن :

قرآن خود گویای آن است که خاصیت شفا بخشی دارد چنانکه در این آیه شریفه آمده است:

« وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ ». (1)

ما چیزی از آیات قرآن فرو فرستادیم که شفابخش مومنین از انحرافات، و کج رویها و کج اندیشها بوده باعث فراگیری رحمت و فضل الهی است.

درست است که قرآن شفا بخش است، ولی برای چه کسی؟ روشن است که برای مؤمنین شفابخش است و منظور قرآن از ایمان اسلام ظاهری نیست. بلکه هدف آن ایمان آوردن و چنگ زدن به ذیل ولای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد معصومین او می باشد.

بنابراین اگر قرار شود قرآن شفابخش را ظالمین و بیگانگان تفسیر و تبیین نمایند آنگاه همین قرآن شفابخش جز خسارت، ضلالت، مرض، و بدبختی چیزی از خود پس نمیدهد.

« وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ». (2)

قرآن برای ظالمین جز خسارت چیزی افاده نمیکند.

ص: 242

1- 82 / الاسراء: 17.

2- 82 / الاسراء: 17

مراد از ظالمین در آیه شریفه کسانی هستند که بظاهر دم از اسلام نیز می زنند اما سر

تسلیم در مقابل امامت و ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله فرود نمی آورند.

قرآن بحال اشخاصی از این قماش نفعی ندارد، شفا بخش نیست، و زیانبار است. زیرا قرآن خود چنین تحدی می کند که من برای مؤمنین شما شفا بخشم، چون نسبت به مؤمنین دارویی در کنار طبیبم و برای ظالمین زیانبارم، زیرا نسبت به ستمکاران همانند داروی بدون طبیبم، حکم عقل هم همین است. چرا قرآن به تنهایی زیانبار است؟

بدیهی است یک کتاب تربیتی که سبکش کلی گوئی است حتما نیاز به مفسر دارد، قرآن شریف که کتاب تربیتی و کتاب هدایت است، و سبکش کلی گوئی است، نیاز به مبین دارد آن هم مبین معصوم، یعنی کارشناس متخصص مصون از خطا تا بتواند این کتاب را تفسیر و تبیین نماید.

ماشین و موتورهایی که از خارج کشور وارد شده طبعاً نیاز به کارشناس بصیر و متخصصی دارد تا از کلیه اجزاء و وسائل به کار رفته در این وسائل آگاه بوده، و راه کار اندازی آن را بداند، و اگر کارشناس متخصص و بصیر در کنار این کارخانه نباشد کارخانه عاطل و باطل مانده و هرگز بکار نخواهد افتاد.

قرآن یک دستگاه تربیتی و هدایتی آسمانی می باشد که از جانب حضرت احدیت فرود آمده است. و بطور قطع یک دستگاه آسمانی نیاز مبرم و حتمی به کارشناس و متخصص آسمانی و معصوم، و مصون از خطا دارد که از کلیه رموز اسرار، و موازینش اطلاع داشته و راه کار اندازی و بهره برداری از آن را بداند، عقل نیز همین مطلب را تایید می فرماید قرآن در آیه شریفه زیر، بر روی این حکم عقل صحه می گذارد:

« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » . (1)

ص: 243

بتحقیق ذکر - یعنی قرآن - را ما برای توفرو فرستادیم تا آنچه را که برای مردم نازل شد بر آنان تفسیر و تبیین نمائی .

9- حق تفسیر و تبیین منحصر بفرق اهل بیت علیهم السلام از قرآن از کجای آیه استفاده می شود؟

در اینجا منظور از ذکر، قرآن است. چنانکه در آیه دیگری نیز از قرآن با واژه ذکر

تعبیر کرده:

« أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » (1)

قرآن را ما فرو فرستادیم و ما آنرا از دستبرد تحریف گران، خیانت کاران محافظت

میکنیم .

بنابراین قرآن ذکر است که در رابطه با هدایت بشریت بزنگی شایسته، یادآور حقایق و برنامه های نتیجه بخش است.

« وَلَا زَطَبٍ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ » (2)

هیچ تر و خشکی در پیرامون هدایت وجود ندارد جز آنکه در کتاب مبین آنرا جمع کرده ایم.

از این آیات استفاده می شود که قرآن ذکر، و یادآور کلیه برنامه های لازم زندگی است، مال مردم است نه مال گروه خاصی. «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» - منظور از «الناس» کل بشریت است نه گروه خاصی از آن، ولی به دلیل آنکه حاوی کلیاتی می باشد، نیاز به بیان دارد، تورا ای پیامبر معصوم در کنار قرآن قرار دادیم تا مبین آن برای مردم باشی. روی این کلمات مخصوصاً کلمه «لِتُبَيِّنَ» دقت فرمائید، این کلمه آشکارا دلالت بر آن دارد که ذکر، یا قرآن گرچه مال مردم، و برای راهنمایی آنان از آسمان نازل شده ولی مردم بدون استمداد از کارشناس معین از جانب خدا نمی توانند محتوای آنرا

ص: 244

1- 9/ الحجر: 15.

2- 59/ الأنعام: 6

بفهمند، و لذا به کارشناس متخصص آسمانی و معصوم که خدا او را بدین منظور تعیین فرموده است. نیاز دارند تا آنرا بر ایشان تفسیر و تبیین نمایند. از این کلمه فهمیده می شود که همه چیز قرآن روشن نیست و هر کس نمی تواند از مفاهیم و رموز آن سر در بیاورد، و گرنه علت انزال قرآن به پیامبر صلی الله علیه و اله را با واژه «لِتُبَيِّنَ» تعبیر نمی فرمود. زیرا اگر نقش رسول خدا صلی الله علیه و اله در این میان تنها گرفتن وحی از خدا و رساندن آن بر مردم بود، در آن صورت «لبین» صحیح نبود، بلکه کافی بود بفرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَلِّغَ لِلنَّاسِ» یعنی ما ذکر (قرآن) را بتو فرو فرستادیم تا آنرا بر مردم ابلاغ کنی، زیرا مفاهیم و محتوای آن روشن و همه فهم است و نیازی به تفسیر و تبیین تو ندارد، بلکه کافی است آنچه را که از ما می گیری به آنان ابلاغ کنی، آنوقت آنها خود مفهوم آن را فهمیده و فراراه زندگی خود قرار میدهند.

پس از اینکه در مقام بیان علت ارسال رسول خدا صلی الله علیه و اله به نبوت «لِتُبَيِّنَ» فرموده نه «لِتُبَلِّغَ» معلوم می شود که مدلول کلیه آیات قرآن روشن و همه کس فهم نیست. بلکه باید کس و یا کسانی که خدا خود آنرا عالم و آشنای به مدالیل قرآن قرار داده، و مصون از خطا و اشتباه فرموده، و مأمور به تبیین و تفسیر قرآن کرده در کنار آن باشند تا مردم به کمک آنها برنامه عالی زندگی را از آن گرفته و در خط شایسته انسانی قرار گرفته و حرکت خود را به سوی هدف متعالی شروع و ادامه دهند.

10- آیات قرآن از نظر روشن بودن معانی و عدم آن در یک سطح نیستند :

البته منظور ما از این بیان آن نیست که هیچ آیه ای از آیات قرآن را کسی نمی تواند بفهمد، و همه آیات آن احتیاج به مبین که همان پیامبر معصوم عالم است دارد، بلکه:

1- مفهوم تعداد زیادی از آیات قرآن مجید روشن است و کسانی که با اسلوب عربی و قواعد ادبی آن آشنا هستند همه شان مفهوم این گونه آیات را بدون کمک رسول خدا صلی الله علیه و اله و یا ائمه معصومین علیهم السلام می توانند بفهمند. و در فهم معانی این آیات

نیازی به تبیین معصوم نیست، اینک ذیلاً به ارائه چند آیه از این نوع می پردازیم.

1- « وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ الَّذِینَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوا لَهُمْ یُخْسِرُونَ » (1)

وای بر کم فروشان، آنانکه هنگامی که از مردم می خرنند جنس را درست و به دقت وزن میکنند ولی هنگامی که خود چیزی را به مردم می فروشند از وزن آن کم می گذارند.

2- « لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ » (2)

دست تصرف و تجاوز بر اموال یکدیگر از راه باطل دراز نکنید مگر اینکه نقل و انتقالات مالی در میان شما از راه تجارت توأم با رضای خاطر باشد.

3- « لَا یَعْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضاً أَوْ یُحِبُّ أَحَدُكُم أَنْ یَأْكُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مِمَّا فَكَرَهُتُمُوهُ . . . » (3)

عده ای از شما پشت سر عده ای دیگر بدگویی نکنید، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ معلوم است که نه، بلکه بشدت از اینکار نفرت کرده و بدش می آید.

4- « إِنَّ الَّذِینَ یَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا » (4)

آنان که دست تجاوز و تعدی بسوی اموال یتیمان دراز کرده و آنرا از راه ستم میخورند

شکم خود را از آتش جهنم پر میکنند.

معانی و مفاهیم اینگونه آیات روشن و برای کسانی که با قواعد ادبی، و شیوه های بیان غربی آشنائی دارند قابل فهم بوده و در فهم آن نیازی به تفسیر و تبیین کسی ندارند.

2- تعداد دیگری از آیات قرآن است که گرچه معانی آن بر همگان روشن نیست ولی مفسران از علماء می توانند با عرضه کردن این قبیل آیات بر پاره ای دیگر از آیات

ص: 246

1- 1 / المطففین: 83

2- 29 / النساء: 4

3- 12 / الحجرات: 49

4- 10 / النساء: 4

قرآن پی به معانی آنها برده و به تفسیر و تبیین آنها پردازد. زیرا مشکل بودن فهم بیان این آیات یا ناشی از آن است که از متشابهاتند و یا بدلیل آن است که مفهوم عامی دارند، و یا مجمل اند و.. مفسران ورزیده از علماء که در علوم اصول، و فقه، و ادبیات عرب و دیگر علوم لازم در این زمینه واردند می توانند با عرضه کردن متشابهات بر محکمت، و گذاشتن آیه تخصیص دهنده در کنار آیه عام مربوط به آن و همچنین نهادن آیه مبین در کنار آیه مجمل مربوطه، آنها را تفسیر نموده و پرده اشکال فهم معنای این گونه آیات را کنار بزنند.

11- یک اشکال و جواب آن :

ممکن است گفته شود: با اتکاء به اصل « الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً » می توان با عرضه کردن بعضی از آیات قرآن بر بعضی دیگر، و به عبارت دیگر با عرضه کردن آیات مبهم بر آیات روشن و صریح، کلیه آیات قرآن را تفسیر و تبیین نموده و بدین ترتیب پرده ابهام را از کلیه آیات قرآن زدوده، ابهام آنها را از میان برداشت زیرا بموجب این اصل آیات قرآن بدو قسمت تقسیم می شوند:

1- آیات تفسیر کننده بعض دیگر از آیات که اصولاً باید معانی اینگونه آیات معلوم باشد تا بتواند بعضی دیگر را تفسیر نماید.

2- آیاتی که بوسیله دسته اول از آیات قرآن تفسیر می شوند اینگونه آیات باید معانی آنها معلوم و روشن نباشد زیرا در غیر این صورت نیازی به رفع اشکال از دلالت آنها بوسیله آیات گروه اول نیست. پس با عرضه نمودن قسمت دوم آیات به قسمت اول اشکال دلالتی آیات قرآن بطور کلی از بین می رود. بنات

جواب:

درست است که بوسیله محکمت از آیات قرآن متشابهات آن، و به وسیله آیات تخصیص دهنده عمومات آن و به وسیله مقیدات قرآن مطلقات آن را می توان تفسیر

ص: 247

و تبیین نمود، ولی باید دانست که بقول علمای منطق اصل مورد استناد - یعنی « الْقُرْآنُ يَفْسِرُ بَعْضُهُ بَعْضًا » یک جمله موجه جزئی است. به عبارت دیگر معنی آن این است که برخی از آیات قرآن معنای برخی دیگر را روشن و قابل فهم می کند نه اینکه بگوئیم بعضی آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند چنانکه دیگر هیچ آیه ای از قرآن باقی نمی ماند که مفهوم آن روشن نبوده و نیاز به مبین خارجی داشته باشد.

پس در قرآن تعداد زیادی از آیات وجود دارد که جز رسول خدا صلی الله علیه واله و امام معصوم علیه السلام، حتی بزرگترین و جامعترین علمای تفسیر، و حتی متوغلین در فقه و فقهات و ... نیز نمی توانند چیزی از معانی آنها را درک کنند.

بنابراین در فهم اینگونه آیات از قرآن است که نیاز حتمی و قطعی به راهنمایی مبین وارد و معصوم که از طرف خدا برای اینکار تعیین شده اند وجود دارد، و دلیل آن واژه «لِتُبَيِّنَ» واقع در آیه شریفه است. اگر بر فرض معانی کلیه آیات قرآن روشن بود، و مردم، فقهاء، مفسرین و حکماء مفهوم آنها را می فهمیدند دیگر نیازی نبود که پروردگار متعال بفرماید: «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» زیرا وقتی معنای سخن گوینده روشن و قابل فهم باشد دیگر نیازی به تبیین و توضیح کسی نیست.

12- دلایل حق تفسیر و تبیین منحصر بفرز اهل بیت علیهم السلام از قرآن، از نظر سنت:

گذشته از همه اینها احادیث زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که در آنها چنین آمده است:

« إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَ، وَبَطْنَهُ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ، أَوْ سَبْعِينَ بَطْنًا » (1)

برای قرآن ظاهری است و باطنی، و برای باطن آن باطنی تا هفت، و یا هفتاد بطن وجه دارد.

که اسرار بطون را جز رسول خدا صلی الله علیه واله و امام معصوم علیه السلام کسی نمی تواند بیرون بکشد

ص: 248

علاوه بر همه اینها، ما یک سلسله معارف توحیدی داریم، و معارف مربوط به معاد داریم که جز معصوم کسی نمی تواند آنها را بفهمد.

و همچنین یک سلسله آیات الاحکام داریم که اتفاقاً معانی این قبیل آیات یعنی آیات مربوط به احکام مبتلا به عموم مسلمانان بوده، و همه مؤمنین بدون استثناء شب و روز به احکام موجود در آنها نیاز شدیدی دارند.

مثلاً در آیه ای می فرماید:

« فَأَقِمُْوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ... » (1)

نماز بخوانید، و زکوة پردازید و از خدا و رسولش پیروی کنید.

خوب این نماز که خدا در قرآن باقلمه آن دستور داده و می فرماید: «فَأَقِمُْوا الصَّلَاةَ...» آیا کسی لازم است که آن را برای ما تعریف کرده و بگوید: نماز چیست؟، و چند رکعت است؟، چند تا واجب دارد؟، و چند تا مستحب دارد، رکوعش چیست؟، و سجودش چیست؟، و اذکارش چیست؟ چه کسی می تواند از «فَأَقِمُْوا الصَّلَاةَ» که کراراً در قرآن نازل شده این همه مسائل مربوط به نماز را فهمیده و توضیح بدهد؟

اگر شما بزرگترین، دقیقترین، و پرکارترین افراد را بیاورید، و روی این یک جمله کوتاه «فَأَقِمُْوا الصَّلَاةَ» تمام عمر زحمت بکشند نمی توانند بفهمند نماز بخوانید یعنی چه، و اینکه نمازهای واجب در شبانه روز 17 رکعت، و نمازهای مستحبی 34 رکعت است. در کجای قرآن آمده است؟ و از کجای قرآن می فهمند که نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت، و نماز مغرب سه رکعت است.

چه کسی می تواند از آیه شریفه « وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

« (2) استنباط کند حج یعنی چه؟ تعریف حج و مسائل و مناسک آن چیست؟ و در حالت گرام چه چیزهایی برای محرم حرام می شود؟ طواف یعنی چه؟ و سعی یعنی چه؟

ص: 249

1- 13/المجادله: 58

2- 97/آل عمران: 3.

زیرا هیچکدام از اینها در قرآن نیست.

چه کسی می تواند از آیه صوم بفهمد روزه یعنی چه؟ مبطلات آن چیست؟ زکاه به چه چیزهایی تعلق میگیرد و حد نصاب آن چیست؟ و چه مقدار از مالی را که زکوه بر آن تعلق می گیرد باید پرداخت؟ جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نیز همینطور.

13- به رسول خدا صلی الله علیه واله ذکر اطلاق می شود :

گرچه در بعضی از آیات قرآن شریف با واژه «ذکر» وصف شده، ولی اطلاق ذکر به شخص رسول خدا صلی الله علیه واله صحیح، و در قرآن از آن حضرت نیز به ذکر تعبیر شده است، چنانکه در سوره طلاق چنین می خوانیم:

« أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرَ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ ». (1)

ما ذکر را به عنوان رسالت بسوی شما فرستادیم که آیات روشن کر خدا را برای شما تلاوت کند.

پس ذکر در کتاب آسمانی، هم به قرآن و هم به خود آن حضرت اطلاق شده است، و می فرماید:

« فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » (2)

اگر چیزی را نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.

در این آیه اهل ذکر ائمه معصومین علیهم السلام و ذکر قرآن است.

مصدق اهل ذکر پاکان و معصومان از آل محمد علیهم السلام می باشند، چنانکه خدای عز وجل خود در این آیه شریفه می فرماید:

« أَنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ». (3)

ص: 250

1- 10-11 / الطلاق: 65

2- 43 / النحل: 16.

3- 77-79 / الواقعة 56.

این قرآن کتابی بس گرانبها و سودمند و گرامی است، در لوح محفوظ قرار دارد، که جز دست پاکان (و فهم خاصان) بدان نمی رسد.

به عبارت دیگر گروهی را که پاک و مطهرند و طهارت خاصی را دارا هستند، و می توانند با قرآن عزیز مساس پیدا کنند و با حقیقت قرآن تماس داشته باشند من می شناسم، و من آنان را برای تفسیر و تبیین آیات قرآن، و رهنمائی امت به اقیانوس نوری که در آن قرار دارد، تعیین می کنم.

14- منظور از مطهرون در آیه شریفه چه کسانی هستند؟

گوئی این آیه شریفه در جواب این سؤال نازل شده است:

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً » (1)

از خدا میخواهد از شما اهل بیت پیامبر پلیدی کفر و شرک و شک و گناه را بردارد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

پس مطهرون همان اهل ذکرند که باید امت برای رسیدن به نور و سعادت دست نیاز به دامن آنان دراز کند، زیرا منحصر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله می باشند که حق تفسیر و تبیین آیات قرآن را دارند و تنها آنها هستند که می توانند مردم را از تاریکیهای جهالت و بیخبری درآورده و وارد جهان نور و علم و آگاهی نمایند، رسول خدا صلی الله علیه واله در تایید این مطلب می فرماید:

« إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابُ اللَّهِ وَعِثْرَتِي »

لذا مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام بخوارج نهروان، که از قرآن دم زده و می گفتند: « لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ » ما تابع قرآنیم، و در مقابل تو تسلیم نمی شویم - فرمودند:

« ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ فَلَنْ يَنْطِقُ ، وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ ».

ص: 251

این قرآن است از آن پرسید اگر می‌توانید با او حرف بزنید، ولی آن با شما حرف نمی‌زند.

در کنار این قرآن صامت قرآن ناطق منم، من از محتویات آن اطلاع کافی دارم، این کتاب یک پیام آسمانی و من متخصص تعیین شده از جانب پروردگار برای آن هستم، این تنها من هستم که از داخل آن اطلاع عمیق و وسیعی دارم.

« اِنَّ فِيْهِ عِلْمًا مَّا يَأْتِي ، وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ ».

که در قرآن علم حوادث آینده و سخن درباره هر آنچه در گذشته رخ داده و داروی

دردهای شما وجود دارد.

قرآن علوم مربوط به آینده و حوادث گذشته را در بر گرفته، و آن داروی شفابخشی که سلامت دین شما را ضمانت کرده و راه مستقیم را پیش پای شما می‌گذارد در آن است، ولی به دلیل آنکه کسی جز من بخلوت گاه راز آن راهی ندارد من باید آن را از این کتاب عزیز در آورده و در اختیار شما بگذارم. (1)

15- ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می‌دانند؟

امام باقر علیه السلام فرمود:

« مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعَى عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُتْلَهُ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ » . (2)

جز اوصیای رسول خدا صلی الله علیه واله هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که همه علوم قرآن اعم از ظاهر و باطن آن در پیش اوست.

و نیز فرمود:

« لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرَّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْأَيَّةَ تَنْزِلُ أَوْلَهَا فِي شَيْءٍ ؛ وَ أَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ ، وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ » .

ص: 252

1- نهج البلاغه، خطبه 158.

2- بحار الانوار، ج 12، ص 88 ح 26.

هیچ چیز از عقلهای مردم دورتر از تفسیر قرآن نیست. زیرا یک آیه ممکن است اولش درباره چیزی، و وسطش درباره چیز دیگر، و آخرش درباره چیزی غیر از آن دو نازل شده باشد.

مگر از قدرت هر کسی بر می آید که اسرار و رموز نهان و پیچیده کتاب خدا را بداند و پرده از راز آن بردارد، بعد به دنبالش می فرماید:

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، مِنْ مِيلَادِ الْجَاهِلِيَّةِ » (1)

به درستی که خدا میخواهد پلیدی شرک، و جهل و شک و گناه را از شما اهل بیت پیامبر

زدوده و شما را از زایش جهل پاک و پاکیزه نماید.

ائمه طاهرین تنها گروهی هستند که از زایش جهل به دور، و مولود علمند، و تشکل یافته در دریای رحمت، و منبع فضل، و درایت و معرفتند تنها آنها باید بعنوان مبین و مفسر قرآن به تفسیر و تبیین قرآن آن اقیانوس بیکران اسرار و رموز دستگاه آفرینش پردازند، و امت اسلام را به راهی که رساندن او را به هدف نهایی تضمین می نماید راهنما باشند.

نیاز سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله به مبین معصوم

حالاً نه تنها قرآن مجید به مبین معصوم نیاز دارد، بلکه سنت شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز همینطور است. سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله گفتار و رفتار و عمل پیامبر صلی الله علیه و اله را در بر می گیرد، رفتار و عمل رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز همچون گفتار آن حضرت حجت است.

« مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » (2)

ص: 253

1- بحار الانوار، ج 92، ص 110، ح 10، و ص 94، ح 45.

2- 7/ الحشر: 59

آنچه را که پیامبر خدا شما را بدان امر میکند بگیرید و از هر آنچه شما را از آن باز

میدارد دوری جوئید.

با استناد به این آیه شریفه می توان گفت رفتار و گفتار رسول خدا صلی الله علیه واله حجت است، اما چه کسی می تواند بگوید که پیامبر صلی الله علیه واله در کجا چه گفته؟ و چه کار کرده؟ تا بدین ترتیب هم رفتارش برای ما روشن شود، و هم گفتارش، که سنت رسول الله صلی الله علیه واله همین است و بس.؟

16- آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟

اینکه سنی ها می گویند ما اهل سنت هستیم، آیا می توانند بگویند سنت یعنی چه؟ اینها سنت پیامبر را از کجا و از چه کسی گرفته اند؟ آیا اینها با خود پیامبر بوده اند؟ اینها نشخوارهای ابوحنیفه و شافعی را گرفته و بجای سنت پیامبر جا زده اند، از ابوبکر و عثمان (لعنه الله علیهما) شنیده اند در صورتیکه تنها اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله به رفتار و گفتار آن حضرت و انگیزه ها و هدفهای آن آشنا بودند، بنابراین سنتی که از غیر طریق ایشان روایت شود پیشیزی ارزش ندارد. زیرا نامبردگان اکثرا خواسته ها و هوی و هوسهای خود، و احيانا بسیاری از آداب و رسوم جاهلیت را که هنوز از اعماق وجودشان رخت برنکنده بود بصورت حدیث از رسول خدا روایت کرده و از مجموع اینها معجونی ساخته و پرداخته اند که گویای چیز مهمی از کردار و گفتار رسول خدا صلی الله علیه واله نیست.

خلاصه: گذشته از قرآن، خود سنت رسول خدا صلی الله علیه واله نیز نیاز مبرمی به مبین و ناقل معصوم دارد، معصوم باید بگوید: پیامبر صلی الله علیه واله چه کار کرده؟ و چه گفته است؟. نه اشخاصی از قماش ابوهریره و سمره بن جندب.

ص: 254

17- مقایسه روایت امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه واله با روایت ابوهریره :

آیا کسی که تمام اوقات عمرش را در کنار رسول خدا صلی الله علیه واله سپری کرده، و اول از همه به آن حضرت ایمان آورده و بدو پیوسته است، و آخرین کسی که از آن حضرت جدا شده است، یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان معصومش علیهما السلام، روایت سنت رسول خدا صلی الله علیه واله را دارند یا دیگران؟ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همان لحظه اول ولادت که هنوز چشم بروی مادر نگشوده، و هنوز پستان مادرش را به دهن نگرفته بود خود را به آغوش آکنده از مهر و عطوفت پیامبر صلی الله علیه واله انداخته و برای اولین بار چشم به جمال عالم آرای آن حضرت می گشاید، و اولین غذایش در طلوع زندگی با عظمتش از سر انگشتان معجزه آفرین پیامبر صلی الله علیه واله به دهانش سرازیر می شود، از همان آغاز زندگیش در کنار پیامبر صلی الله علیه واله بوده، و در دامان پیامبر خدا صلی الله علیه واله تربیت شده و مراحل رشدش را پشت سر گذاشت، و بعدها هم در تمام اوقات عمرش در سفر، در حضر، شب و روز همراه پیامبر خدا صلی الله علیه واله بوده است، همانگونه که خود در نهج البلاغه فرموده:

« وَضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ ، كَانَ يَضْمِنِي إِلَى صَدْرِهِ ، وَيَكْنِفُنِي فِي فِرَاشِهِ ، وَكَانَ يَمْضِعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ » . (1)

مرا که کودک نوزادی بیش نبودم بدامنش گرفت، و تو بسترش در کنار خود خوانده و به سینه خود می چسبانید، غذا را نخست در دهان خود جویده و نرم کرده و سپس در دهان من می گذاشت.

« لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ إِتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ » . (2)

و همانند بچه شتر که همواره به دنبال مادرش راه برود دنبالش راه میرفتم، به صحرا میرفت او را دنبال می کردم، بخانه می آمد دنبالش بودم، جایی که جز من کسی او را

نمی دید.

ص: 255

1- نهج البلاغه، خطبه 192، معروف به خطبه قاصعه.

2- همان .

« أرى نورالوحي وَ الرَّسَالَهُ وَ أَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ ». (1)

در خلوت راز که جز من کسی را بدان راهی نبود نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را استشمام میکردم، و وقتی صدای وحی را شنیدم خطاب به من فرمود:

« إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ ، وَ تَرَى مَا أَرَى ». (2)

هرچه را که می شنوم تو هم میشنوی، و هر چه را که من می بینم تو نیز می بینی.

« إِلَّا أَنْكَ لَسْتُ بِنَبِيِّ ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ ». (3)

ولی تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی.

با این حساب آیا کسی که در تمام دوران عمرش، در سفر، در حضر، از کودکی گرفته تا آخرین لحظه عمرش با پیامبر صلی الله علیه و اله بوده او باید کردار و گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله را برای امت اسلامی روایت کند یا ابوهیره، و سمره بن جندب؟ و یا ابو حنیفه؟ اینها بر اساس کدام صلاحیت و شایستگی دست به نقل سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله می زنند، و قرآن شریف را تبیین و تفسیر می نمایند؟ آیا کسی جز دیوانگان که فکرشان را در اختیار هر کسی قرار می دهند از چنین اشخاصی پیروی می کند؟ اینها که با تدلیس و دروغ در خدمت جناحهای سیاسی شهوتران از مجموعه تمایلات خود و سرورانشان معجون تهوع آوری به نام سنت ساخته و پرداخته و بخورد مردم بیچاره داده اند؟

اکنون جا دارد نتیجه تتبع یک محقق زحمت کشیده از اهل تسنن در رابطه با مقایسه و احادیث روایت شده از امیرالمؤمنین علیه السلام با احادیث روایت شده از ابوهیره را که از این رهگذر به نتیجه شگفت، و بحث آوری رسیده به عرض شنوندگان محترم برسانم.

ص: 256

1- نهج البلاغه، خطبه 192، معروف به خطبه قاصعه.

2- همان .

3- همان .

می گوید: به پندار اهل سنت کلیه احادیثی که حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده (586) حدیث، و شمار احادیثی که ابوهریره از آن

حضرت روایت کرده (5374) حدیث است.

بعد می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام مدت سی و چهار سال تمام در کنار پیامبر بزرگوار بوده و در این مدت احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیده است، 586 حدیث است اما ابوهریره که در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه واله به حضور آن حضرت شرفیاب شده و اسلام آورده و نوزده ماه بیشتر آن حضرت را درک نکرده تعداد احادیثی که در اینمدت از پیامبر اکرم شنیده 5374 حدیث است، حالا برای اینکه مشخص شود امام علی علیه السلام هر روز چند حدیث از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیده (586) حدیث را به 12036 که تعداد روزهای سی چهار سال زندگی تنگاتنگ آن حضرت در کنار رسول خدا صلی الله علیه واله بوده و از: $(34 \times 354 = 12036)$ بدست آمده تقسیم میکنیم نتیجه این می شود که امام علیه السلام در هر بیست روز یک حدیث از پیامبر صلی الله علیه واله شنیده است، و با ضرب 19، تعداد ماههائی که ابوهریره در خدمت رسول خدا صلی الله علیه واله بوده در عدد 30 که تعداد روزهای یک ماه است نتیجه می شود که او در تمام عمرش فقط پانصد و هفتاد روز توانسته است درک حضور پیامبر صلی الله علیه واله را نماید.

حالا اگر 5374 را که تعداد روایات او از پیامبر صلی الله علیه واله است بر پانصد و هفتاد که تعداد روزهائی است که او حضور پیامبر صلی الله علیه واله را درک کرده تقسیم کنیم نتیجه این می شود که ابوهریره در هر روز ده حدیث از پیامبر اسلام شنیده است!!!-

کمال حیرت می بینیم که امیرالمؤمنین علیه السلام هر بیست روز یک حدیث و ابوهریره هر روز ده حدیث از پیامبر صلی الله علیه واله شنیده اند.

با توجه به مدتی که هر کدام از این دو نفر حضور رسول خدا صلی الله علیه واله را درک کرده اند این موضوع خیلی عجیب و باور نکردنی است، چون اصولاً نمی توان باور کرد که مؤمنین علیه السلام با آن ولع شدیدش به استفاده از رسول خدا صلی الله علیه واله هر بیست روز یک

حدیث، و ابوهریره با آن بازیگوشی و غرق در شکم پرستی و در یوزه گی هر دوروز

بیست حدیث از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیده باشد.

حالا چرا روایت و علمای حدیث اهل سنت مسأله را به این شکل در آورده اند؟ معلوم است زیرا اساس کار آنها دروغ و تدلیس و کتمان حق است:

« لَا تَلْسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (1)

در حالی که شما علم یقین به حق دارید با سرپوش قرار دادن باطل بر آن، آن را از مردم پوشیده نگاه ندارید.

شگفت انگیز تر از همه اینها آن که ابوهریره به افتضاح خود در سئوالی که بیار آورده بود متوجه شده و در صدد علاج واقعه، حدیثی ساخته و آنرا از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده است تا مگر به این ترتیب معترضین به افراط در روایت او را قانع کند و به عبارت دیگر شیره بسرشان بمالد، جای زهی تأسف!!!

حدیثی که برای ماست مالی اشتباه خود ساخته و آنرا از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده اند بدین ترتیب است:

از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که فرمود:

هرچه از من روایت شود در صورتیکه ظاهرش بد نباشد آن را به عنوان حدیث من

بپذیرید، گرچه آن را من نگفته باشم.

نکته ای که در این روایت وجود دارد و شنونده را به شگفتی وا می دارد تضاد شدید آن با حدیثی است که باسناد صحیح از رسول خدا صلی الله علیه واله روایت شده که آن حضرت فرمودند:

اکنون در حالیکه هنوز من در قید حیاتم دروغگویانی که سخنانی به دروغ به من می بندند کم نیستند و تعداد آنان پس از من بمراتب زیادتر خواهد شد، پس هوشیار باشید و گول این دروغگویان مفتری را نخورید:

ص: 258

« مَنْ يَقُلْ عَلَى مَا لَمْ أَقُلْهُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ». (1)

هر کس به دروغ چیزی به من ببندد که من آن را نگفته‌ام در روز قیامت جایگاه او پر از آتش جهنم خواهد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله سعی بلیغ مبذول می داشتند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بمنظور هدایت مردم مسلمان به شاهره حق و حقیقت در کنار قرآن، و در کنار سنت قرار داده و زمام کتاب و سنت را بدست با کفایت آن حضرت بسپارند، و به همین دلیل بود که از هر فرصتی برای توصیه محبت و ولایت او و اولاد طاهربینش و استفاده می فرمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله بدستور پروردگار متعال امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهربین علیهم السلام از فرزندانش را به عنوان تنها مفسران و تبیین کنندگان شایسته، و دارای شرایط لازم معرفی می فرمودند:

« قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ». (2)

بگو ای پیامبر من از شما در مقابل ادای رسالت پاداشی جز محبت و مودت اهل بیت خودم را نمیخواهم.

اهل سنت نیز این آیه را دست آویز خود قرار داده و مدعی اند که ما نیز اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله را دوست می داریم و از دشمنی با آنان اکیدا خودداری می کنیم چون محبت آنان اجر رسالت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و اله است. شافعی در این زمینه گفته:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حَبِّكُمْ *** فَزُصُّ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كَفَّاكُمْ فِي عَظِيمِ الْقَدْرِ انْكُمْ *** مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ (3)

ص: 259

1- بحار الأنوار، ج 2، ص 117، ح 17.

2- ينابيع الموده، ج 2، ص 434، ح 197، ص 464، و ج 3، ص 102، ح 9.

3- همان

ای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله محبت شما از طرف پروردگار در قرآن که از طرف او نازل شده برای هر مسلمانی واجب شده است.

در عظمت مقام شما همین بس که هر کسی در نماز بر شما صلوات نفرستند نمازش

باطل میشود.

و نیز می گوید:

وَلَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ *** مَذَاهِبِهِمْ فِي الْبُحْرِ الْعَمِيِّ وَالْجَهْلِ

رَكِبْتَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سُفُنِ النِّجَا *** وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرُّسُلِ

وَأَمْسَكْتُ حَبْلُ اللَّهِ حَبْلٌ وَلَا نَهُمُ *** كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالْتَمَسْكَ بِالْحَبْلِ

هنگامی که دیدم مردم را مذاهب شان در دریای جهل و ضلالت فرو می برد من به نام نامی خدا سوار بر کشتیهای نجات که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله خاتم پیامبران هستند سوار شده، و از ریسمان خدا که همان رشته ولایت آنها باشد گرفتم همانگونه که در قرآن دستور آمده: « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا » (1)

18- هدف خدا و رسول او از تاکید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام :

گرچه اهل سنت به ادعای خود ولای اهل بیت علیهم السلام و دوستی آنها را قبول دارند، ولی متأسفانه محبت تنها منظور و هدف رسول خدا صلی الله علیه واله نبود، پیامبر اکرم صلی الله علیه واله از تشویق بر ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام هدفش آن بود که مسلمانان بطرف آنها رفته و آنان را الگو قرار داده، و معالم دین خود را از آنان بگیرند ولی اینکه اهل سنت می گویند: علی و آل علی علیهم السلام را دوست داریم، ولی در عمل دین خود را از عمر (لعنه الله علیه)، از ابوحنیفه و ... می گیرند درست نبوده و با هدف مقدس، پیامبر اکرم صلی الله علیه واله مطابقت ندارد. پیامبر هدفش آن نبود که علی و آل علی علیهم السلام را دوست داشته باشید ولی در اخذ دینتان از هر کسی که دلتان می خواهد آزاد باشید.

بلکه آن حضرت بر این اساس که اهل بیت عصمت علیهم السلام تنها راه رسیدن بر دین

ص: 260

مورد رضای خدا هستند دستور به محبت و مودت آنان صادر کرده و امت را به آن تشویق می فرمود، البته تشویق رسول خدا صلی الله علیه و آله به ولایت اهل بیت صلی الله علیه و آله هم خود بدستور خدا بوده است چون خداوند در قرآن فرموده:

« قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ». (1)

در این آیه محبت اقبای رسول خدا اجر ادای رسالت قرار داده شده و در آیه ای دیگر می فرماید:

« قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ » (2)

و نیز می فرماید:

« قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ». (3)

در یکی از این دو آیه می فرماید:

آن مودت قریبا که من به عنوان اجر رسالت از شما خواستم به نفع شما است.

و در آیه بعدی می فرماید:

ای پیامبر بگو من چیزی به عنوان پاداش رسالت از شما نمی خواهم جز آنکه راه خدا را در پیش گیرید.

وقتی این سه آیه را کنار هم قرار می دهیم می فهمیم که اجر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت و ولایت اهل بیت آن حضرت است و با محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در واقع ما چیزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نداده، و عملی که به نفع آن حضرت باشد انجام نداده ایم، بلکه محبت ما به اهل بیت آن حضرت و گرایشمان به ولایت آنان عملی است که آن را به نفع خودمان انجام داده ایم، حالا محبت و ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه به نفع ما است؟

ص: 261

1- 90 / الأنعام: 6

2- 61 / البقره: 2

3- 57 / الفرقان: 25.

در جواب گفته می شود:

آیه سوم محبت و ولایت آنان را همان حرکت بسوی خدا و بدست آوردن رضای حضرت احدیت قلمداد کرده است پس نتیجه این می شود که دوستی و ولایت اهل بیت علیهم السلام ما را به طرف آنها جذب میکند و مادیانمان، اخلاقمان، برنامه های زندگی مان، طرز عبادتمان، خداشناسی مان، همه و همه را از آنان می گیریم و این همان چیزی است که موجب رضای خدا می شود، و بدین ترتیب با محبت آنان که همان رفتن به سوی خدا است کاری بنفع خودمان انجام داده و اجر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله را پرداخته ایم.

اصلا امکان ندارد کسی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد طاهرینش را دوست داشته باشد ولی بسوی خدا نرود، زیرا اگر نگوئیم ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام عین حرکت بسوی خداست، لا اقل می گوئیم ایندو لازم ملزوم هم هستند و از هم جدا نمی شوند پس دوستی اهل بیت علیهم السلام، و قرار گرفتن در خط عمر باهم جور در نمی آید. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله می کوشید اهل بیت معصومینش که راه بسوی خدا هستند در کنار قرآن باشند و با تفسیر و تبیین صحیح و شایسته آن مردم را به معرفه الله صحیح برسانند، و عمر و همکارانش می کوشیدند که اهل بیت علیهم السلام را کنار بزنند تا بدین وسیله کاربرد صحیح قرآن را از آن بگیرند.

19- عمر از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا صلی الله علیه و اله چه هدفی داشت؟

انصافا عمر خوب منظور رسول خدا صلی الله علیه و اله را درک کرده و جامه عمل پوشیدن نفر رسول الله صلی الله علیه و اله را با سیادت و ریاست خود در تضاد می دید و لذا با تمام نیرویش میخواست اهل بیت پیامبر را از ملازمت قرآن منع نماید تا کسی مزاحم عمل کردهای دل بخواه او نباشد.

در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و اله در آخرین لحظات عمر شریفش قلم و کاغذ

ص: 262

خواستند تا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومینش علیهم السلام را با تأکید بیشتر و به صورت نوشتار از خود باقی بگذارند، لذا فرمودند:

« هَلَمْ أَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عَمْرَيْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابِ اللَّهِ... (1) »

پیامبر اکرم فرمود: بیائید برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز دچار ضلالت و گمراهی نشوید. در خانه مردانی بودند که عمر بن خطاب نیز در میان آنان بود عمر همینکه این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید گفت: درد بر رسول خدا غلبه کرده و - العیاذ باللله - نمیداند که چه میگوید، اینک قرآن در میان شما است و آن برای شما کافی است.

این سخن عمر صریحا نشانی از آنستکه او از قرآن کوچکترین واهمه ای نداشت - زیرا، تا قرآن مفسر معصوم از آل محمد علیهم السلام در کنارش نباشد نه تنها نمی توانست صدمه ای به تمایلات نفسانی او بزند بلکه او می توانست آنرا به دلخواه خود تأویل کرده و از آن دلایلی به نفع خود سر و پا کند، و تنها ترس او از قرار گرفتن امام امیرالمؤمنین علیه السلام در منصب خلافت و گرفتن زمام کتاب الله در دست با کفایتش بود، و لذا بر بالین رسول خدا صلی الله علیه و آله هیاهو راه انداخته و مانع از اقدام بسیار مهم و نجاتبخش آن حضرت گردید، بلافاصله پس از عروج رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملاء اعلی هنوز کار تکفین و تدفین آن حضرت به پایان نرسیده بود که با تشکیل سقیفه و یک سلسله

ص: 263

1- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 324-325. این حدیث را در منابع زیر نیز می توان پیدا کرد: «طبقات الکبیر» ج 2، ق 2، ص 3836 مصنف عبدالرزاق، ج 5، ص 438، ح 9757. و ج 10، ص 361، ح 19371، و ج 6، ص 57، ح 9992. صحیح بخاری، ج 6، ص 317، ح 871 و 872 و ج 7، ص 225، ح 574، و ج 9، ص 774، ح 2139. صحیح مسلم، ج 3، ص 1257، ح 20، ص 1259، ح 21 و 22. مسند ابی یعلی موصلی، ج 4، ص 298، ح 2409، تاریخ طبری، ج 2 ص 436 به دو طریق. معجم الکبیر طبرانی، ج 11، ص 36، ح 10961، 10962، حلیه الاولیاء، ج 5، ص 25 سنن الکبری بیهقی، ج 9، ص 59، البدء و التاریخ، ج 5، ص 59 بدو لفظ. جامع الأصول، ج 11، ص 287. الجمع بین الصحیحین، ص 297 و 530، شرح صحیح مسلم مطبوع در حاشیه ارشاد الساری ج 7، ص 95 و ص 97. شرح السنه، ج 11، ص 180. مشکاه المصابیح، ج 3، ص 1683. الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج 8 ص 201. تحفه الأشراف، ج 4، ص 418، و ج 5، ص 64 و...

خیمه شب بازیهای تأسف بار خلافت را از دست نامزد الهی آن قاپیده و شروع به تبلیغات و راه اندازی هیاهو بر ضد اهل بیت علیهم السلام نمودند، عمر نقش مخرب خود را واقعا خوب بازی می کرد، لذا برای اینکه از طرز تلقی رسول الله صلی الله علیه و اله : هیچ اثری باقی نماند تا دار و دسته او بتوانند طرز تفکر خود را جانشین سنت آن حضرت قلمداد کنند دستور داد تا از نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله شدیداً جلوگیری به عمل آید، بدین ترتیب نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و تفسیر و تبیین قرآن یک جرم قابل تعقیب و مجازات تلقی شد.

در روایتی آمده: مرد صاف و ساده ای که علاقه فراوانی به ختم قرآن داشت در پیرامون فهم آیات قرآن از این و آن سئوالاتی به عمل می آورد، و از احادیث و سخنان پیامبر صلی الله علیه و اله سراغ می گرفت تا مگر با استمداد از آن به آرزوی خود که فهم قرآن بود نایل شود.

عمر و عاص موضوع را طی نامه ای به اطلاع عمر رسانید، و عمر در جواب گفت که

آن مرد را نزد من بفرست.

عمر و بن عاص بنا به دستور خلیفه آن مرد را به مدینه فرستاد، مرد بیچاره به مدینه آمد در حالیکه حتی تصورش را هم نمی کرد که با این کارش موجبات خشم و نفرت عمر را فراهم آورده باشد، وقتی به حضور عمر رسید عمر از وی پرسید:

تو همانی که علاقمند فهم معانی قرآن هستی و در این رابطه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله در پیرامون سخنان آن حضرت پرس و جو میکنی؟

گفت: آری آن مرد منم، عمر او را پیش خوانده و با یک چوبدستی از چوبه خرما که در دستش بود یکصد ضربه شدید به سر و صورت مرد بینوا نواخت و سپس او را با سر و صورت آغشته به خون راهی زندان نمود.

پس از مدتی که جراحات وی کمی التیام یافت او را دوباره به حضور طلبید، و همینکه مرد را پیش او آوردند برای بار دوم او را آماج ضربات شلاق قرار داده و

یکصد ضربه دیگر به او زده و دوباره به زندانش انداختند.

بار سوم که او را پیش عمر آوردند خطاب به خلیفه گفت: حاضرم که مرا بکشید و از این مخلصه نجاتم بدهید.

بالاخره او را به کوفه یا بصره تبعید نموده، و از مردم خواسته شد که از نزدیک شدن به وی جدا خودداری کنند وگرنه مجازات خواهند شد.

این همه دوز و کلکها برای آن بود که مردم با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله تماس پیدا نکرده و از قرآن و معارف نجاتبخش آن چیزی سر در نیاورند، این سخت گیریهای یواش یواش اثر خود را گذاشت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله تقریباً به بوته فراموشی سپرده شدند. اینک ذیلاً به روایتی در این زمینه توجه فرمائید:

20- چنانکه در روایتی آمده:

در مجلسی حضرت ابو عبدالله حسین بن علی علیهما السلام و ابن عباس و عده ای دیگر حضور داشتند، مردی وارد شد، و یک راست پیش ابن عباس رفته و درباره مشکل خود از او سؤال کرد، ابن عباس سر به زیر انداخته و حاضر نشد در حضور حضرت سید الشهداء علیه السلام جواب آن مرد را بگوید.

در این هنگام امام علیه السلام آن مرد را پیش خود فرا خوانده و چنین فرمود: ای پسر ازرق بیا پیش من تا جواب سئوالت را بگویم.

آن مرد با کمال جسارت و بی ادبی گفت: من که از تو نپرسیدم، و ابن عباس از برخورد بی ادبانه آن مرد با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه واله به شدت ناراحت شده و آن مرد را مورد عتاب و خطاب قرار داده و چنین گفت:

ای پسر ازرق: او پسر محبوب رسول خدا و حجت خدا، و دریای بیکران علوم اسلامی است، تنها اوست که علوم و معارف بی پایان قرآن را در حیطة علم خود دارد،

همه باید در مقابل او زانوی ادب بر زمین زده و دست نیاز به سوی وی بگشائیم.

این خود نشانی از آن است که برای آنکه به خیال خود عدم صلاحیت علمی اهل بیت پیامبر علیهما السلام را بمردم بقبولانند چه تبلیغات دامنه دار و بی آرمانه ای راه انداخته بودند، در پیرو این رویه های سیاسی ظالمانه بود که بنی امیه آن دشمنان قسم خورده پیامبر صلی الله علیه و اله، قرآن، و اهل بیت علیهم السلام توانستند در منابر اسلام و مجالس عمومی آشکارا زبان بر لعن و سب اهل بیت علیهم السلام و اسائه ادب نسبت به آنان بکشایند. لذا هشتاد سال تمام خطباء و ائمه جمعه بنی امیه بالای منابر علی و اولاد علی علیهم السلام را سب کردند و مردم را وادار به دشمنی و سب آنان نمودند، و علمای دلباخته پول و مقام نیز در این راستا آنان را یاری دادند، بر این اساس بود که قاضی آنها شریح بن حارث معروف به نام اسلام قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله را یک تکلیف دینی قلمداد کرده و چنین نوشت:

إِنَّ الْحُسَيْنَ خَرَجَ مِنْ دِينِ جَدِّهِ فَدَمُهُ هَدْرٌ،

حسین از دین جدش خارج شده است بنابراین ریختن خون او مباح است.

بدین ترتیب چنین بخورد مردم دادند که حسین علیه السلام از دین جدش خارج و کافر شده است.

در روایتی آمده:

« وَقَالَ - يَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَا وَيْلَكُمْ عَلَى تَقَاتُلُونِي؟ عَلَى حَقِّ تَرَكَتُهُ؟ أَمْ عَلَى سُنَّةِ غَيْرَتِهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيْعَةٍ بَدَلْتَهَا؟ ».

امام علیه السلام فرمود: وای بر شما بر چه اساسی با من می‌جنگید؟ آیا حقی را ترک کرده ام، یا سنتی را تغییر داده ام، و یا شریعتی را عوض کرده ام؟!

قَالُوا: بَلْ تَقَاتُلُكَ بُغْضًا مِنَّا لِأَيِّكَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْيَاخِنَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ. (1)

گفتند: بر اساس عداوت بر پدرت آنچه به بزرگان ما در بدر و حنین روا داشته است با تو می‌جنگیم!!!

ص: 266

آنوقت امام های های گریست.

صاحب شفاء الصدور از اسماء بنت عمیس چنین روایت کرده است:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه واله همان ساعات اول ولادت حسین علیه السلام قنداقه آن حضرت را بدست گرفت سیل اشک بر گونه های مبارکش جاری شد، و فرمود:

« إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكَ حَدِيثُ اللَّهِ الْعَنْ قَاتِلِهِ لَا تَعْلَمِي فَاطِمَةَ بِذَلِكَ » (1)

ای فرزند، تو داستان دلخراشی در پیش داری، پروردگارا بر قاتلش لعنت کن بعد به اسماء فرمود، اسماء این ماجرا را برای فاطمه نقل نکن.

بخش دوم

1- خلاصه ای از بخش اول گفتار :

در جلسه روز سوم شعبان که به مناسبت میلاد مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام برقرار شده بود بعرض شنوندگان محترم رسید که عترت و اهل بیت رسالت علیهم السلام به حکم آیات قرآن و روایات معتبره صادره از معصومین علیهم السلام برای تحقق مکتب تربیتی و هدایتی اسلام و قرآن، و برای تشریح حقایق اسلامی رکنیت اساسی دارند، یعنی اگر عترت و اهل بیت علیهم السلام برای تحقق بخشیدن به اهداف فوق الذکر در کنار قرآن قرار نگیرند. نه اسلام مورد رضا و قبول پروردگار متعال: « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » (2) تحقق می یابد و نه قرآن، قرآن هادی: « أَنْ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِيَّتِي هِيَ أَقْوَمُ » (3) خواهد بود، و نه قرآن خاصیت شفابخشی خود را: « وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ » (4) دارا خواهد

ص: 267

1- بحار الانوار، ج 44، ص 250 ح 1 .

2- 19. / آل عمران: 3.

3- 9 / الاسراء: 17.

4- 82 / الأسراء: 17.

بود، بلکه مایه زیان و خسران: « وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ الاْخْسَارًا » (1) میشود.

در این زمینه حدیث شریف ثقلین که بنا بر طرق و اسناد فریقین یعنی شیعه و سنی از متواترات احادیث است را بعرض رساندیم که بخوبی نشان میدهد، قرآن تنها وقتی می تواند نقش روشنی بخش و نجات دهنده خود را ایفاء کند که عترت و اهل بیت معصومین رسول خدا صلی الله علیه و اله در کنار آن حضور داشته باشند، وگرنه قرآن نه تنها هدایت نخواهد کرد، بلکه مردم در نتیجه استفاده نابجا و غلط از آن به ضلالت هم خواهند افتاد.

این خلاصه ای از بحث آن روز ما بود، حالا به مناسبت ایام ولادت منجی عالم بشریت و قطب عالم امکان « الَّذِي بِيَمِينِهِ رِزْقُ الْوَرَى ، وَ بُوْجُودِهِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ » (2) آن وجود مقدسی که به میمنت او آفریدگان خدا روزی می خورند، و به وجود او زمین و آسمانها قرار گرفته است، یعنی دوازدهمین حجت پروردگار، امام معصوم غایب از ابصار، و حاضر در میان مردم، و مطلع بر اسرار و ضمائر آنان، به عنوان متمم مطالب قبلی عرض می شود:

2- دو منبع اساسی معارف دینی :

ما برای رسیدن به حقایق دینی و مذهبی دو منبع اساسی داریم که یکی کتاب خدا و آن یکی سنت شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله است. سنت همان رفتار و گفتار معصوم اعم از پیامبر و امام می باشد. از این دو منبع یکی یعنی سنت متمم و مفسر آن یکی یعنی کتاب خدا است، بنابراین این دو منبع باید در کنار هم باشند تا ما بتوانیم برنامه های تکاملی و زندگی شایسته خود را با استمداد از سنت از کتاب خدا یعنی قرآن بگیریم.

این مطلب یعنی استفاده از قرآن در پرتو سنت مرحله آغازین اقدام به وظایف

ص: 268

1- 82 / الاسراء 17.

2- «فرائد السمطين» ج 1، ص 45، ح 11. و ينابيع الموده، ج 1، ص 75، ح 11 و مفاتيح الجنان، ص 108، انتشارات معارف اسلامي، دعای عدیله.

دینی ماست، و این خود مایه تأسف است که ما اکنون پس از گذشت چهارده قرن از ظهور دین مقدس اسلام تازه داریم منابع أخذ برنامه های دینی مان را ثابت میکنیم، ولی بدلایلی ناگزیر از این کار هستیم، زیرا عده ای از دشمنان اسلام به قصد لطمه زدن به اسلام و قرآن افکار پوسیده و آلوده ای را در میان مردم ما القاء می کنند، و عده ای از مسلمانان بی خبر از همه جا القاءات آنانرا طوطی وار میگیرند و ساده لوحانه به دیگر مسلمانان تزریق می نمایند.

3- تز مفسده ساز دشمنان اسلام :

از جمله سخنان منحرف کننده ای که دشمنان اسلام با تلاش خستگی ناپذیری در اشاعه آن می کوشند، که این افراد به فحوای آیه شریفه: « مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ » (1) خناس بوده، و بصورت خود ماسک روشنفکری و خیر خواهی زده، و بدین ترتیب واقعیت خود را از مردم پنهان کرده اند به آن است که می گویند:

ما قرآن را قبول داریم ولی احادیثی را که به نام رسول خدا صلی الله علیه واله و ائمه معصومین روایت می شود نمی توانیم اساس استدلال و احتجاج قرار بدهیم. این حرف را عده ای ساده لوح از آنها گرفته و بدون آن که بدانند هدف مبلغان این سخن چیست و اساسا اینگونه حرفها از کجا ریشه می گیرد آن را به ساده لوحان دیگر منتقل می کنند.

مسلم است که اینها نه تنها احادیث و سنت شریف رسول خدا صلی الله علیه واله را قبول ندارند بلکه خود قرآن را هم قبول ندارند، و اگر بگوئیم حتی دین مقدس اسلام و خدا را نیز قبول ندارند اغراق نگفته ایم.

چون اینها می خواهند ریشه دین را بزنند این شعار خیانت را دستاویز خود قرار داده اند، این دشمنان خطرناک در یک جامعه اسلامی و پیش چشم تقریبا دو میلیارد مسلمان که نمی توانند بگویند ما خود قرآن را قبول نداریم، زیرا در این صورت

ص: 269

دستشان رو می شود و همه می دانند که آنها نه دوست هستند، نه روشن فکر، و نه خیر خواه، بلکه دشمنان قسم خورده اسلامند که بدینوسیله می خواهند ریشه دیانت آسمانی اسلام را کنده و خود را از صدماتی که از این رهگذر متوجه شان می شود برهانند دینی که جوابده کلیه مسائل دنیوی و اخروی بشریت بوده و سعادت وی را در دو جهان تضمین می نماید.

4- دشمنان اسلام چرا سنت شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله را هدف حملات خود قرار داده اند؟

آنان لبه تیز شمشیرشان را بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله گرفته اند که قرآن را از قابلیت فهم و استفاده بیاندازند، چون احادیث پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام کلید فهم معانی قرآن و سپس انتفاع از آنست، بنابراین بدیهی است وقتی که قرآن بصورت یک کتاب گنگ و غیر قابل فهم و استفاده درآمد جایگاه اجتماعی خود را از دست داده و از صحنه زندگی بشر رخت بر خواهد بست.

وقتی که قرآن کنار زده شد دیگر اعتقاد به خدا و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و اله هم از بین می رود و نتیجه همان می شود که این روشن فکر نمایان و گرگان در سیرت میش می خواهند.

قرآن حیات ابدی توام با راحت و نیکبختی را برای مسلمانان تضمین کرده است، پس ما اگر تحت تأثیر بدخواهان، سنت شریفه پیامبر صلی الله علیه و اله و عترت علیهم السلام را کنار گذاشته و در نتیجه قرآن را به صورت یک کتاب گنگ و غیر قابل فهم درآوریم در این صورت استفاده از برنامه های غنی و دامنه دار آن و بکار بردن آن برنامه ها در صدد اصلاح زندگی، اصلاح فکر، اصلاح دیدگاههای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و... برای ما غیر ممکن بوده و زندگی اجتماعی - اسلامی ما آخرین نفسهای خود را کشیده و در بوته انقراض ابدی فرو خواهیم رفت، بر عکس اگر ما با کمک گیری از سنت و رهنمودهای گرانبهای آل محمد علیهم السلام قرآن عظیم را به سخن درآورده و از علوم

خروشان و نجاتبخش آن استفاده کنیم حیات جاودانی پیدا کرده و در سایه راهنمایی های آن زیر سایه رهبری حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف جهان را پر از عدل و داد خواهیم کرد.

5- باید هوشیار باشیم :

پس ما باید راه خودمان را برویم، راهی را که قرآن و عترت علیهم السلام به ما نشان داده اند و با بهانه هائی از قبیل حفظ وحدت و اتحاد با موجودیت خود نجنبیم. زیرا قرآن می فرماید:

« وَلَا تَلْسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ». (1)

حق را باطل در نیامیخته و بدان وسیله روی حق پرده نکشید در حالیکه شما آشنایی کامل با آن دارید.

6- زیانکاران چه کسانی هستند؟

حالا این گروهی که در حال خسران نیستند و راه سعادت می پویند کیانند؟ خود آیه شریفه و یزگی های آن گروه را مشخص فرموده و می گوید: آنها کسانی هستند که اولاً به آنچه قرآن راهنمایی کرده ایمان آورده و یقین حاصل کرده اند، و سپس به آنچه یقین پیدا کرده و ایمان آورده اند عمل می کنند، و بعد باورداشتهای حقه خود را به دیگران منتقل کرده و به تهذیب اخلاق و خودسازی خود و دیگران در خط رهنمودهای قرآن مجید می پردازند. لازمه دستور قرآن - که مومنین را به تبلیغ معتقدات حقه موظف فرموده به آن است که مسلمان باید اولاً: خودش معتقدات حقه را بداند و آنرا محکم باور داشته باشد و سپس در اشاعه و تبلیغ آن کوشش به عمل آورد.

ص: 271

باور داشتن معتقدات حقه جز از راه استدلال و فراهم آوردن مستندات آن از هر گونه ارزش علمی و منطقی بدور، و کاربرد صحیح و قانع کننده ای ندارد، برای فراهم آوردن دلایل عقاید حقه کافی است به منابع اهل سنت مراجعه شود تا روشن شود که ائمه حدیث و علماء بزرگ و روایتشان در رابطه با احتضار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سخنان آن حضرت در آن روز چه مطالبی نوشت و روی صحت آن تاکید اکید ورزیده اند.

آنان خودشان می نویسند: رسول خدا صلی الله علیه و اله سه روز پیش از عروجش به ملکوت اعلی که مصادف با روز پنجشنبه بود (یعنی روز دوشنبه از ماه صفر سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و سه روز پیشش می شود روز پنجشنبه) در خانه خود در حالیکه آخرین روزهای عمر پر برکتشان را سپری می کردند و جماعتی از صحابه نیز حضور داشتند ضمن سفارش پاره ای از اهم مسائل اسلامی فرمودند:

« ایتونی بصحیفه و دواة اکتب لکم کتاباً ان تضلوا بعده أبداً » (1)

کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی دچار نشوید.

آنان که از برخوردها و رفتار پیشین رسول خدا صلی الله علیه و اله اطلاع داشتند فهمیدند که آن حضرت در آخرین لحظات زندگی چه کار می خواهد بکند، و آن چیزی که در رابطه با آن می خواستند سند کتبی از خود به جا بگذارند جز تعیین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت چیز دیگری نیست، در این هنگام عمر از میان حاضرین از جای خود بلند شده و پس از آنکه بر بالین آن بزرگوار هیاهو و سر و صدای ناراحت کننده ای راه انداخت چنین گفت:

« إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ ، وَإِنَّهُ لِيَهْجُر ، عِنْدَكُمْ الْقُرْآنَ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ ».

ص: 272

1- منابع این حدیث را که کلاً از تألیفات علمای اهل سنت میباشد قبلاً ارائه داده ام به آنجا مراجعه شود.

پیامبر صلی الله علیه و اله در اثر چیرگی مرض بر وجود ایشان دچار پریشانگونی شده و هذیان میگوید، هم اکنون کتاب خدا در دسترس شماست و آن برای ما کافی است.

در حالیکه یانمی دانست و یا بروی خود نمی آورد که قرآن بدون آشنای به مطاوی آن، و مفسر شایسته آن، اصلاً با مردم حرف نمی زند و در این صورت کسی نمی تواند از دستورات و رهنمودهای گرانبهای آن استفاده کند.

در این هنگام اختلاف و مجادله لفظی، و سر و صدا در خانه پیامبر صلی الله علیه و اله و در حضور آن حضرت به وقوع پیوست که جداً مایه شرمساری است، حاضرین بر بالین آن حضرت با سر و صدای زیاد درباره دستور اخیر رسول خدا صلی الله علیه و اله با هم صحبت می کردند که آن حضرت چشم گشوده و دستور دادند خانه را ترک کنند.

در روایتی آمده که ابن عباس بعدها هنگامی که این خاطره تلخ و حادثه ساز را یاد می کرد گریه دردناکی سر می داد و می گفت:

« يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمَ الْخَمِيسِ » (1)

آه از روز پنجشنبه دردا که روز پنجشنبه حادثه آفرین و شومی بود آن روز پنجشنبه.

8- دشمنان دوست ذمای اسلام حربه خطرناک خود را از کجا به دست آورده اند؟

وقتی این داستان و امثال آن را می بینیم میفهمیم که سخن این روشنفکران باصطلاح دلسوز، و خیرخواه از کجاها مایه گرفته و با چه ضربه خطرناکی دارند بر ملت خوش باور و به دور از حيله و کلکهای سیاسی اسلام شکر رد می کنند. آری این دلسوزی، و توصیه خائنانه که امروز به منظور مبارزه بی سر و صدای خزننده بر ضد اهل بیت، قرآن، دین اسلام، و به طور کلی دین، و حتی خدا انجام می گیرد چیز نوظهوری نیست بلکه سابقه تاریخی طولانی دارد که مبتکر آن عمر بن خطاب است.

ص: 273

9- عدم قبول سنت با قبول قرآن تضاد شدیدی با هم دارند :

این آقایان که امروز شعار (ما قرآن را قبول داریم، ولی سنت تکیه گاه مورد اطمینانی نیست) را گرفته علم شنکه راه انداخته اند و متوجه نیستند که عدم قبول سنت با قبول قرآن تنها، در تضاد شدیدی قرار دارد، تنها یک نظر سطحی در آیه شریفه:

« وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » (1)

تضاد مورد ادعا را بخوبی نشان می دهد، زیرا این آیه شریفه گفتار رسول خدا صلی الله علیه واله را که همان سنت است وحی قلمداد کرده و بر آن اعتباری در عرض اعتبار قرآن عطا فرموده است.

پس کلمه جاویدان رسول خدا صلی الله علیه واله در آخرین روزهای عمر پر برکتش یعنی: « إيتوني بصحيفة و دواة أكتب لكم كتاباً » نیز وحی بوده و همچون قرآن و هم ارز آن حجیت دارد.

قرآن می فرماید: گفتار پیامبر خدا صلی الله علیه واله وحی است و واجب الاتباع و عمر و مقلدین روشنفکر و منافق او که در اعماق دلشان می خواهند تیشه بریشه اسلام و قرآن بزنند ولی بظاهر از قرآن دم میزنند می گویند: گفتار رسول خدا صلی الله علیه واله مورد اطمینان نبوده و اتکاء بر آن درست نیست، جای زهی تأسف.

و در آیه دیگری می فرماید:

« وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَدْ ضَلَّٰ ضَلَالًا مُّبِينًا » (2)

درباره هر کاری که خدا و پیامبر او حکم صادر کرده اند هیچ مرد و زن مؤمن در قبول و

ص: 274

1-1-4 / والنجم: 53

2-3 / الأحزاب: 33.

عدم قبول آن مختار نیستند . یعنی بدون تردید حکم خدا و رسول او را باید بپذیرند . و

هر کس به خدا و پیامبر او عصیان بورزد در گمراهی آشکاری قرار گرفته است.

این آیه شریفه نیز در مقابل فرمان رسول خدا بر آوردن کاغذ و قلم به آن حضرت حق تصمیم گیری و مداخله بر هیچکس اعم از عمر و غیر او نداده، و سخن بر خلاف فرمان رسول خدا صلی الله علیه و اله را با واژه عصیان و مرتکب آنرا منحرف از جاده ثواب توصیف کرده است.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

« مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » . (1)

هر آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و اله شما را به آن امر می فرماید فرمان ببرید و از هر چه که شما را از آن نهی می فرماید دوری کنید.

تردیدی در این وجود ندارد که اقدام به مخالفت مفهوم آیه عصیان و ضلالت است حالا رسول خدا صلی الله علیه و اله دستور میدهند قلم و کاغذ بیاورید و او می گوید: او هذیان میگوید، آوردن قلم و کاغذ لزومی ندارد.

در آیه دیگر می فرماید:

« أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ » . (2)

از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.

به موجب این آیه، عمل عمر بر خلاف این فرمان آسمانی عصیان به خدا و پیامبر

گرامیش بوده است.

در آیه دیگری می فرماید:

« أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي » . (3)

ص: 275

1- 7 / الحشر: 59.

2- 1 / الأنفال: 8

3- 3 / المائدة: 5.

امروز دین خود را برای شما تکمیل و نعمت خود را برای شما تمام کردم.

پروردگار متعال نعمتهای زیادی برای انسان ارزانی داشته که مهمترین آنها و لایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام از اولاد آن بزرگوار است، که منظور از ولایت آنها در اینجا، دوست داشتن و پیروی از فرامین آنان و دوری از بغض و عداوتشان و نواهی آنان است که در این آیه شریفه خدا به نعمت بزرگش یعنی ولایت اهل بیت پیغمبر به سر مسلمانان منت می گذارد، لازم به توضیح نیست که اطاعت از فرمان و دوری از منهیات آنان همان سنت پیامبر است.

و در آیه دیگری چنانکه قبلاً به عرض رسید می فرماید:

« وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ». (1)

ما قرآن را برای تو فرو فرستادیم تا آن را برای مردم بیان و تفسیر نمائی .

و عرض کردیم که باید در کنار قرآن مفسر معصوم باشد تا مردم بتوانند از رهنمودهای گرانبهای آن استفاده نمایند، پس با این حساب تنها حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت گرامی او است که کار بسیار مهم بیان و تفسیر قرآن را تضمین می نماید.

و در آیه دیگر می فرماید: انا اور

« وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ » (2) شاید در این آیه مبارکه حرف «باء» که به اول کلمه «نعمه» آمده باء سببیه باشد در این صورت معنی آیه چنین می شود:

اما به وسیله نعمت ولایت و به عبارت دیگر با استمداد از نعمت قدرت بیان و تفسیر قرآن که به تو داده ایم در پیرامون اعتقادات، عبادات، و معاملات اسلامی با مردم سخن

بگو.

ص: 276

1- 44/ النحل: 16.

2- 11 / الضحی: 93

عده ای از فضائل اهل بیت علیهم السلام در کتب شیعه و اهل سنت که این منصب بلند را برای آنان ثابت می کند:

در منابع شیعه و اهل سنت بطرق فراوان و اسناد محکم آمده: هنگامیکه پروردگار جهان آیه شریفه:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ».

. خویشان نزدیکت را از عذاب الهی بترسان و آنانرا به قبول دین من فراخوان -

را به پیامبر عظیم الشان اسلام نازل فرمود آن حضرت به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که در آن هنگام هنوز پسر بچه ده ساله ای بیش نبود دستور دادند که چهل نفر از بزرگان و مردان قبیله پیامبر صلی الله علیه و اله را به خانه او دعوت کند، شب هنگام دعوت شدگان همه در خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله حاضر شدند، پس از آنکه غذا خوردند پیامبر صلی الله علیه و اله شروع به سخن فرموده و خطاب بدانان چنین گفت: خدا مرا مرتبت پیامبری عطا فرموده و در میان شما برای ابلاغ رسالت او مبعوث کرده است، من وظیفه دارم بشریت را به سوی خدای یگانه فراخوانده و با شرک و خدایان متعدد مبارزه کنم، اینک من بهترین دینها را برای شما آورده ام، چه کسی از میان شما به من ایمان می آورد؟ هر کدام از شما که با من بیعت کرده و تعهد نماید که از من حمایت کند او وصی و خلیفه من خواهد بود.

حاضر مجلس از دادن جواب به آن حضرت خودداری کردند تنها امیر المؤمنین علیه السلام که هنوز به سنین نوجوانی نزدیک می شد از جایش بلند شده و گفت:

یا رسول الله من با شما بیعت کرده و تعهد می نمایم که از شما حمایت کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله سخن خود را سه بار تکرار کرد و در هر بار امیر المؤمنین علیه السلام موافقت خود را با خواسته آن حضرت اعلام داشت، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و اله دست مبارک خود را روی سر امام علیه السلام گذاشته و فرمود:

« هَذَا أَخِي ، وَ وَصِيِّي ، وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاَسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ ».

این برادر من، و وصی و خلیفه من در میان شماست. سخنان او را گوش داده و اوامرش را اطاعت کنید. (1)

رسول خدا صلی الله علیه و اله از آغاز نبوتش تا آخرین روز حیاتش از هر فرصتی که پیش می آمد استفاده فرموده و نکته ای در فضیلت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می فرمود.

از جمله هنگامی که اراده فرمودند به جنگ تبوک بروند امام علی علیه السلام را در مدینه در جای خودشان منصوب فرمودند. عده ای منافق، و کج اندیش مودی، سخنانی دایر بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله از بردن امیرالمؤمنین علیه السلام با خودش اکراه داشته است، شایع کردند، و آن حضرت با شنیدن این سخن از دنبال رسول خدا صلی الله علیه و اله حرکت کرده و خود را به آن حضرت رسانید و مسأله شماتت بد خواهان را با پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در میان گذاشت آن حضرت برای آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام را نسبت به موقعیت عظیم خودش آشنا سازد و در ضمن جواب دندان شکنی به منافقین بدهد فرمود:

« أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ». (2)

یا علی تو نسبت به من همانند هارون به موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری مبعوث نخواهد شد.

ص: 278

1- المسند، حافظ ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق عنکی بزار، ج 2، ص 104 - 107، ح 455. این حدیث را در منابع زیر نیز می توان دید: فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، احمد بن حنبل، ص 161، ح 230، جامع البیان، ابن جریر طبری، ج 11، ص 75. دلائل النبوه، ابونعیم اصفهانی، ص 365. سنن کبری، بیهقی، ج 9، ص 7. شواهد التنزیل: ج 1، ص 542، ح 58 المناقب موفق بن احمد خوارزمی، ص 127. معالم التنزیل ابن فزاع بغوی ج 5، ص 127، مطبوع در حاشیه لباب التاویل. الشفاء باحوال المصطفی، قاضی عیاض، ج 1، ص 414. الوفاء باحوال المصطفی، ابوالفرج بن جوزی ج 1 ص 184-185. لباب التاویل، خازن بغدادی، ج 5، ص 127. تهذیب الکمال، حافظ فزی، ج 9، ص 146-147.

2- مسند، طیالسی، ص 28، و ص 29 بدو طریق. حدیث را در منابع زیر نیز می توان دید: مسند ابن جعد، ص 301، ح 2040. طبقات الکبیر، ابن سعد واقدی، ج 3، ق 1، ص 15 به چهار طریق المصنف حافظ عبدالرزاق بن همام صنعانی، ج 5، ص 406، ح 9745. سیره ابن هشام ج 4 ص 163 به دو طریق مسند عبدالله بن زبیر حمیدی، ج 1، ص 38، ح 71. المعیار والموازنه، ابوجعفر اسکافی، ص 219-221 مسند حافظ احمد بن حنبل شیبانی ج 1، ص 170 و 173 و 175. جامع الصحیح، حافظ بخاری، ج 5، ص 81 ح 225.

و در مناسبت دیگری فرموده:

« عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ ، وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ، يَدُورُ الْحَقُّ حَيْثُمَا دَارَ » . (1)

علی با حق است و حق با علی است، علی هر کجا رود حق هم بدنبال او می رود.

و در مناسبت دیگر فرمود:

« أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا » . (2)

من شهر علمم و علی درب آنست پس هرکس طالب علم باشد از درب آن شهر وارد شود.

و هنگامی که از حجه الوداع مراجعت می فرمود در غدیر خم بدستور پروردگار متعال توقف فرموده و مسلمانان را به حضور طلبید یکصد و بیست هزار نفر بنا به دستور آن حضرت در آن اجتماع تجمع کردند، آنگاه پیامبر اسلام پس از خطبه ای که برای مردم ایراد فرمود گفت:

ص: 279

1- مسند، حافظ ابوعلی موصلی، ج 2، ص 318، ح 1052. این حدیث در منابع زیر نیز پیدا می شود: معجم الکبیر، حافظ طبرانی، ج 23، ص 330، و 396. مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری ج 3، ص 119. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 14، ص 321. مناقب علی بن ابی طالب، حافظ ابن مغزلی، ص 244، ح 291. المناقب، موفق بن احمد خوارزمی، ص 104، ح 107، طبع قم، الأربعین المنتقی، ابوالخیر قزوینی، ص 104، ح 7. مفاتیح الغیب، فخر الدین رازی، ج 1، ص 159.

2- سنن ترمذی، ج 5، ص 637، ح 3723. العلل و معرفه الرجال. حافظ احمد بن حنبل شیبانی، ج 3، ص 169، ح 3910. تهذیب الآثار، ابن جریر طبری، مسند علی ص 104، و 105. معجم الکبیر، حافظ طبرانی، ج 11، ص 66 مسند کلالی، ص 427، ح 2. مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 126. و ص 127، به سه طریق. تاریخ جرجان، تسهمی، ص 65 حلیه الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج 1، ص 64 استیعاب، مطبوع در ذیل اصابه، ج 3، ص 38 : تاریخ بغداد، ج 4، ص 348، و ج 7، ص 173، و ج 11، ص 48، به دو طریق، و ص 50، به سه طریق مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزلی شافعی، ص 80 ح 120 - 129. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج 1، ص 104، ح 118- 121. الفردوس بمانور الخطاب، ابن شیرویه دیلمی، ج 1، ص 44، مصابیح السنه، ابن فراء بغوی، ج 4، ص 174. احکام القرآن قاضی ابوبکر بن عربی، ج 3، ص 1114. الأنساب، سمعانی، ج 5، ص 508 مناقب، موفق بن احمد خوارزمی ص 82 ح 69 و همو در مقتل الحسین ج 1، ص 43. شرح قصیده صاحب بن عباد، ص 100، الاربعین المنتقی، ابوالخیر قزوینی ص 114، ح 30.

« مِنْ كُنْتَ مَوْلَا فَعَلَى مَوْلَاةِ اَللّٰهِمَّ وَالِ مَنْ وَاَلَاةٍ وَّعَادٍ مَنْ عَادَاهُ ، وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذَلْ مَنْ خَدَلَهُ » . (1)

هر کس که من حاکم و اولی به نفس او هستم علی نیز حاکم و اولی بنفس اوست، پروردگارا دوست دار کسی را که علی را دوست می دارد، و دشمن دار کسی را که علی را دشمن می دارد، و یاری کن کسی را که علی را یاری می کند، و خوار کن کسی را که علی را خوار می کند.

ابوبکر و عمر هر دو از نقل احادیث رسول الله صلی الله علیه و اله به بهانه اینکه اگر مردم به احادیث مشغول شوند، قرآن را فراموش می کنند اکیدا جلوگیری می کردند، این مسأله رفته رفته رواج پیدا کرد، حتی معاویه نیز از نقل احادیث جز روایات جعلی که با سیاست وی همخوانی داشت جلوگیری می کرد.

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که میگفت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ ، إِذْ أَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحَسَنُ عَنِ يَمِينِهِ ، وَالْحُسَيْنُ عَنِ شِمَالِهِ ، فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ قَبَّلَ عَلَيًّا وَ الزَّمَهُ إِلَى صَدْرِهِ ، وَقَبَّلَ الْحَسَنَ وَ أَجْلَسَهُ إِلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ ، وَقَبَّلَ الْحُسَيْنَ وَ أَجْلَسَهُ إِلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ ، ثُمَّ جَعَلَ يَقْبَلُهُمَا وَيُرَشِّفُ شَفْتَيْهِمَا وَيَقُولُ : يَا أَيُّ أَبوكَما ، وَ يَا أَيُّ أُمَّكَما .

ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى بَاهِي بِهِمَا وَبَأْيِهِمَا ، وَبَأْمَهُمَا ، وَ بِالْأَبْرَارِ مِنْ وَلَدِهِمَا الْمَلَائِكَةُ جَمِيعًا ، ثُمَّ قَالَ : اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَحَبُّهُمْ وَ اَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُمْ ، اَللّٰهُمَّ مِنْ

ص: 280

1- المصنف، حافظ عبدالرزاق بن همام صنعاني، ج 11، ص 225، ح 20388. المعيار والموازنه، ابوجعفر اسكافي، ص 212. مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 152. سنن ابن ماجه قزويني، ج 1، ص 43، ح 116، تاريخ الكبير محمد بن اسماعيل بخاري، ج 1، ص 375، و ج 4، ص 193، و ج 6، ص 241. المعارف، ابن قتيبه دينوري، ص 251، همو در الامامه و السياسه، ج 1، ص 109. سنن ترمذي، ج 5، ص 633، ح 3713. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بن جابر بلاذري، ج 2، ص 108، ح 45 - 50 مسند بزار، ج 2، ص 133، ح 492، و 632، و ج 3، ص 35، ح 786. خصائص علي بن ابي طالب حافظ نسائي، ص 94، و 95 و 96. مسند ابي يعلى موصلي، ج 1، ص 429، ح 517 مسند عمر بن عبد العزيز، ص 223، ح 51. مشكل الآثار، حافظ طحاوي، ج 2، ص 307. عقد الفريد، ابن عبدربه اندلسي، ج 4 ص 311. تنبيه الأشراف، مسعودي، ص 221. همو در مروج الذهب، ج 2، ص 425. الاغانى، ابوالفرج اصفهاني ج 8 ص 156.

أَطَاعَنِي فِيهِمْ ، وَ حُفِظَ وَصِيَّتِي فَارْحَمَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ، فَإِنَّهُمْ أَهْلِي وَالْقَوَّامُونَ بِدِينِي ، وَالْمَحْيُونَ لِسُنَّتِي ، وَ التَّالُونَ لِكِتَابِ رَبِّي ، فَطَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَّتُهُمْ مَعْصَتِي . (1)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله در مسجد نشسته بودند که علی علیه السلام در حالیکه حسن علیه السلام در طرف راستش، و حسین علیه السلام در طرف چپش قرار داشتند سر زده وارد مسجد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و اله از جایش بلند شده و علی علیه السلام را بوسیده و به سینه اش چسبانید، و حسن علیه السلام را بوسیده و بر روی زانوی راستش نشانید، و حسین علیه السلام را بوسیده و بر روی زانوی چپش نشانید، سپس شروع کرد آندورا می بوسید و لبهای آندورا می مکید و می فرمود: پدرم فدای پدر شما و مادرم فدای مادر شما باشد.

سپس فرمود: آی مردم! پروردگار پاک و بزرگ با ایندو و پدر و مادرشان و با پاکان از فرزندان ایندو و به همه ملائکه مباحث می فرماید، سپس فرمود:

پروردگارا من ایندورا دوست میدارم، دوست دار هر کسی را که ایندورا دوست می دارد، پروردگارا هر کسی را که در رابطه با آنان اطاعت از امر من نموده و وصیت مرا حفظ میکند مشمول فضل و کرم قرار بده، ای مهربانترین مهربانان، که آنها اهل من و برپا دارنده دین من و زنده کننده سنت من و تلاوت کننده کتاب پروردگار من اند، پس طاعت آنها طاعت من و عصیان به آنها عصیان بر من است.

و در روایت دیگر آمده:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا بَالُ أَقْوَامٍ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُمْ آلُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرِحُوا وَ اسْتَبَشَرُوا ، وَ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ اشْمَذت قُلُوبُهُمْ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَاقِبَلَ اللَّهِ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بَوْلًا يَتِي وَ وِلَايَهُ أَهْلَ بَيْتِي . (2)

از علی بن حسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب به اصحابش فرمود:

ص: 281

1- بحار الانوار، ج 27، ص 104، ح 74.

2- بحار الانوار، ج 27، ص 176، ح 15.

چه شده است که جماعتی از شماها هنگامی که سخن از آل ابراهیم بر ایشان گفته می شود خوشحال می شوند ولی هنگامی که پیش آنها سخن از آل محمد به میان می آید دلهایشان ناراحت می شود؟ قسم بخدائی که جان من در دست قدرت اوست اگر بنده ای از بندگان خدا در روز قیامت عمل هفتاد پیامبر را با خود بیاورد ازش پذیرفته نمی شود تا هنگامی که با ولایت من و ولایت اهل بیت من به لقاء الله پیوندد.

و در روایتی آمده:

عِكْرَمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مِنْ سَيِّرِهِ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي ، وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِیُؤَالَ وَلِيِّهِ ، وَلِيَقْتَدِ بِالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عَثْرَتِي ، خَلِقُوا مِنْ طِينَتِي ، رُزِقُوا فَهْمًا وَعِلْمًا ، وَ وِیْلٌ لِلْمَكْذِبِينَ بِفَضْلِ بِلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي ، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي ، لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَاعَتِي . (1)

عکرمه از ابن عباس روایت میکند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس دوست دارد مانند زندگی من زندگی کند و مانند وفات من وفات کند، و در بهشت برین که پروردگار عالم آن را به بد قدرت خود آفریده سکونت گزیند پس از من باید علی و دوستان او را دوست داشته و از امامان پس از من پیروی نماید که آنها عترت من بوده و از طینت من آفریده شده اند، و از طرف خدا بدانان علم و فهم اعطا شده است.

وای به حال کسانی از امت من که منکر فضائل آنها بوده، و در رابطه با آنها از من قطع رحم کرده اند، خداوند عز و جل شفاعت مرا شامل حال آنان نگرداند.

و در روایتی از ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

ص: 282

1- حلیه الأولیاء، حافظ ابو نعیم اصفهانی، ج 1، ص 86 المعجم الکبیر، حافظ طبرانی، ج 5، ص 194، ح 5067. مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 128 ترجمه امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج 2، ص 95، ح 599 اخبار قزوین، بافی، ج 2، ص 485. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 168. فراند السمطین، حافظ حموی، ج 1، ص 55، کفایه الطالب، حافظ کنجی شافعی، ص 82 مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج 17، ص 360. میزان الاعتدال، حافظ ذهبی، ج 1، ص 325. و تلخیص المستدرک، مطبوع در ذیل المستدرک، ج 2، ص 128. الاصابه، حافظ ابن حجر عسقلانی، ج 1، ص 541. کنز العمال، متقی هندی، ج 11، ص 611.

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ ، فَقَالَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ : فَتَحْنُ نَقُولُ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّمَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ هَذَا وَشِيعَتِهِ . وَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُمَا : مِنْ عَلَامَةِ ذَلِكَ أَنْ لَا تَجْلِسَا مَجْلِسِهِ وَلَا تَكْذِبَا قَوْلَهُ . (1)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از اصحابشان نشستند بودند که در میان آنها علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس «لا اله الا الله» بگوید در بهشت برین داخل میشود. دو نفر از اصحابش - یعنی شیخان - گفتند: ما که «لا اله الا الله» را میگوئیم. پیامبر گرامی دست مبارکش را به سر علی علیه السلام گذاشته و فرمود: کلمه «لا اله الا الله» از این و شیعانش قبول می شود. پس خطاب به آندو شیخ فرمود: علامت قبولی کلمه اخلاص از شما آن است که در جایگاه او قرار نگرفته و قول او را تکذیب نکنید.

و در روایتی از ابن عباس آمده که گفت:

قَدِمَ يَهُودِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَالُ لَهُ : نَعَثَلُ فَقَالَ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَلْجَأُ فِي صَدْرِي مِنْذِحِينَ ، فَإِنْ أَجَبْتَنِي عَنْهَا أَسَلَمْتُ عَلَى يَدِكَ . قَالَ : سَلْ يَا أَبَا عُمَارَةَ [سَأَلَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَسَائِلَ فَاجَابَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] قَالَ : صَدَقَهُ يَا مُحَمَّدُ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيكَ مَنْ هُوَ ؟ فَمَا مِنْ بَنِي آلِ وَلِيٍّ وَصِيٍّ ، وَإِنْ نَبِيًّا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ أَوْصَى إِلَيَّ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ . فَقَالَ : نَعَمْ إِنَّ وَصِيَّيَّ وَالْخَلِيقَةَ مِنْ بَعْدِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَبَعْدَهُ سَبْطَايَ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ يَتْلُوهُ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَهُ أُبْرَارٌ .

قَالَ : يَا مُحَمَّدُ فَسَدِّجْهُمْ لِي ، قَالَ : نَعَمْ . إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنَهُ عَلِيٌّ ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنَهُ جَعْفَرٌ ، فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنَهُ مُوسَى ، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنَهُ عَلِيٌّ ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ ، ثُمَّ ابْنَهُ عَلِيٌّ ، ثُمَّ ابْنَهُ الْحَسَنِ ، ثُمَّ الْحَجَّجَةَ بْنَ الْحَسَنِ ، فَهَذِهِ اثْنَا عَشَرَ أَيْمَةً عَدَدِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ .

ص: 283

قَالَ: فَأَيْنَ مَكَانِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: مَعِيَ فِي دَرَجَتِي، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولَ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُمُ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِكَ، وَقَدْ وَجَدْتُ هَذَا فِي الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ، وَفِيمَا عَهَدَ إِلَيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ آخِرُ الزَّمَانِ يَخْرُجُ نَبِيٌّ يُقَالُ لَهُ: أَحْمَدُ، خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ أُمَّهُ أَبْرَارُ عَدَدِ الْإِسْبَاطِ

ثُمَّ قَالَ: طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، وَالْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ، وَطُوبَى لِمَنْ تَمَسَكَ بِهِمْ . . .

مردی یهودی به نام نعتل روزی به حضور رسول خدا صلی الله علیه واله رسیده و گفت: یا محمد اینک من درباره چیزهایی از تو سؤال می کنم که مدتی است در ذهنم خطور می کند، اگر از آنها جواب صحیح دادی من به دست تو مسلمان می شوم.

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: یا ابا عماره مسائلت را سؤال کن.

سپس مرد یهودی مسائلی را از آن حضرت سؤال کرده و جوابهای صحیح، و کافی و شافی از آن حضرت دریافت کرد.

سپس مرد یهودی گفت: همه جوابها شما درست و صحیح است، اما بگو بینم وصی شما کیست؟ زیرا هر پیامبری باید وصی داشته باشد. و پیامبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود قرار داد.

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: وصی و خلیفه من پس از من علی ابن ابی طالب علیه السلام و پس از وی دو نوه من حسن علیه السلام و پس از آن حسین علیه السلام است، و پس از حسین علیه السلام، نه امام پاک از صلب او خواهند آمد.

یهودی گفت: ای محمد آنان را برای من نام ببرید.

فرمود: پس از حسین فرزندش علی، و پس از علی فرزندش محمد، و پس از محمد فرزندش جعفر، و پس از جعفر فرزندش موسی، و پس از موسی فرزندش علی، و پس از علی فرزندش محمد، سپس فرزند او علی و بعد فرزندش حسن و سپس حجه بن الحسن است اینها ائمه دوازده گانه به تعداد نقباء بنی اسرائیل هستند.

یهودی گفت: اوصیای تو در کدام قسمت بهشت قرار میگیرند؟ فرمود: در درجه من با من هستند. یهودی گفت: شهادت میدهم به یگانگی خدا، و به اینکه تو پیامبر خدائی و نامبردگان پس از تو اوصیای توانند، این مطالب را من کلا در کتابهای پیشینیان دیدهام. در وصایانی که پیامبر مان موسی بن عمران پس از خود برای ما بجا گذاشته آمده است: در آخرالزمان پیامبری از سوی خدا برانگیخته میشود که او را احمد میگویند. او آخرین پیامبران است که بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد شد و بعد از او امامان پاکی

آفرین بر کسانی که آنان را دوست می دارند، و وای بر کسانی که عداوت آنها را در دل می پروراند، و آفرین بر کسانی که بدانها تمسک می جویند.

این احادیث و بسیاری دیگر از نظائر آنها هر کدام بنوعی به لزوم اعتقاد راسخ به ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله و لزوم تمسک به سنت رسول خدا صلی الله علیه واله، و اقوال و اعمال اهل بیت علیهم السلام دلالت صریح دارند.

کسانی که ادعا دارند قرآن را قبول دارند ولی سنت را نه، یا جاهل و بی خبرند و نمی فهمند چه می گویند، و یا مغرض بوده و از مقاصد وحشتناکی که از این تز شیطانی در نظر گرفته اند بخوبی آگاهند.

در حدیثی آمده که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند:

يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ ، وَيَمْنُونَ بَيْنَهُمْ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَتَمَنُونَ رَحْمَتَهُ ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ ، وَيَسَّ تَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيدِ ، وَ السُّحْتُ بِالْهَدِيَّةِ ، وَ الرَّبَا بِالْبَيْعِ . . (1)

یا علی امت پس از من فریب اموال خود را خورده و بر آن مباحات میکنند و با گرایش خود با سلام بر خدا منت می گذارند، با اینحال چشم طمع برحمت و عطوفت خدا میدوزند، و از خشم و سطوت او خود را در امان می دانند، و با شبهات دروغین، و هوای نفسهای منحرف کننده خود، حرام خدا را حلال می شمارند، شراب رانیند، رشوه را هدیه، و ربا را خرید و فروش خوانده و آنرا حلال میکنند ...

و از زمانی که مسلمانان تحت تأثیر این خائنین روشنفکر نما قرار گرفتند، از سنت و سپس از قرآن دور افتادند و به ضعف ایمان و یقین مبتلا شدند و دنبال بهانه ها و تاویلات سخیف افتادند تا به بهانه ای از زیر بار تکالیف قرآن شانه خالی کنند، از همان

است که مسکر را می خورند و می گویند ما شراب نمیخوریم بلکه نبیذ می خوریم، رشوه را به نام هدیه می گیرند و ربا را به نام خرید و فروش می خورند، در

ص: 285

وصف چنین مسلمانانی حدیث شریف از ابو عبدالله صادق علیه السلام وارد شده که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَحِثُ فِيهِ سِرَائِرُهُمْ ، وَتُحَسِّنُ عَلَانِيَتَهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا . لَا يَرِيدُونَ بِهِ مَا عَدَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، يَكُونُ أَمْرُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُ خَوْفٌ . يَعْظُمُهُمُ اللَّهُ مِنْهُ بَعْقَابٌ فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ . (1)

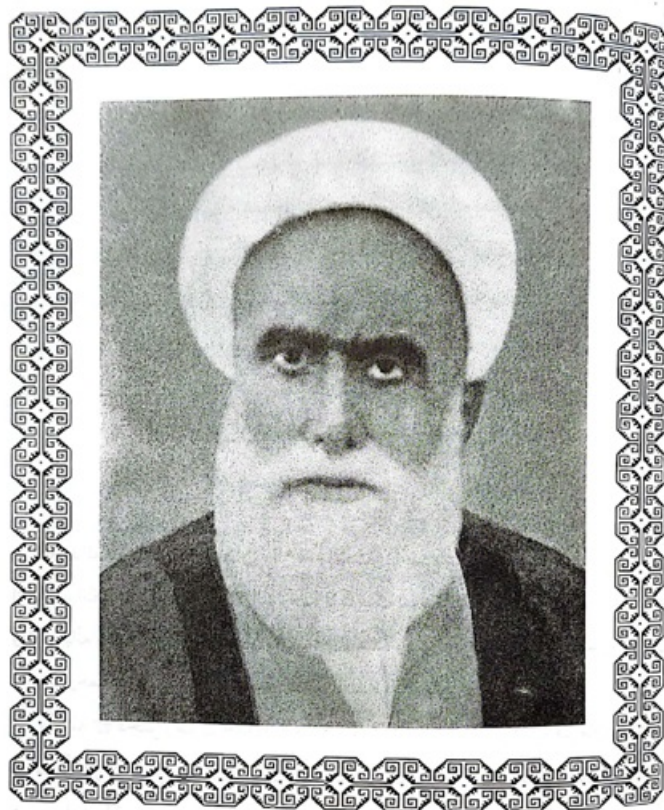
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزودی زمانی بر امت من پیش می آید که در آن زمان باطن و اندرونشان خبیث و ظواهرشان را به طمع دنیا آرایش داده و نیکو جلوه می دهند که از این آراستگی ظاهر منظورشان دین خدا نیست کارهایشان بر ریاء استوار می شود، و از خدا نمیترسند آن هنگام خدا همه آنها را اعم از خوب و بد به انواع بلاها گرفتار میکند، نیکانشان خدا را همانند غرق شدگان در آب می خوانند ولی دعایشان به اجابت نمی رسد.

ص: 286

1- بحار الانوار، ج 18، ص 146، ح 6.

1- شیخ الخطباء والمحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره

اشاره



(از نجف اشرف)

ص: 287

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ذي القدره والسلطان، والرأفة والامتنان، أحمدته على تتابع التعم، وأعوذ به من العذاب والنقم، وأشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، مخالفه للجاهدين و معانده للمبطلين، و اقرار بانه رب العالمين، وأشهد أن محمدا صلى الله عليه واله عبده ورسوله الصادق الأمين، ختم به النبيين وأرسله رحمه للعالمين، وعلى أهل بيته الطيبين الهداه المهديين.

فاطمه عليها السلام دختر رسول خدا صلى الله عليه واله و یکی از اصحاب کساء بود (1) به فرمان خدا در مباحله (2) پدر گرامیش رسول خدا صلى الله عليه واله با نصارای نجران به عنوان «ونساءنا» حضور به هم رسانید، آن حضرت در خطر ناکترین روزهای اسلام در راه خدا هجرت فرمود، و

ص: 288

-
- 1- روزی رسول خدا صلى الله عليه واله على و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام را با خود در زیر عبائی جمع کرد، و آیه شریفه تطهير: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (33 الأحزاب: 33) خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت زدوده، و شما را پاک و پاکیزه گرداند، در حق آنها نازل شد، این پنج نفر یعنی رسول خدا و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین عليهم السلام را به دلیل اجتماعشان در زیر عبائی هنگام نزول آیه شریفه اصحاب کساء می گویند.
 - 2- مباحله، دعا و نفرین طرفینی رسول خدا و علمای نصاری است، تا خدا هر کدام از طرفین را که بر باطل است مشمول عذاب خود قرار دهد، این حادثه در آیه شریفه (61/آل عمران) حکایت شده

در میان کسانی بود که در شأن آنها آیه تطهیر (1) نازل شده و جبرئیل آرزو داشت که

افتخار حضور با آنان را در زیر کساء داشته باشد.

او یادگار پیامبر گرامی اسلام است که نسل با برکت آن حضرت از او باقی مانده است، او مادر ائمه معصومین علیهم السلام است که خدا به صداقت و پاکی آنها گواهی داده است، او سرور زنان عالم از آغاز تا انجام زندگی بشر در روی زمین است، او در گفتار شبیه ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه واله بوده، و شیوه زندگی و اخلاق آن بانو از اخلاق و شیوه زندگی رسول خدا صلی الله علیه واله حکایت می کرد. راه رفتش عین راه رفتن پیامبر صلی الله علیه واله بود.

هر وقت بر رسول خدا صلی الله علیه واله وارد می شد آن حضرت از او استقبال شایانی به عمل آورده و دستهایش را می بوسید، و او را در جای خود قرار می داد. و در اوقاتی که رسول خدا صلی الله علیه واله بر وی وارد می شد فاطمه علیها السلام از جایش بلند شده و رسول خدا صلی الله علیه واله را استقبال نموده و دستش را می بوسید. پیامبر عظیم القدر فاطمه علیها السلام با تمام قلبش دوست می داشت، و هر وقت اشتیاق عطر بهشت را پیدا می کرد او را می بوئید و می فرمود:

« فَاطِمَةٌ بَضْعُهُ مِثِّي ، مِنْ سِرِّهَا قَدْ سَرَّيْنِي ، وَ مَنْ سَأَهَا فَقَدْ سَاءَنِي ». (2)

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را مسرور کند مرا مسرور کرده، و هر کس موجبات ناراحتی او را فراهم آورد مرا ناراحت کرده است.

« فَاطِمَةٌ أَعَزَّ النَّاسُ إِلَيَّ ». (3)

فاطمه علیها السلام عزیزترین مردم پیش من است.

و احادیث بسیار دیگری در این زمینه از رسول خدا صلی الله علیه واله به جا مانده است که حاکی از محبت سرشار آن حضرت بر فاطمه است.

ص: 289

1- 33/ الاحزاب: 33.

2- الصواعق المحرقة، ابن حجر هتمی، ص 178 و بحار الأنوار، ج 43، ص 23 ح 17.

3- بحار الانوار، ج 43، ص 23 ح 17.

از آن جمله روزی خطاب به آن بانوی دو جهان فرمود:

« يَا حَبِيبَةَ أَيْهَا كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَمْرٌ » (1)

فاطمه، ای دختر محبوب من، هر مست کننده ای حرام، و هر مست کننده ای شراب است.

1- دوستی برای خدا:

باید توجه داشت چنانکه در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته: دوستی مردان خدا نسبت به فرزندان، و نزدیکان دوستان خود از انگیزه های نفسانی و هوسهای آن، نشأت نمی گیرد، بلکه آنان از هر گونه هوسهای نفسانی بدور بوده، و محبت آنها به هر کسی تنها برای خدا می باشد، زیرا آنها جز خدا کسی را دوست نمی دارند بنابراین آنان کس یا چیزی را بدان سبب دوست میدارند که بازگشت آن به دوستی خداست بر این اساس بود که حضرت یعقوب علیه السلام در میان فرزندان یوسف را بیش از آنها دیگر دوست می داشت، چون فرزندان آن حضرت از راز محبت وی به یوسف اطلاع نداشتند او را متهم کرده، و می گفتند:

چون ما از یوسف نیرومندتریم بنابراین شایسته آن بود که یعقوب ما را به دوستی خود اختصاص دهد، زیرا ما به دلیل ثروتی که داریم هزینه کارهایی را که او می خواهد انجام بدهد دارا می باشیم.

ولی غافل از آن بودند که علاقه و محبت عمیق یعقوب به یوسف به خاطر دستیازی به اهداف مادی نبود، بلکه چون خدا یوسف را دوست داشته، و او را از میان برادرانش برگزیده بود یعقوب، پیامبر خدا نیز او را بیشتر از دیگر برادرانش دوست میداشت.

و حدیثی از محمد بن سنان روایت شده گفت: روزی در خدمت امام جواد علیه السلام بودم، در پیرامون اختلافاتی که در میان شیعیان به وجود آمده بود از آن حضرت

ص: 290

1- دلائل الامامه، طبری امامی، ص 69 ح 77.. کافی، ج 6 ص 415، ح 3-کنز العمال، ج 5، ص 511 ح 13762.

سؤال کردم، در جواب من فرمودند:

محمد خدا همواره یکتا و بی همتا بود که محمد صلی الله علیه و اله و علی و فاطمه علیهما السلام را آفرید، آن به نور پاک هزاران سال ماندند، سپس پروردگار متعال کلیه ممکنات را آفرید و در آن سه بزرگوار را بر آفرینش آنان گواه قرار داد، و اطاعت از ایشان را بر تمام موجودات عالم واجب فرموده و جریان امور آفرینش را به ایشان وا گذاشت پس آنان - یعنی محمد و علی و فاطمه علیهم السلام - حلال را حلال و حرام را حرام می کنند، و با این حال آنان هرگز چیزی بر خلاف خواست خدا نمی خواهند، بلکه همان را می خواهند که خدا می خواهد، « وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ » سپس امام جواد علیه السلام فرمودند:

ای محمد دین عبارت از اعتقاد قلبی به این مسأله است، بنابراین هر کس تند رفته و از آن تجاوز کند گمراه می شود، و هر کس کندی کرده و از آن عقب بماند هلاک می شود، و هر کس به آن ایمان آورده و حرکت خود را با آن هماهنگ کند، و همواره ملازم آن باشد به حق اصابت می کند، ای محمد این سخن را یاد بگیر و به حافظه ات بسپار. (1)

این حدیث شریف دلالت بر آن دارد که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام از جمله کسانی است که پروردگار توانا زمام امور اشیاء را بدانها سپرده است، پس او بخواست خدا آنچه را بخواهد حلال، و آنچه را بخواهد حرام می فرماید.

2- مصحف فاطمه علیها السلام :

روایات بسیار از ائمه طاهرين عليهم السلام در دست است که دلالت بر آن دارند که مصحف فاطمه علیها السلام پیش ائمه معصومین علیهم السلام از آل محمد صلی الله علیه و اله است.

جمله در بصائر الدرجات آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: از فاطمه علیها السلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله مصحفی به جا مانده که قرآن نیست ولی به هر حال سخن خدا

ص: 291

1- اصول کافی، ج 1، ص 507، ح 5. و بحار الأنوار، ج 15، ص 19، ح 29.

است که خدا آنرا به خاطر فاطمه علیها السلام نازل فرموده، و رسول خدا صلی الله علیه واله املا فرموده و به خط شریف امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته شده است. (1)

و ابوبصیر می گوید: به حضور امام صادق علیه السلام رسیده، و عرض کردم: قربانت شوم سؤالی از شما دارم، آیا در اینجا شخص نامحرمی هست که سخن مرا بشنود؟

امام صادق علیه السلام پرده ایرا که در میان آن اطاق و اطاق دیگری آویخته بود بالا زد، و سرکی به آنجا کشیده و فرمود: ابا محمد! سئوال را بپرس.

عرض کردم قربانت شوم، شیعیان شما روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه واله بایی از علم به امیرالمؤمنین علی علیه السلام آموخته که از آن هزار باب گشوده می شود. بعد عرض کردم: به خدا که علم کامل و حقیقی همین است.

امام علیه السلام لختی به فکر فرو رفته و سپس فرمود: گرچه آن علم است ولی علم کامل نیست. آنگاه فرمود: ای ابو محمد هم اکنون «جامعه» نزد ما است ولی مردم چه میدانند «جامعه» چیست؟! عرض کردم «جامعه» چیست؟

در پاسخ فرمود: «طوماری است بطول هفتاد ذراع، به املاء رسول خدا صلی الله علیه واله و خط علی علیه السلام که کلیه احکام اعم از حلال و حرام و کلیه مایحتاج دینی مردم حتی جریمه خراش هم در آن وجود دارد، سپس با دست مبارکشان به بدن من زده و فرمودند:

ای ابا محمد آیا اجازه می دهی؟ گفتم: من از شما هستم هر چه می خواهید انجام بدهید، آنگاه از بدن من نشگونی گرفته و فرمودند:

حتی جریمه این نشگون هم در آن «جامعه» نوشته شده است. هنگامیکه این سخن را بیان می کردند کمی خشمگین به نظر می رسیدند.

عرض کردم: به خدا که علم کامل همین است.

فرمودند: این علم هست ولی باز علم کامل نیست، پس از ساعتی درنگ، فرمود «جفر» هم پیش ما است. و مردم چه می دانند جفر چیست؟

ص: 292

پرسیدم «جفر» چیست؟

فرمودند: مخزنی از چرم است که تمامی علوم انبیاء و اوصیاء، و دانشمندان گذشته بنی اسرائیل در آن است.

گفتم: پس علم کامل همین است.

فرمودند: آری این علم است ولی علم کامل نیست. پس از ساعتی سکوت فرمودند:

« وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفًا فَأُطَمِّئُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ».

مصحف فاطمه علیها السلام نیز اینک پیش ماست.

ولی مردم چه می دانند مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟

پرسیدم: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟

فرمود: مصحفی است سه برابر قرآنی که هم اکنون در دست شماست به خدا حتی یک حرف قرآن شما نیز در آن وجود ندارد.

عرض کردم: پس علم کامل این است، فرمود: گرچه این علم است ولی علم کامل نیست، و پس از ساعتی سکوت فرمود: علم گذشته و آینده تا قیامت پیش ماست.

عرض کردم: بخدا علم کامل همین است.

فرمود: این علم است ولی علم کامل نیست.

پرسیدم: بفرمائید علم کامل چیست؟

فرمود: علمی است که در هر شب و روز تا روز قیامت در رابطه با موضوعی پس از موضوع دیگر، و چیزی پس از چیز دیگر پدید می آید.

(1)

3- مقام فاطمه علیها السلام در بهشت :

در پاره ای از روایات آمده: که فاطمه علیها السلام یکی از چهار سوار در روز قیامت است که

ص: 293

بر «غضباء» شتر رسول خدا صلی الله علیه و اله سوار شده و وارد عرصه محشر می شود.

ابن شهر آشوب از عمر بن خطاب روایت می کند که گفت:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله آخرین ساعات زندگی پر برکتش را سپری می فرمود «غضباء» از آن حضرت سؤال کرد: یا رسول الله پس از خود مرا به چه کسی می سپارید؟

فرمود: ای «غضباء» خدا ترا برکت دهد، تو از آن دخترم فاطمه علیها السلام هستی که در دنیا و آخرت تو را سوار می شود.

«غضباء» پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله شبانه پیش صدیقه طاهره علیها السلام آمده و گفت: سلام بر تو ای دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله ، چیزی نمانده که من هم دنیا را ترک کنم، قسم به خدا پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله تا کنون لب به آب و غذایی نزده ام، آن ناقه مبارک به همین ترتیب بود تا سه روز پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و اله در گذشت. (1)

در حدیثی ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله بر فاطمه علیها السلام وارد شد و او را غمگین دید... رسول خدا صلی الله علیه و اله چون دختر محبوبش را غمگین دید مطالبی در پیرامون تشریف فرمائی آن سیده طاهره به ارض محشر بیان کرده و فرمود:

ای فاطمه هنگامی که تو به در بهشت می رسی دوازده هزار حوریه در حالیکه هر کدام سلاحی از نور به دست گرفته اند تو را ملاقات می کنند که پیش از آن با کسی ملاقات نکرده و بعد از آن نیز با کسی ملاقات نخواهند کرد، هر کدام از آنها بر ناقه ای از نور سوار می شوند که جهاز آن از طلای زرد و یاقوت سرخ، و افسار آن از مرواریدتر، و با هر کدام بساطی از سندس که با جواهر آبدار مرصع و متراکم است قرار دارد، و هنگامی که وارد بهشت شدی اهل بهشت از تشریف فرمائی تو خوشحال شده، و برای شیعیان تو سفره های مخصوصی که روی کرسیهای از نور

ص: 294

پهن شده اند حاضر می کنند، و شیعیان تو از آن سفره ها بهره مند می شوند در حالیکه دیگران هنوز درگیر حساب اعمال خود هستند، در بهشت برای شیعیان تو هر چه را که بخواهند آماده است.

و هنگامی که اولیاء خدا در بهشت مستقر شدند حضرت آدم و تمامی پیامبران پس از وی به زیارت تو می آیند. (1)

4- سخن فاطمه علیها السلام مایه انبساط خاطر پدر :

از حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها وعلی اییها وبعلمها وبنیها روایت شده فرمود :
هنگامی که آیه شریفه:

« لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا » (2)

هنگامی که میخواهید پیامبر خدا را صدا کنید او را همانند صدا کردن یکدیگر صدا نکنید.

من آن حضرت را با عنوان «یا رسول الله» صدا می کردم، ولی آن حضرت مانند سابق علاقمند بودند که او را «یا ابا» صدا کنم، اول سه بار چیزی نفرمودند، ولی پس از آن روبه من کرده و فرمودند:

« يَا فَاطِمَةُ ؛ إِنَّهَا لَمْ تُنزلْ فِيكَ ، وَلَا فِي أَهْلِكَ ، وَلَا نَسَبِكَ ، وَأَنْتَ مِنِّي ، وَأَنَا مِنْكَ ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغِلَظَةِ مِنْ قُرَيْشٍ أَصْحَابِ الْبَدْحِ وَالْكَبْرِ ».

ای فاطمه! این آیه درباره تو، و خاندان و نسل تو نازل نشده است، تو از منی، و من از تو، این آیه درباره افرادی بی مهر و خشن قریش نازل شده است، افرادی که خودخواه و

متکبرند.

ص: 295

1- تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص 444، ح (3-587).

2- 63 / النور: 24.

سپس فرمود:

« قُولِي لِي يَا أَبِئِه ! فَاثْمَا أُحْيِي لِقَلْبِ ، وَ أَرْضِي لِلرَّبِّ » .

تو مرا همان یا به صدا کن که این جوری دل من زنده و پروردگار من راضی می شود. (1)

در مصابیح الانوار از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

فاطمه علیها السلام می فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه واله به من فرمود:

« مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهٗ ، وَ أَلْحَقَهُ بِی حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ » . (2)

هر کس بر تو درود فرستد پروردگار متعال گناهان او را بخشیده، و او را در هر کجای بهشت باشم به من ملحق میکند.

5- رسول خدا صلی الله علیه واله برای رفع گرسنگی فاطمه علیها السلام دعا می فرماید:

امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از منزل خود بیرون آمده و به سوی خانه فاطمه علیها السلام آمد، زیرا می خواست با وی ملاقات نماید، من نیز در معیت آن حضرت راه افتادم، هنگامی که به درب خانه فاطمه علیها السلام رسیدیم، دست مبارکش را بر درب خانه گذاشته و آنرا فشار داد، سپس فرمود: سلام بر شما.

فاطمه علیها السلام گفت: سلام بر شما یا رسول الله!

پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: آیا وارد شوم؟

فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله وارد شوید.

پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: آیا با کسی که همراه من است وارد شویم؟

فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله چادر به سر ندارم، رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: با زیادی چادر خود سرت را بپوشان.

ص: 296

1- مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 102، طبع نجف.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 55، ح 48.

فاطمه علیها السلام سرش را با زیادی چادرش پوشانید .

سپس رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: سلام بر شما.

فاطمه علیها السلام عرض کرد: سلام بر شما یا رسول الله!

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: اجازه می دهی وارد شوم؟

فاطمه علیها السلام گفت: یا رسول الله وارد شوید.

پیامبر فرمود: با همراهی که دارم وارد شوم؟

فاطمه علیها السلام گفت: آری هر دو وارد شوید.

جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه واله و من نیز در معیت او وارد منزل فاطمه علیها السلام شدیم و دیدیم چهره فاطمه علیها السلام زرد شده است.

پیامبر صلی الله علیه واله از دلیل آن جو یا شدند.

فاطمه علیها السلام در جواب گفت: یا رسول الله شدت گرسنگی مرا به این حال انداخته است.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه واله دست به دعا برداشت و عرض کرد:

بارها که گرسنگان را سیر و کمبودها را جبران می فرمائی، دخترم فاطمه علیها السلام را سیر کن. (1)

6- صدیقه طاهره علیها السلام شرمنده همسرش:

از ابوسعید خدری روایت شده گفت: روزی امام علی علیه السلام گرسنه شده و پیش فاطمه علیها السلام آمد، و گفت: فاطمه: غذائی داری به من بدهی؟

عرض کرد: نه قسم به خدائی که پدرم را به نبوت اختصاص داده، و تو را به مقام وصایت برتری داد اکنون دو روز است که چیزی از غذا در خانه نداریم. اگر غذا در اختیارم بود تو را بر خود و پسرانم ترجیح می دادم.

ص: 297

امیرالمؤمنین علیه السلام تا این را از فاطمه علیها السلام شنید فرمود: فاطمه! چرا این را جلوتر به من نگفتی تا غذائی برای شما تدارک بینم؟

صدیقه طاهره علیها السلام گفت:

« يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أَكُلَّفَ نَفْسِكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ »

یا ابوالحسن از خدا شرم دارم تو را به چیزی که توان آنرا نداری تکلیف کنم. (1)

7- تقسیم کار :

در روایتی از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیهما السلام آمده: حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام در مورد کارهای داخل خانه و بیرون آن رسول خدا صلی الله علیه و اله را به دادرسی خواستند، و آن حضرت کارهای اندرون خانه را به فاطمه علیها السلام محول فرموده، و کارهای بیرون خانه را به عهده امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند.

و فاطمه علیها السلام در این زمینه فرمودند: جز خدا کسی نمی داند که از تقسیم این چینی کار تا چه اندازه خوشحال شدم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله تحمل زحمت کارهای خانه را به من وا گذاشته و مرا به اموری موظف فرمود که بدین ترتیب دیگر بیرون رفتن از خانه و تصادم با مردان برای من منتفی شد. (2)

8- فرشتگان در خدمت زهرا علیها السلام :

در روایتی از سلمان فارسی آمده: روزی به منزل فاطمه علیها السلام رفته، و دیدم آن بانو نشسته و با آسیاب دستی مقداری جو آرد می کند، و عمود آسیاب خون آلوده شده است، حسین علیه السلام که در آن هنگام کودک شیر خواره ای بود، در اثر گرسنگی در کناری به شدت گریه می کرد، عرض کردم: ای دخت گرامی رسول خدا! خودتان را به زحمت

ص: 298

1- بحار الأنوار، ج 43، ص 59، ح 51

2- قرب الاسناد، ابوالعباس حمیری، ص 36. طبع نجف.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه واله به من سفارش فرمود که کارهای خانه را یک روز من، و یک روز فضه عهده دار شود، دیروز نوبت فضه بود، امروز نوبت من است.

سلمان می گوید: عرض کردم: من آزاد کرده شما، و آماده خدمت به شما هستم، یا آرد کردن جورا به عهده من می گذارید و یا پرستاری از حسین را؟

فرمود: من به پرستاری از حسین مناسبتر و واردترم، تو جورا آرد کن. من مقداری از جورا آرد کردم، ناگهان صدای اذان به گوشم رسید، به مسجد رفته و نماز را با رسول خدا صلی الله علیه واله خواندم، پس از نماز جریان را به علی علیه السلام گفتم، آن حضرت در حالیکه می گریست بلند شده و به خانه رفت، طولی نکشید که بالب خندان به مسجد بازگشت، رسول خدا صلی الله علیه واله از سبب خنده او پرسید، عرض کرد: هنگامی که به خانه نزد فاطمه علیها السلام رفتم دیدم فاطمه علیها السلام به پشت خوابیده و حسین هم روی سینه او بخواب رفته است، و آسیا در جلو او بی آنکه کسی آنرا بگرداند خود به خود می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه واله خندید و فرمود:

« يا علي أما علمت أن لله ملائكة سيارة في الأرض يخدمون مُحَمَّدًا و آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؟ ».

یا علی آیا نمی دانی که خدا را فرشتگانی است که در روی زمین می گردند، و تا روز قیامت به محمد و آل محمد خدمت می کنند؟ (1)

9- کمک پیامبر اکرم صلی الله علیه واله به صدیقه طاهره علیها السلام

در روایت دیگر آمده: روزی رسول خدا صلی الله علیه واله به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده و دید علی و فاطمه علیهما یسلا مشغول آسیا کردن گاؤرس (چیزی شبیه ارزن) هستند، فرمود: کدامیک از شما خسته ترید؟

ص: 299

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله فاطمه از من خسته تر است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله به فاطمه علیها السلام فرمودند:

دختر عزیزم برخیز، و فاطمه علیها السلام از جای خود برخاست آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله خود به جای فاطمه علیها السلام نشسته و با علی علیه السلام مشغول آسیاب کردن گاو رس شدند.

و بدین ترتیب به کلیه بستگان یک کدبانو هشدار داد: هنگامی که او را خسته دیدند در کارهای خانه به وی کمک کرده و مقداری از فشار کار او را بکاهند. (1)

10- برکت غذای صدیقه طاهره علیها السلام:

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که گفت:

چند روزی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله غذا نخورده بودند، لذا شدت گرسنگی به آن حضرت فشار آورد، به منازل همسرانش سر زده و در آنجا غذائی پیدا نکرد، به منزل فاطمه علیها السلام تشریف آورده و از آن بانو غذا خواست.

فاطمه علیها السلام عرض کرد:

فدایت شوم، غذائی در خانه ما وجود ندارد. و آن حضرت از خانه دخترش بیرون

آمد. در همان وقت یکی از همسایگان دو قرص نان و مقداری گوشت برای فاطمه علیها السلام هدیه آورد، فاطمه علیها السلام آنرا گرفته و در میان ظرفی نهاد، و روپوشی روی آن انداخته، و با خود گفت: اینک رسول خدا صلی الله علیه و اله را بر خود و تمام کسانی که پیش من هستند (یعنی شوهر ارجمندش و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام) ترجیح می دهم آنگاه حسن و حسین علیهما السلام را دنبال رسول خدا صلی الله علیه و اله فرستاد، و آن حضرت تشریف آوردند فاطمه علیها السلام جریان هدیه را به عرض آن حضرت رسانید، و رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: آن را نزد من بیاور، فاطمه علیها السلام ظرف غذا را در پیش پیامبر صلی الله علیه و اله آورد، رسول خدا صلی الله علیه و اله سرپوش غذا را برداشته، و ناگهان دید ظرف پر از نان و گوشت است.

جابر می گوید:

ص: 300

چون چنین دیدم دریافتم که این کرامت پروردگار متعال به آن حضرت است و خدا را به جا آورده و درود بر پیامبر گرامیش فرستادم، رسول خدا صلی الله علیه و اله از فاطمه علیها السلام پرسید: این غذا از کجا به دست تو رسید؟
عرض کرد: از نزد خدا، خدا به هر کس که بخواهد روزی فراوان می بخشد.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و اله شخصی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد، و همه حتی همسران رسول خدا صلی الله علیه و اله یکجا جمع شده و از آن غذا خورده و سیر شدند، سپس فاطمه علیها السلام فرمود: من از آن غذا بکلیه همسایگان فرستادم، خدا خیر و برکت سرشاری به آن غذا عطا فرمود. همانگونه که به مریم عطا فرمود. (1)

11- عبادت صدیقه طاهره علیها السلام :

حسن بصری زاهد معروف می گوید: در میان امت اسلامی کسی عابدتر از فاطمه علیها السلام نبوده است، چندان به عبادت ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد. (2)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله به فاطمه علیها السلام فرمود: برای یک زن بهتر از همه چیست؟
در پاسخ گفت:

« أَنْ لَا تَرَى رَجُلًا ، وَلَا يَرَاهَا رَجُلٌ ».

نه او مرد نامحرمی را ببیند و نه مرد نامحرمی او را.

پیامبر صلی الله علیه و اله با شنیدن این سخن فاطمه اش را به سینه چسبانیده و این آیه را تلاوت فرمود:

« ذَرِيهٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ » . (3)

انان خاندانی هستند که در تقوی و فضیلت بعضی از بعض دیگر پیروی می کنند. (4)

ص: 301

-
- 1- الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج 2، ص 528، ح 3. و بحار الانوار، ج 43، ص 27، ج 30، و عوالم العلوم، شیخ عبدالله بحرانی، ج 6، ص 116، ح 1.
 - 2- بحار الانوار، ج 43، ص 84 ح 7.
 - 3- 34/ آل عمران: 3.
 - 4- بحار الانوار، ج 43، ص 84 ح 7.

از امام حسن علیه السلام روایت شده فرمود: شب جمعه ای مادرم در محرابش مشغول عبادت بود، چندان عبادت کرده و رکوع و سجود به جا آورد که سپیده صبح دیدم، آن بانوی دو جهان از مردان و زنانی مؤمن نام برده و آنها را به نام دعا می فرمود. ولی برای خودش اصلاً دعا نفرمود، گفتم: مادرا برای خودتان دعانفرمودید؟ در پاسخ من فرمود: فرزند دلبندم «الجار ثُمَّ الدَّارُ» نخست همسایه، سپس خانه. (1)

شیخ صدوق از فاطمه زهرا علیها السلام روایت می کند فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم می فرمود: هر گاه مسلمانی در ساعتی از ساعات روز جمعه چیزی از خدا بخواهد خداوند خواست او را برآورده می فرماید، پرسیدم: آن ساعت کدامیک از ساعات روز جمعه است؟ فرمود: ساعتی که در آن ساعت نصف قرص خورشید در افق پنهان شده، و نصف دیگرش هنوز پنهان نشده است.

فاطمه علیها السلام به غلام خود فرمود: برو پشت بام، هر وقت دیدی نصف قرص خورشید غروب کرده به من اطلاع بده تا دعا کنم. (2)

و در روایت دیگری آمده: هنگامی که آن حضرت در محراب عبادت مشغول عبادت میشد نور او برای اهل آسمان می درخشید، چنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد. (3)

12- تقاضای کنیز از پدر:

مرحوم شیخ صدوق قدس سره روایت نموده که:

امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی از قبیله بنی سعد فرمود:

می خواهی گوشه هائی از سرگذشت فاطمه علیها السلام را هنگامی که در خانه من بود برایت بگویم؟ گفتم: آری، فرمود:

ص: 302

1- بحار الانوار، ج 43، ص 82 ح 3 و 4.

2- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 370، ح 1223.

3- بحار الانوار، ج 43، ص 172، ح 13.

او با اینکه محبوبترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله بود چندان با مشک، آب بر دوش، خود کشید که بند مشک در سینه او جا انداخت، و چندان خانه را جارو کرد که

لبتسهایش پلاسیده شد، و آنقدر زیر دیگ آتش افروخت که رنگ لباسش دگرگون شد، بطوری که در سختی و زحمت افتاد، به وی گفتم: وقتی که به محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله مشرف می شوی از وی کنیزی در خواست کن تا در کارهای خانه ترا یاری دهد.

فاطمه علیها السلام پیش رسول خدا صلی الله علیه و اله رفت، و چند مرد جوان را که برای دیدار از آن حضرت به حضور وی رسیده بودند آنجا دید، چیزی نگفته و به خانه بازگشت.

رسول خدا صلی الله علیه و اله متوجه شدند که فاطمه علیها السلام برای کاری پیش ایشان آمده و بدون اینکه بتواند نیاز خود را مطرح کند برگشته است، صبح روز بعد رسول خدا صلی الله علیه و اله در حالیکه هنوز من و فاطمه در بسترمان آرمیده بودیم به منزل ما آمد، آن حضرت مطابق عادت خود سه بار سلام کرد، بار سوم اندیشیدیم که اگر جواب ندهیم باز می گردد، زیرا عادت آن حضرت چنین بود، من گفتم:

سلام بر شما یا رسول الله بفرمائید، و آن حضرت وارد شدند و بالای سر ما نشستند، آنگاه فرمودند، دیروز که پیش من آمدی با من چه کار داشتی، فاطمه علیها السلام را شرم مانع شد که نیاز خود را برای رسول خدا صلی الله علیه و اله مطرح کند، ترسیدم اگر من جواب سول خدا صلی الله علیه و اله را ندهم ممکن است برخاسته و منزل ما را ترک کنند، لذا سر برداشته و عرض کردم که یا رسول الله! من بجای فاطمه، نیاز او را برای شما می گویم. فاطمه چندان بدوش خود آب کشیده که بند مشک در سینه اش جا انداخته و چندان آسیاب گردانیده که دستهایش آبله زده، و چندان خانه را جاروب کرده که لباسش پلاسیده شد و آنقدر آتش زیر دیگ روشن کرده که لباسهایش حالت خود را از دست داده اند. او به منظور درخواست کنیزی به حضور شما رسیده بود که در کارهای سخت منزل او را یاری دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: آیا می خواهید برای شما چیزی یاد بدهم که بهتر از خدمتگزار باشد؟ و آن این است: وقتی وارد بستر خود شدید سی و سه بار

«سبحان الله» و سی و سه بار «الحمد لله» و سی و چهار بار «الله اکبر» بگوئید.

در این هنگام فاطمه علیها السلام سر برداشت و سه بار عرض کرد: «رضیت عن الله ورسوله» از خدا و پیامبرش راضی شدم. (1)

ابوبکر شیرازی که یکی از علمای اهل سنت است روایت کرده:

وقتی صدیقه طاهره علیها السلام خواسته خود را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و اله رسانید، آن حضرت گریه کرده و فرمود:

ای فاطمه! قسم به خدا هم اکنون چهارصد مرد بینوا در مسجد به سر می برند که نه غذائی دارند و نه لباسی، اگر ترس آن نبود که فضیلتی از تو فوت شود درخواست تو را اجابت می کردم. من دلم نمی خواهد اجر و پاداشی از تو سلب شده و نصیب کنیزت شود.

و ثعلبی از امام باقر علیه السلام، و قشیری از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که گفتند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و اله وارد خانه فاطمه علیها السلام شده و او را دید که لباس پشمینه ای پوشیده، و با دست خود آسیاب می کند، و فرزندش را شیر می دهد، با دیدن این منظره سیل اشک بر گونه های رسول خدا صلی الله علیه و اله سرازیر شد، و سپس فرمود:

«یا بنتاه تعجلی مراره الدنيا بحلاوه الآخره».

ای فاطمه تلخی دنیا را از شیرینی آخرت جلوتر بیانداز.

فاطمه علیها السلام عرض کرد:

«یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه، و الشکر علی الأئه».

یا رسول الله: خدا را در مقابل نعمتهایش می ستایم و در مقابل عطایایش سپاسگذاری

میکنم. (2)

ص: 304

1- بحار الانوار، ج 43، ص 85 ح 8

2- بحار الانوار، ج 43، ص 85-86 ح 8

ابو القاسم قشیری در کتاب خود آورده: فضه کنیز حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به منظور شرکت در انجام اعمال حج عازم مکه بود. کاروانی که فضه همراه آن مسافرت می کرد در بیابانی برای استراحت فرود آمد و پس از استراحت حرکت کرده و فضه را جا گذاشت، فضه یکه و تنها در بیابان سرگردان شد، شخصی که به دنبال کاروان حرکت می کرد به فضه برخورد، و سئوالاتی در پیرامون وضعیت فضه از او به عمل آورد. کنیز فاطمه علیها السلام در هر پاسخی که از سئوالات او میداد از یکی از آیات قرآن کریم استفاده کرده و با آن پاسخ می گفت که اینک کلماتی را که در میان فضه و آن مرد رد و بدل شده عین ارائه می دهیم.

مرد: تو کیستی؟

فضه: « وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ». (1)

تو سلام کن و آنها خود خواهند دانست.

گفتم: در اینجا چه میکنی؟

گفت: « وَمَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ». (2)

کسی را که خدا هدایت کند هیچ عاملی نمی تواند باعث گمراهی وی شود.

فهمیدم که او گم شده است.

گفتم: از نوع انسان هستی یا از جن؟

گفت: « يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ ». (3)

ای اولاد آدم زینت خود را بگیرید. فهمیدم که او از بنی آدم است.

گفتم: از کجا می آئی؟

ص: 305

1- 89 / الزخرف: 43.

2- 37 / الزمر: 39

3- 31 / الأعراف: 7.

گفت: « ینادون مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ». (1)

آنان از فاصله دور صدا زده میشوند.

فهمیدم که فاصله دوری را پیموده است.

گفتم: کجا می روی؟

گفت: « وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ». (2)

و برای خدا بر مردم است آهنگ خانه او را کنند.

فهمیدم که عازم مکه است.

گفتم: کی از کاروان عقب ماندی؟

گفت: « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ». (3)

و آسمانها و زمین را در شش روز آفریدیم.

فهمیدم که شش روز است از کاروان عقب مانده است.

گفتم: آیا غذا میل داری؟

گفت: « وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ ». (4)

و ما آنان را پیکرهای بیجانیه که غذا نمیخورند قرار ندادیم.

فهمیدم که به غذا بی میل نیست.

گفتم: شتاب بخرج داده و تند تند بیا.

گفت: « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا ». (5)

خدا هیچ کس را بیش از حدود توانایی اش تکلیف نمیکند.

فهمیدم که خسته بوده و توان راه رفتن ندارد.

1-44 / فصلت: 41.

2-97 / آل عمران: 3.

3-38 / ق: 50

4-8 / الأنبياء: 21.

5-286 / البقره: 2.

گفتم: از پشت سر من سوار شو.

گفت: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (1).

اگر اداره امور زمین و آسمان را در خدا زیر نظر بگیرند عالم ویران می شود.

فهمیدم که از سوار شدن بر شتر از پشت سر من شرمش می آید. از شتر فرود آمده و تنها او را سوار بر آن کردم.

وقتی شتر را سوار شد گفتم:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» (2).

پاک و منزّه است پروردگاری که این را در اختیار ما گذاشت.

هنگامی که به کاروان رسیدیم از او پرسیدم آیا کسی را در کاروان داری؟

جواب داد:

«يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً لِلنَّاسِ» (3). «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» (4). «يا يحيى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (5).

ای داود ما تو را نماینده خود در میان مردم قرار دادیم، و محمد جز پیامبر خدا نیست. و ای یحیی کتاب را با تمام توان خود بگیر. و «یا موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (6) و ای موسی من پروردگار توام.

فهمیدم که در کاروان اشخاصی به نامهای داود، محمد، یحیی، و موسی هستند که به این زن خویشاوندی دارند.

رو به کاروان کرده و نامبردگان را به نام صدا کردم، آنگاه چهار جوان به طرف فضا

آمدند، از او پرسیدم اینها چه نسبتی با تو دارند؟

فضا در جواب من گفت:

ص: 307

1- 22 / الأنبياء: 21.

2- 13 / زخرف: 43.

3- 26 / ص: 38.

4- 144 / آل عمران: 3.

5- 12 / مریم: 19.

6- 30 / القصص: 28.

« الْمَالُ وَالْبُنُونََ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » (1)

مال دنیا و اولاد زینت بخش زندگانی دنیوی هستند.

فهمیدم که آنها فرزندان او هستند، هنگامی که آن چهار جوان نزد فضه آمدند بر ایشان این آیه را تلاوت کرد:

« يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ » (2)

پدر او را استخدام کن که بهترین کس برای استخدام کسی است که نیرومند و امین باشد .

فهمیدم که به آنها دستور می دهد پاداشی به من بدهند، و آنان مبلغی پول به عنوان پاداش به من دادند.

وقتی آنان پول را به من دادند فضه خطاب به آنان این آیه را تلاوت کرد:

« وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ » (3)

خدا هر کس را که بخواهد بیشتر پاداش می دهد.

فهمیدم که او می خواهد فرزندانش به پاداش من بیافزایند، و آنان به پاداش من افزودند.

سپس از آنان پرسیدم این خانم کیست؟ گفتند:

این خانم مادرمان فضه است همان کسی که روزگاری خدمتگزاری صدیقه طاهره علیهما السلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه

واله را می کرد، او بیست سال است که به غیر از قرآن سخنی بر زبان نیاورده است. (4)

14- حضرت صدیقه طاهره علیها السلام و شیعیانش در بهشت :

ابوجعفر طبری امامی طی سندی از همام بن ابی علی روایت میکند که گفت: از

ص: 308

1- 46 / الکهف: 18.

2- 26 / القصص: 28.

3- 261 / البقره: 2.

4- بحار الأنوار، ج 43 ص 86-87 ح 8 .

کعب الأخبار پرسیدم: در رابطه با این شیعیان، شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام چه می گوئید؟

در جواب من گفت: من ویژگیهای آنان را در کتابی که خدا آنرا فرو فرستاده دیده ام،

آنها حزب خدا و رسول او، و یاری دهندگان دین او، و پیروان ولی او، و بندگان خاص خدا، و نجبای آفریدگان او هستند، آنانرا برای دینش برگزیده، و برای بهشت خود آفریده است جایگاه آنها در چادرهائی از در و اطاقهائی از لؤلؤ واقع در بلندترین مرتبه فردوس است، آنها بندگان مقرب و پاک خدایند که از نوشیدنیهای سر به مهر بهشت می آشامند، و این نوشابه ها از چشمه ایست به نام تسنیم که جز آنها کسی از آن نمینوشد، تسنیم چشمه ایست که خدا آنرا به فاطمه علیها السلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه واله و همسر او امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بخشیده است، این چشمه از زیر ستونی سرچشمه می گیرد که به آن به خنکی کافور، و مزه آن مزه زنجبیل، و بوی آن مانند بوی مشک است، سپس جریان می یابد و شیعیان و دوستان ما از آن می آشامند، قبه آن روی چهار ستون قرار دارد.

یکی از این چهار ستون لؤلؤ سفید است که از زیر آن چشمهای سرازیر می شود و در راههای اهل بهشت جاری می شود که به آن سلسبیل می گویند.

و ستون دیگر آن از در سفید است، و از زیر آن چشمه ای به نام طهور سرازیر می شود و آن همان است که پروردگار متعال در کتاب خود درباره آن می فرماید:

« وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا » (1)

پروردگارشان آشامیدنیهای پاکیزه برای آنان می نوشاند.

و ستون دیگر آن از زمرد سبز است که از زیر آن دو چشمه جوشان از شراب و عسل بیرون می زند. « فِيهَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ » (2) تمامی این چشمه ها به جز تسنیم به سوی

ص: 309

1- 21 / الانسان: 76.

2- 66 / الرحمن: 55.

پائین دستهای بهشت جریان پیدا می کنند ولی تسنیم به بالا دستهای بهشت جریان می یابد، و از آن تنها خواص اهل بهشت که شیعیان و دوستان حضرت مولی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستند می نوشند، و آیه شریفه:

« وَ يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مَشْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَ مِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ » (1)

آنان از شراب زلال دست نخورده و سر بسته ای سیراب می شوند، مهری که بر آن نهاده شده از مشک است، و در این نعمتهای بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشدستی کنند.

پس برای آنها گوارا باد.

سپس کعب الاحبار گفت:.

به خدا که شیعیان را دوست نمیدارد مگر آنانکه پروردگار عزوجل از آنها عهد و پیمان گرفته است.

ابوجعفر در پایان روایت می گوید جا دارد که شیعیان این حدیث را با آب طلا بنویسند و آن را اشاعه دهند تا حدیث در بوته فراموشی قرار نگیرد، و به مفاد آن عمل شود که تنها وسیله دستیازی به درجات عالی بهشتی همین است.

زیرا این حدیث از طرق اهل تسنن روایت شده، و از تهمت جعل و تزویر بدور، و

صحتش ثابت است. (2)

15- سلمان از رسول خدا صلی الله علیه واله فضائل فاطمه علیها السلام را می پرسد:

و نیز طبری از کتاب کنز، و او از ابوذر غفاری روایت می کند که گفت:

روزی در حضور رسول خدا صلی الله علیه واله بودم که سلمان و بلال حبشی آنجا آمدند، سلمان خود را به پای رسول خدا صلی الله علیه واله انداخت و پاهای آن حضرت را می بوسید، رسول خدا صلی الله علیه واله در حالیکه او را از اینکار منع میکرد فرمود:

ص: 310

1- 24-26 / المطففین: 83

2- بشاره المصطفی لشیعته المرتضی، ص 60-61، طبع نجف.

ای سلمان، اعمال عجم نسبت به پادشاهان خود را با من انجام نده، زیرا من نیز بنده ای از بندگان خدا هستم میخورم و می آشامم.

سلمان گفت:

سرور من درباره فضائل فاطمه علیها السلام و موقعیت او در روز قیامت برای من بگوئید.

پیامبر محترم با چهره ای شگفته به سلمان نگاه کرده و فرمود:

قسم به خدائی که جانم در دست او است فاطمه علیها السلام کسی است که سوار بر شتر به عرصه محشر وارد می شود، سوار بر شتری که سرش نموداری از خوف خدا و چشمانش از نور است. جبرئیل در طرف راست آن، و میکائیل در طرف چپ آن، و امیر المؤمنین علیه السلام در جلو آن، و حسن و حسین علیهما السلام پشت سر آن حرکت میکنند در این هنگام ندا از جانب رب العزه می رسد:

ای مردم چشماتان را ببندید و سرهایتان را فرو اندازید تا فاطمه دخت گرامی پیامبر شما، و همسر علی علیه السلام و مادر حسن و حسین علیهما السلام از محشر عبور کند.

فاطمه علیها السلام از پل صراط عبور می کند در حالیکه دو چادر سفید و درخشان بر سر دارد، هنگامی که فاطمه علیها السلام وارد بهشت می شود، و به نعمتها و مواهب پروردگار می نگرد می گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ، أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ ، لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ .

به نام خداوند بخشنده و مهربان، سپاس خداوندی را سزاوار است که غم و اندوه را از ما بزود که پروردگار ما بخشنده و شکرپذیر است، ما را از فضل و کرم خود در سرای همیشگی وارد کرد که هیچ درد و رنجی در آن به ما نمیرسد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:

پس از آن خدای تبارک و تعالی به فاطمه علیها السلام وحی می فرماید:

ای فاطمه! هر آنچه را که دلت میخواهد از من بخواه که برایت عطا کرده و تو را

راضی می‌کنم.

فاطمه علیها السلام عرض می‌کند: پروردگارا تو نهایت آمال و امید منی، از درگاه عظمت و جلالت می‌خواهم دوستان من و دوستان خاندان مرا از آتش جهنم دور فرمائی، پروردگار متعال به او وحی می‌کند:

ای فاطمه! قسم به عزت و جلالم دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین بر خود واجب کرده ام که دوستان تو و دوستداران خاندان تو را هرگز در آتش جهنم به کیفر نرسانم. (1)

16- نوشته ای از رسول خدا صلی الله علیه و اله نزد فاطمه علیها السلام :

شیخ جلیل ابو جعفر طبری امامی طی سندی از ابن مسعود روایت می‌کند که گفت: مردی ضمن دیدار از فاطمه علیها السلام به وی گفت:

چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و اله پیش شما مانده است تا آن را به من نشان دهید؟

فاطمه علیها السلام به کنیزش گفت: فلان لوح را بیاور، کنیز آنرا جستجو کرده و پیدا نکرد، فاطمه علیها السلام به کنیز فرمود:

« وَيَحْكُ أَطْلُبِيهَا فَانْهَاجُ عِنْدِي حَسَنًا وَحُسَيْنًا ».

وای بر تو آن را پیدا کن که آن پیش من به اندازه حسن و حسین ارزش دارد.

کنیز دوباره آنرا جستجو کرده و در میان خاکروبه های منزل آنرا پیدا کرد و پیش صدیقه طاهره علیها السلام آورد، در آن نوشته شده بود: کسی که همسایه خود را اذیت کند و همسایه از اذیت او در امان نباشد بهره ای از ایمان ندارد، کسی که خدا، و روز بازپسین را باور دارد همسایه اش را آزار نمی‌رساند. یا سخن به نیکویی می‌گوید، و یا ساکت می‌شود، خدا اشخاص خیر اندیش و بردبار و خویشترن دار را دوست می‌دارد و اشخاص بد زبان و فحاش و بی شرم و اشخاص متکدی را که در سؤال اصرار

ص: 312

1- این حدیث در بشارت المصطفی پیدا نشد، ولی حدیثی نظیر آن در بحار الانوار، ج 43، ص 224، ح 12 آمده است.

می‌ورزند دشمن می‌دارد، که شرم و حیا از ایمان است، و ایمان در بهشت است، دشنام نتیجه بی‌شرمی است، و بی‌شرمی در آتش قرار دارد. (1)

17- در شأن صدیقه طاهره علیه السلام :

شیخ صدوق قدس سره حدیث مفصلی از ابن عباس روایت کرده که در آن رسول خدا صلی الله علیه واله از ستمهایی که پس از آن حضرت به اهل بیتش روا داشته می‌شود سخن به میان آورده و ضمن آن می‌فرماید:

دخترم فاطمه علیها السلام سرور بانوان در جهان از اولین و آخرین است، او یک پارچه از من، و نور چشم من، و میوه دل من، و روح من است که در بدنم می‌باشد، او حوریه انسیه است، هنگامی که در محراب عبادت مشغول ستایش و نیایش پروردگار است نور او همچون نور ستارگان بر اهل زمین بر فرشتگان می‌تابد. در آن هنگام خدا خطاب به فرشتگان می‌فرماید:

ای فرشتگان! کنیز مرا که سرور کنیزان من است بنگرید که چگونه در برابر من به عبادت برخاسته است، او را ببینید که چگونه از ترس من لرزه بر اندامش افتاده و چه سان با تمام وجودش به من رو آورده است؟ شما را گواه می‌گیرم که من شیعیان او را از آتش جهنم مصون نگاه می‌دارم.

هر وقت او را می‌بینم بیاد ستمهایی می‌افتم که پس از من برای او روا می‌دارند، گویا می‌بینم که پس از من ذلت به خانه وی سایه افکنده، و حرمتش شکسته شده، و من از او غصب شده است و ارشش را از او دریغ داشته، و پهلویش را شکسته، و بچه اش را سقط کرده اند، و او با ناله اندوهباری فریاد می‌زند، بابا یا رسول الله، و کسی جوابش را نمی‌دهد، مسلمانان را بداد خود می‌طلبد و کسی او را در پناه خود می‌گیرد، پس از من به طور مداوم در حال گریه و اندوه به سر می‌برد، گاهی قطع شدن

ص: 313

وحی از خانه اش را یاد می کند و گاهی دوری و جدایی از مرا به یاد می آورد، وقتی تاریکی شب فرا می رسد چون صدای تلاوت قرآن مرا دیگر نمی شنود به وحشت می افتد، سپس به خود باز می گردد و خود را (پس از آنکه در روزگار من دوران عزتش را سپری کرده) در میان امواج ذلت و فراموشی می بیند. در این هنگام خداوند مهربان به داد او می رسد و فرشتگان را دستور می دهد با وی انس گیرند فرشتگان با او سخن می گویند، چنانکه با مریم سخن می گفتند، و خطاب به وی می گویند:

یا فاطمه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، یا فاطمه اَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي ، وَاِرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ .

ای فاطمه! پروردگارت تو را پاک فرموده و برگزیده و تو را بر همه زنان جهان برتری داد ای فاطمه به عبادت و نیایش پروردگارت پرداز، و با سجده کنندگان سجده و با رکوع کنندگان رکوع به جا بیاور.

سپس درد سرتاسر وجودش را فرا می گیرد، و مریض می شود، خدا مریم بنت عمران را برای پرستاری از وی، و انس با وی بر می انگیزد، در این هنگام فاطمه علیها السلام پروردگار خود را مورد خطاب قرار داده و چنین می گوید:

پروردگارا دیگر از زندگی خسته شده ام، و از این مردم اسیر هوی و هوس مأیوس شده ام، مرا به پدرم ملحق گردان، آنوقت خدا او را به من ملحق می کند، اولین کسی که از خاندان من به من ملحق می شود اوست، با حالتی اندوهبار و غمگین در حالیکه حقش را غصب کرده و او را به قتل رسانده اند پیش من می آید، وقتی او را با این حال می بینم می گویم: پروردگارا کسی را که بر او ستم روا داشته به لعن و نفرین خود گرفتار کن، و آنان را که حق او را غصب کرده اند مجازات فرما، و هر کسی را که او را خوار کرده ذلیلش کن، و کسی را که پهلوی او را شکسته و بچه اش را سقط کرده در آتش الیم مخلد فرما، در این هنگام ملائکه به نفرین من آمین می گویند. (1)

ص: 314

وطرق خاصه و عامه روایت شده که سلمی همسر ابورافع گفت: من در روزهای واپسین فاطمه علیها السلام از وی پرستاری می کردم، روزی حالش به بهبودی گرائید، و نسبتاً خوب شد، و امیرالمؤمنین علیه السلام برای پاره ای از کارهایش از خانه بیرون رفت، فاطمه به من دستور داد، آب حاضر کنم تا او بدنش را شستشو دهد، آب آوردم، دست او را گرفتم تا او از جایش بلند شده و به بهترین طرز خود را شستشو داد سپس تازه ترین لباسهایش را پوشیده و فرمود: بستر مرا در وسط اطاق پهن کن، چنان کردم، و او در بستر خود رو به قبله دراز کشیده و به من گفت: من امروز زندگی را وداع می کنم خودم را شستشو داده ام کسی روی مرا باز نکند، سپس دست خود را زیر سرش گذاشت و بدرود حیات گفت. (1)

در روایتی آمده فاطمه علیها السلام مابین مغرب و عشاء آخرین لحظات زندگیش را میگذرانید، چون ساعت عروجش فرا رسید، نگاه تندی کرده و فرمود:

السَّلَامُ عَلَى جَبْرَيْلُ، السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ مَعَ رَسُولِكَ، اللَّهُمَّ فِي رِضْوَانِكَ وَ جِوَارِكَ، وَ دَارِكَ دَارِ السَّلَامِ.

سلام بر جبرئیل، سلام بر رسول خدا، پروردگارا مرا با رسول خود، و در بهشت خود، و در کنار خود و خانه خود دارالسلام جا بده.

سپس رو به حاضران کرده و فرمود: آیا آنچه را من می بینم شما نیز می بینید؟

گفتند: ای دختر محبوب رسول خدا شما چه می بینید؟

فرمود: هم اکنون اهل آسمانها را و با مویزها و هیئت های خود می نگرم، جبرئیل می بینم، و به رسول خدا می نگرم که می فرماید: دخترم بشتاب که آنچه از نعمت و رضوان الهی برایت آماده شده برایت بهتر است.

در روایتی از زید بن علی علیه السلام آمده گفت:

ص: 315

فاطمه علیها السلام در آخرین لحظات خود به جبرئیل، و رسول خدا صلی الله علیه واله، و همینطور به عزرائیل سلام کرد، حاضران بر بالین او صدای گوش نواز فرشتگان را می شنیدند، و بوی عطرآگین آنها را که خوشبوترین بوها بود استشمام می کردند. (1)

19- لحظات شهادت فاطمه علیها السلام به گزارش اسماء بنت عمیس :

از اسماء بنت عمیس روایت شده است که گفت:

هنگامی که لحظات احتضار فاطمه علیها السلام فرا رسید به من فرمود: جبرئیل ساعت رحلت رسول خدا صلی الله علیه واله مقداری کافور از بهشت آورد، و پیامبر آنرا سه قسمت کرد، قسمتی از آنرا برای خود اختصاص داد، و قسمتی دیگر برای علی، و قسمتی را برای من باقی گذاشت که وزن آن چهل درهم بود. آنگاه به من فرمود: سهم خودم از آن کافور را که در فلانجا گذاشته ام بیاور و کنار بالینم بگذار. سپس لحافش را بر سرش کشیده و فرمود: کمی درنگ کرده و در انتظار من باش، سپس مرا صدا کن، اگر جواب از من نشنیدی بدان که به پدرم ملحق شده ام.

اسماء پس از اندکی درنگ فاطمه علیها السلام را صدا کرد، جوابی نشنید، و آنگاه او را چنین صدا کرد :

يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، يَا بِنْتَ أَكْرَمِ مَنْ حَمَلَتْهُ النَّسَاءُ ، يَا بِنْتَ خَيْرِ مَنْ وِطَاءَ الْحَصَى ، يَا بِنْتَ مَنْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى .

ای دخت گرامی محمد مصطفی، ای دخت بهترین کسی که زنان او را در رحم خود حمل کرده اند، ای دختر بهترین کسی که روی زمین راه رفته است، ای دختر کسیکه در شب عروج به آسمانها به مقام قاب قوسین نائل آمد.

جوابی از سیده طاهره علیها السلام نشنید، روپوش را کنار زد، ناگهان دید آن مظلومه ستمدیده به لقاء پروردگارش نائل آمده است، خود را روی فاطمه علیها السلام انداخت، او را می بوسید می گفت:

ص: 316

اسم فاطمه! هنگامی که به حضور بابت رسول خدا صلی الله علیه واله رسیدی سلام مرا به وی برسان. (1)

20- حسن و حسین علیهما السلام بر بالین مادر :

اسماء از فرط درد و اندوه گریانش را چاک زده سراسیمه از خانه بیرون آمد، حسن و حسین علیهما السلام را بیرون در نزدیکی های خانه دید. گویا به منزل می آمدند، از اسماء پرسیدند:

مادر ما کجاست؟ اسماء سکوت اختیار کرد، آندو به منزل آمدند، دیدند مادرشان رو به قبله دراز کشیده است، حسین علیه السلام جلوتر خود را به مادرش رسانید و او را حرکت داد، ناگهان دید مادرش زندگی را وداع کرده است، آنگاه رو به برادرش حسن علیه السلام کرد و گفت:

برادر خدا در مصیبت مادرم تو را اجر دهد. حسن علیه السلام خود را روی مادر انداخت، او را می بوسید و می گفت:

مادر! با من سخن بگو پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند.

امام حسین علیه السلام پیش آمد، و پاهای مادرش را بوسه زد و فرمود:

مادر! من پسرت حسینم، پیش از آنکه قلبم از حرکت باز ایستد با من سخن بگو. (2)

21- امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت فاطمه :

اسماء به حسن و حسین علیهما السلام گفت: بروید پدرتان را از درگذشت مادرتان با خبر کنید. آن دو بزرگوار با چشم گریان در حالیکه می فرمودند:

يَا مُحَمَّدَاهُ، يَا أَحْمَدًا، أَلْيَوْمَ جَدَّدَ لَنَا مَوْتَكَ إِذَا مَاتَتْ أُمَّنَا.

بابا، یا رسول الله، امروز با از دست دادن مادرمان مصیبت تو برای ما تجدید شد.

ص: 317

1- بحار الانوار، ج 43، ص 186، ح 18.

2- همان، ج 43، ص 214، ح 44.

وارد مسجد شدند، پدر بزرگوارشان را از درگذشت مادر خبر دادند، امام علیه السلام با شنیدن این خبر چنان دگرگون شد و وضعش بهم خورد که بیهوش بر زمین افتاد، به صورتش آب زدند، بحال آمد، آنگاه با لحنی اندوهبار چنین فرمود:

بِمَنْ الْعَزَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ! كُنْتُ بَكَ أَعْزَى، فَفِيمَ الْعَزَاءِ مِنْ بَعْدِكَ؟

دختر عزیز رسول خدا! حالا به چه وسیله تسلی پیدا کنم؟ تاکنون خود را با تو تسلی میدادم و بار سنگین مصیبت را بدوش میکشیدم، تو بگو پس از تو با چه کسی درد خود را تسکین دهم؟ (1)

22- علی علیه السلام بر بالین صدیقه طاهره علیها السلام :

مسعودی مورخ نامدار عرب چنین می گوید:

وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت علی علیه السلام بی تابی بسیار نمود، به شدت می گریست و ابیات زیر را در مصیبت آن سیده زنان عالم زمزمه می کرد :

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلِينَ فَرَقَهُ *** وَكَلَّ الَّذِي دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٌ

وَإِنْ اِفْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدَ *** دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومُ خَلِيلٌ

برای هر پیوندی در میان دو دوست یک جدائی هست، ولی هرگونه جدائی در میان دو دوست جز جدائی مرگ کم و قابل تحمل است.

از دست دادن فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه واله دلیل آنست که هیچ دوستی دائمی و پایدار نیست. (2)

در روایتی آمده: امام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شنیدن خبر عروج فاطمه علیها السلام دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را برداشته و با هم وارد اطاق فاطمه علیها السلام شدند جسد مطهر آن بانو هنوز در آن جا بود، وارد اطاق که شدند دیدند اسماء بنت عمیس بر بالین فاطمه علیها السلام نشسته و زار می زند و میگردد و می گوید:

ص: 318

1- بحار الأنوار، ج 43، ص 187، ح 18.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 291.

ای یتیمان پیامبر صلی الله علیه واله ما پس از پیامبر صلی الله علیه واله خود را به فاطمه علیها السلام تسلی می دادیم، اکنون پس از فاطمه علیها السلام به چه کسی می توانیم تسلی پیدا کنیم؟ (1)

23- وصیت صدیقه طاهره علیها السلام:

پس از عروج فاطمه علیها السلام امیرالمؤمنین علیه السلام روپوش از روی جسد پاک فاطمه علیها السلام کنار زده بالای سر آن سیده زنان عالم نامه ای دید، آن را برداشت و خواند، در آن نوشته بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَتْ : وَهِيَ تَشْهَدُ : أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ ، وَ النَّارَ حَقٌّ ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا ، وَأَنَّ اللَّهَ يَتَبَثُّ مَنْ فِي الْقُبُورِ ، يَا عَلِيُّ أَدَا فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ زَوْجِنِي اللَّهُ مِنْكَ كُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي حَنْطَنِي . . .

به نام خداوند بخشنده مهربان، این وصیتی است که فاطمه از خود به جا گذاشته است:

1- فاطمه گواهی میدهد که خدائی جز خدای یکتا نیست....

2- و محمد بنده و فرستاده او است.

3- بهشت حق است، دوزخ حق است، تردیدی در اینکه روز جزا و قیامت به وقوع خواهد پیوست، و خدا کلیه مرده گان را زنده کرده و از قبرهای خود بر خواهد انگیخت و جود ندارد.

4- یا علی من دختر رسول خدا صلی الله علیه واله فاطمه هستم، خدا مرا به همسری تو انتخاب کرد تا من در دنیا و آخرت از آن تو و در کنارت باشم، تو از دیگران به من نزدیکتر و شایسته تری :

حَنْطَنِي ، وَغَسَّلْنِي ، وَكَفَّنِي بِاللَّيْلِ ، وَصَلَّ عَلَيَّ ، وَأَدْفِنِي بِاللَّيْلِ ، وَتُعَلِّمُ أَحَدًا .

یا علی تو خود مرا حنوط کن و غسل بده، و کفن کن و شبانه بر من نماز خوانده و به خاکم بسپار و کسی را از این ماجرا آگاه مفرما. (2)

ص: 319

1- بحار الانوار، ج 43، ص 214، ح 44.

2- همان، ج 43، ص 214، ح 44.

24- سوگ فاطمه علیها السلام :

در روایتی آمده مردم مدینه در فقدان فاطمه علیها السلام یکصدا ضجه و ناله سر دادند، زنان بنی هاشم به خانه فاطمه علیها السلام آمدند. و همه با هم زار می زدند و بی تابانه می گریستند چنانکه از صدای گریه آنان مدینه به لرزه درآمد، سیل اشک بر گونه هایشان روان میگردند و می گفتند: دختر رسول خدا صلی الله علیه واله ! ای سرور ما.

و انبوه مردم مدینه همانند موهای گردن اسب با نظم خاصی به خانه فاطمه علیها السلام و محضر امیرالمؤمنین علیه السلام و مشرف می شدند، آن حضرت نشسته بودند، و حسن و حسین علیهما السلام در مقابل او نشسته و گریه می کردند، یتیمان فاطمه علیها السلام چنان می گریستند که مردم مدینه را بگریه انداختند.

ام کلثوم علیها السلام دختر فاطمه علیها السلام در حالیکه چادری بر سر، و پوششی بر چهره داشت، و دامنش از زمین کشیده می شد، و گریه و زاری توان او را از دستش گرفته بود از خانه بیرون آمد، و با صدای بلند چنین می گفت:

يَا أَبَتَا! يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْآنَ حَقًّا فَقَدْنَاكَ فَقَدًا لَا لِقَاءَ بَعْدِهِ أَبَدًا.

بابا یا رسول الله براستی که ما تو را امروز از دست دادیم، چنان تو را از دست دادیم که پس از آن هرگز به دیدار تو نائل نخواهیم شد.

مردم جمع شدند و مقابل درب خانه فاطمه علیها السلام ناله می کردند، میگریستند، و منتظر بودند که جسد پاک آن بانو بیرون بیاید و بر وی نماز بخوانند.

در این هنگام ابوذر غفاری از خانه بیرون آمده و خطاب به مردم گفت: به خانه های خود بر و باد، زیرا دفن فاطمه علیها السلام تا شب به تأخیر می افتد، و مردم به خانه های خود رفتند. (1)

25- غسل و تکفین فاطمه علیها السلام :

چون شب فرا رسید امیرالمؤمنین علیه السلام جسد پاک آن بانو را غسل داد، هنگام غسل

ص: 320

کسی جز حسن و حسین، و زینب و ام کلثوم، و فضه و اسماء حاضر نبود. (1)

در روایتی از اسماء بنت عمیق آمده: فاطمه علیها السلام به من وصیت فرمود:

که جز من و علی علیه السلام کسی به غسل آن بانو مبادرت نکند، بنابراین من هنگام غسل امیرالمؤمنین علی علیه السلام را یاری می کردم. (2)

و در روایتی آمده: امیرالمؤمنین علیه السلام در موقع غسل صدیقه طاهره علیها السلام می گفت: خدایا فاطمه دختر پیامبر برگزیده توست، پروردگارا حجت او را به وی تلقین فرما و برهانش را بزرگ، و مرتبه او را عالی بدار، و او را در جوار پدر بزرگوارش محمد صلی الله علیه و اله قرار بده.

و نیز روایت شده: امیرالمؤمنین علیه السلام با همان پارچه ای که بدن مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله را خشک فرمود، بدن مطهر فاطمه علیها السلام را نیز خشک کرد. هنگامی که کار غسل پایان پذیرفت، علی علیه السلام جنازه مقدس آن بانو را در سریری (چیزی شبیه تابوت) قرار داده و به امام حسن علیه السلام دستور داد تا ابوذر را خبر کند، دستور اجرا شد، و ابوذر آمد، جنازه را به محل نماز حمل کردند، حسنین علیهما السلام نیز در تشییع مادر حضور داشتند، آنگاه علی علیه السلام بر فاطمه علیها السلام نماز خواند. (3)

26- حسنین علیهما السلام در آغوش مادر :

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مشغول غسل فاطمه علیها السلام بودم، او را در پیراهن خود بدون آنکه از تنش در آورم غسل دادم، بخدا بدن فاطمه علیها السلام مبارک، و پاک و پاکیزه بود، سپس او را با باقیمانده حنوط رسول الله صلی الله علیه و اله حنوط کردم، بعد شروع به تکفین وی نمودم، او را در چند کفن پیچیدم آنگاه هنگامی که خواستم بندهای کفن را ببندم:

نادیت یا أمّ کلثوم، یا زینب، یا فضّه یا حسن و یا حسین هلمّوا تزودوا من أمکم فهذا الفراق واللقاء فی الجنّه .

ص: 321

1- بحارالأنوار، ج 43، ص 171، ح 11.

2- همان، ج 43، ص 84_185

3- عوالم العلوم، ج 6، ص 284، ح 6.

صدا زد، ام کلثوم، زینب، فضه، حسن! حسین بیاید و مادرتان را وداع و از وی توشه

بگیرید، اکنون وقت جدائی است، دیگر ملاقات او در بهشت صورت خواهد پذیرفت. حسن و حسین علیهما السلام جلو آمدند و بشدت می گریستند، و با درد و اندوه بی پایانی می گفتند:

واحسرتاه! لا تنطفی ابداً مَنْ فَقَدَ جَدَّنَا مُحَمَّدَ الْمُصْطَفَى وَ أُمَّنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ .

آه از سوز این حسرت دردناک که هرگز رو به خاموشی نمیگذارد، آه از حسرت فقدان

جد بزرگوار و مادرمان فاطمه زهرا.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام را روی دستش برداشت، و او را به طرف قبر مطهر پدرش برد، و گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَالتَّحِيَّةُ، وَاصْبِرْ لِي مِنِّي إِلَيْكَ وَ لَدَيْكَ وَ مَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةُ عَلَيْكَ بَفَنَائِكَ . وَإِنَّ الْوَدِيعَةَ قَدْ اسْتَرَدتْ ، وَ الرَّهْيْنَةَ قَدْ أَخَذتْ .

فَوَاحِزْنَاهُ عَلَى الرَّسُولِ . ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى الْبُتُولِ ، وَ لَقَدْ اسْوَدَّتْ عَلَى الْغِبْرَاءِ وَ بَعْدَتْ عَنِّي الْخَضْرَاءُ ، فَوَاحِزْنَاهُ . ثُمَّ وَ اسْفَاهُ .

سلام بر تو ای حبیب خدا، سلام بر تو ای نور خدا سلام بر تو ای برگزیده خدا، سلام و تحت مداوم من بر تو باد، سلام از من و از دختری بر تو، از دختری که هم اینک در جوار تو جا میگیرد، هم اینک امانت عالیقدرت پس داده شد آه از اندوه بی پایان من برای فقدان رسول الله، و سپس بعد از او برای فاطمه بتول علیها السلام، روی زمین در مقابل چشمم تیره و تار شده و آسمان از من فاصله گرفته است...

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من خود شاهد بودم که فاطمه علیها السلام ناله جانکاهی کشید و دو دست خود را از کفن بیرون آورده و فرزنداناش را به سینه اش چسبانید.

ناگهان سروش غیبی مرا صدا زد که یا علی حسن و حسین علیهما السلام را از سینه مادرشان بلند کن که بنخدا فرشتگان آسمان را به گریه انداختند. (1)

ص: 322

1- حضرت آیه الله حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی دامت توفیقانه

اشاره



(از قم)

ص: 323

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه وأشرف بريته محمد واله أجمعين.

1- خاندان رسول خدا با احدی قابل قیاس نیستند

اشاره

الْحَافِظُ ابْنُ شَيْرَوَيْهِ الدِّيَلَمِيُّ ، عَنْ أَنَسٍ [عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] :

نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ . (1)

حافظ ابن شیرویه دیلمی از انس بن مالک انصاری روایت میکند که گفت:

[رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:] ما خاندانی هستیم که کسی با ما مقایسه نمی شود.

ص: 324

1- الفردوس بمأثور الخطاب، ج 4، ص 283، ح 6838 و نیز: 1- حافظ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص 17، والریاض النضره، ج 3، ص 180 . 2- حافظ حموینی در قرائد المطین، ج 1 ص 450 . 3- خواند میر در حبیب السیر، ج 2، ص 6 4- حسام الدین متقی هندی در کنز العمال، ج 12، ص 102. و منتخب کنز العمال، مطبوع در حاشیه مسند احمد ج 5 ص 92 5- شیخ عبد الرؤوف بناری در کنز الحنابن، ج 2، ص 129 6- نبهانی در جواهر البحار، ج 4، ص 98 . 7- اسناد عبد الفتاح عبد المقصود، در الامام علی، ج 1، ص

پوشیده نماند که این حدیث (لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٍ) با اختلاف الفاظ ولی از نظر معنی و مفهوم متحد با هم در موارد بسیاری از ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده است.

این حدیث در حقیقت کانالی است که به اقیانوس بیکران فضائل و مناقب آن دندان شرف و عصمت علیهم السلام راه می گشاید. فضائل و مناقب بی شماری که تنها ذکر استوار آن در طوماری ده ها کتاب ضخیم پدید می آورد. ولی ما به دلیل رعایت اختصار قطراتی از اقیانوس نا محدود فضائل و مناقب اهل بیت پاک رسول خدا صلی الله علیه و اله را انتخاب و به عرض عزیزان می رسانیم:

1- دوام عالم بستگی به اهل بیت عصمت و طهارت علیها السلام دارد :

السَّيِّحُ الْأَجَلُّ ابْنُ أَبِي زَيْنَبٍ الْمَعْرُوفِ بِالنِّعْمَانِيِّ بِاسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ لَهُ أَ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ؟ قَالَ : لَا ، قَلَهُ : فَاَنَا نَرَوِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ - أَوْ قَالَ : عَلَى الْعِبَادِ - فَقَالَ : لَا تَبْقَى [الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ، وَ لَوْ بَقِيَتْ] إِذَا لَسَاخَتْ . (1)

ابن ابی زینب معروف به نعمانی به سند خود از محمد بن فضیل روایت میکند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم:

آیا زمین بدون وجود امام و حجت خدا در روی آن باقی می ماند؟

فرمود: نه،

گفتم: از ابوعبدالله صادق علیه السلام به ما روایت شده که زمین بدون امام و حجت خدا باقی نمی ماند مگر اینکه پروردگار متعال به اهل زمین، غضب فرموده باشد.

فرمودند: زمین بدون امام علیه السلام باقی نمی ماند و اگر امام و حجت خدا در روی زمین وجود نداشته باشد آنگاه زمین از هم می پاشد و در ورطه انهدام قرار میگیرد.

ص: 325

2- شناخت خدا به وسیله اهل بیت علیهم السلام :

بِسْنَدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : بِنَا عُبْدِ اللَّهِ ، وَبِنَا عُرْفِ اللَّهِ ، وَبِنَا وَحْدِ اللَّهِ . وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِجَابُ اللَّهِ . (1)

امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود:

با راهنمایی ما مردم پروردگار متعال را عبادت کردند و به وسیله ما او را شناختند، و به وسیله ما او را بی شریک و بی نیاز دانستند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله واسطه در میان خلق و خدا میباشند.

3- آسمانها و زمین به وجود امام زمان علیه السلام قائم است:

أَشْهَدُ أَنَّ أَيْمَةَ الْأَبْرَارِ وَ الْخُلَفَاءَ الْأَخْيَارِ بَعْدَ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ عَلَيَّ قَامِعِ الْكُفَارِ ، وَ مَنْ بَعْدِهِ سَيِّدُ أَوْلَادِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ . . . ثُمَّ الْجِجَبَةِ الْخَلْفِ الْقَائِمِ الْمُنتَظَرِ الْمَهْدِيِّ الْمَرْجِي الَّذِي بَقَائِهِ بَقِيَّةَ الدُّنْيَا ، وَبِيَمْنِهِ رِزْقُ الْوَزِيِّ ، وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ ، وَ بِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا . . . (2)

... شهادت می دهم که امامان نیکوکار، و جانشینان برگزیده پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مختاری عبارتند از امیرالمومنین علی علیه السلام است که کفار را ریشه کن فرمود، و پس از وی سرور و سید فرزندان حسن بن علی علیه السلام .. سپس حجت خلف، و نائم منتظر حضرت مهدی علیه السلام است که مایه امید و پناه مؤمنین است، همانکه به وجود شریفش دنیا باقی می ماند، و به برکت او به مردم روزی عطا می شود، و به وجود او زمین و آسمان قرار گرفته، به وسیله او خداوند جل و علا روی زمین را پر از عدل و داد می فرماید، پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد.

4- آفرینش جهان به خاطر اهل بیت علیهم السلام :

الْعَلَامَةُ الْفَقِيهَةُ الْمُحَدِّثَةُ الْحَاجَّةُ مِيرْزَا أَبُو الْحَسَنِ الْمُرْتَدِي . رَوَى عَنْ الْمَلَا

ص: 326

1- بحار الانوار، ج 23، ص 102، ح 8 .

2- مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

عَبْدُ الصَّمَدِ الْهَمْدَانِي فِي بَحْرِ الْمَعَارِفِ ، [قَالَ : قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُخَاطِباً نَبِيَّهُ الْمُكْرِمُ :] (1) لَوْلَاكَ ، لَوْلَاكَ لِمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ ، وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ [ثُمَّ قَالَ الْمَرْنَدِيُّ :] (2) وَفِي ضِيَاءِ الْعَالَمِينَ لِلشَّيْخِ أَبِي الْحَسَنِ الْجَدِّ الْأُمِّيِّ لِلشَّيْخِ مُحَمَّدِ حُسَيْنِ صَاحِبِ الْجَوَاهِرِ زِيَادَةَ فَقَرَّتْ [كَذَا :] (3) وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ مَا خَلَقْتَكُمَا . (4)

علامه فقیه حاج میرزا ابوالحسن مجتهد مرندی از ملا عبدالصمد همدانی در بحر المعارف روایت میکند که پروردگار متعال خطاب به پیامبر گرامیش فرمود:

اگر تو نبودی جهان را نمی آفریدم و اگر علی علیه السلام نبود تو را نیز نمی آفریدم.

سپس مرندی میگوید: در ضیاء العالمین تألیف شیخ ابوالحسن جد مادری شیخ محمد حسن صاحب جواهر قدس سرهما، حدیث شریف با زیادت نقره ای به ترتیب زیر روایت شده است:

و اگر علیها السلام فاطمه، تو و علی را نمی آفریدم.

این احادیث و احادیث بی شمار دیگر که به اسناد صحیح از آن حضرات معصومین علیهم السلام روایت شده همه دلالت صریح بر این دارند که این چهارده نور پاک موجودات استثنائی بوده، و هیچ کس حتی پیامبران بزرگوار جز وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه واله به مقام و مرتبه آنان نمی رسد، و هیچکدام از آفریدگان خدا را نه از نظر روحی و باطنی، و نه از نظر جسمی و ظاهری با آن بزرگواران نمی توان مورد مقایسه قرار داد.

2- لطافت روحی و جسمی ائمه طاهرين عليهم السلام :

چنانکه از اخبار وارد از ساحت مقدس عترت طاهره علیهم السلام استفاده می شود جسم انبیاء علیهم السلام به لطافت روح مردم عادی بوده و روح آنان به مراتب لطیفتر است، و روح پیامبران به جز پیامبر عظیم الشان اسلام به لطافت جسم معصومین چهارده گانه از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله می باشد. با این حساب روشن است که ارواح مقدسه چهارده

ص: 327

- 1- مابین دو پرانتز را اینجانب محمود طلوعی به عنوان توضیح افزوده ام.
- 2- مابین دو پرانتز را اینجانب محمود طلوعی به عنوان توضیح افزوده ام.
- 3- مابین دو پرانتز را اینجانب محمود طلوعی به عنوان توضیح افزوده ام.
- 4- جمع النورین، وملتی البحرین، ص 14.

معصوم علیهم السلام تا چه حد باید از لطافت و نورانیت برخوردار باشند.

3- علم ائمه طاهرين عليهم السلام :

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و اله ، و صدیقه طاهره علیها السلام، و دوازده امام معصوم علیهم السلام بر همه علوم اولین و آخرین اعم از کلی و جزئی احاطه دقیق علمی داشته و بر آن دانا هستند.

الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُورِهِ بْنِ كَلَيْبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ إِنَّا لَخُزَّانُ اللَّهِ فِي سَمَاءٍ وَ أَرْضِهِ لَا عَلَى ذَهَبٍ وَلَا عَلَى فِضَّةٍ الْأَعْلَى عَلَيْهِ . (1)

شیخ صفار قدس سره بسند مذکور از ابوجعفر باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:

به خدا قسم ماگنجینه های پروردگار احدیت در آسمان و زمینش هستیم، نه کنیجه طلا و نقره بلکه گنجینه های علوم او هستیم.

بنابراین از رموز و اسرار شگفت جهان آفرینش چیزی بر آنها پوشیده نبوده و آن بزرگواران به ماکان و ما یکون، و ما هو کائن، یعنی بر علوم گذشته، و بر علوم آینده، و هر آنچه که تا روز قیامت قابلیت دریافت تحقق و هستی از منبع فیض لایزال را دارد عالم و دانا هستند.

ثَقَّةُ الْإِسْلَامِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قُدَّسَ سِرُّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَشِيرِ الْخَثْعَمِيِّ وَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ، وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ، وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ (2)

ثقه الاسلام کلینی قدس سره به سند مذکور از ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمود:

ص: 328

1- بصائر الدرجات، ص 123، باب ان الاله الهم خزان الله في السماء والأرض على علمه، ح 1 .

2- اصول کافی، ج 1، ص 319، ح 2.

من به کلیه آنچه که در آسمانها و زمین است، و به تمام آنچه که در بهشت و در آتش است، و به ما کان، و ما یکون احاطه علمی دارم...

در قاموس آنان جایی برای کلمه: «نمیدانم» وجود ندارد، جواب دقیق و صحیح کلیه سئوالات گرچه در پیرامون پیچیده ترین و پر راز و رمزترین پدیده های جهان باشد پیش آنها بدیهی و روشن است، به طوریکه در این رابطه هرگز نیازی به تفکر و پویش ندارند، آنان از چند طریق به ترتیب زیر بر کل پدیده های جهان عالم و بصیرند:

الف: به وسیله روح القدس که یکی از ابعاد ساختار وجودی آنهاست، همه چیز را می دانند، بطوریکه چیزی برای آنها پوشیده نمی ماند.

ثَقَّةُ الْإِسْلَامِ الْكَلْبِيْنِي رَحْمَةُ اللهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْدَانٍ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ . » (1) فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ ، أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ . . . (2).

ثقه الاسلام کلینی رحمه الله به سند مذکور از ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:

ای جابر: آفریدگار عالم بندگان خود را بر سه صنف آفریده است در رابطه با همین مسأله آیه شریفه: «وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً...» نازل شده است. اما سابقون پیامبران خدا و مخصوصین او از میان مخلوقات هستند، که به وجود آنها پنج روح به ودیعه گذاشته و

انرا با روح قدس تایید فرموده که بوسیله آن همه چیز را می دانند....

ب: آنان علیهم السلام دارای علم لدنی یعنی اعطائی از جانب حق تعالی می باشند که بوسیله از همان لحظات آغازین تلبس به خلعت هستی همه چیز را می دانند، از این

رهگذر است که هنگام تولد، و اولین لحظاتی که پا به دنیا میگذارند شهادت به

ص: 329

1- 11.6 / الواقعة: 56.

2- اصول کافی، ج 1، ص 331، ح 1.

وحدانیت پروردگار جهان آفرین داده و در مقابل عظمت بیکران او سر تعظیم فرو آورده و سر به سجده می گذارند، تورات، انجیل، زیور، قرآن و دیگر کتب آسمانی را با صدای دلنواز شان فرو می خوانند. کلیه معضلات و مشکلات جهان هستی برای آنان روشن و آشکار است، و در رابطه با فهم آن کوچکترین نیازی به فکر و تأمل ندارند.

ج: علم آنان به جهان و اسرار بی پایان آن اکتسابی نیست، یعنی مانند جانوران دیگر و مردم عادی به وسیله تصویربرداری چشم از پدیده های خارجی نیست، بلکه آنان بدون نیاز به برداشتن تصویر از پدیده های بیرونی به عین حقایق خارجی احاطه علمی دارند لذا علم آنان به حقایق خارجی بدون نیاز به انطباق علمشان با حقایق خارجی عین پدیده های خارجی جهان هستی است.

د: جامعه، که صحیفه ایست به طول هفتاد ذراع، و در آن کلیه احکام از حلال و حرام و علم کلیه اشیاء عالم ثبت شده است، نزد فاطمه زهرا علیها السلام بود و آن بانوی دو عالم درباره هر چیزی که می خواست به آن صحیفه مراجعه فرموده و علم آنرا در صحیفه مزبور می یافت، صحیفه مورد بحث پس از آن حضرت در اختیار فرزندان معصومینش یکی پس از دیگری قرار گرفت، و هم اکنون در خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف میباشد.

ثَقَّةُ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَإِنَّ عَدَدَنَا الْجَامِعَةَ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ: فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ: صَدْحِيْفَةُ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا كَتَبَ بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْأَرْضِ وَضَرَبَ رِجْلَهُ بِإِصْبَعِهِ إِلَى فَقَالَ: تَأْذَنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: قَلْبُهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصَّنْ مَا شِئْتَ قَالَ: فَمَزْنِي بِبَيْدِهِ وَقَالَ: حَتَّى أَرْضُ هَذَا... (1)

ص: 330

تفه الاسلام کلینی رحمه الله به سند مذکور ضمن حدیث مفصلی از ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:

ای ابو محمد! جامعه پیش ما است و مردم چه می دانند جامعه چیست؟ گفتم فدایت شوم جامعه چیست؟ فرمود: صحیفه ایست به طول هفتاد ذراع که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و اله نوشته شده است.

و در آن کلیه احکام از حلال و حرام و هر چیزی که مردم بدان نیاز پیدا میکنند حتی ارش یک خراشی که بر بدن کسی وارد می شود نوشته شده است، در این هنگام با دست مبارکش به دست من زد و فرمود: ای ابو محمد اجازه میدهی؟ گفتم: فدایت شوم من

برای شما هستم هر چه دلتان می خواهد انجام دهید، آن حضرت نیشگون خفیفی از من

گرفت و فرمود: حتی ارش این نیشگون هم در آن صحیفه نوشته شده است.

ه- و جفر جامعه در اختیار آنهاست که از طریق آن، علم هر چه را که بخواهند بدست می آورند.

وَفِي الْخَبَرِ الْمَذْكُورِ أَنْفَاءَ الْمَرْوِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ
وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْكُفْرُ؟ قَالَ: قَلَّ: وَمَا الْجَفْرُ؟ قَالَ: وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَعِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ...
(1)

و در حدیثی که از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت شده و کمی پیش ارائه شد آمده:

امام علیه السلام ساعتی ساکت شده و سپس فرمود: و جفر پیش ماست و مردم چه می دانند که جفر چیست؟

عرض کردم جفر چیست؟ فرمود: ظرفی از چرم است که علوم تمامی پیامبران و اوصیای آنها و علوم همه علمای بنی اسرائیل که در زمانهای پیشین می زیستند در آن است.

و: ملانکه و روح کلیه حوادث سال را که در طول سال رخ می دهد حتی پرونده

ص: 331

اعمال مردم را در هر شب مبارک قدر به محضر مقدس امام زمان علیه السلام (البته در هر زمان به امام آن زمان) عرضه می‌دارند و آن حضرت از این طریق نیز به کلیه حوادث سال آگاه می‌شوند

ممکن است طرق دیگری نیز برای حصول به علم آن بزرگواران وجود داشته باشد که برای ما بیان نشده است.

ثقه الاسلام الكليني قُدس سره بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانَ الزِّيَّاتِ وَكَانَ مَكِينًا عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُدْعُ اللَّهَ لِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِي، فَقَالَ: أَوْ لَسْتُ أَفْعَلُ؟ وَاللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ، قَالَ: فَاسْتَغْضَمْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ لِي أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: « وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ... » (1)

قَالَ: هُوَ وَاللَّهُ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (2)

ثقه الاسلام كليني قدس سره طی سندی از عبدالله بن أبان زیات که پیش امام رضا علیه السلام از احترام خاصی برخوردار بود روایت میکند که گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم:

من و اهل بیتم را دعا بفرمائید.

فرمودند: آیا من شما را دعا نمیکنم؟ به خدا قسم که هر شب و هر روز اعمال شما بما نشان داده میشود، راوی میگوید: این سخن از نظر من بسیار بزرگ جلوه کرد، امام علیه السلام همینکه حیرت و تعجب مرا دید فرمود: آیا در قرآن نمی خوانید که خدا فرموده: ای پیامبر به امت خود بگو: دستورات خدا را به کار ببندید که خدا و رسول او و مؤمنین اعمال شما را خواهند دید، به خدا منظور از مزمن در این آیه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

4- اهل بیت عصمت علیهم السلام واسطه نبض در میان خلق و خدا :

حضرات معصومین علیهم السلام یک ید الخلقی و یک ید الربی دارند بدین معنی که

ص: 332

1- 105 / التوبه : 9.

2- اصول کافی، ج 1، ص 277، ح 4.

همواره و هر آن فیوضات لازم برای دوام هستی جهان، و جریان امور، و فعل و انفعالات واقع در آنرا از حضرت حق تعالی گرفته و بهر کدام از پدیده های جهان به اندازه ای که لازم است می رسانند.

5- اهل بیت عصمت علیهم السلام وجه الله باقی اند :

ائمه معصومین علیهم السلام مطابق تنصیص قرآن کریم و روایات وجه باقی خدا بوده و هرگز مرگی برای آنها متصور نیست. لذا می بینیم که در روایت آمده: -

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که جسد طیب و طاهر صدیقه طاهره علیها السلام را غسل داد و کفن کرد، امام حسن و حسین علیهما السلام به بالین مادر آمده و گریه و زاری سر دادند، در آن هنگام فاطمه مظلومه علیها السلام دو دست مبارکش را از کفن بیرون آورده و دو فرزندش را در برگرفت.

و نیز آمده:

سرور آزادگان، و مظهر شجاعت و رادمردی، حضرت ابو عبدالله الحسین علیه السلام سر مبارکشانش پس از آنکه از بدن مبارکشانش جدا شده بود در مقابل قاتل بی شرم و پست خود در طشت طلا قرآن می خواند و او را از عواقب جنایت بی شرمانه ای که به آن دست زده بود آگاه می ساخت.

و نیز درباره حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده:

هنگامی که سندی بن شاهک جنایت کار یهودی تبار معروف به دستور هارون الرشید به شیعیان آن حضرت که در تشییع آن مظلوم اجتماع کرده بودند گفت:

بینید امام شما صحیح و سالم بوده و به مرگ طبیعی بدرود حیات گفته است، شیعیان که همگی با درد و حسرت جنازه پاک امام علیه السلام را مینگریستند ناگهان دیدند آن حضرت کف مبارک خود را بیرون آورده در حالیکه آنرا به شیعیان خود نشان میداد

سه بار فرمود: قتلا قتلا.

ص: 333

این روایات حکایت از آن دارند که آن بزرگواران پس از مرگ ظاهری همچنان مانند دوران زندگی شان به انجام کارهایی دست می زنند، و مفهوم این کار آن است که آنان در حال فوت ظاهری نیز همچنان زنده اند و مرگ هرگز آنها را در هم نمی گیرد.

اهل سنت در باره شخص رسول خدا صلی الله علیه واله همین نظر را دارند، و در کتب معتبر آنان روایت شده که اصحاب آن حضرت تا چند شبانه روز پس از دفن آن بزرگوار صدای ایشان را که مشغول مناجات و نماز بودند از قبر شریفش استماع می کردند.

خود من سالی که به زیارت خانه خدا مشرف شدم در مدینه منوره در حرم مقدس رسول خدا صلی الله علیه واله مردی را دیدم که با صدای بلندی زیارت می خواند، فوراً یکی از سنبان به وی گفت:

لا تَجْهَرُ صَوْتَكَ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ با صدای بلندتر از صدای رسول خدا زیارت نخوان یعنی پیامبر مشغول عبادت است.

6- خواب اهل بیت علیهم السلام :

حضرات معصومین علیهم السلام به دلیل آنکه از نظر ظاهر بشرند، و بشر نیاز به استراحت و خواب، و تمدد اعصاب دارد، به منظور رعایت ظاهر امر به پشت، و روبرو به آسمان خوابیده و تنها چشمشانرا می بستند ولی قلب آنان هرگز به خواب نمی رفت، زیرا آنان قلب تپنده عالم امکان هستند، و اگر همانند مردم عادی به خواب روند عالم از حرکت ایستاده و در ورطه از هم پاشیدگی و نابودی قرار می گیرد.

7- طهارت اهل بیت علیهم السلام :

حضرات معصومین علیهم السلام از هر گونه پلیدی، شک، اشتباه، گناه، و کلیه پلیدیهای

ظاهری و باطنی پاک و مبرا هستند.

این حقیقت را پروردگار متعال با فرو فرستادن آیه:

« أَنْمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً . » (1)

خدا میخواهد از شما اهل بیت پلیدی شک، و اشتباه و گناه و... را برداشته و شما را پاک

و پاکیزه گرداند.

تأیید فرموده، آیه مذکور گرچه در میان آیات مربوط به همسران رسول خدا صلی الله علیه واله قرار داده شده است ولی در باره آنها نازل نشده، بلکه درباره خمس طیبه: حضرت رسول، و امام امیرالمؤمنین، و صدیقه طاهره فاطمه زهرا و دو سبط رسول خدا امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است.

المفسر المورخ الحافظ ابن جریر الطبری یاسناده عن الأعمش، عن عطیة، عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله: نزلت هذه الآية في خمسة: في، وفي علي رضي الله عنه و حسن رضي الله عنه، و حسين رضي الله عنه، و فاطمة رضي الله عنها: « إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا » (2)

ص: 335

1- 33/ الاحزاب: 33.

2- جامع البيان، ج 22، ص 5 و نیز: 1- حافظ طبرانی در المعجم الكبير، ج 1، ص 135. 2- حافظ ابو نعیم اصفهانی، به نقل از «خصائص» ابن بطریق، ص 73، ح 39. 3- حافظ مفسر ابواسحاق ثعلبی در «الكشف والبيان» به نقل از «خصائص» ابن به طریق، ص 77، ح 47. 4- واحدی نیشابوری در اسباب النزول، ص 239. 5- حافظ ابن عساکر دمشقی در بخش ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص 175 ح 109. 6- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ج 2، ص 25، ح 661. 7- حافظ گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص 375-376. 8- حافظ حموی در فرائد السمطين، ج 2، ص 9- حافظ زرنندی در نظم درر السمطين، ص 238. 10- حافظ ابن کثیر دمشقی در تفسیر القرآن العظیم، ج 3، ص 485. 11- حافظ نور الدین هیشمی در مجمع الزوائد ج 9 ص 167. 12- مقریزی در معرفه ما يجب لآل البيت النبوی، ص 20. 13- حافظ جلال الدین سیوطی در الدر المنثور، ج 5، ص 198. 14- حافظ ابن حجر هیشمی در الصواعق المحرقة، ص 141. 15- ابن صبان مصری در اسعاف الراغبین، مطبوع در حاشیه نور الابصار، ص 116. 16- شلنجی در نور الابصار، ص 124. 17- توفیق أبوعلم در اهل البيت، ص 13. و ...

حافظ ابن جریر طبری بسند مذکور از ابوسعید خدری روایت می کند، که گفت :

رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ فرمود: این آیه - یعنی آیه تطہیر - به طور اختصاصی درباره پنج نفر: من و علی و فاطمه، و حسن و حسین علیہما السلام نازل شده است.

به عقیده شیعه اثنا عشریہ در قرآن تحریف به معنای برداشتن چیزی از آن و یا افزودن چیزی بدان به وقوع نپیوسته است، و مصحفی که ہم اکنون در دسترس ما است بدون کم و زیاد همان است که از طرف رب العزہ بر پیامبر عظیم الشان صلی اللہ علیہ والہ نازل شده است، ولی ترتیب آیات مطابق ترتیب نزول آنها به طور کامل رعایت نشده است، با این حساب آیه شریفہ تطہیر کہ درباره اهل بیت پیامبر صلی اللہ علیہ والہ نازل شدہ در جایگاہ واقعی خود قرار دادہ شدہ است، و این دست آویزی برای کسانی مانند عکرمہ بربری کہ مرض عداوت اهل بیت معصومین رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ در دل می پروراند شدہ کہ ادعا می کنند آیه شریفہ منحصرًا درباره زنان پیامبر صلی اللہ علیہ والہ نازل شدہ است در حالیکہ کلیہ ضمائر بہ کار رفتہ در آیه شریفہ ضمیر مذکر یعنی (علیکم) است نہ ضمیر مؤنث یعنی (علیکن) پس اگر آیه شریفہ درباره زنان پیامبر صلی اللہ علیہ والہ نازل شدہ بود می بایستی در آن از ضمیر مؤنث (علیکن) استفادہ می شد.

8- سوره دہر، و اهل بیت عصمت علیہم السلام :

اشارہ

مفسرین عامہ و خاصہ در تفاسیر خود احادیثی از رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ روایت نمودہ اند کہ دلالت بر نزول سوره دہر، و بہ عبارت دیگر سوره انسان در شأن اهل

ص: 336

بیت پیامبر صلی الله علیه و اله دارد، جریان واقعه از این قرار است:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله که دو کودک خردسالی بودند مریض شدند، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نذر کردند که اگر فرزندان عافیت یافتند به شکرانه آن سه روز روزه بگیرند، حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نیز در این مورد از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام متابعت کردند، امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز از والدین بزرگوارشان متابعت کرده و سه روز روزه نذر کردند، فضا، خادمه بیت امامت نیز به عنوان متابعت از سادات خود سه روز روزه نذر کرد. هنگامیکه آندو فرزند دلبند رسول خدا صلی الله علیه و اله عافیت یافتند، همه افراد خاندان رسالت علیهم السلام روزه گرفتند، روز اول موقع افطار فرا رسید، نامبردگان آماده افطار بودند که فقیری در زده و اظهار حاجت کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام سهم خود از غذا را به آن فقیر داد، بقیه نیز به پیروی از آن حضرت سهم خود را به فقیر داده و با آب افطار فرمودند.

روز دوم هنگام افطار یتیمی در زده و اظهار نیاز نمود، باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و به پیروی او بقیه غذای خود را به یتیم داده و با آب افطار نمودند.

روز سوم هنگام افطار اسیری به منزل امامت نزدیک شده، و از آنها غذا خواست باز امیرالمؤمنین علیه السلام و بقیه افراد خانه از افطار دست کشیده و غذای خود را در اختیار آن اسیر قرار دادند و با آب افطار نمودند، بعد از این ایثار بی نظیر سوره مبارکه: (انسان) در مقام تقدیر از ایثار این خاندان پاک، و بیان مقامات و موقعیت آنان در پیشگاه خدا نازل شد. (1)

ص: 337

1- نزول سوره شریفه (هل اتی) در شان اهل بیت علیهم السلام مفسرین زیر از اهل سنت با تفاوت الفاظ و اسناد در تفاسیر خود روایت کرده اند: 1- ابواسحاق ثعلبی در الکشف والبیان، به نقل از خصائص این بطریق ص 159-163، ح 120 . 2- حافظ ابن بغوی در معالم التنزیل، مطبوع در حاشیه لباب التاویل ج 2، ص 191 . 3- حافظ موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، ص 188 . 4- حافظ عز الدین بن اثیر جزری در اسد الغابه، ج 5، ص 530 . 5- قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ج 19، ص 130. 131 . 6- حموی در فراند السمطین، ج 2، ص 53-56 ح 383 . 7- ابو حیان اندلسی در البحر المحیط، ج 8 ص 395 . 8- ابن حجر عسقلانی در «الاصابه» ج 4، ص 374، ترجمه فضا نوییه. و ...

اینک به عنوان حسن ختام ذیلاً به ذکر نمونه هایی از فضائل امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می پردازیم:

1- آیه ولایه :

الْحَافِظُ أَبُو الْفَرَجِ بْنِ الْجَوَازِيِّ قَالَ :

إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ وَأَصْحَابَهُ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالُوا : إِنَّ قَوْمًا قَدْ أَظْهَرُوا لَنَا الْعَدَاوَةَ ، وَلَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نُجَالِسَ أَصْحَابَكَ لِبُعْدِ مَنَازِلِنَا ، فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ . فَقَالُوا : رَضِيَ بَيْنَنَا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ، وَأُذِنَ لِأَبْلِ الْبَلَاءِ بِالصَّلَاةِ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِذَا مَسْكِينٌ يَسْأَلُ النَّاسَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا ؟

قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ : مَاذَا ؟

قَالَ : خَاتَمَ فِضَّةً .

قَالَ : مِنْ أَعْطَاكَه ؟

قَالَ : ذَاكَ الْقَائِمُ . (فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَعْطَانِيهِ وَهُوَ رَاكِعٌ ، فَقَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةَ .

رَوَاهُ أَبُو صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَبِهِ قَالَ مُقَاتِلٌ ، وَقَالَ مُجَاهِدٌ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، تَصَدَّقَ وَهُوَ رَاكِعٌ . (1)

ص: 338

1- زاد المسير ج 2، ص 292. نامبردگان زیر از اعلام اهل سنت نیز این حدیث را روایت کرده اند 1- ابوجعفر اسکافی در المعیار والموازنه، ص 228. 2- مورخ نسابه بلاذری در بخش ترجمه امیرالمؤمنین از انساب الاشراف، ج 2، ص 150، ح 151. 3. حبری در تفسیر خود، ص 259، ح 21، و ص 260، ح 22. 4- ابن جریر طبری در جامع البیان، ج 6 ص 186. 5- حاکم نیشابوری در معرفه علوم الحدیث، ص 102. و اسباب النزول، ص 133. 6- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ج 1، ص 209، ح 230-240. 7- ابن فزاء بغوی در معالم التنزیل، مطبوع در حاشیه لباب التأویل، ج 2، ص 67. 8- میبدی در شرح دیوان امیرالمؤمنین، ص 106. 9- زمخشری در ربیع الأبرار، ج 2، ص 416. و الکشاف، ج 1، ص 624. 10- موفق بن احمد خوارزمی در المناقب ص 264 ح 248. 11- ابن عساکر دمشقی در بخش ترجمه امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج 2، ص 410، ح 916. 12- ابو السعادات بن اثیر جزری در جامع الأصول، ج 9، ص 478. 13- فخر الدین رازی در مفاتیح الغیب، ج 3، ص 613، 618. 14- ابن کثیر دمشقی در تفسیر خود القرآن العظیم، ج 2، ص 71. 15- سبط بن جوزی در تذکره الخواص، ص 15 و 16. 16- گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص 228-230. 17- قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ج 4 ص 221. 18- قاضی بیضاوی در تفسیر خود، ج 1، ص 345. 19- محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص 88 و الریاض النضره، ج 3، ص 178. 20- ابن منظور در مختصر تاریخ دمشق، ج 18، ص 8، و ج 19، ص 138، 21- خازن بغدادی در لباب التأویل، ج 2، ص 67. 22- حموی در فرائد السمطین، ج 1، ص 79 و 188 و 190-23 زرنندی در نظم درر

السمطين، ص 88-85-24- ابن كثير دمشقى در البدايه والنهائيه، ج 7، ص 358. 25- ابن صباغ مالكى در فصول المهمه ص 124 . و

...

حافظ ابوالفرج بن جوزی می گوید:

عبدالله بن سلام و یارانش پیش رسول خدا صلی الله علیه واله آمده و گفتند: جماعتی با ما بنای عداوت و دشمنی گذاشته اند، و به دلیل دوری مسافت خانه های مان از شما با اصحاب تو نیز نمی توانیم حشر و نشر داشته باشیم، در آن هنگام آیه شریفه ولایت نازل شد، ابن سلام و اصحابش گفتند:

ص: 339

ما به ولایت خدا و پیامبر او و مومنین راضی شدیم، و بلال برای نماز اذان گفت، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه واله از منزلشان بیرون آمدند، فقیری را دیدند که از مردم سؤال می کرد پیامبر اکرم صلی الله علیه واله از وی پرسیدند:

آیا کسی چیزی به تو داد؟

گفت: آری.

فرمود: چه چیز داد؟

گفت: یک انگشتر نقره داد.

فرمود: کدام یک از اصحاب من آنرا به تو داد؟

گفت: آن آقا که سر پا ایستاده است آنرا به من داد، نگاه کردند ناگهان دیدند که آن آقا حضرت مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام است، رسول خدا صلی الله علیه واله همینکه این را دید آیه شریفه ولایت را تلاوت فرمود.

سپس ابوالفرج میگوید: این حدیث را ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است و مقاتل نیز بر همین باور است، و مجاهد میگوید: آیه شریفه هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حال رکوع تصدق فرمود، درباره ایشان نازل شد.

2- حدیث سد الأبواب :

الْحَافِظُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ الشَّيْبَانِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ : كَانَ لِنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبُوَابُ شَارِعٍ فِي الْمَسْجِدِ قَالَ : فَقَالَ يَوْمًا سُدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ ، قَالَ : فَتَكَلَّمْتُ فِي ذَلِكَ النَّاسِ ، قَالَ : فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَحْمَدُ اللَّهُ تَعَالَى وَابْنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : أَمَا بَعْدُ فإني أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ ، قَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَفَتْحْتَهُ ، وَلَكِنِّي أَمَرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ. (1)

ص: 340

1- المسند، ج 2، ص 369. والفضائل، ص 50 ج 78، ر 109. این حدیث را نامبردگان زیر از اعلام حفاظ اهل سنت نیز روایت کرده اند: 1- حافظ بخاری در تاریخ کبیر، ج 1، ص 408 به دو طریق. 2- حافظ ابو عیسی ترمذی در الجامع الصحیح، ج 5، ص 641 ح 3732. 3- حافظ بزار در مسند، ج 2، ص 319، ح 750. 4- حافظ نسائی در خصائص امیرالمؤمنین، ص 173 و 74، و 76. 5- حافظ ابویعلی موصلی در مسند، ج 2، ص 61 ح 73. 6- حافظ طبرانی در المعجم الکبیر، ج 2 ص 246. و ...

حافظ احمد بن حنبل شیبانی به سند مذکور از زید بن ارقم روایت میکند که گفت:

عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله هرکدام از خانه خود دری به مسجد آن حضرت باز کرده بودند روزی رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:

همه این درها به جز درب خانه علی بن ابی طالب علیه السلام را ببندید. هنگامی که دستور اجرا شد مردم در این رابطه حرفهائی زدند، رسول خدا صلی الله علیه واله پس از شنیدن سخنان مردم بلند شده و پس از ادای حمد و ثنای الهی فرمود:

من از طرف پروردگار متعال مأمور بودم کلیه در هائی را که به مسجد باز میشد ببندم جز درب خانه علی بن ابی طالب علیه السلام، و بعضی از شماها در این زمینه سخنان اعتراض آمیزی بر زبان آوردند. اینرا بدانید که به خدا من از پیش خود درب خانه کسی را نبسته و درب خانه کسی را باز نگذاشتم ولکن این دستور حضرت حق جل و علا بود که من از فرمان آسمانی او پیروی کردم.

3- توقف و استراحت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله :

الحافظ أبو یعلی: أحمد بن علی بنی المثنی التمیمی باسناده عن سالم بن أبی حفصه، عن عطیه، عن أبی سعید: أن النبی صلی الله علیه واله قال لعلی: لا یخل لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیرک وغیری. (1)

ص: 341

1- المسند، ج 2، ص 311، ح 1042-69) این حدیث را با اختلاف الفاظ و اسنادش نامبردگان زیر از حفاظ حدیث اهل سنت نیز روایت کرده اند: 1- ابن شبه نمیری در تاریخ المدینه المنوره، ج 2، ص 38. 2- حافظ ابو عیسی ترمذی در الجامع الصحیح، ج 5، ص 640 ح 3727. 3- حافظ طبرانی در المعجم الکبیر، ج 23، ص 374 و 374. 4- ابوبکر جصاص در احکام القرآن، ج 2، ص 204. 5- حافظ ابو نعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 291. 6- حافظ بیهقی در السنن الکبری، ج 7، ص 65 و 66. 7- حافظ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج 5 ص 294. 8- حافظ ابن فزا، بنری در مصابیح السنه، ج 4، ص 175. 9- زمخشری در ربیع الابرار، ج 5 ص 294، والکشاف، ج 1، ص 529. 10- ابوبکر ابن عربی در احکام القرآن، ج 1، ص 438. 11- حافظ مرفق بن احمد خوارزمی در المناقب، ص 109، ح 116. 12- حافظ ابن عساکر دمشقی در بخش ترجمه امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق ج 1، ص 290، ح 329. 13- حائظ ابوالسعادت بن اثیر جزری در جامع الأصول، ج 1، ص 474. 14- حائظ کنجی شافعی در کفایه الطالب، ص 284. 15- قرطی در الجامع لاحکام القرآن، ج 5، ص 207. و ...

حافظ ابو یعلیٰ موصلی به سند مذکور از ابو سعید خدری روایت می کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه واله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: برای کسی جایز نیست در این مسجد جنب شود به جز تو و من .

ص: 342

1- مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده قدس سره

اشاره



(از تهران)

ص: 343

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبه لأهل التقوى واليقين، والصلوه والسلام على سيدنا ونبينا، وشفيع ذنوبنا، وحييب قلوبنا، وطبيب نفوسنا،
أبى القاسم محمد صلى الله عليه وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين الحجج الميامين، واللعنه الدائمه على اعدائهم اجمعين،
من الآن الى قيام يوم الدين.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ . (1)

به نام خداوند بخشنده مهربان، ما به تو کوثر [= خیر و برکت فراوان] عطا کردیم، پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، (و بدان)
دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است.

مفهوم کوثر :

این سوره شریفه یکی از سور قصار، و به عبارت دیگر از سوره های کوتاه قرآن

ص: 344

است اسم این سوره، سوره کوثر است، برای کوثر معانی مختلفی به ترتیب زیر ذکر

کرده اند :

الف : به هر چیزیکه دارای خیر و برکت، و نفع بسیار باشد کوثر می گویند. (1)

ب: کوثر اسم نهری است در بهشت:

السَّيْحُ الصَّدُوقُ (ره) بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ :

لَمَّا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « أَنَا أُعْطِينَاكَ الْكُوثَرَ » قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا هُوَ الْكُوثَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ يَا عَلِيُّ الْكُوثَرُ نَهْرٌ يَجْرِي تَحْتَ الْعَرْشِ مَاءُهُ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ ، وَأَلْيَنُ ، مِنَ الزُّبْدِ ، حَصَاهُ الزَّبْرَجْدِ وَالْيَاقُوتِ وَ الْمَرْجَانِ ، حَشِيْشُهُ زَعْفَرَانٌ ، تُرَابُهُ الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ ، قَوَاعِدُهُ تَحْتَ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى جَنْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ : يَا عَلِيُّ ! هَذَا النَّهْرُ لِي وَلِكَ وَلِمَحْبَبِكَ مِنْ بَعْدِي . (2)

شیخ صدوق قدس سره بسند خود از عبدالله بن عباس روایت میکند که گفت:

هنگامی که سوره کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه واله نازل شد علی بن ابی طالب علیه السلام از وی پرسید: یا رسول الله کوثر چیست؟

فرمود یا علی کوثر نهری است که از زیر عرش برین سرچشمه می گیرد، آب آن سفیدتر از شیر، و شیرین تر از عسل و لطیفتر از زنگار است، سنگریزه های بستر آن زبرجد و یاقوت و مرجان، و علفهای خشکیده آن زعفران، و خاکش مشک خوشبو، و سرچشمه های آن در زیر عرش خداوند تبارک و تعالی قرار دارد، سپس رسول خدا صلی الله علیه واله از پهلوی امیرالمؤمنین علیه السلام زده و فرمود: یا علی این نهر اختصاص دارد به من، و تو، و دوستان و شیعیان تو پس از من.

ج: کوثر حضرت صدیقه طاهره فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه واله است.

..... وَ الْجُمْلَهُ لَا تَخْلُوا مِنْ دَلَالَةِ عَلِيٍّ أَنْ وَلَدَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ذَرِيَّتَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هَذَا فِي نَفْسِهِ

ص: 345

1- زاد المسیر، ابوالفرج بن جوزی، ج 8 ص 320.

2- نور الثقلین، ج 5، ص 682 ح 13.

مِنْ مَلَا حِمِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ ، فَقَدْ كَثَّرَ اللَّهُ تَعَالَى نَسْلَهُ بَعْدَهُ كَثْرَهُ لَا يِعَادِلُهُمْ فِيهَا أَى نَسْلٍ آخَرَ مَعَ مَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّوَائِبِ ، وَأَفْنَى جَمُوعِهِمْ مِنَ الْمُقَاتِلِ الذَّرِيعَةِ . (1)

... و این جمله خالی از دلالت بر آن نیست که فرزندان صدیقه طاهره علیها السلام نسل رسول خدا صلی الله علیه واله هستند، و این خود یکی از پیش بینیهای قرآن کریم است، که پروردگار متعال پس از رسول خدا صلی الله علیه واله نسل او را از طریق حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به وجود آورد، و آن را به حدی زیاد کرد که هیچ نسل دیگری با وجود حوادث ناگوار از قبیل کشتارهای دیدار جمعی که دامنگیر این خاندان پاک و شریف شده و اجتماع آنها را از هم پاشید، در فزونی به پای آنها نمی رسد.

در وجود مقدس حضرت صدیقه طاهره علیها السلام برکات نامحدودی نهفته بود، بهمین

دلیل یکی از اسماء مقدسه آن حضرت مبارکه است.

پروردگار احدیت در قرآن از قول حضرت عیسی علی نبینا واله و علیه السلام می فرماید:

« وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الْكُوفَةِ وَ الْكُوفَةِ مَا دُمْتُ حَيًّا » . (2)

و مرا در هر جا که باشم (وجودی پر برکت) قرار داده، و تا زمانی که زنده ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است.

مفسرین کلمه «مبارک» را به کسی که دارای برکات فراوان، و مفید باشد تفسیر کرده اند. و کسانی که نظری اجمالی و گذرا به زندگی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام بیفکنند، روشن می شود که در میان نسل بشر از آغاز تا انجام آن شخصیتی با برکت تر و مفید تر از فاطمه زهرا علیها السلام به دنیا نیامده است.

در پیرامون نزول این سوره شریفه عده ای از مفسرین از جمله ابوالفرج بن جوزی

می گویند:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَزَلَتْ فِي الْعَاصِ بْنِ وَاثِلٍ ، لَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ

ص: 346

1- المیزان، ج 20، ص 370-371.

2- 31 / مریم: 19.

فَوَقَّفَ يُحَدِّثُهُ حَتَّى دَخَلَ الْعَاصِ الْمَسْجِدِ ، وَفِيهِ أَنَسُ مِنْ صَدَائِدِ قُرَيْشٍ ، فَقَالُوا لَهُ : مِنْ الذِّي كُنْتَ تُحَدِّثُ ؟ قَالَ : ذَالِكَ الْأَبْتَرُ (1) يَعْنِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . . وَ مِمَّنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي الْعَاصِ : سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ ، وَ مُجَاهِدٌ ، وَ قَتَادَةُ (2)

ابن عباس می گوید: این سوره درباره عاص بن وائل سهمی، پدر عمرو بن عاص که یکی از سردمداران مشرکین قریش در دوران جاهلیت بود نازل شده است، که به رسول خدا صلی الله علیه واله در کنار درب مسجد الحرام برخورد کرد و ایستاد و با آن حضرت صحبت کرد، پس از پایان صحبت شان ابوالعاص به مسجد داخل شد، در آنجا عده ای از سران قریش حضور داشتند، به وی گفتند: با که صحبت میکردی؟

گفت: با این ابتر ...

وَ أَخْرَجَ الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَارٍ ، وَ ابْنُ عَسَاكِرٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : تُوِّفِيَ الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ بِمَكَّةَ ، فَمَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ آتٍ مِنْ جِنَازَتِهِ عَلَى الْعَاصِي بْنِ وَائِلٍ وَ ابْنِهِ عَمْرُو ، قَالَ حِينَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنِّي لِأَشْنُوهُ ، فَقَالَ الْعَاصِي بْنُ وَائِلٍ : لَا جَرَمَ لَقَدْ أَصْبَحَ أَبْتَرٌ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : « أَيْنَ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ » . (3)

زبیر بن بکار و ابن عساکر از جعفر محمد، از پدرش روایت کرده اند فرمود: پسر رسول خدا صلی الله علیه واله : قاسم در مکه وفات کرد، رسول خدا صلی الله علیه واله هنگامی که از دفن او باز می گشت به عاص بن وائل، و پسرش عمرو گذشت، عاصی بن وائل همینکه چشمش به پیامبر اکرم صلی الله علیه واله افتاد گفت: او را استهزاء خواهم کرد، آنگاه گفت: سرانجام نسبش قطع شد، و در جواب او آیه شریفه « ان شانتک هو الأبتَر » ای پیامبر: دشمن تو قطعاً مقطوع النسل است، از آسمان نازل شد.

وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : [الْكُوْتَرُ] نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ أَعْطَى اللَّهُ نَبِيَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِوَضًا مِنْ ابْنِهِ . (4)

ص: 347

1- در لغت عرب «ابتر» به کسیکه اولاد مخصوصاً پسر ندارد که پس از مرگش جای خالی او را پر کند اطلاق می شود، یعنی هر چیزی را که دنباله نداشته باشد اگر مذکر باشد ابتر، و اگر مؤنث باشد بتری می گویند، مثلاً خطبه بتری به خطبه ای می گویند که نیمه کاره و ناتمام باشد.

2- زاد المسیر ابوالفرج بن جوزی، ج 8 ص 321.

3- تفسیر المیزان، ج 20 ص 372.

4- تفسیر کنز الدقائق، ج 11، ص 558.

از امام صادق علیه السلام روایت شده: کوثر نهریست در بهشت که پروردگار متعال آنرا در مقابل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله به آن حضرت اعطاء فرموده است. یعنی ای پیامبر ما در عوض پسرت که از تو گرفتیم به تو کوثر را ارزانی داشتیم، دشمن و سرزنش کننده تو عاصی بن وائل ابتر بوده و نسلش قطع خواهد شد، ولی تو تا روز قیامت نسلت باقی و روز بروز بر تعداد ذریه تو افزوده خواهد کرد.

از ظاهر این آیات، و این سوره استفاده می شود که کوثر حضرت صدیقه طاهره،

فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و اله باید باشد.

وضعیت دختر در دوران جاهلیت :

در دوران جاهلیت، (و به خیال عده ای شاید امروز هم چنین باشد) دختر نمی توانست وارث مقام پدر بوده و آثار و موقعیت او را پس از وی حفظ کند، و این تنها پسر بود که شایسته چنین موقعیتی بوده و می توانست پس از پدر نماینده شخصیت او در جامعه باشد، ولی پروردگار احدیت با اعطای صدیقه طاهره علیها السلام به حضرت رسول صلی الله علیه و اله نشان داد که دختر هم به خوبی می تواند موقعیت پدر را پس از

وی داشته باشد.

از دیدگاه مردم عصر جاهلیت دختر باعث ننگ برای پدر بوده، و اسباب سرافکنندگی او را در جامعه فراهم می آورده است.

عبدالمطلب پسر خود عبدالله را قربانی می دهد :

بر همین اساس بود که مردان قریش پیش عبدالمطلب نیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آمده و به وی گفتند: پروردگار عالم کلیه نعمتهای خود را برای تو ارزانی داشته جز یک نعمت. عبدالمطلب گفت: آن نعمتی که خدا بمن نداده چیست؟

گفتند: خدا جز پسرت حارث (1) پسر دیگری به تو نداده است.

ص: 348

1- قاسم پسر بزرگ عبدالمطلب بود که آن حضرت به نام ری کنیه ابوالحارث گرفته بود.

عبدالمطلب در برابر کعبه ایستاده و با خدای خود نذر کرد، پروردگارا اگر ده پسر به من عطا فرمائی یکی از آنها را در راه تو قربانی میدهم، خدا به وی ده پسر داد، هنگامی که ده پسر برایش تکمیل شد بیاد نذر خود با پروردگارش افتاد، قرار شد

پسری را که باید در راه خدا قربانی بدهد بوسیله قرعه انتخاب شود، بنابراین ده تا

چوب بلند، آماده کرده، و سر چوبها را تراشیدند، و اسم هر کدام از پسران عبدالمطلب را روی یکی از آن چوبها نوشتند.

چوبها را توی کیسه ای ریختند، مردی که در آن تاریخ کار قرعه کشی را به عهده داشت پای دیوار کعبه قرار گرفت، سرتاسر مسجد الحرام پر از جمعیت شد، مرد قرعه کش دست توی کیسه برده و چوبها را کاملاً در هم آمیخت، آنگاه یکی از چوبها را گرفته و از کیسه بیرون کشید و با صدای بلند گفت: عبدالله .

با شنیدن اسم عبدالله رنگ از چهره ها پرید، زیرا عبدالله کوچکترین پسر عبدالمطلب جوانی بود زیبا، چنان رعنا و زیبا بود که در زیبایی و جذابیت نظیر نداشت، و نور نبوت در جبینش میدرخشید لذا عبدالمطلب را از ذبح وی باز داشتند، دوباره قرعه کشیده شد، این بار نیز قرعه به نام عبدالله درآمد، باز عده ای از جمله ابوطالب برادر پدر و مادری عبدالله و دائیهایشان از انجام ذبح جلوگیری کردند.

بالاخره عبدالمطلب در بن بست قرار گرفت، پس از گفت و شنودهایی قرار شد پیش زن کاهنه ای از بنی سعد که در شام سکنی میگزید بروند تا او در این رابطه نظر خود را بر آنان اعلام داشته و راهی پیش پایشان بگذارد. در این

واقعا نادانی و چسبیدن مردم دوران جاهلیت به یک سری عقاید، و رسوم غلط و سماجت آنان در این زمینه دردی بود بی درمان امام رضا علیه السلام می فرمایند:

« صِدِّيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلِهِ ، وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ » . (1)

دوست هرکسی عقل وی و دشمنش جهل اوست.

ص: 349

1- بحارالانوار، ج 1، ص 87 ح 11.

بر همین اساس بود که مرد رشیدی همچون عبدالمطلب را واداشتند تا مشکل خود را پیش زن کاهنه برده و از او برای حل معضل چاره ای بجوید.

ناگزیر به طرف شام راه افتادند، عبدالله را هم به همراه خود بشام بردند، هنگامی که رسیدند، و پیش زن کاهنه رفتند، مسأله را برای وی بازگفتند، او از اهالی مکه پرسید: دیه یک مرد در میان شما چند شتر است، گفتند: صد شتر، گفت: پس از آنکه به مکه بازگشتید عبدالله را باده شتر برابر گذاشته و قرعه بکشید، اگر قرعه بنام عبدالله اصابت کرد، با بیست شتر قرعه بزنید، اگر باز قرعه به عبدالله اصابت کرد، باسی شتر قرعه بزنید، همینطور بروید بالا و با نود شتر قرعه بزنید، اگر باز قرعه بنام عبدالله درآمد با صد تا قرعه بزنید، اگر قرعه در این بار آخر نیز به نام عبدالله اصابت کرد آن وقت عبدالله باید در پیشگاه خدا قربانی شود، و اگر به نام صد شتر درآمد، صد شتر را به جای عبدالله قربانی کنید بدین ترتیب هم به نذرتان عمل کرده اید، و هم عبدالله از مرگ نجات پیدا کرده است، این راه حل آنان را راضی و شادمان ساخت، به مکه بازگشتند، روز قرعه کشی تعیین و اعلام شد، حرم الهی در روز موعود از سیل جمعیت موج می زد.

مامور قرعه باز در کنار دیوار بیت الله الحرام قرار گرفت، چوبهای داخل کیسه را خوب بهم زد، و یکی از آنها را گرفته و از کیسه بیرون کشیده و با صدای بلندی گفت: عبدالله، این بار در مقابل عبدالله بیست شتر در نظر گرفته و قرعه کشیدند، باز قرعه به نام عبدالله اصابت کرد، همینطور بالا می رفتند تا به صد شتر رسیدند، این بار هیجان و پریشانی شگفتی به مردم تماشاگر چیره شد، با نگرانی آزار دهنده ای گردن کشیدند تا نتیجه حتمی قرعه کشی را بدانند، مامور قرعه این بار که دست توی کیسه برده و یکی از چوبها را بیرون کشید با صدای بلندی داد زد: شتر هیجان تند، و شادی زاید الوصفی مردم را فرا گرفت، ولی عبدالمطلب به نتیجه قرعه کشی قانع نشد، قرعه کشی دوباره از اول آغاز شد، این بار هر دفعه که قرعه کشیده شد به نام شترها درآمد، صد شتر

آورده در مسجد الحرام بجای عبدالله ذبح کردند، و بدین ترتیب عبدالله از مرگ حتمی نجات پیدا کرد.

« وَ لِهَذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ وَ لَا فَنَخْرَ، يَعْزِي عَبْدَ اللَّهِ، وَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ».

و برای همین رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: من فرزند دو ذبیح در راه خدا هستم، و این کلمه را بر مبنای فخر نمیگویم، منظور آن حضرت از دو ذبیح: یکی پدرش عبدالله، و دیگری حضرت اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم خلیل بود. (1)

خلاصه در جامعه عرب جاهلی پسر از اهمیت و ارزش ویژه ای برخوردار بود، ولی دختر موجودی بدبخت، شوم، و بدبختی آفرین و بالاخره محکوم به اعدام بود.

گویا قرآن شریف عکس العمل عرب جاهلی هنگام برخورد با یک نوزاد دختر را ترسیم کرده و می فرماید:

« وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ » (2)

در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط

ناراحتی) سیاه شده، و به شدت خشمگین می شود.

و روزگار چنان برای آنها تیره و تار و آزار دهنده می شد که ناچار با کشتن موجود ظریف و دوست داشتنی، باصطلاح خود را از بدبختی که او با خود برای پدر به ارمغان آورده بود نجات می دادند.

رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس سره روایت می کند:

جوانی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و گرایش و ایمان خود به دیانت مقدس اسلام را به آنحضرت اعلام نمود، و گفت: اما من در دوران جاهلیت به جنایت

ص: 351

1- الدر النظیم، ابوحاتم شامی، ص 22-24.

2- 58 / النحل / 16.

هولناکی دست زده ام که نمیدانم آیا پیش خدا قابل جبران است یا نه؟

رسول خدا صلی الله علیه واله از وی پرسید: این چه جنایت هولناکی است که شما را این چنین دچار یأس و نومیدی ساخته است؟

گفت: یا رسول الله در آن روزها خدا دختری به من عطا فرمود که بسیار زیبا و دلربا بود، وقتی این دختر به سن رشد و بلوغ نزدیک شد روزی او را زینت کرده و با خود بیرون دروازه مکه بردم، دخترم وقتی دید از شهر خارج میشویم با دلهره خاصی از من پرسید:

بابا کجا میرویم؟

گفتم: تو را برای گردش به جای با صفائی می برم، دختر بیچاره که حرف مرا باور کرده بود شادمان و با تمام توان خود پشت سر من راه می آمد، در میان راه خسته شدم، نشستم کمی خستگی بگیرم، دختر زیبا آن مظهر عاطفه و مهربانی شروع کرد گرد و غبار از سر و صورت من میگرفت و با دو دست کوچک و ظریف خود دست محبت به سر و صورت من میکشید، این رفتار دختر کم کم ناراحتم میکرد، ولی چاره ای نداشتم، زیرا آن حمیت جاهلانه، و رسوم غلط عرب بیابان نشین مرا در تنگنا گذاشته بود که تحت تأثیر آن نتوانستم بچه ام، پاره تنم را دریابم، و رحمی بحالش کنم، بلند شده راه افتادم، دختر بی خبر از همه جا دنبال من راه می آمد، تا به سر چاه عمیقی که متجاوز از هفتاد متر عمق آن بود رسیدیم، دختر را گرفته و با دست خود در چاه انداختم، بچه بینوا به قعر چاه رسید، گویا تازه دریافته بود که چه حادثه رقت بار و دردناکی برایش رخ داده است، از ته چاه مرا بداد خود می طلبد، گوش فرا دادم، شنیدم میگفت: بابا من کاری نکرده بودم که مستوجب چنین مجازاتی شوم، در حالیکه از کار خود بسیار ناراحت و پشیمان بودم خویشتن داری کرده و در رابطه با نجاتش اقدامی به عمل نیاوردم، تنها کاری که کردم سر چاه چندان نشستم که دختر قشنگم به هر اقدامی در رابطه با نجات خود که به فکرش می رسید دست زده و بالاخره در اثر

ص: 352

گرسنگی، و ترس و وحشت جان باخت.

پارسول الله! حالا چه کار کنم تا پیش خدا كفاره گناه بزرگ و غير قابل بخشش من بشود؟

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ألك أم؟ آیا مادر داری؟ گفتم: نه مادرم از دنیا رفته است، فرمود: خاله ات هنوز زنده است؟ گفتم: بلی، فرمود: برو به خاله ات کمک کن، محبت کن، احسان کن تا خدا از گناه تو بگذرد.

وقتیکه این مرد داشت برای کمک و محبت به خاله مسجد را ترک می کرد، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

ای کاش این مرد مادر داشت. زیرا اگر مادر می داشت و به مادرش محبت و احسان

میکرد گناهِش زودتر بخشوده می شد.

شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه از امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند که فرمود: روزی مردی به حضور جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله شرفیاب شد و گفت:

یا رسول الله من به کلیه محرمات الهی مرتکب شده ام، نمی توان گناهی را تصور کرد که من مرتکب به آن نشده باشم، آیا برای من راه نجاتی هست؟ فرمود: آیا مادر داری؟ گفتم: نه مادرم مرده است، فرمود: برو به خاله ات احسان کن.

در این روایت نیز رسول خدا صلی الله علیه و اله هنگامی که آن مرد مسجد را به سوی خانه خاله اش ترک کرد فرمود: ای کاش این مرد مادر داشت، زیرا که اگر مادر می داشت و به مادرش احسان می کرد گناهِش زودتر مورد عفو پروردگار متعال قرار میگرفت.

از این دو روایت اهمیت مقام مادر و وجوب احسان و احترام فرزند از وی و ادای حقوق او بخوبی روشن می شود.

پروردگار متعال در قرآن می فرماید:

« وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَ الْكِبَرِ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَ اخْفِضْ

ص: 353

لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ اِزْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا. (1)

و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید، به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از آندو، یا هر دوی آنها نزد تو، به ست پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها و امداار، و بر آنها فریاد مزن، گفتار لطیف، و سنجیده و بزرگووارانه به آنها بگو، و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور، و بگو: پروردگارا همانگونه که آنها در کوچکی مرا تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار بده.

در روایتی آمده: روزی جوانی به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله مشرف شد، و گفت: یا رسول الله! آیا داستان خود را به عرض تان برسانم؟ فرمود: بگو، جوان گفت: مدتی است مادرم فلج شده و در اثر آن زبانش بند آمده و دست و پایش از حرکت باز مانده است، اعضاء و جوارحش چنان از کار افتاده که حتی فکینش قادر بجویدن غذا نیست، من هرروز غذا را برایش نرم کرده و در دهانش می گذارم، هنگامی که نیاز به رفع حاجت پیدا می کند من او را بغل کرده و به دستشویی می برم، و پس از رفع حاجت او را تمیز کرده و به جای خود بر می گردانم، شبها خوابش نمیبرد، ناگزیر او را بغل کرده و راه می برم، در همان حال همانند بچه ای گریه سر داده و نا آرامی می کند، برایش گهواره ای ترتیب داده ام که او را شبها و در مواقع ناآرامی هایش در گهواره قرار داده و کنار گهواره مینشینم و گهواره جنبانی می کنم، آیا با این همه زحمتی که من در راه آسایش مادرم متحمل میشوم زحماتی را که او در راه تربیت و بزرگ کردن من کشیده می توانم جبران کنم؟

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

این همه زحمت که تو در راه آسایش وی بر خود هموار می کنی عوض یک ناله او که هنگام زائیدن تو سر داده نمی شود.

ص: 354

رسول خدا صلی الله علیه واله هر وقت فاطمه را می دید دست او را می بوسید :

الْحَافِظُ أَبُو دَاوُدَ السَّجِسْتَانِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ :

مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ بِهِ حَدِيثًا وَكَلَامًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ فَاطِمَةَ، وَكَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَتْ بِيَدَيْهَا فَقَبَّلَهَا وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ، وَكَانَ إِذَا دَخَلَ إِلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَأَخَذَتْ بِيَدَيْهِ فَقَبَّلَتْهُ فَأَجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا . (1)

حافظ ابو داود سجستانی بسند مذکور از عایشه روایت میکند که گفت:

کسی را از نظر صحبت و تن صدا شبیه تر از فاطمه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه واله ندیدم، هر وقت فاطمه علیها السلام بر رسول خدا صلی الله علیه واله وارد میشد آن حضرت از جایش بلند شده و دست فاطمه علیها السلام را گرفته و می بوسید و او را در جای خود مینشانید، و هر وقت پیامبر صلی الله علیه واله بر فاطمه علیها السلام وارد میشد آن بانو از جایش بلند شده، دست پیامبر صلی الله علیه واله را گرفته و می بوسید و او را در جای خود قرار می داد.

الْحَافِظُ ابْنُ الْمَغَازِي الشَّافِعِيُّ الْجَلَابِي بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْمَأْمُونِ، الْخَلِيفَةُ الْعَبَّاسِيُّ عَنْ آبَاءِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُكَبِّرُ الْقَبْلَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَكْثُرُ قَبْلَ فَاطِمَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ جَبْرَائِيلَ لَيْلَهُ أَسْرَى بِي أَدْخِلَنِي الْجَنَّةَ، وَأَطْعِمْنِي مِنْ جَمِيعِ ثِمَارِ الْجَنَّةِ فَصَارَ مَاءٌ فِي صَدْرِي، فَوَافَعْتُ خَدِيدَةَ، فَحَمَلْتُ خَدِيدَةَ

ص: 355

1- سنن المصطفى، ج 2، ص 345. ونيز: 1- حافظ ابويعلی موصلی در مسند، ج 4، ص 352، ح 2466. 2- حافظ دولابی در الذریه الطاهره، ص 139، ح 175. 3- حافظ طبرانی در المعجم الکبیر، ج 22، ص 401. 4- حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین ج 3 ص 154 و ج 4 ص 272. 5- حافظ ابو سعید خرکوشی در شرف النبی، ص 451. 6- حافظ ابونعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصفهانی، ج 1، ص 78-7 حافظ ابن مغزلی در مناقب علی بن ابی طالب، ص 358، ح 406، 407. و ...

بِفَاطِمَهَ ، إِذَا اشْتَقْتُ إِلَى تِلْكَ الثَّمَارِ قَبْلَهُ قَالِمَهُ فَأَصَبْتُ مِنْ رَائِحَتِهَا فُصِمَ الثَّمَارِ الَّتِي أَكَلْتُهَا . (1)

حافظ ابن مغازلی بسند مذکور از ابن عباس روایت میکند که گفت:

رسول ل خدا صلی الله علیه واله فاطمه علیها السلام را زیاد می بوسید، روزی عایشه گفت:

یا رسول الله فاطمه علیها السلام را زیاد می بوسید.

آن حضرت در جواب عائشه فرمود:

شبی که به آسمان رفتم جبرئیل مرا وارد بهشت کرده، و از همه میوه های آن در اختیار من گذاشت، و آنها را خورده و با خدیجه همبستر شدم و خدیجه به فاطمه علیها السلام حمله شد، وی با بیان اینکه من هر وقت شوق آن میوه ها را میکنم فاطمه علیها السلام را می بوسم و از او رائحه آن میوه را می گیرم

عایشه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را یک زن معمولی می پنداشت، بهمین دلیل رسول خدا صلی الله علیه واله در مقابل اعتراض وی به تندى او را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد، عایشه از خود پیامبر صلی الله علیه واله هم شناخت صحیح و دقیقی نداشت.

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را اسماء بنت عمیس، ام ایمن، فضه نوبه خدمتگزار شخصی آن حضرت، خوب می شناختند.

صدیقه طاهره علیها السلام و عبور وی از محشر:

مفسر بزرگ امامیه شیخ علی بن ابراهیم قمی قدس سره روایت می کند که:

روزی سلمان فارسی تشرف به خدمت رسول خدا صلی الله علیه واله پیدا کرد، آن حضرت نشسته بودند، سلمان خم شد تا پای رسول خدا صلی الله علیه واله را ببوسد، رسول خدا صلی الله علیه واله ضمن اینکه او را از این کار واداشت فرمود: این از رسوم و آداب ایرانیان نسبت به بزرگان و شاهان خودشان است. با من چنین نکن، زیرا من نیز بندهای از بندگان خدا هستم، می خورم و می آشامم.

ص: 356

سلمان عرض کرد: یا رسول الله دلم میخواهد فضائل دختر گرامیتان حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را از زبان شما بشنوم، پیامبر بزرگوار تبسمی حاکی از رضایت و

خشنودی کرده و فرمود:

سلمان روز قیامت همه مردم از وحشت و دهشت آن پریشان و گریان می شوند، و همه لخت و عریان با پای پیاده وارد عرصه محشر می شوند، در آن روز دخترم فاطمه علیها السلام سوار بر شتری وارد ارض محشر می شود، شتری که دخترم در روز قیامت سوار آن می شود سرش نموداری از خوف خدا و چشمانش از نور است، جبرئیل در طرف راست، و میکائیل در سمت چپ، و امیر المؤمنین علیه السلام در جلو، و حسن و حسین علیهما السلام پشت سر آن حرکت می کنند، در این هنگام از جانب رب العزه ندا میرسد:

ای اهل محشر چشماتان را ببندید، و سرهایتان پائین بیاندازید، تا فاطمه علیها السلام از محشر عبور کند، دخترم از پل صراط عبور می کند در حالیکه در چادر سفید و درخشان بر سر دارد، هنگامی که فاطمه علیها السلام وارد بهشت می شود به نعمتها و مواهب بی پایان الهی که برای وی تدارک دیده شده نگاه کرده و ستایش و سپاس حضرت حق را به نحو شایسته ای بجا می آورد. (1)

خطاب حق تعالی در روز قیامت به اهل محشر: غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَنَكِّسُوا رُؤُوسَكُمْ بِدَلِيلِ أَنْ نَيْسَتْ أَنْ حَضْرَتِ بَغِيرِ أَنْ أَوْلَادِ وَ دَامَادْهَائِشِ بَهْ مَرْدَمِ دِیْگَرِ نَامَحْرَمِ اسْتِ، بَلْکَهْ دَلِیْلِ أَنْ اِیْنَسْتِ کَهْ کَسِیْ رَا طَاقَتِ نَگْرِیْسْتِنِ بَهْ أَنْ خُورْشِیْدِ خَانْدَانِ وَ اِلَیْتِ

العَلامَه الْمَجْلِسِیُّ بِاسْنَادَه، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَقْبَلُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيَّ مِنْ نَاقَةٍ مِنْ تَوَقَّ الْجَنَّةِ مَدْبُجَةَ الْجُنْبَيْنِ، خِطَامُهَا مِنْ لَوْءِ لَوْءِ رَطْبٍ، قَوَائِمُهَا مِنَ الرُّمُودِ الْأَخْضَرِ، ذَنَبُهَا مِنْ

ص: 357

الْمَسْكُ الْأَذْفَرِ، عَيْنَاهَا يَأْفُوتَانِ حَمْرَاوَانَ، عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ، يَزِي ظَاهِرَهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، دَاخِلَهَا عَفْوَالَهُ، وَخَارِجَهَا رَحْمَةُ اللَّهِ، عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ، لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رَكْنًا، كُلُّ رَكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالذُّرِّ وَالْيَاقُوتِ، يُضِيءُ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَعَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفِي مَلِكٍ، وَعَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، وَجَبْرَيْلُ أَخَذَ بِخِطَامِ النَّاقَةِ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ:

عَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صَدِيقٌ وَشَهِيدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةَ، فَتَسِيرُ حَتَّى تُحَازِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ، فَتَنْزَخُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا، وَتَقُولُ:

إِلَهِي وَسَيِّدِي أَحْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي، أَحْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدِي، فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي، وَابْنَةُ حَبِيبَتِي سَلْنِي تُعْطَى، وَاشْفَعِي تَشْفَعِي، فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا جَارَ لِي ظَلَمْتُ ظَالِمًا، فَتَقُولُ إِلَهِي وَسَيِّدِي ذَرِيَّتِي وَشَيْعَتِي وَشَيْعَةُ ذَرِيَّتِي، وَمُحِبَّتِي وَ مُحِبُّ ذَرِيَّتِي، فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَشَيْعَتِهَا وَمُحِبُّوهُا وَمُحِبُّو ذَرِيَّتِهَا، فَيَقْبَلُونَ وَقَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، فَتَقْدَمُهُمْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ. (1)

علامه مجلسی قدس سره به سند مذکور از جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله روایت میکند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسید دخترم فاطمه علیها السلام سوار بر شتری از شترهای بهشت شده و وارد عرصه محشر می شود، شتری که دخترم سوار آن میشود از دو پهلوی با پارچه های دیباج زینت داده شده، افسار آن از لوله نرگ و پاهایش از زمرد سبز، و دمش از مشک خوشبو، و چشمهایش از دو یاقوت سرخ ساخته شده، و بر روی آن قبه ای از نور قرار دارد که بیرون آن از اندرون، و اندرون آن از بیرونش دیده می شود، اندرون آن، عفو پروردگار، و بیرون آن رحمت و شفقت پروردگار است. بر سر دخترم تاجی از نور قرار دارد که هفتاد رکن دارد، و هر کدام از این رکنها با در و یاقوت زینت شده است، و از چنان درخششی برخوردار است که گویا ستاره درخشانی در آن دور دستهای آسمان می درخشد، از سمت راست او هفتاد هزار ملک، و از طرف چپش هفتاد هزار ملک حرکت میکنند، جبرئیل از افسار شترش گرفته و با صدای بلند

ص: 358

ای اهل محشر چشمهایتان را ببندید تا فاطمه دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه واله عبور فرمایند، در آن هنگام حتی کلیه انبیاء و پیامبران، و صدیقین و شهدا چشمان خود را میبندند تا فاطمه علیها السلام عبور فرمایند. فاطمه علیها السلام با این کیفیت حرکت میکند تا به مقابل عرش خدا می رسد، آنگاه خود را از شترش پائین انداخته و میگوید:

پروردگارا بین من و کسانی که به من ستم روا داشتند حکم فرما، پروردگارا بین من و کسانی که فرزندانم را کشتند حکم فرما، در این هنگام صدا از جانب پروردگار متعال می آید که:

ای دوست من، وای دختر دوست من اکنون هر چه بخواهی برایت عطا میکنم، و از هر کسی شفاعت کنی شفاعت تو را درباره او می پذیرم، به عزت و جلالم قسم میخورم که ستم هیچ ستمگری بدون کیفر باقی نمی ماند، آنگاه دخترم میگوید:

پروردگارا اولاد و احفاد من، و شیعیان من، و شیعیان فرزندان من و دوستان من، و دوستان فرزندان مرا مشمول عفو قرار داده و آنان را داخل در نعیم بیکران خود بفرما، از طرف خدا ندا داده میشود:

فرزندان فاطمه علیها السلام، و شیعیانش، و شیعیان فرزندان او، و دوستان وی، و دوستان فرزندان او کجایند، نامبردگان در حالیکه ملائکه رحمت آنانرا در میان گرفته اند می آیند، فاطمه علیها السلام پیشاپیش آنان، و آنان از پشت سر وی حرکت کرده و وارد بهشت می شوند.

علاقه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نسبت به فرزندان و دوستانش :

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام علاقه عجیبی از خود به فرزندان و دوستانشان نشان می دادند، چنانکه در دم ارتحال نیز نسبت به آنان ابراز علاقه فرموده و احترام آنها را رعایت می فرمود، اینک بخشی از وصیت آن حضرت را ذیلا ارائه می دهیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . . يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ زَوْجَتِي اللَّهُ مِنْكَ لَا كَوْنٌ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ... واقرا عَلَى وُلْدِي السَّلَامِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (1)

ص: 359

به نام خداوند بخشنده مهربان، این چیزی است که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه واله به آن وصیت کرده است..... یا علی! من فاطمه دختر محمد مصطفی هستم، پروردگار عالم مرا به عقد ازدواج تو در آورد تا من در دنیا و آخرت از آن تو باشم... یا علی سلام مرا به کلیه فرزندانم تا روز قیامت ابلاغ بفرما .

راستی وجود چنین مادری با آن عظمت، با آن عطوفت و شفقت، با آن پاکی و طهارت و با امتیازاتی که خدایش برایش قائل شده مایه بسی افتخار برای فرزندان، و شیعیان و دوستانش می باشد.

چرا نام مبارک حضرت صدیقه طاهره علیها السلام فاطمه است؟

در پیرامون سبب تسمیه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به نام مقدس فاطمه نظریات مختلفی ابراز شده که هر کدام را پاره ای از احادیث وارده از رسول خدا صلی الله علیه واله و ائمه طاهرين عليهم السلام تأیید می کند، از آن جمله:

شَيْخُ الْإِسْلَامِ الْمَجْلِسِيُّ (ره) بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ » (1) « اللَّيْلَةَ » فَاطِمَةَ ، وَ « الْقَدْرُ » اللَّهُ ، فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ، وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ ؟ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا . (2)

شیخ الاسلام مجلسی قدس سره بسند مذکور از ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: در آیه شریفه « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ » مراد از «لیله» فاطمه علیها السلام است و مراد از «القدر» پروردگار عالمیان است، بنابراین هر کس فاطمه علیها السلام را چنانکه هست بشناسد مفهوم شب قدر را درک می کند، و آن بانو بدان دلیل فاطمه نامیده شده است که مردم از معرفت او بریده شده اند، یعنی از کنه معرفت او عاجزند.

سبب دیگری که برای تسمیه آن بانو به فاطمه ذکر کرده اند آنستکه او شیعیان و دوستان خود را از آتش جهنم بریده است:

ص: 360

1-1 / القدر: 97.

2- بحار الأنوار، ج 43، ص 65 ح 58 .

الشَّيْخُ عَبْدُ اللَّهِ الْبَحْرَانِيُّ الْإِسْفَهَانِيُّ عَنِ ابْنِ شَهْرٍ أَشُوبَ ، عَنِ ابْنِ شَيْرَوَيْهِ فِي الْفِرْدَوْسِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ :

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّمَا سَمِيَتْ ابْنَتِي فَاطِمَةَ ؛ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا ، وَفُطِمَ مَحَبِّهَا عَنِ النَّارِ . (1)

شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی، از ابن شهر آشوب، از ابن شیرویه دیلمی در فردوس، از جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به این دلیل دخترم فاطمه نامیده شد، که پروردگار متعال او و دوستانش را از آتش بریده است.

دوستان حضرت صدیقه طاهره علیها السلام کیانند؟

بانوان محترم باید بدانند که صدیقه طاهره علیها السلام آن عده از بانوان را که از نظر اخلاق و رفتار و کردار، و به عبارت دیگر از نظر اندیشه و عمل خود را درست با آن بانوی مقتدا تطبیق می کنند دوست خود می دانند، زیرا آن حضرت حتی برای بعد از وفات خود نیز رعایت حجاب می فرمود.

شیخ الاسلام الْمَجْلِسِيُّ قُدَّسَ سِرُّهُ قَالَ :

وَ عَنِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ : أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ : أَنِّي قَدِ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ ، أَنَّهُ يُطْرَحُ عَلَى امْرَأَةِ النَّوْبِ ، فَيَصِفُّهَا لِمَنْ رَأَى .

فَقَالَتْ أَسْمَاءُ : يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ! أَنَا أَرِيكِ شَيْئًا رَأَيْتِ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ ، قَالَ : فَادْعِي بَجَرِيدِهِ رَطْبَهُ فَحَسِّنْتَهَا ثُمَّ طَرَحْتُ عَلَيْهَا نَوْبًا ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا أَحْسَنَ هَذَا وَ أَجْمَلَهُ ؛ لَا تُعْرِفُ بِهِ الْمَرْأَةَ مِنَ الرَّجُلِ . (2)

شیخ الاسلام مجلسی قدس سره می گوید:

از اسماء بنت عمیس روایت شده که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله به وی فرمود: من تشییع زنان را بگونه ای که الان در میان ما مرسوم است زشت می شمارم، روی زن تنها

ص: 361

1- عوالم العلوم، بخش احوالات فاطمه علیها السلام، ص 25، ح 2.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 189.

پارچه ای میکشند که او را به مردم نشان میدهد، یعنی او را کاملاً نمی پوشانند.

اسماء گفت: ای دخت گرامی رسول خدا، به تو چیزی را که در سرزمین حبشه دیده ام نشان می دهم شاید مورد پسند شما باشد، آنگاه یک شاخه تر از درختی را آورد، و روی آن عملیات لازم را انجام داده و سپس پارچه ای روی آن کشید، حضرت صدیقه

طاهره علیها السلام عمل او را تحسین کرده و فرمود: این چه خوب و زیبا است در توی آن، مرد از زن تشخیص داده نمیشود.

بنابراین این لباسی که عده ای از خانم ها می پوشند که بدن آنها را کاملاً نشان می دهد، شایسته دوستان حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نیست.

دوستان آن حضرت باید همانند خود ایشان احترام شوهر و جلب رضایت او را به طور دقیق رعایت کنند.

از ابو سعید خدری روایت شده که گفت:

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام گرسنه شدند، بخانه آمده و از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پرسیدند آیا غذائی داری که برای من بیاوری؟

عرض کرد: نه، قسم به خدائی که پدرم را به نبوت اختصاص داده، و تو را به مقام وصایت برتری داد اکنون دو روز است که چیزی از غذا در خانه ما پیدا نمی شود، اگر غذا داشتم تو را به خود و پسرانم ترجیح می دادم.

امیرالمؤمنین علیه السلام تا این سخن را از فاطمه علیها السلام شنید، فرمود: فاطمه چرا این را جلوتر به من نگفتی تا غذائی برای شما تدارک ببینم؟

صدیقه طاهره علیها السلام عرض کرد:

« يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أَكُلِّفَ نَفْسِكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ ».

یا ابوالحسن من از خدا شرم دارم تو را به چیزی که آن را نداری تکلیف کنم. (1)

در هیچ گزارش تاریخی نیامده است که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام حتی یک بار

ص: 362

ابتداء چیزی از حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام خواسته باشند.

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام سمبل عبادت و تقوی و به عبارت دیگر نمونه کامل

تقوی و خداپرستی بود چنانکه:

از حسن بصری زاهد معروف روایت شده است که گفت:

در میان امت اسلامی عابدتر از فاطمه علیها السلام نبوده است، چندان به عبادت ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد. (1)

حضرت سیده فاطمه علیها السلام این چنین بانویی بود، پس برای خانمهای مسلمانی که تظاهر به دوستی آن حضرت میکنند لازم است دقیقا مواظب بینش، پوشش، عمل، اخلاق، و کیفیت رفتار با شوهر و فرزندان خود، و رفتار خود با دیگران و ... باشند آن وقت است که می توان گفت:

این خانم دوست دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده و پا به جای پای آن حضرت گذاشته است.

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پس از پدر بزرگوارش :

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله در وضعیت تأسف باری قرار گرفت، از یک طرف در مفارقت آن حضرت طاقش طاق شده بود، و از طرف دیگر امت پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و اله منزلش را مورد هجوم قرار داده و احترام خانه ای که جبرئیل بدون اجازه وارد نمی شد را از بین بردند و درب خانه را شکستند، و آتشی زدند، امیرالمؤمنین علیه السلام را با وضع زنده ای از خانه بیرون کشیدند و بخود حضرت صدیقه طاهره علیها السلام اهانتها روا داشتند، در میان کشمکشهایی که بر درب آن خانه فلک فرسا اتفاق افتاد حضرت محسن بن علی علیه السلام سقط و شهید شد، و روایات وارده از ائمه طاهریین علیهم السلام به صراحت تمام میگویند:

ص: 363

آن حضرت در اثر جراحات وارده در جریان هجوم به خانه، و در اثر ضربات روحی

که از طرف غاصبین خلافت بر آن بانو وارد آمد بفاصله کمی از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و اله این سرای تنگ و مصیبت بار را پشت سر گذاشته و راه شهادت در پیش گرفتند.

شهادت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام:

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پس از پدر بزرگوارش در اثر مصیبت هائی که دید همواره مریض بود، اسماء بنت عمیس، و ام ایمن، و فضه نوبه خدمتگزار شخصی حضرت هر سه شبانه روز از یگانه دختر ارجمند رسول خدا صلی الله علیه و اله پرستاری می کردند، در یکی از روزهای پایانی عمرش اسماء وارد اطاق آن حضرت شده و حال آن مظلومه را رو به بهبود دید.

علامه مجلسی قدس سره از سلمی همسر ابورافع روایت می کند که گفت:

من در واپسین روزهای عمر فاطمه علیها السلام از وی پرستاری می کردم، روزی حالش به بهبودی گرائید، و نسبتاً خوب به نظر می آمد، فاطمه علیها السلام به من دستور داد آب حاضر کنم تا او بدنش را شستشو دهد، آب آوردم، و دست او را گرفتم تا او از جایش بلند شده و به بهترین طریقی خود را شستشو داد، سپس تازه ترین لباسهایش را پوشید و فرمود: بستر مرا در وسط اطاق پهن کن، چنان کردم، و او در بستر خود رو به قبله دراز کشیده و به من گفت: من امروز زندگی را وداع می کنم، خودم را شستشو داده ام، کسی روی مرا باز نکند، سپس دست خود را زیر سرش گذاشته و بدرود حیات گفت. (1)

از اسماء بنت عمیس روایت شده است که گفت:

هنگامی که لحظات احتضار فاطمه علیها السلام فرا رسید، به من فرمود: جبرئیل هنگام شهادت رسول خدا صلی الله علیه و اله مقداری کافور از بهشت آورد، و پیامبر صلی الله علیه و اله آن را به سه قسمت تقسیم کرد، قسمتی را برای خود اختصاص داد، و قسمت دیگری را برای

ص: 364

علی علیه السلام، و قسمتی را برای من باقی گذاشت که وزن آن چهل درم بود، آنگاه به من فرمود:

من سهم خود از آن کافور را در فلان جا گذاشته ام، آن را بیاور و کنار بالینم بگذار،

سپس لحافش را به سر کشیده و فرمود: کمی درنگ کرده و در انتظار من باش، سپس مرا صدا کن، اگر جواب از من نشنیدی بدان که من به پدرم ملحق شده ام.

اسماء اندکی درنگ کرده و فاطمه علیها السلام را صدا کرد، جوابی نشنید، آنگاه او را چنین صدا کرد:

« يَا بِنْتَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى ، يَا بِنْتَ أَكْرَمِ مَنْ حَمَلَهُ النَّسَاءُ ، يَا بِنْتَ خَيْرِ مَنْ وَطَأَ الْحَصَى ، يَا بِنْتَ مَنْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى . »

ای دختر محمد مصطفی صلی الله علیه واله ای دختر بهترین کسی که زنان او را در رحم خود حمل کردند، ای دختر بهترین کسی که روی زمین راه رفته است، ای دختر کسی که در شب عروج به آسمانها به مقام قاب قوسین نائل آمد.

جوابی از سیده طاهره علیها السلام نشنید، روپوش را از صورت او کنار زد ناگهان دید آن ستمدیده شهیده به لقاء پروردگارش پیوسته است، خود را روی فاطمه علیها السلام انداخت، و او را می بوسید و می گفت:

ای فاطمه هنگامی که به حضور رسول خدا صلی الله علیه واله رسیدی سلام مرا به وی برسان. (1)

فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَا : يَا أَسْمَاءُ مَا يَنْبَغُ أُمَّتًا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ ، قَالَ : يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ أُمَّكُمْ نَائِمَةً ، قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا ، فَوَقَعَ عَلَيْهَا الْحَسَنُ يَقْبَلُهَا مَرَّةً وَيَقُولُ : يَا أُمَّةَ كَلِمِي قَبْلَ أَنْ يُفَارِقَ رُوحِي بَدَنِي ،

قَالَتْ : وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ يَقْبَلُ رَجُلَهَا وَيَقُولُ : يَا أُمَّةَ أَنَا ابْنُكَ الْحُسَيْنُ كَلِّمِي قَبْلَ أَنْ يَتَّصِدَعَ قَلْبِي فَأَمُوتِ . (2)

ص: 365

1- بحار الانوار، ج 43، ص 186، ح 18.

2- همان، ج 43، ص 214، ح 44.

در همین حال ناگهان حسن و حسین علیهما السلام وارد شده و گفتند:

اسماء! معمولا در این ساعت از روز مادرمان نمیخوایید، اسماء گفت: ای فرزندان رسول خدا! مادرتان نخوابیده، بلکه دنیا را وداع گفته است، حسن علیه السلام خود را روی مادر انداخت، و او را می بوسید و می گفت: مادر با من پیش از آنکه روحم از بدنم خارج شود حرف بزنی، اسماء میگوید: سپس حسین علیه السلام خود را به مادر نزدیک کرد، پای مادرش را می بوسید و می گفت: مادر من فرزند تو حسینم، پیش از آنکه قلبم بشکافد و بمیرم با من حرف بزنی.

این حادثه غم انگیز گذشت، تا روز عاشورا فرا رسید، فرزند رعنا و زیبایی امام حسین علیه السلام حضرت علی اکبر علیه السلام با دشمن جنگید و از اسب افتاد پدر خود را سر نعش فرزند دلبندهش رسانید. علی علیه السلام را صدا زد، اما جوابی نشنید، لذا خم شد و صورتش را به صورت علی نهاد.

ای نگارین آهوی مشکین من *** با تو روشن چشم عالم بین من

این بیابان جای خواب ناز نیست *** کایمن از صیادتر انداز نیست

گفتمت باشی مرا تو دستگیر *** ای تو یوسف من تو را یعقوب پیر

شاهزاده چون صدای شه شفت *** از شعف چون غنچه خندان شکفت

چشم حسرت باز سوی باب کرد *** شاه را بدرود گفت و خواب کرد

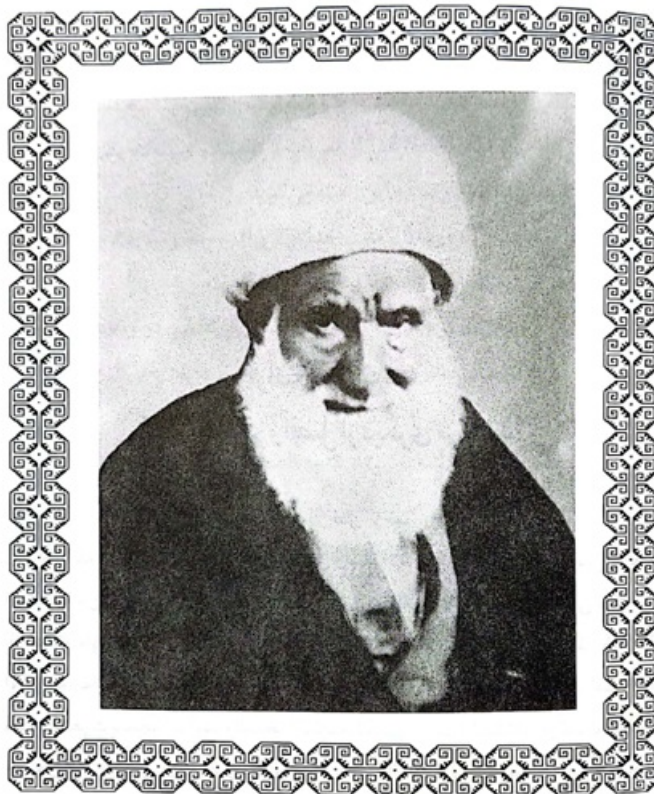
زینب از خیمه برآمد باقلق *** دید ماهی خفته در زیر شفق

از جگر نالید کای ماه تمام *** بی تو بر من زندگی بادا حرام

دختر رشید امیرالمؤمنین زینب مظلومه علیها السلام دنبال برادر آمد، او را بر روی نعش پسر دید، حضرت را از روی نعش علی علیه السلام بلند کرد، برادر را نگریست، دید خون علی علیه السلام است که از محاسن برادرش بر زمین می چکد.

1- مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سره

اشاره



(از مشهد مقدس)

ص: 367

اشاره

کدام یک برتر و افضل از دیگری می باشد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى تفرد بالوحدانيه، وتجرد عن وصمه الامكانيه، الذى علافتعالى بالعزه السلطانيه عن أن يتفكر فى ذاته بالقوى المتفكره والمتخيله والعقلانيه، ودنى فندانى بالرحمه الرحمانيه على الانسيه والجانيه، وأرباب الكفريه وأصحاب الإيمانيه، والصلاه على خلاصه الأ-كواني، تقاه جلاله العدنانيه، دارس مدارس علوم الربانيه، وفارس مفارس ميدان العرفانيه. محمد المبعوث بالحجه القرآنيه، والمحججه الفرقانيه، لتكميل مراتب الانسانيه، وارتقاء الخليفه من حضيض الحيواني الى ذروه الفوز والزلفى والقربانيه، والسلام على آله وأولاده الذين هم نجوم الشريعه للمهتدين بالاحكام الشرعانيه، وبدور الطريقه للسالكين فى لياليها الظلمانيه، وشموس الحقيقه للسائحين فى ضيا فيها الهيمنانيه ولعنه الله على أعدائهم ومخالفهم فى وظائفهم الحقانيه من الآن الى يوم قيام الميزانيه.

000

در پیرامون این مسأله كه آیا قرآن افضل و برتر از اهل بيت عليهم السلام است، و يا اهل بيت عليهم السلام برتر از قرآنند در ميان علماء اعلام اختلاف وجود دارد، چون این مقام پرتگاهی است بسیار خطرناك لذا حقیر در این رابطه نظری ندارم، تنها به نقل نظریه

ص: 368

عالم عارف و عنصر لطیف، فقیه متکلم، واعظ متبحر، مولا علی اکبر فرزند محمد باقر ایجی اصفهانی مؤلف کتاب گرانقدر زبده المعارف الکبیر، که به دلیل شهرت و معروفیتش در میان علماء حقّه، غنی از تعریف و توصیف است کفایت می کنم.

معظم له در زبده المعارف در این زمینه می گوید:

از ظاهر احادیث زیادی که از رسول خدا صلی الله علیه واله و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده استفاده می شود که قرآن برتر از اهل بیت علیهم السلام و افضل از آنها است.

زیرا رسول خدا صلی الله علیه واله این در حدیث معروف و متواتر ثقلین در وصف دو امانت بزرگی که در میان امت از خود به جا گذاشته است می فرماید: یکی از این دو امانت اکبر از دیگری است، و آن قرآن است...

در لفظ دیگر به جای کلمه «اکبر» از کلمه «اطول» استفاده شده است.

و در لفظ دیگر از همین حدیث هر دو را متساوی اعلام فرموده است، بدین ترتیب که دو انگشت سیبانه خود را که از نظر طول برابرند کنار هم گرفته و فرموده است:

«هما کھاتین» آندو همانند این دو انگشت منند یعنی از نظر رتبه و فضل باهم برابرند سپس انگشت وسطی و یکی از دو انگشت سیبانه اش را کنار هم گرفته و فرمود:

«ولا أقول کھاتین» یعنی نمیگویم مثل این دو انگشت من یکی از دیگری بلندتر است.

ابعاد مسأله :

در اینجا لازم دیدم که مسأله را به ترتیب زیر از سه بعد آن مورد دقت، و بحث و

بررسی قرار دهم :

1- بحث در پیرامون جمع احادیث وارده در رابطه با مسأله حاضر.

2- بحث درباره اینکه آیا قرآن بر اهل بیت علیهم السلام برتری دارد و یا اهل بیت علیهم السلام برتر از قرآن است؟

ص: 369

3- بحث درباره آنکه آیا قرآن و اهل بیت علیهم السلام به عنوان دو امانت بر جا مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله با هم برابر بوده و هیچکدام بر دیگر برتری ندارد؟

اما بحث اول:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ »

قرآن و عترت علیهم السلام هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر به من ملحق شوند.

به عبارت دیگر، هر کجا قرآن برود اهل بیت علیهم السلام هم می روند، و هر کجا اهل بیت علیهم السلام بروند قرآن هم می رود پس چون به هیچ وجه از هم تخلف نمی کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دو انگشت سبابه خود تشبیه فرمودند که بر حسب طول هیچکدام از آنها از دیگری بلندتر نیستند، زیرا بر فرض اگر یکی از آنها بلندتر از دیگری بود آن مقدار زیادی را می شد موضع تخلف به حساب آورد.

با این حساب تشبیه به دو انگشت سبابه به منظور عدم تخلف آنها از همدیگر مورد استفاده قرار گرفته نه به منظور مساوی بودن آنها از نظر فضل و برتری.

واما بحث دوم:

چون تحقیق این مسأله بسیار عظیم و دشوار است لذا لب فرو بستن درباره آن بهتر و سزاوارتر است، ولی چون علمای امامیه متعرض آن شده اند ما نیز در محدوده توان فکری و ظرفیت فهم مان به بررسی در پیرامون آن می پردازیم.

در روایتی آمده که امام باقر علیه السلام به سعد خفاف فرمود: ای سعد قرآن را یادگیر که آن در روز محشر به نیکوترین صورتی وارد محشر می شود، در حالیکه اهل محشر آن روز در یکصد و بیست هزار صف قرار می گیرند، که هشتاد هزار صف آنها را امت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چهل هزار صف دیگر را سایر امتها و ملتها تشکیل میدهند. آنگاه

ص: 370

آن بر صفوف مسلمانان می گذرد، وقتیکه مسلمانان او را می بینند میگویند:

ما این مرد را به صورت و وصف وی می شناسیم، و میدانیم که او از جمله مسلمین است، و به دلیل عبادت و طاعت بیشتری که به جا آورده این نور و جمال به وی عطا شده و به ما نصیب نشده است.

پس از آن بر صف شهداء عبور می کند، و شهداء می گویند:

او را می شناسیم، او از شهداء است.

عده ای از علماء، فضیلت و برتری قرآن بر اهل بیت علیهم السلام را ترجیح داده، و از ظاهر حدیث متواتر ثقلین بر آن استدلال کرده اند، دلیل و حجت آنها بر ادعای خود از کلمه «أطول» در یک لفظ حدیث، و کلمه «اکبر» در لفظ دیگر آن و بالاخره کلمه «أفضل» در لفظ دیگری از حدیث مایه می گیرد حدیث تجسم قرآن در روز قیامت به صورت شخصی زیبا، و عبور آن از صفوف ثقلین، و شهدای دریاها و خشکی، و انبیاء و مرسلین که ذیلاً ارائه می شود ظاهراً دلالت بر همین دیدگاه دارد.

ولی او در دریا شهید شده است، چون ثواب شهدای دریا به خاطر ضیق مکان و شدت محاصره شهید در آن شرایط از شهدای خشکی بیشتر است بهمین دلیل این نور و جمال، و بهاء و کرامت به وی داده شده است.

سپس بر صف شهدای دریا عبور می کند، هنگامی که شهدای بحر او را می بینند می گویند:

درست است که او از شهدای بحر است ولی این مقام بلند و عظمت را از آنجا به دست آورده که در جزیره شهید شده است که از دیگر جاهای دریا خطرناکتر و وحشناکتر است.

آنگاه بر صف پیامبران می گذرد، چون پیامبران او را با آن بهاء و جمال می بینند می گویند:

معلوم است که این مرد از پیامبران است، ولی او را به نام نمی شناسیم، آنگاه پیامبران به

حضور رسول خدا صلی الله علیه واله مشرف شده و عرض می کنند:

یا رسول الله ما این جوان را نمی شناسیم.

حضرت از آنان سؤال می کند: آیا او را نمی شناسید؟

می گویند: نه.

رسول خدا صلی الله علیه واله می فرماید:

این جوان حجت خداست، و سپس به او سلام می کند. و... (1)

درست است که این حدیث دلالت بر فضیلت و برتری قرآن نسبت به پیامبران دارد، ولی تعمیم آن به صورتی که حتی شامل پیامبر بزرگوار اسلام هم بشود، به دو دلیل مورد اشکال است:

1- افضلیت قرآن از رسول خدا صلی الله علیه واله را در بر می گیرد که احدی از علماء اسلام قائل به این قول نیست.

2- از اجتماع انبیاء و شرفیابی شان به حضور رسول خدا صلی الله علیه واله ، و سؤالشان از آن حضرت درباره قرآن به منظور رفع ابهام که در متن حدیث مورد بحث آمده پیدا است که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله در آن روز بیرون از صف انبیاء و در مقامی بالاتر از آن قرار میگیرند.

با این حساب این حدیث به برتری قرآن از انبیاء به جز پیامبر خاتم صلی الله علیه واله دلالت میکند.

بدین ترتیب عقل و اعتبار نه تنها برتری و فضیلت قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه واله را نمی پذیرد، بلکه بر عکس بر فضیلت و برتری رسول خدا صلی الله علیه واله از قرآن صحه می گذارد.

و با ثبوت فضل و برتری پیامبر خاتم صلی الله علیه واله بر قرآن، فضل و برتری ولی اولیاء، و سید اوصیاء امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیز از قرآن ثابت می شود، زیرا

ص: 372

1- خزینه الجواهر، ص 286-287، ح 14.

« قُلُّوا تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَ كُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَ كُمْ ، وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ » (1)

منظور از «انفسنا» امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. (2)

ص: 373

1-61- آل عمران: 3.

2- نزول آیه شریفه مباحثه درباره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر افراد کساء را اعلام زیر از حفاظ و علمای اهل سنت روایت کرده اند: 1- حافظ احمد بن حنبل در مسند، ج 1، ص 185. 2- حافظ نسائی در خصائص علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 81-82 3- حافظ موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، ص 59-60، و نیز در «مقتل الحسین» ج 1، ص 2. 4- حافظ ابن عساکر دمشقی در بخش ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 226-227، ح 271. 5- حافظ عزالدین ابن اثیر جوزی در اسد الغابه، ج 4، ص 25-26. 6- بری تلمسانی در الجوهره، ص 7069. 7- سبط بن جوزی در تذکره الخواص، ص 18-19. 8- حافظ کنجی شافعی، در کفایه الطالب، ص 85. 9- حافظ حموی در فرائد السمطین، ج 1، ص 377-378، ح 307. 10- زرنندی در نظم در السمطین، ص 108107. 11- صفوری در نزهه المجالس، ج 1، ص 224. 12- یافعی در مرآه الجنان، ج 1، ص 109. 13- ابن کثیر دمشقی در البدایه و النهایه، ج 7، ص 340. 14- ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ج 7، ص 60، و در الاصابه، ج 2، ص 503، ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام. 15- ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ص 126-127. 16- حاکم نیشابوری در المستدرک، ج 3، ص 150. 17- حافظ بیهقی در سنن الکبری، ج 7، ص 63. 18- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ج 1، ص 120، ح 172. 19- حافظ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص 25. 20- حافظ ذهبی در تلخیص المستدرک، مطبوع در ذیل مستدرک، ج 3، ص 150 و به صحت آن اقرار کرده است. 21- حافظ جلال الدین سیوطی در در المنثور، ج 2، ص 39. و ...

اگر بپذیریم که امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه واله است فضل و برتری او بر قرآن همانند برتری رسول خدا صلی الله علیه واله بر آن ثابت است.

و نیز در روایات زیادی آمده که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:

یا علی روحک رُوحی ، ونفسک نَفْسِی ، ولحمک لَحْمِی ، ودمک دَمِی . (1)

یا علی روح تو روح من، نفس تو نفس من، و گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من است.

و در روایت دیگر رسول خدا صلی الله علیه واله به جبرئیل فرمودند:

إِنَّهُ (علی) مَنِّي ، وَأَنَا مِنْهُ . (2)

و در روایت دیگری آمده رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود:

ص: 374

1- بحار الأنوار، ج 43، ص 314، ح 73

2- حدیث را در منابع زیر می توان دید 1- فضائل احمد بن حنبل، ص 121، ح 241، و 242. 2. معجم الکبیر طبرانی، ج 1، ص 318. بخش ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 1، ص 168، ح 215. 3- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، ج 2، ص 107. 4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 219، و ج 10، ص 182. 5- معجم ابن اَبار، ص 165. 6- کفایه الطالب، ص 274، و ص 275. 7- ذخائر العقبی، ص 68. 8- الریاض النضره، ج 3، ص 131. 9- مختصر تاریخ دمشق ابن منظور، ج 17، ص 321. 10- فرائد السمطین، ج 1، ص 258. 11- نظم درر السمطین، ص 258. 12- مجمع الزوائد، ج 6، ص 114، و 122. 13- لسان المیزان، ج 4، ص 406. 14- عمدہ القاری ج 16، ص 214. و ...

من و علی از یک نوریم که پروردگار متعال چندین هزار سال پیش از آفرینش جهان هنگامی که هنوز خبری از آسمانها و زمین و ملائکه و دیگر آفریده ها نبود ما را آفرید، و ما در سرادقات عزت و جلال وی مشغول تسبیح ذات مقدس او بوده، و یک چشم به هم زدنی هم به او شرک نورزیدیم، سپس هنگامی که اراده فرمود جهان را بیافریند ما را واسطه آفرینش عالم قرار داد و افلاک و ملائکه را خلق نمود، ملائکه نظر به عظمت و بهاء نور ما نمودند و در مقام عبودیت، و تسبیح و تقدیس ما برآمدند، پس ما خدا را تسبیح کردیم، و ملائکه تسبیح و تقدیس ذاک پاک او را از ما آموخته و او را تسبیح و تقدیس نمودند، ما او را تهلیل کردیم، و ملائکه تهلیل را از ما آموخته و به تهلیل او پرداختند.

اگر ما ملائکه را یاد نمیدادیم آنان خدا را نشاخته و تسبیح و تقدیس و تهلیل او را نمی توانستند به جا بیاورند.

آنگاه آن نور را از صلیبی به رحمی، و از رحمی به صلیبی منتقل فرمود تا بالاخره در صلب عبدالمطلب قرار گرفت، آن نور را در صلب عبدالمطلب به دو نیم کرد، نیمی از آن را که نور من بود در صلب عبدالله، و نیمی دیگر که نور علی بود در صلب ابوطالب قرار گرفت. (1)

ص: 375

1- فضائل علی بن ابی طالب، احمد بن حنبل، ص 178-179، ح 251. این حدیث در منابع زیر آمده است: 1- مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزلی، ص 87 ح 130، و 131، و 132. 2- الفردوس بمأثور الخطاب ابن شبرویه دیلمی، ج 1، ص 50. بخش ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 151، ح 185، و 186. 3- مناقب علی بن ابی طالب، خوارزمی ص 165. و نیز در مقتل الحسین، ج 1، ص 50. 4- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 171. 5- کفایه الطالب، ص 314، و 315 و 316. 6- الرياض النضرة، محب الدین طبری، ج 3، ص 120. 7- مشارب الأذواق، میر سید علی همدانی، ص 52، و نیز در موده القریبی مطبوع در ضمن ینابیع الموده، ص 256. 8- فرائد السمطین، حموینی ج 1، ص 43، و 44. 9- نظم در السمطین، ص 79. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج 2، ص 229. 10- مختصر التحفه الاثنی عشریه، سید محمود آلوسی، ص 168. و ...

ناگفته نماند که اتحاد نور رسول خدا صلی الله علیه اله و نور امیرالمؤمنین علیه السلام اتحاد بر وجه حقیقت است نه مجاز، که در این صورت امیرالمؤمنین علیه السلام همانند رسول خدا صلی الله علیه اله افضل از قرآن خواهد بود.

در روایتی آمده:

عَنْ اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام قال :

نَزَلَ الْقُرْآنُ اَرْبَعَةَ اَرْبَاعٍ : رُبْعٌ فِينَا ، وَرُبْعٌ فِى عَدُوِّنَا ، وَرُبْعٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ ، وَرُبْعٌ فَرَائِضٌ وَاحْكَامٌ ، وَكُنَّا كَرَامِ الْقُرْآنِ . (1)

قرآن بر چهار بخش نازل شده: بخشی در فضل ما اهل بیت، و بخشی در مذمت دشمنان

ما، و بخشی در پیرامون حلال و حرام، و بخشی در رابطه با فرائض و احکام است.

و در حدیث دیگری از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

نَزَلَ الْقُرْآنُ اَثَلَاثًا : كُلُّ فِينَا ، وَ تُلْتُ فِى عَدُوِّنَا ، وَ تُلْتُ فَرَائِضَ وَ احْكَامَ ، وَ سَنَنْ وَ اَمْثَالُ . (2)

ص: 376

1- تفسیر طبری، ص 44. این حدیث را نامبردگان از حفاظ اهل سنت روایت کرده اند. 1- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ج 1، ص 46، ح 5 آورده، و ح 60 از آن را از جبری، و ح 61 را از نصر بن مزاحم، از ابی الجارود در تفسیر عتیق. 2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 44، از اصبع بن نباته، از امیرالمؤمنین علیه السلام. 3- خواجه کلان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ص 126. و ...

2- شواهد التنزیل، ج 1، ص 4544، ح 59 خواجه کلان قندوزی نیز این حدیث را در ینابیع الموده، ص 126 روایت کرده است.

قرآن بر سه بخش نازل شده: بخشی درباره ما اهل بیت، و بخشی درباره دشمنان ما،

و بخشی در پیرامون فرائض و احکام و سنن و امثال است.

و در روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده که فرمود:

نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَيْنَا وَ لَنَا كَرَامَةٌ (1)

قرآن بر ما نازل شده، و گرانمایه ترین آیات آن در مدح و وصف ماست.

بنابر آنکه کل آیات قرآن در وصف و مدح اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله باشد، برتری و فضل مدح بر ممدوح، و وصف بر موصوف از نظر عقلی صحیح و قابل قبول نیست.

خلاصه :

انتقاد از نظر مدعیان فضل و برتری قرآن از اهل بیت علیهم السلام :

اگر منظور (مدعیان برتری و فضل قرآن بر اهل بیت عصمت علیهم السلام) از قرآن همین نقوشی است که بر روی کاغذ رسم شده و حکایت از الفاظ و کلمات دارد، در این صورت از خود جسارت به خرج داده و مقام و منزلت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را دست کم گرفته اند.

زیرا آنچه در قرآن است جز نقوشی که بر روی کاغذ رسم شده، و حاکی از الفاظ و

کلمات است چیز دیگری نیست.

در این صورت باید دانست که مدلول این نقوش رسم شده بر روی کاغذ یعنی الفاظ و کلمات خدا هزاران سال پیش از نزول آن در عالم انوار در نفس مقدس مقام ولایت یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن عالم با نفس مقدس نبوی متحد بودند و وجود

ص: 377

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 42، ح 56. و نیز این حدیث را شیخ سلیمان قندوزی در ینایع الموده، ص 126، از ابوالجارود، و ابوبصیر و خیشمه و آنها از: امام باقر علیه السلام روایت کرده اند.

داشته که به مراتب بر نقوش مترسم بر روی کاغذ برتری و فضیلت دارد.

زیرا شرف و فضیلت این نقوش از الفاظ و کلمات قرآن نشأت گرفته، و شرف و فضیلت الفاظ و کلمات قرآن به اعتبار معانی آن است که این الفاظ تجلی آن است، و شرف و فضیلت کاغذی که نقوش بر روی آن رسم شده از نقوش مترسمه نشأت گرفته و شرف جلد قرآن از کاغذی که نقوش الفاظ قرآن بر آن نقش بسته است سرچشمه می گیرد.

با این حساب چگونه نقوش رسم شده بر روی کاغذ قرآن بلکه الفاظ و معانی آن می تواند بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فضیلت و برتری داشته باشد؟

بلکه می توان گفت:

مؤمن کامل الایمان نیز مقامش از مابین الدفتین برتر و بالاتر است.

و اگر منظورشان از قرآن علم خدا باشد که آنرا بر سبیل مجاز بر مابین الدفتین اطلاق می کنند در این صورت تا هنگامی که علم الهی در خارج متجلی نشده عین ذات مقدس پروردگار متعال است که کسی را یارای سخن گفتن درباره آن نیست. و اگر علم را به اعتبار تجلی و ظهور در مظاهر خارجی لحاظ می نمایند در آن صورت می توان گفت: یکی از مظاهر علم الهی مابین الدفتین، و یکی دیگر روح مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

با این حساب روح مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام علاوه بر اینکه مظهر علم الهی است مظهر سایر صفات حضرت حق تعالی از قبیل قدرت، سمع، بصر و... می باشد. چنانکه در روایتی از خود آن حضرت آمده است که فرمود:

أَنَا يَدُ اللَّهِ، أَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ . أَنَا عَيْنُ اللَّهِ . أَنَا جَنْبُ اللَّهِ . أَنَا لِسَانُ اللَّهِ ، أَنَا كَلَامَ اللَّهِ . (1)

من دست خدا، قدرت خدا، چشم خدا، قرب و نزدیکی خدا، وزیان خدا، و کلام خدا هستم.

ص: 378

1- بصائر الدرجات، شیخ صفار، ص 81 ح 2، و ص 84 ح 13.

یعنی مابین الدفتین بجز آنکه بر زبان حال می گوید:

من کلام صامت خدا هستم نمی تواند سایر مراتب و صفات خدا را ادعا نماید، ولی

امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل ادعای مابین الدفتین می فرماید:

أَنَا كَلَامَ اللَّهِ التَّاطِقُ ، أَنَا يَدُ اللَّهِ ، أَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ

در هر موردی که گفته شود منظور از قرآن مابین الدفتین است در همان مورد می توان گفت امیرالمؤمنین علیه السلام مظهر اسماء حسنی، و مظهر کلیه صفات کمال حق، و آئینه حق است که هر آنچه در کنز مخفی بود در نفس مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه واله و سپس در نفس مقدس ولی الله الاعظم امیرالمؤمنین علیه السلام متجلی شده و نقش پذیرفته است.

چه خوب گفته اند بعضی از محققین!!

لا- مَعْنَى لِنَفْضِ كَلَامِ الْمُؤَلَّفِ مِنَ الْحُرُوفِ وَالْأَصْوَاتِ الْمَخْلُوقَةِ . . . تَبَعًا لِلْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ الْغَيْرِ الْقَارِئَةِ الدَّاتِ ، الْحَاوِي لِفَقْهِ الْعَادِمِ لِلْفَاهِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْكَمَالَاتِ الْإِنْسَانِيَةِ ، عَلَى النَّفْسِ الْمُقَدَّسَةِ الْكَامِلَةِ الْمُتَّصِلَةِ فِي الْوُجُودِ ، الْمُسْتَبْتَبَةِ فِي مُحَامِدِهَا وَمَحَاسِنِ نَبِيِّهَا بِالرَّبِّ الْمَعْبُودِ الْوَاجِبِ الْوُجُودِ .

معنی ندارد کلامی را که از حروف و اصوات تشکیل یافته و به تبع اجسام فناپذیر غیر ثابت به وجود آمده و حاوی فقه و دیگر کمالات انسانی است بر نفوس مقدس کامل و دارای اصالت در وجود که در فضائل و محسناتش به پروردگار معبود، و ذات مقدس

واجب الوجود شباهت دارند برتری و فضیلت دهیم.

اگر گفته شود:

قران هدایت کننده و حاکمی است که امت از آن پیروی می کنند. در جواب می گوئیم:

أَنَّهُ نُورٌ ، سِرَّ رَاجِعٌ مُنِيرٌ أَنْزَلَهُ اللَّهُ مَعَهُمْ لِيَسْتَضُوا بِضَوْئِهِ ، وَيَسْتَنِيرُوا بِنُورِهِ ، وَ تَرْجِيحُ السَّرَّاجِ عَلَى مَنْ شَعَلَ لَهُ الشَّرَاحُ مِمَّا يَأْتِي عَنْهُ بِدِيهِهِ أَهْلِ الْعِرْفَانِ ، وَالْقَدْحُ فِيمَا يَحْكُمُ بِهِ الْبَدِيهِهِ مِمَّا يُوجِبُ رَفَعَ الْأَمَانِ .

ص: 379

قرآن نور و چراغی است روشنی بخش که خدا آنرا برای خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام فرو فرستاده تا از تابش آن نور گرفته و به وسیله نور آن منور شوند، و برتری دادن چراغ بر کسی که چراغ برای او روشن شده چیزی است که بداهت اهل عرفان آنرا رد می کند، و تضعیف چیزی که بداهت و روشنی آن بر ثبوتش حکم میکند

چیزی است که موجبات رفع امان را فراهم میکند.

اگر قرآن تنها به دلیل سببیتش در هدایت اشرف و افضل از اهل بیت علیهم السلام باشد لازم می آید جبرئیل در شرافت و برتری اولویت بر قرآن داشته باشد، در حالیکه جبرئیل در مقام خدمتگزاری اهل بیت علیهم السلام به خود بالیده و بدین سبب بر دیگران افتخار می کند، و همواره چشم داشتش از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله آن بود که او را در زمره خود بپذیرند.

نتیجه تفحص :

آنچه از تتبع احادیث، و مناقب و مفاخر، و کیفیت ولادت آنها و آنچه هنگام ولادت از آنان دیده شده از قبیل خواندن قرآن و کتب آسمانی دیگر، و آنچه قبل از تجلی در بدن عنصری شان از خود خبر داده اند برای حقیر روشن شده آن است که علوم آنها از راه اجتهاد حاصل نشده و آن را از قرآن نگرفته اند، بلکه آیات و الفاظ قرآن که در طول بیست سال تدریجا به وسیله جبرئیل از بیت المعمور برای رسول خدا صلی الله علیه و اله نازل می شد برای هدایت امت بود، و وجود مقدس، و نفوس قدسیه الهی اهل بیت علیهم السلام از بدو آفرینش مظهر علم حضرت حق بودند، و هنگام نزول قرآن چیزی نبود که آنها از آن اطلاعی نداشته و نیاز به اخذ آن از قرآن داشته باشند.

حجیت قرآن از کجا مایه می گیرد؟

همانگونه که آیات قرآن پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و اله مظهر علم باری تعالی شد، انوار مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله و آل اطهار علیهم السلام نیز در آغاز پیدایش جهان مظهر علم الهی شدند، و به دلیل مطابقت تام و تمام قرآن با علم آنان قرآن شریف حجیت یافت.

بنابراین روشن است که قرآن برای هدایت و ارشاد آنان نازل نشده است، بلکه به منظور بیان مناقب و محامد، و مفاخر ایشان به عنوان اسوه انسانیت، و هدف حرکت بشر به سوی آن و تطبیق خود با آن اسوه و هدف متعالی نازل شده است.

اگر چه موضوع بحث ما در اینجا بیان موقعیت قرآن کریم از نظر کاربرد و اهداف عالی آن است ولی به دلیل ارتباط تنگاتنگ آن با حقیقت وجودی و اوصاف و فضائل

آل البیت علیهم السلام در اینجا از ذکر مطالبی ناگزیریم.

در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَنَا التُّقَطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ .

من همان نقطه تحت باء هستم.

و بعد فرمودند:

أَنَا وَجْهَ اللَّهِ (1) وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ، وَأَنَا يَدُ اللَّهِ، وَأَنَا الْقَلَمُ الْأَعْلَى، وَأَنَا اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ . (2) وَأَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ، وَالْأُمَّةُ مِنْ أَوْلَادِي يَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحَبُّوا وَأَرَادُوا، لَنَا وَاحِدٍ، أَوْلْنَا مُحَمَّدٍ وَآخِرْنَا مُحَمَّدٍ، وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدٍ، وَكَلْنَا مُحَمَّدٍ، فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا، وَنَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ، وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ، وَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَخُصُوصِيَّتَنَا وَمَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبِّنَا، وَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَسِيئَتَهُ فِيْنَا . (3)

من وجه خدا، و جنب خدا، و دست توانای خدا، و قلم اعلی، و لوح محفوظ هستم من با اجازه پروردگار متعال زنده میکنم و می میرانم، من به رازهای پوشیده در اعماق دلهای شما آگاهم، و فرزندان من از ائمه طاهرین علیهم السلام همه اینها را می دانند و هر وقت دوست داشتند و خواستند می توانند بدان عمل کنند، زیرا ما همه از یک نور آفریده شده ایم، اول ما محمد، و آخر ما محمد، و وسط ما محمد، و همه ما محمد است، پس ما را از هم جدا

ص: 381

1- همان، ص 84-86 حدیث 6.1

2- همان، ص 84، ح 13.

3- بحار الانوار، ج 26، ص 6، ح 1.

نکرده و به تفاوت در میان ما قائل نشوید، هنگامی که ما بخواهیم خدا میخواهد، و هنگامی که ما اکراه داشته باشیم خدا اکراه دارد.

وای بر حال کسانی که به فضل و خصوصیات ما و بدانچه پروردگارمان به ما عطا فرموده است بدیده انگار بنگرند، هر کس چیزی از آنچه را که خدا به ما عطا فرموده است انکار کند قدرت خدای عز و جل، و مشیت او درباره ما را انکار کرده است.

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُنْتُ وَلِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ.

هنگامی که هنوز آدم در میان آب و گل قرار داشت من ولی خدا بودم.

وَقَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَةَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهِيَ الْكِتَابَ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ، وَهِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِقُدْرَتِهِ، وَهِيَ مَجْمُوعُ صَوَرِ الْعَالَمِينَ، وَهِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعُلُومِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَهِيَ الشَّاهِدُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ، وَهِيَ الْحِجَّةُ عَلَى كُلِّ جَا حِدٍ، وَهِيَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ، وَهِيَ الطَّرِيقُ الْمَحْدُودِ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَهِيَ السَّبِيلُ الْمَمْدُودِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

صورت انسانی بزرگترین حجت پروردگار برای آفریده های اوست آن همان کتابی است که با دست توانای خود آنرا نوشته، و همان هیكلی است که با قدرت خود آنرا سر و سامان داده، و آن مجموعه صورتهای جهانها، و نمونه ای از علوم موجود در لوح محفوظ و صورت ظاهر هر باطنی است، و آن حجت خدا برای هر منکر خدا و قدرت لایزال او و صراط مستقیم است، آن راه متصل به هر نیکی، و راهی است که در میان بهشت و دوزخ کشیده شده است.

خلاصه:

کلیه فضائل و مناقب و مفاخری که درباره قرآن می توان گفت، درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همان را می توان گفت، زیرا هم اکنون روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه واله و ائمه معصومین علیهم السلام در دست ماست که کلیه فضائل و محسنات قرآن را بر امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاق کرده است.

به طور قطع قسمت نامحدودی از فضائل آن بزرگوار هنوز در پس پرده خفا مانده،

و به دلیل ترس از دشمنان او و یا عدم تحمل و طاقت دوستان از ذکر آن خودداری شده است.

چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و اله در همین رابطه فرمود:

وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَا أَنَّ يَقُولَ فَيَكُ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فَيَكُ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذَ التُّرَابَ مِنْ أَثَرِ قَدَمَيْكَ يُطَلَّبُونَ بِهِ الْبِرْكَةَ. (1)

قسم به خدائی که جان من در ید قدرت اوست اگر ترس این نبود که گروههایی از امت من درباره تو آنچه را که مسیحیان درباره عیسی گفتند بگویند، امروز در رابطه با مقام والای تو مطلبی می گفتم که هر مسلمانی که از کنار تو رد می شود خاک رد پای تو را

میگرفت و از آن برکت می جست.

و در روایتی آمده که آیه شریفه:

ص: 383

1- معجم الکبیر، حافظ طبرانی، ج 1، ص 320، ح 951. حدیث بالا را اعلام زیر از اهل سنت نیز روایت کرده اند 1- خرکوشی در، شرف النبی، ص 293. 2- حافظ بن مغازلی در، مناقب علی بن ابی طالب، ص 237، ح 285. 3- علامه میسدی در، شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ص 113. 4- حافظ موفق بن احمد خوارزمی در، المناقب، ص 129، ح 143، و ص 158، ح 188، و ص 311، ح 31، و در، مقتل الحسین، ج 1، ص 45. 5- شیخ علی بن حمید قرشی در، مسند شمس الأخبار، ج 1، ص 99. 6- حسام الدین حمید بن احمد محلی در، حدائق الوردیه، ج 1، ص 23. 7- شجری در، امالی خمسیه، ج 1، ص 133. 8- ابن ابی الحدید معتزلی در، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 168. 9- حافظ کنجی شافعی در، کفایه الطالب، ص 264. 10- خواند میر در حبیب السیر، ج 1، ص 402. 11- قندوزی حنفی، در ینابیع الموده. ص 128. و ...

« قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ وَ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا » . (1)

بگو ای پیامبر: اگر دریاها برای ثبت کلمات پروردگارم مداد باشند پیش از آنکه ثبت کلمات پروردگار به پایان برسد دریاها تمام می شوند، گرچه همانند آن دریاها را به کمک آن بگماریم

و آیه شریفه:

« وَأَنْ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » . (2)

اگر کلیه درختانی که در روی زمین وجود دارد قلم باشند، و دریاها روی زمین را دریاها را دیگر به حدود هفت برابر آن یاری دهند، کلمات پروردگار عالمین تمام

نمی شود که خداوند عزیز و حکیم است.

درباره آن حضرت نازل شده است. و چه بسیار از اوصاف، و وجوه شرف از ناحیه

جامعیت حقیقت انسانی که نسخه ای از عالم ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت است شامل حال آن حضرت می شود که لا تعدد لاتحصی است.

چنانکه او خود به هنگام زیارت مرقد منور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله فرمود:

اللَّهُمَّ هَذَا أَوَّلُ الْعِدَدِ ، وَصَدَّاحِبُ الْأَبَدِ ، وَنُورُكَ الَّذِي قَهَرْتَ بِهِ بَوَاسِقَ الظُّلْمِ وَغَوَاسِقَ الْعَدَمِ ، مِنْكَ وَبِكَ وَ لَكَ وَإِلَيْكَ ، رُوحَهُ نُسِّخَهُ
الاحديه فِي اللاهوتِ وَ جَسَدَهُ صُورَهُ مَعَانِي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ ، وَ قَلْبُهُ خَزَائِنُهُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ طَاووسِ الْكِبْرِيَاءِ ، وَ حَمَامِ الْجَبْرُوتِ .

پروردگارا این - یعنی رسول خدا صلی الله علیه واله - اثر آغازین، و مصاحب ابدیت یعنی ماندگار ابدی، و نور توست که به وسیله آن
برابرهای سترگ و ضخیم ظلمت، و تاریکیهای عدم غالب آمدی.

ص: 384

1-19 / الکهف: 18.

2-27 / لقمان: 31

پروردگارا او از تو آغاز کرده و به وسیله قدرت لایزال تو خلقت هستی به خود پوشیده و ملک تو بوده و بازگشت او به سوی توست، روح او نسخه احدیت در عالم لاهوت و جسد او صورت معانی ملک و ملکوت، و قلب او خزانه علم توست که مرگ و زوال هرگز، تو را در نمی یابد، او طاووس کبریاء و کبوتر جبروت است.

حالا که این فقرات در وصف رسول خدا صلی الله علیه واله صحیح و با حقیقت آن حضرت منطبق است با در نظر گرفتن اتحاد نور آن حضرت و نور امیرالمؤمنین علیه السلام - بنابر آیات و روایاتی که در این زمینه وجود دارد - اطلاق کلیه اوصاف آن حضرت جز نبوت و خصائص آن، بر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز صحیح و منطبق با حقیقت آن بزرگوار خواهد بود.

بر این اساس برتری دادن کلام خدا بر آن جناب صحیح نبوده و نفوس خالی از غرض و مرض شدیداً از آن نفرت داشته و دوری می پویند. ممکن است گفته شود:

با توجه به اخبار مستفیضه که بطرق بسیار متجاوز سیصد و سی طریق وارد شده و مخالف و موافق آنها را در کتب خود ثبت کرده اند که قرآن کریم اکبر، و به لفظی افضل، و به لفظ دیگر اطول از سید اعظم، و صدیق معظم است چگونه بر خلاف آن می توان نظر داد؟
جواب می دهیم :

با وجود دلایل عقلی و نقلی فراوانی که بر تأیید نظر ما وجود دارد احادیثی را که طرفداران افضلیت قرآن بر آن تمسک جسته اند می توان به ترتیب زیر و به گونه ای توجیه کرد که منافات میان دلایل و احادیث مورد استفاده طرفین به طور کلی منتفی شود.

الف : اطلاق وصف اکبر به قرآن بر اساس ابهام و کلیت آن است.

در قیاس منطقی که کبری را به دلیل اشمالش بر صور گوناگون کلی، و صغری را به

جزئیت و تعین آن - اگر چه جزئیت و تعین آن نسبی باشد - صغری می گویند.

چون قرآن کریم از ناحیه دلالت آن کلی بوده و ابهام دارد، و اختلاف فرق و در برداشت از آن به دلیل آن است که قرآن ذو وجوه و مشتمل بر احتمالات

زیادی بوده و افهام و اذهان مراجعین به قرآن نیز مختلف است لذا هر گروه در چارچوبه نوع فکر و برداشت خود از قرآن کریم بهره برداری کرده و به صحت مذهب خود استدلال کرده اند.

غافل از آنکه رسول معظم اسلام صلی الله علیه وسلم که طرف خطاب حضرت حق و مخزن اسرار قرآن است ضمن وصیت معروف و غیر قابل انکار خود طی سخنانی که به حدیث ثقلین معروف بوده و با اسناد و طرق صحیح و فوق العاده زیاد از طرق شیعه و سنی روایت شده بر لزوم تمسک به ثقلین (قرآن و عترت) به منظور فهم صحیح کلام الله مقدس تأکید اکید فرموده اند.

چون می دانستند که قرآن به دلیل کلیت و ذو وجوه بودنش به تنهایی برای راهنمایی و ارشاد گروههای گوناگون با سیستم های فکری گوناگون و شرایط فهم مختلف شان کافی نیست، بلکه مبین و مفسر معصومی می خواهد که معانی صحیح آیات قرآن را که فرو فرستنده آن اراده فرموده است بر مردم القاء فرماید.

پس عترت پیامبر صلی الله علیه واله ، در بیان رفع ابهام، نقش صغری قضیه را داشته و قرآن کریم در ابهام، و کلیت و عمومیت کبرای آن می باشد و این توجیه بسیار متین، و با آن تضاد و منافات موجود در میان ادله طرفین از میان می رود.

ب: ممکن است قرآن به نظر مردم و در چارچوبه درک و قدرت اندیشه مردم اکبر باشد، زیرا اکثریت مردم در عصر نزول قرآن منافق بودند، و مؤمنین غیر منافق نیز غالباً از مرتبه و موقعیت بسیار بلند اهل بیت عصمت علیهم السلام بی خبر بودند، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه واله به منظور نشان دادن مقام و موقعیت والای امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن حضرت فرمودند:

يَا أَبَا الْحَسَنِ مَثَلِكُ فِي أُمَّتِي مِثْلُ: « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ ، وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَيِ الْقُرْآنِ ، وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَدْ حَتَمَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ .

فَمَنْ أَحْبَبَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِيمَانِ ، وَ مَنْ أَحْبَبَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ

ثُلَاثًا الْإِيْمَانِ ، فَمَنْ أَحْبَبَ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ ، وَتَصَرَّكَ بِيَدِهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيْمَانَ . (1)

یا ابالحسن مثل تو در میان امت من مثل: «قل هو الله أحد» است. زیرا همانگونه که هر کس آن را یکبار بخواند، گوئی یک سوم قرآن را خوانده، و دوبار بخواند دو سوم آن را، و سه بار بخواند ختم قرآن نموده است.

هر کس تو را با زبانش دوست داشته، یک سوم ایمان را احراز کرده، و هر کس با زبان و قلبش تو را دوست داشته باشد به دو سوم ایمان دست یافته، و هر کس تو را با زبان و قلبش دوست داشته، و با دستش نیز تو را یاری دهد به مرتبه تام و تمام، و عالی ایمان نائل آمده است.

درباره تشبیه موجود در حدیث:

یکی از وجه شبه های موجود در میان: «قل هو الله أحد» و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام همان است خود رسول خدا صلی الله علیه و اله در حدیث بیان فرموده اند، و وجه شبه دیگران آن است که آن حضرت از نظر ظاهر فردی همانند افراد دیگر مسلمین بود، ولی از نظر باطن دارای مرتبه و مقامی بسیار بلند و ارجمندی بوده اند، چنانکه سوره قل هو الله از دید ظاهر سوره های کوچک و کوتاه ولی از نظر محتوا بسیار وسیع و

ص: 387

1- مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 4. و از اعلام اهل سنت نامبرگان زیر نیز این حدیث را روایت کرده اند. 1- حافظ ابن مغزلی جلالی شافعی، در مناقب علی بن ابی طالب، ص 69-70، ح 100. 2- حافظ ابو شجاع شیرویه بن شهردار دیلمی، در الفردوس بمأثور الخطاب، ج 4، ص 134، ح 6417. 3- شیخ علی بن حمید قرشی در مسند شمس الأخبار، ج 1، ص 98. 4- ابوحنیفه تمیمی مغربی در «شرح الاخبار» ج 2، ص 265، ح 569. 5- عبدالرؤف مناوی در کنوز الحقایق، ج 2، ص 88. 6- خواجه کلان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ص 124. 7- محمد بن حسین جلال، در کشف الاستار، مطبوع در ذیل مسند شمس الأخبار، ج 1، ص 98. 8- فقیر عینی در مناقب سیدنا علی، ص 49. 9- امر نبوی در ارجح المطالب، ص 544، به نقل از پاورقی شماره (2) مناقب علی بن ابی طالب ابن مغزلی، ص 70. و...

نامحدود است که پیشتازان تحقیق، و بزرگان فکر و اندیشه اعتراف به واماندگی بشر از احاطه به اقیانوس بیکران معانی آن نموده‌اند.

مولانا حافظ رجبعلی بررسی در مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین شباهت موجود در میان: «قل هو الله أحد» و امیرالمؤمنین علیه السلام را به طرز دیگری که از لطف و زیبایی ویژه ای برخوردار است بدین ترتیب بیان کرده است:

مثل امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل خورشید است که از زاویه دید ظاهری کوچک است، ولی در واقع سیصد و شصت برابر کره زمین (1) است، همین ستاره ای که نوع بشر بر روی آن زندگی می کنند.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و اله بر اساس زاویه دید اهل ظاهر که همانند خفاش از دیدن خورشید وامانده است، در وصیت خود، یعنی حدیث ثقلین کلمه «اصغر» را به اهل بیت خود اطلاق فرموده اند، زیرا آن حضرت می بایستی متناسب با درک و دریافت و در محدوده فکر و عقل مردم ابلاغ پیام و رسالت می فرمود.

لذا آن حضرت در این مورد هم سخن خود را به گونه ای ایراد فرمودند که خواص و عوام، و دوست و دشمن بتوانند از آن بهره گیری لازم را کرده باشند، خواص امت آنان که از قدرت فکری نیرومند و پیشرفتهای برخوردار بودند کوچک بودن اهل بیت علیهم السلام را همانند کوچک بودن خورشید ناشی از شرایط ویژه آن، از قبیل دور بودن فاصله آن از موقعیت بیننده و... دانستند، و فهمیدند که آن حضرت بر اساس موقعیت فکری اکثریت امت که از قدرت درک شایانی برخوردار نیستند اینگونه ایراد سخن می فرمایند. ولی عوام پنداشتند که نظر آن حضرت آن است که قرآن کریم ثقل اکبر و افضل، و اهل بیت عصمت علیهم السلام ثقل اصغر و مفضل هستند.

این مردم یعنی اکثریت امت پیامبر صلی الله علیه و اله که هنوز از دوران جاهلیت و طرز تفکر و تلقی آن فاصله چندانی پشت سر نگذاشته بودند و رسوبات جاهلی هنوز در اعماق

ص: 388

1- دانشمندان اخیرا کره خورشید را یک میلیون برابر کره زمین اعلام داشته اند.

فکر آنها وجود داشته و نقش تعیین کننده ای در طرز تفکر آنها داشت موقعیت بسیار عظیم سول خدا صلی الله علیه واله را درک نمی کردند، و در مقابل آن حضرت حق اظهار نظر، و حتی احیانا مخالفت با وی را برای خود قائل بودند که ماجراهای عمره حدیبیه و.. شاهد صدق ماست از اینرو هنگامی که آن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را برای خلافت پس از خود نامزد و تعیین فرمودند به رسول خدا صلی الله علیه واله گفتند:

اگر علی علیه السلام را از پیش خود برای خلافت منصوب کرده اید ما این عمل را از تو نمی پذیریم، و اگر به دستور پروردگارت به این کار مبادرت فرمودهای آن وقت باید گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ تَنَا بِعَذَابٍ إِلَيْمٍ» (1)

پروردگارا اگر خلافت علی علیه السلام حق و از طرف تو دستور ابلاغ آن صادر شده است از آسمان سنگ بر سر ما بباران و یا ما را به عذاب دردناکی عذاب بفرما. بگذریم، سخن بیش از این در این رابطه روا نیست، اگر مساله را فهمیده و قانع شده اید خدا را شکر کنید و گرنه علم آنرا به خدا محول کرده و از خدا طلب توفیق معرفت و بندگی بنمائید، این بود سخن شیخ محمد باقر ایجی اصفهانی.

انتقاد از نظریه ایجی :

توجیه مرحوم ایجی در رابطه با جمع میان الفاظ حدیث ثقلین - که فرمود: تشبیه رسول خدا صلی الله علیه واله قرآن و اهل بیت عصمت علیهم السلام را بدو انگشت سبابه، نه دو انگشت سبابه و وسطی، بدان منظور بود که آن حضرت می خواست بگوید: قرآن و عترت هرگز از هم تخلف نمی کنند - گرچه توجیه بسیار متین و خوبی است، ولی بهتر از آن این است که بگوئیم:

این تساوی قرآن و اهل بیت عصمت علیهم السلام را در رابطه با هدایت و ارشاد امت

می رساند. زیرا امت نقش راهنمایی قرآن را با توجه به آیه شریفه:

ص: 389

« إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ ». (1)

این قرآن به محکمترین راه هدایت میکند.

میدانستند، ولی تساوی اهل بیت عصمت علیهم السلام با قرآن در رابطه با ارشاد و هدایت امت را یا نمی دانستند، و یا تظاهر به جهل و نادانی می کردند.

برای همین هم رسول خدا صلی الله علیه واله برای آنکه هر گونه بی اطلاعی و یا مقاومت عنودانه مردم در برابر این حقیقت زنده را از میان بردارد به دستور پروردگار متعال مبادرت به چنین امری فرمود، تا امت او بدانند که:

اولاً: اهل بیت عصمت علیهم السلام از نظر هدایت و ارشاد امت در تراز قرآن قرار داشته و از این نظر با آن برابرند.

و ثانیاً: قرآن کریم با توجه به کلیت و ذو وجوه بودن آن نیاز به بیان دارد و بیان

کنندگان حائز شرایط لازم از قبیل علم و عصمت، اهل و عترت علیهم السلام او هستند.

جواب از تحقیق دوم:

در مقام جواب از تحقیق دوم که عبارت از ترجیح قرآن بر عترت علیهم السلام بود، دو وجه می توان گفت که با آن دو وجه منافات موجود در میان اخبار منتفی می شود:

وجه اول: اطلاق وصف «اکبر» به قرآن کریم، بر اساس رعایت ادب از طرف رسول خدا صلی الله علیه واله در برابر پروردگار متعال است، برای همین بود که قرآن کریم را در برابر عترت خود که به منزله نفس آن حضرت بودند؛

« إِجْلَالًا لِسُلْطَانِ اللَّهِ وَعَظَمَتِهِ ، وَ كِبْرِيَايِهِ ، وَ هَضْمًا لِنَفْسِ عِثْرَتِهِ الَّتِي هِيَ بِمَنْزِلَةِ نَفْسِهِ الشَّرِيفَةِ ».

به خاطر اجلال از پروردگار متعال و عظمت و کبریای او، و هضمناً لِنَفْسِ عِثْرَتِهِ که به منزله نفس شریفش بودند «اکبر» اعلام فرمود.

ص: 390

وَهَذَا الْأَدَبُ فِي مَحَلِّهِ وَ مَمْدُوحٌ عَقْلًا وَ عُرْفًا عَلَيَّ مَا يُشَاهَدُ بِالنُّسْبَةِ إِلَى سَلَاطِينَ الْمَجَازِيهِ .

چنین اظهار ادبی بسیار بجا بوده و از نظر عقلی و عرفی پسندیده است چنانکه رعایت آن نسبت به سلاطین مجازی ممدوح و پسندیده است.

وجه دوم: منظور از کلمه «اکبر» و «افضل» موجود در الفاظ مختلف حدیث ثقلین همان کلمه «اطول» بوده و مؤدای هر سه یکی است. و اطلاق «اطول» به قرآن کریم در حدیث شریف به دلیل تشبیه آن بریسمان است، چنانکه در پاره ای الفاظ حدیث آمده:

أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرِ ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ ، وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ ، فتمسکوا به . (1)

یکی از آندو بلندتر از دیگری است، و آن کتاب خداست که همانند ریسمانی از آسمان

ص: 391

-
- 1- جامع الصحیح ترمذی، ج 4، ص 343. و حفاظ نامبرده زیر از اعلام سنت نیز این حدیث را ذکر کرده اند 1- حافظ بغوی در، مصابیح السنه، ج 2، ص 202. 2- حافظ خطیب عمری تبریزی در، مشکوة المصابیح، ص 560 3- حافظ ابوالسعادات ابن اثیر، در، جامع الأصول، ج 1، ص 187. 4- حافظ محب الدین طبری در، ذخائر العقبی، ص 16. 5- حافظ زرنندی در، نظم درر السمطین، ص 231. 6- حافظ کثیر دمشقی در، تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص 113. 7- علامه مقریزی در، فضل آل البیت، ص 38، به اختصار. 8- حافظ جلال الدین سیوطی در، الخصائص الکبری، ج 2، ص 266، و در «احیاء المیت» مطبوع در حاشیه الاتحاف بحب الاشراف، ص 240. 9- ابن دبیع شیبانی در، تیسر الوصول الی جامع الأصول، ج 1، ص 24. 10- ابن حجر هیتمی مکی در، صواعق المحرقة، ص 147، و 226. 11- حسام الدین متقی هندی در، کنز العمال، ج 1، ص 137، ح 873. 12- قندوزی حنفی در، ینابیع الموده، ص 30، و 191، و 296. 13- شیخ منصور علی ناصف در، التاج الجامع للأصول، ج 3، ص 349. 14- توفیق اعلم در، اهل البیت، ص 45. و ...

به زمین کشیده شده است، یک سر آن در دست خدا، و طرف دیگر آن به دست شماسست، پس بدان استناد کنید.

و ادات تشبیه در آن حذف شده است، زیرا تشبیه چیزی به چیزی بدین ترتیب رساتر و تأکید در آن بیشتر است. و به همین دلیل علماء ادب تشبیه محذوف الادات را تشبیه مؤکد نامیده اند. که چنین تشبیهی با توجه به دو طرف تشبیه از قبیل تشبیه معقول به محسوس بوده، و وجه شبه در آن اتصال آن و بودنش از چیزهائی است که بدان تمسک جسته می شود، زیرا پروردگار متعال آن را به وسیله جبرئیل از عالم غیب به عالم شهود نازل فرموده تا مردم با شنیدن و درک مفاهیم آن به حقیقت راستین هدایت شوند، و تمسک مردم به آن همانند گرفتن از یک طرف ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است.

گرچه عترت طاهره و اهل بیت عصمت علیهم السلام نیز متصف به همین وصفند، زیرا آنها نیز از جانب پروردگار متعال برای هدایت امت و تفسیر و تبیین کتاب الله منصوب شده اند ولی کلام خدا یعنی قرآن:

أظهر إمتدادا وأیین اتصالا.

امتداد آن از آسمان به زمین آشکارتر و اتصال آن به غیب ثابت تر از امتداد و اتصال اهل بیت است.

به همین دلیل قرآن را با صفت «اطول» توصیف نموده است. و ممکن است گفته شود دلیل توصیف قرآن با کلمه «اطول» به آن است که آن در کلیه زمانها و مکانها همواره در دسترس مردم است به خلاف اهل بیت عصمت علیهم السلام که همیشه مثل زمان حاضر مردم به آنها دسترسی ندارند. (1)

ص: 392

1- اقتباس از کتاب خزینه الجواهر، مرحوم آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سره، چاپ اسلامیة، تهران، ص 447-454، که پس از بازنویسی و تحقیق در اینجا درج شد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

